

چاپ ششم

عماد الدین باقی

# تراژدی دموکراسی در ایران

پانزدهمین  
فصل  
در جبر و ای

# تراژدی دموکراسی در ایران

(بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای)



# تراژدی دموکراسی در ایران

(بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای)

عمادالدین باقی



نشرنی

باقی، عمادالدین، ۱۳۴۱ -

تراژدی، دموکراسی در ایران (بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای) /  
عمادالدین باقی، - تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.  
۳۳۵ ص.

ISBN 964-312-490-8

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات قیبا.  
کتابنامه به صورت زیر نویس.  
چاپ چهارم: ۱۳۷۹.

۱. ترور - ایران. ۲. قتل‌های پی‌درپی - ایران. ۳. نویسندگان  
ایرانی. ۴. دموکراسی - ایران. الف. عنوان.  
ت ۲ ب / ۱۱۷ ۶۲۷۸ ۳۶۴/۱۵۲۴۰۹۵۵

م ۷۸.۲۱۹۱۸

کتابخانه ملی ایران



نشر نی

نشانی: تهران، خیابان فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸  
صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشر نی تلفن ۵۹ و ۸۰۰۴۶۵۸

عمادالدین باقی

تراژدی دموکراسی در ایران

(بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای)

چاپ اول: اسفند ۱۳۷۸ چاپ دوم: فروردین ۱۳۷۹ چاپ سوم: فروردین ۱۳۷۹

چاپ چهارم: ۱۳۷۹ تهران

ISBN 964-312-490-8

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۴۹۰-۸

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed in Iran

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَأَلْهَمَ لَهَ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ ﴿١٣﴾ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَ أَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَهْمُهُمْ رُوَيْدًا ﴿١٧﴾

روزی که اسرار باطن شخص آشکار شود □ و آن روز قوتی و یابوری بر خود نیابد □  
 قسم به آسمان فرو ریزنده باران □ و قسم به زمین گیاه روینده ! که سخن خداوند  
 کلام جداکننده حق از باطلست □ و هرگز سخن بیهوده نیست □ کافران (حق پوشان)  
 کید و مکر می کنند □ و ما هم در مقابل مکرشان مکر خواهیم کرد □ پس اندکی  
 حق پوشان را مهلت ده □

سوره طارق، آیات ۹-۱۷



تقدیم به استاد بزرگوارم، آیت‌الله منتظری  
برترین الگوی دفاع از حقوق مخالفان

به پدر و مادرم  
بخاطر محبت‌هایشان

به همسر و دخترانم  
که سالهای پراضطرابی را همسفرم بوده‌اند





۱۳	..... مقدمه
۱۷	..... کارگردان و ذی‌نفع حوادث اخیر
۲۲	..... قربانیان بعدی خشونت!
۲۴	..... پاسخی به «قربانیان بعدی خشونت»
۲۷	..... قبیلهٔ قلم، قبیلهٔ اهل قلم
۲۹	..... مسئولان خشونت‌های اخیر
۳۲	..... دوم خرداد منبع فشار روانی برای خشونت‌طلبان
۳۴	..... تداوم ابتکار عمل، تداوم نظام
۳۸	..... خاتمی چه وقت سقوط خواهد کرد؟
۴۱	..... آن‌جا که خشونت تکثیر می‌شود
۴۵	..... پیروزی رکن چهارم بر خشونت
۵۴	..... ژرفنگری در حادثهٔ اخیر قم
	رسیدگی به اتهامات فکری و سیاسی با فلسفهٔ وجودی
۵۹	..... دادگاه ویژه روحانیت در تضاد است
۶۱	..... سرنخ!
۶۳	..... کیهان و خوانندگان
	جدیدترین تحلیل عمادالدین باقی از قتل‌های اخیر، بازداشت کدیور
۶۵	..... و دادگاه ویژه روحانیت
۶۶	..... رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات
۶۹	..... باز هم سرنخ
۷۱	..... نامه به آقای حسین شریعتمدار
۸۳	..... پرونده قتل‌ها و روش‌های اعتمادسازی
۸۷	..... پرونده قتل‌ها و یک تاکتیک انحرافی

- ۹۲ ..... پرونده قتل‌های زنجیره‌ای از دیدگاه عمادالدین باقی
- ۹۶ ..... سیدمحمد حسینی بهشتی، محمدمنتظری و سعیدامامی؛ بازکاوی خط‌خسرونت
- ۹۹ ..... کلان‌بینی در ماجرای قتل‌ها
- ۱۰۲ ..... حادثه کوی دانشگاه و حلقه‌های به‌هم پیوسته یک زنجیر
- ۱۰۶ ..... فلاحیان باید پاسخگوی قتل‌های زنجیره‌ای باشد
- ۱۰۸ ..... فلاحیان: چه کسی گفته من از پاسخ طفره می‌روم؟
- ۱۰۹ ..... باقی: می‌خواهند همه را به کیهان و رسالت تقابیل دهند
- ۱۱۰ ..... پاسخ به چند پرسش درباره قتل‌ها و حوادث جاری کشور
- ۱۱۵ ..... کارناوال عاشورایی دیگر علیه خاتمی و دوم خرداد
- ۱۱۹ ..... سعید امامی یک شبکه است نه محفل!
- بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده
- ۱۲۱ ..... از پرونده قتل‌ها، (بخش اول)
- بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده
- ۱۲۸ ..... از پرونده قتل‌ها، (بخش دوم)
- بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده
- ۱۳۲ ..... از پرونده قتل‌ها، (بخش سوم)
- بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده
- ۱۳۳ ..... از پرونده قتل‌ها، (بخش چهارم)
- بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده
- ۱۳۸ ..... از پرونده قتل‌ها، (بخش پنجم)
- بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده
- ۱۳۹ ..... از پرونده قتل‌ها، (بخش ششم)
- فلاحیان باید زنده بمانند، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده
- ۱۴۵ ..... از پرونده قتل‌ها، (بخش هفتم)
- محکومیت نوری و شمس‌الواعظین از نوع سوراخ کردن کشتی است
- ۱۵۲ ..... که همه را با خود غرق می‌کند
- ۱۵۴ ..... نیازی: متهمان، به قتل با مجوز شرعی اعتراف نکرده‌اند
- ۱۵۶ ..... تحلیل عمادالدین باقی از شخصیت آگاهانه سعید امامی

## فهرست ۱۱

- فیلم اعتراف عاملین قتل‌های زنجیره‌ای گزینش و مونتاژ شده است ..... ۱۸۰
- اعترافات را بخش نکنید ..... ۱۸۲
- اقتدارگرایان در جست‌وجوی چه هستند؟ ..... ۱۸۳
- اسرار مرگ نویسنده؛ سعید امامی، کیهان، سعیدی سیرجانی ..... ۱۸۷
- از اصلاح‌کردن ابرو تا کورکردن چشم ..... ۲۰۶
- چرا کیهان را بخش رسانه‌ای «محفل خودسر» می‌نامیم؟ ..... ۲۱۳
- شبکه فانتلان زنجیره‌ای قوی‌ترین سازمان برای کودتا در ایران بود ..... ۲۳۶
- پیوست شماره ۱ ..... ۲۴۸
- پیوست شماره ۲ ..... ۲۵۰
- پیوست شماره ۳ ..... ۲۵۲
- پیوست شماره ۴ ..... ۲۵۵
- پیوست شماره ۵ ..... ۲۶۶



قصه دموکراسی نیز از پدیده‌هایی است که دو چهره دارد. مردمانی که بر خوان نعمت آن نشسته‌اند شاهدان سیمای خوش آیند، اما دموکراسی یک سیمای تراژیک نیز دارد. در هر دیاری که امروز این واژه در مقام قانون و افاضه نشسته است، دموکراسی کوره‌راههای طولانی، پرپیچ و خم و سنگلاخی را پشت‌سر نهاده و از میان آتش و خون گذر کرده است. دموکراسی، این زینت ملک امروز، محصول سجن و انقلاب و زجر دیروزیان است و کتاب حاضر روی دیگر قصه دموکراسی را بازخوانی می‌کند آن هم فقط در چنبره یک برش از زمان. در باب این واژه یونانی می‌توان دو گونه مباحث تحلیلی و نظری را متمایز کرد. یکبار می‌توان از دموکراسی به چشم فرزندی چشم به جهان گشوده سخن گفت و یکبار هم می‌توان درباره جنین حوادثی که بعدها این فرزند را می‌زاید سخن‌سرایی کرد. اهل نظر به گونه نخست بیشتر رغبت نشان داده‌اند و این کتاب به گونه دوم. شاید نسل امروز و نسل‌های فردا دریابند که برای دموکراسی چه هزینه‌هایی پرداخت شده است و با جان و دل آن را پاس بدارند. یکی از راههای دفاع از دموکراسی نشان‌دادن سیمای تراژیک و هزینه‌های آن و راه دیگر نمایش منافع دموکراسی است.

داستان عصیت‌ها، کینه‌توزی‌ها، قیل و قال‌ها، خشونت، آدم‌ربایی، زندان، قتل و ضرب و شتم انسان‌ها، داستانی که در آن ضارب و مضروب هردو قربانی هستند، تعصب‌ها را می‌تاراند و سرانجام، انسانیت را در کانون ارزشگذاری‌ها جای می‌دهد تا از پس آن همه حادثه‌ها قدر گوهر برآمده را بشناسند. طرقة اینجاست که هیچکس را یارای داعیه‌داری و تصاحب دموکراسی نیست زیرا قصه تراژدی نشان می‌دهد که آدمیان از هر فرقه و نحله‌ای را زهری چشانده است.

آنچه می‌خوانید با همه تأثرانگیزی، اندیشه‌ورزی و هیجان‌آوری به گفته ارباب هنر تنها یک «فلاش‌بک» است و نمی‌تواند جای واقعیت را بگیرد. اگر بازسازی شرایط و فضای برهه مورد بحث، مقابله‌ها، اتهام‌زنی‌ها، تهدیدها و تهورها میسر بود

و این سطور در دل جغرافیای حادثه‌ها مأوی می‌گرفت، در بازنمایی حقیقت و افاده معنایی افزون‌تر کامیاب‌تر بود.

■ در این روایت‌ها، تصویر عاطفه‌ها محو می‌شوند. در پشت نبردهای بی‌رحمانه سیاسی که جلوه‌ای از آن در کتاب حاضر آمده است لطیف‌ترین عاطفه‌های کودکان معصوم و خانواده‌ها لگدکوب می‌شوند. کودکی که در اوج تشنگی محبت پدر، پدرش را در سناریوهای یک مافیای سیاسی نابود می‌کنند و عمری او را در تشنه‌کامی فرو می‌برند، نوجوانی که سالها پیش پدرش در یک بازی سیاسی بدنام و سپس معدوم شد اما هیچکس نمی‌داند هربار که در تلویزیون یا برخی روزنامه‌ها از او به عنوان یک جنایتکار نام می‌برند چه پتک‌های سنگینی در کنج دیواری در خانه و پنهان از دیده‌ها بروح و عاطفه فرزند می‌نشیند و در این سنین شادابی در میان همسالان مدرسه چون گل پژمرده و افسرده‌ای است و نگاههای دیگران چون تیرهایی به سوی این وجود نحیف پرتاب می‌شود، اما آنان که غافل از غوغای غصه‌های درونی او ظاهر شکست‌خورده‌اش را می‌نگرند او را کودن یا غیرعادی می‌بینند. سعیدامامی و همکاران شبکه‌ای او نیز که دیروز برای جان دهها انسان به‌سادگی تصمیم‌گیری در مورد حیات یک حشره، تصمیم می‌گرفتند و کانون عاطفه‌ها را داغدار می‌کردند، امروز فرزندان معصوم خودشان در این لهیب افتاده‌اند اما این حقایق حتی از میانه جدال‌های سیاسی نیز غایب‌اند، چه رسد به آنکه در تاریخ ثبت شوند.

■ اگر تحقیقی درباره قتل‌های زنجیره‌ای پس از گذشت چندسال تحریر می‌شد از اشراف دیگری برخوردار بود اما مقالاتی که پایه‌پای حادثه نوشته شده‌اند حاوی ظرائف و نکات مهمی هستند که بی‌شک در آنچه سالها بعد نوشته می‌شد قوت می‌گردید زیرا برخی لحظه‌ها و ظرافت‌ها پس از خروج از حالت‌ها و شرایطی که در آن به سر می‌بریم چه بسا دست‌یافتنی نخواهند بود، ولی این کتاب از هردو موقعیت برخوردار است. نخست مقالاتی در بستر جاری رخدادهای نوشته شده و با گذشت یکسال مورد بازبینی قرار گرفته و گاهی در پاورقی‌ها نکاتی بر آن افزوده شده است.

■ برخی از مقالاتی که در این کتاب گرد آمده‌اند، در هنگام انتشار، در رسانه‌های داخلی و خارجی بازتاب داشته‌اند. گرچه خاستگاه این نوشتار، درمان و اصلاح‌گری بود ولی برخی از این رهگذر در پی آن بودند که از این نمد کلاهی بدوزند و به قصد

دوپینگ خط‌مشی ویرانگری از این موضوع یا از داده‌های این نوع مقالات بهره جسته‌اند و با سرقت ادبی یا خبری خواسته‌اند خود را بسیار ذی‌نفوذتر و مقتدرتر از آنچه هستند جلوه دهند. هنگامی که نگارنده ناگزیر شد به دلیل برخی موانع برای نخستین بار خبر از دستگیری یک مقام امنیتی بدهد که خود را در زندان به جنون زده است (خرداد ۷۸/۱/۲۹) و کسی که سالهاست خود را رئیس‌جمهور تبعیدی ایران می‌داند به‌عنوان یک خبر جدید اعلام کرد مصطفی کاظمی (موسوی) خود را به جنون زده است زیرا تا آن زمان فقط نام موسوی اعلام شده بود. هنگامی که برای نخستین بار منوچهر صانعی و همسرش و یا بانو برقمی به‌عنوان قربانی احتمالی مافیای سیاسی در این مقالات آمد آن رئیس‌جمهور خودخوانده و برخی دیگر به عنوان یک کشف جدید و اختصاصی خود آن را منتشر کردند، در حالی که نگارنده این مقالات خود هنوز در جریان ادامه تحقیقات پیرامون موارد یادشده بود. نحوه قتل سعیدی سیرجانی را نیز از این مقالات سرقت کردند و در همه این موارد هیچگاه مأخذ را ذکر نمی‌کردند، تا آن‌ان که دسترسی به مطبوعات ایران ندارند را بفریبند و وانمود کنند که تا اعماق دستگاه اطلاعاتی-سیاسی ایران رخنه کرده و آگاهی دارند. حال آنکه این رفتارها حاکی از درماندگی و ناتوانی بود که آنها را ناگزیر می‌ساخت اخبار و تحلیل‌های مطبوعات داخلی کشور را گاهی همراه با شایعات و وهمیات خود به‌عنوان اطلاعات سری و کشفیات جدید مطرح کنند زیرا برای آنها مطلوب نبود که مخاطبان‌شان از وجود فضای باز سیاسی در ایران اطلاع یابند و بدانند مطبوعات علیرغم تزیینات و فشارهای موجود، چنین جایگاهی یافته‌اند، چه همانطور که با قدرت‌یابی رکن چهارم برخی از نیروها در داخل بی‌قدرت می‌شوند، نیروهای برانداز خارج‌نشین نیز بی‌قدرت و انگیزه خواهند شد.

■ در همین جا بایسته است خاطر نشان سازم که این کتاب می‌تواند منبعی برای تاریخ مطبوعات ایران و افت و خیزها و تهدیدها و تهورهای آنها باشد و نقش ستیز مطبوعات ضد آزادی و مطبوعات آزادیخواه و چگونگی استقرار رکن چهارم، پیروزی آن بر خشونت و هزینه‌های پرداخت‌شده را نمایش دهد. آنچه در این کتاب می‌آید، تاریخ سیاسی، اجتماعی برهه‌ای کوتاه از تاریخ ایران نیز به‌شمار می‌آید. شاید اگر پیشنهاد و اهتمام نشری نبود این مجموعه نیز اکنون وجود نداشت زیرا انبوهی کارها مجال فراهم‌سازی آن را به نگارنده نمی‌داد لذا بایسته است سپاس



خویش را تقدیم آنان کنم.

■ در مطالعه کتاب حاضر، لازم است نکات زیر مورد توجه قرار گیرند:

۱. این مجموعه به ترتیب تاریخ نگارش تنظیم شده است. به جز دو مورد که عکس العمل نسبت به مقاله‌ای با تأخیر چاپ شده و به دلیل پیوند آنها در کنار هم آمده‌اند.

۲. سوتیترهایی که توسط نشریات از بعضی مطالب یا مصاحبه‌ها برگزیده شده بودند و نیز عباراتی که مورد تأکید نگارنده قرار دارند نیز با حروف سیاه در متن مشخص شده‌اند.

۳. از آنجا که در هنگام درج برخی مقالات به دلایل مختلفی کلمه، جمله یا پاراگرافی از مقاله حذف می‌شد آن عبارات به این متن افزوده شده‌اند اما برای تمیز آن از متن چاپ شده در مطبوعات، داخل کروشه [ ] قرار گرفته‌اند.

۴. تمام پاورقی‌های مقالات که در واقع جزو مقاله به‌شمار می‌آیند با شماره مشخص شده‌اند ولی پاورقی‌هایی که در جریان تدوین و تنظیم مقالات در کتاب حاضر افزوده شده‌اند با ستاره متمایز گردیده‌اند.

عمادالدین باقی

۱۵ دی ۱۳۷۸

۵ ژانویه ۲۰۰۰

۲۷ رمضان ۱۴۲۰

## کارگردان و ذی‌نفع حوادث اخیر\*

راه نو، ۱۴ / مرداد / ۱۳۷۷

سلسله وقایع اخیر موجب تشویش خاطر و نگرانی در جبههٔ دوم خرداد شده و یک پرسش عمومی را فراروی همگان قرار داده است که چه خواهد شد و چه باید کرد؟ گمان می‌کنم به عنوان اخذ یک منطق در رویارویی با این حوادث، نخست چشم‌ها را باید شست و جور دیگر باید دید. یعنی قبل از هر چیز باید دانست که جاده تعالی و تکامل چندان صاف و هموار نیست که با پیروزی دوم خرداد موانع برداشته شده و در نتیجه بتوان در این جاده با شتاب رفت. این جاده پر سنگلاخ و ناهموار است و به عبارت دیگر به قول وارسته‌ای «عالم، عالم تراحم و تصادم است.»\*\* و اما در تحلیل وقایع اخیر باید چند نکته مهم را مورد توجه قرار داد.

۱. همهٔ وقایع لزوماً اجزای یک سناریوی واحد نیستند و نمی‌توان به ضرس قاطع مدعی شد که گروهی در یک اتاق عملیات نشسته و مثلاً محاکمهٔ کرباسچی و استیضاح عبدالله نوری و لغو امتیاز روزنامه‌ها را طراحی کرده‌اند. هر چند هر

---

\*\* هرچند این مقاله چندماه پیش از وقوع قتل‌های زنجیره‌ای به رشته تحریر درآمده است اما از آنجا که فرضیه موجود در آن مبنای کلیه تحلیل‌هایی است که نویسنده دربارهٔ سناریوی قتل‌های زنجیره‌ای داشته درج آن در کتاب حاضر ضرورت و اهمیت می‌یابد. پس از انتشار این مقاله یکی از مسئولان امنیتی، مدیر مسئول راه نو آقای اکبر گنجی را مورد سؤال قرار داد که منظور نویسندهٔ مقاله از کارگردان کیست؟ در آن هنگام تفکیک مطرح در این مقاله مبتنی بر علائم و نشانه‌ها و تحلیل بود و وقوع قتل‌ها فرضیه را اثبات کرد و تا حدودی پرده از نیروی پنهان کارگردان برگرفت. نکات دیگری از این نوشته در آینده مجال فاش‌گفتن خواهند یافت.

\*\* در پی ماجراهای مربوط به گردآوری کتاب کاوشی دربارهٔ روحانیت در سال ۱۳۶۵ که برای نویسنده پیش آمد و فشارها و آزارهایی که اعمال می‌شد، آیت‌الله منتظری نویسنده را احضار و دلجویی کردند. این جمله قسمتی از عباراتی است که برای دلداری من بیان کردند.

سه واقعه نتیجه و کارکرد مکمل یکدیگر دارند، اما نباید براساس نتیجه به علت یابی یا انگیزه یابی وقایع پرداخت.

۲. یکی از مهمترین هوشیاری‌ها و ضروریات در شرایط کنونی تفکیک دو جریان کارگردان و ذی‌نفع در رخدادهای اخیر است. نیروهای جبههٔ دوم خرداد، خود را در برابر جناح راست می‌بینند و تصور غالب این است که این جناح با انحلال ستادهای انتخاباتی ریاست جمهوری، ستادهای خود را تشکیل داده و تهاجم خود را آغاز کرده‌اند. در نتیجه انرژی‌ها صرف دفع نیرویی می‌شود که در مورد توانایی‌های آن بسیار مبالغه شده و این انرژی در جای خودش صرف نمی‌شود. جناح راست همانطور که امام خمینی گفتند توانایی ادارهٔ یک نانوائی را هم ندارد (صحیفهٔ نور، ج ۱۹، ص ۶۳). و همانطور که امروز می‌بینیم آنها حتی توانایی ارائهٔ یک نشریه را هم ندارند؛ نشریه‌ای که هم از جذابیت صوری هم محتوایی برخوردار باشد و دست کم بتواند نیروهای حامی خود را تغذیه و تجهیز فکری کند. این جناح فاقد نیروی متفکر و روشنفکر است و برخی عناصر آن اخیراً با استفادهٔ ناصحیح از اصطلاحات جدید، - مثل گفتمان - راه و رسم روشنفکران را تقلید می‌کنند.

به عقیده اینجانب در جریان رخدادهای یکسال اخیر، سرنخ همه حوادث به یک کانون قدرت مستقل برمی‌گردد که از جناح راست مستقل است و این امر حاکی از آن است که در همهٔ این حوادث، کارگردان جای دیگری است و جناح راست تنها ذی‌نفع است، نه طراح و کارگردان. گرچه جناح راست با در دست داشتن برخی اهرم‌های اجرایی، سیاسی و به‌ویژه اقتصادی یک نیروی اثرگذار است، اما ستاد عملیات و فرماندهی جبههٔ مقابل دوم خرداد نیست و فقط نیروی پیاده و توپخانهٔ تابع ستاد عملیات به‌شمار می‌رود و آن را تدارک می‌کند. ممکن است تنها عناصری از جناح ذینفع با کارگردانان پیوند نزدیک‌تری داشته باشند، اما در کل، انواعی از وحدت منافع یا وحدت عاطفی و اعتقادی چنان آنان را به هم پیوند داده که تمایزشان را از یکدیگر دشوار کرده است و چه بسا برخی از عناصر و چهره‌های جناح راست در حالی که دنباله‌روی حوادث اخیرند که دقیقاً نمی‌دانند در خدمت چه کارگردانی قرار گرفته‌اند. فقط با تفکیک این دو جریان است که می‌توان هدف‌های مشترک نهفته در پشت حوادث

زنجیره‌ای ماه‌های اخیر (به‌ویژه از ۱۱ اسفند به بعد) را شناخت.

بنابراین باید ملاحظات پیشین را کناری نهاد و با شفاف‌ترکردن وضعیت سیاسی نیروها و در چارچوب قانون و حقوق مدنی، کانون‌های اصلی حامی خشونت‌گرایان یعنی کارگردان اصلی را مورد شناسایی و سؤال و انتقاد قرار داد. آنها باید پاسخگوی خساراتی که به منافع و حقوق ملی وارد می‌کنند باشند. این گروه در پشت جناح راست مخفی شده و به همین دلیل است که حمله به جناح راست و متهم کردنش به طراحی خشونت‌ها و ... انرژی‌ها را هدر می‌دهد. فقط از طریق تفکیک این دو جریان و شناختن و شناساندن آن و مخاطب قرار دادنش در حوادث است که می‌توان راه مقابله با تهدید و خشونت‌طلبی را کوتاه کرد و سریع‌تر به نتیجه رسید. استفاده از حداکثر امکانات قانونی در طرح انتقادات، ما را از توسل به شیوه‌های زیانبار دیگر بی‌نیاز خواهد ساخت.

۳. هدف مشترک و نهانی سلسله حوادث ماه‌های اخیر که پس از جداکردن گروه کارگردان از گروه ذینفع (موسوم به جناح راست) می‌توان به آن دست یافت این است که با بحران‌سازی‌های پی‌درپی، در درجه نخست مقوله نظارت استصوابی و انتخابات خبرگان را از صحنه خارج کرده و با دفع‌الوقت‌های پی‌درپی زمینه‌های ایجاد آگاهی و حساسیت در مردم را نسبت به موضوع از میان ببرند و به موازات آن نیز از محبوبیت رقبای خود نیز بکاهند. در درجه دوم، اعتبار دولت خاتمی را تنزل داده و با ایجاد تنش‌ها و ناامنی‌ها و آثار سوء اقتصادی و اجتماعی که به بار می‌آورند، مردم را به این نتیجه برسانند که دولت خاتمی کفایت تأمین اقتصادی مردم، برقراری امنیت و تحقق وعده‌هایش را ندارد. آنچه مخالفان در جریان استیضاح عبدالله نوری مطرح کردند دقیقاً القای همین نکات بود. آنها از ناامنی مرزها، افزایش قاچاق و اعتیاد، ناامنی و زدوخوردهای خیابانی، حوادث نجف‌آباد و اصفهان، بیکاری جوانان و تشنج‌های ماه‌های اخیر به‌عنوان دلایل استیضاح نام بردند. در نهایت، کارگردان می‌خواهد مردم را به اینجا برساند که اگر به توصیه‌ها و نظرات بزرگترها (از حیث موقعیت و مقام نه سن و علم) گوش کرده بودند و فریب شعارهای جماعه مدنی و توسعه سیاسی را نخورده بودند امروز گرفتار این همه مصیبت‌ها نشده و نادم نبودند. سرانجام از این اتفاق (پشیمان کردن مردم) در انتخابات مجلس خبرگان نیز

کمال استفاده را بنمایند. کارشکنی‌های اقتصادی کارگردانان که از همان ابتدای کار دولت جدید آغاز شد (و خود بحث مستقلی می‌طلبد) نیز در همین راستا معنی پیدا خواهد کرد. باز تأکید می‌شود که این پندار نه لزوماً در ذهن جناح راست بلکه در خیال کارگردانان است.

اما یک نکته اساسی مغفول مانده و آن هم بی‌توجهی آنان به برگشت‌ناپذیری تحولات اخیر و لزوم تسلیم شدن به رأی مردم و قواعد بازی قدرت است. سلسله اقدامات یک سال گذشته، با هدف حفظ موقعیت‌های شخصی صورت گرفته اما هر یک از آنها یک گام به سوی از دست دادن موقعیت بوده است و تداوم این اعمال منجر به دوم خرداد دیگری خواهد شد که چگونگی آن را (به لحاظ ملایمت یا خشونت) رفتار دو نیروی کارگردان و جناح راست تعیین خواهد کرد.

۴. اکنون دو رویکرد فردگرا و نظام‌گرا در انتخابات خبرگان به چالشی عظیم برخاسته‌اند. در رویکرد نخست افراد مساوی نظام سیاسی هستند و در رویکرد دوم افراد می‌آیند و می‌روند و آنچه می‌ماند و باید بماند نظام سیاسی به‌مثابه یک نهاد مستقل و مجموعه حقوقی است. گروه نخست که خود را مساوی نظام می‌داند (و بر این اساس مدت بقای نظام نیز مساوی بقای آنان خواهد بود) تمام نیروی خود را برای حفظ ترکیب انحصاری مجلس خبرگان به کار برده است و گروه دوم در پی تشکیل مجلسی است که نماینده حاکمیت ملی باشد و آرای کمیتر از انتخابات ریاست جمهوری را و هن نظام و تضعیف نهاد رهبری می‌داند که جایگاه والایی در قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد. اگر امکان مشارکت رقابتی مردم مانند انتخابات ریاست جمهوری فراهم شود مردم با روش (حضور مثبت) نظر خویش را اعلام خواهند کرد و اگر با اعمال نظارت استصوابی، مانع مشارکت انبوه مردم شوند، بدون شک مردم با تحریم مطلق انتخابات با روش «حضور منفی»، نظر خویش را اعلام خواهند کرد (چنانکه در انتخابات قبل از ریاست جمهوری هم، کمابیش چنین بوده و این بار به صورت آگاهانه و عزم ملی چنین خواهد شد). در هر صورت نقش مردم در انتخابات خبرگان، دوم خرداد دیگری خواهد بود و مردم بر برخی تفسیرهای من‌درآوردی از این رویداد تاریخی و نقطه عطف، خط بطلان خواهند کشید، اما با

## کارگردان و ذی‌نفع حوادث اخیر ۲۱

این تفاوت که فراهم ساختن زمینه حضور مثبت مبدل به یک گذار مسالمت‌آمیز و ثبات بیشتر جمهوری اسلامی و آرمان‌های انقلاب اسلامی خواهد بود و حضور متفی عارضه‌هایی گران برای کلیت نظام جمهوری اسلامی در پی خواهد داشت.

## قربانیان بعدی خشونت!

خرداد ۲۲ / آذر ۱۳۷۷

هر چند آدم‌ربایی‌ها و قتل‌های دو هفته اخیر تازگی ندارد و قبلاً نیز موارد متعددی روی داده که اغلب انعکاس نیافته است، اما موارد اخیر این تمایز را دارد که آشکارا برای مقابله با تحقق جامعه مدنی و آزادی‌های مصرح در قانون و شکست پروژه توسعه سیاسی خاتمی رخ می‌دهند. طبیعت این نوع اقدامات و استتار شدید آن اجازه وسعت دادن را نمی‌دهد، اما بی‌اعتبار کردن خاتمی و ایجاد هراس در دل اهل قلم و نظر هدف و غایت آن است. سؤال اینجاست که در عرصه چالش‌های فکری امروز چرا به سراغ چهره‌هایی رفته‌اند که در داخل کشور گمنام بوده و یا سال‌هاست انزوا اختیار کرده‌اند و منشأ اثر و خطری برای نیروهای خشونت‌طلب نبوده‌اند؟ به نظر می‌رسد هدف اصلی در سناریوی مافیای سیاسی، چهره‌های روشنفکر مذهبی منتقد است که برآمده از انقلاب اسلامی هستند و طی ماه‌های اخیر با اتهام ارتداد یا

۱. طی دو هفته پیش از نگارش مقاله، خبر کاربرد آجین کردن فروهر و همسرش منتشر شد. در همین زمان با توقیف روزنامه‌های **جامعه** و **توس** فضا تک‌صدایی شده و امکان اینکه مانند گذشته قتل‌ها را به گردن دیگران بیندازند و روزنامه‌های موجود هم آن را تثبیت کنند وجود داشت اما تولد روزنامه **خود** به مدیرمسئولی عبدالله نوری وزیر کشور برکنار شده معادلات را دگرگون کرد. **خود** نخستین روزنامه‌ای بود که با قدرت وارد صحنه شد و زمینه‌ای ایجاد کرد که روزنامه‌های دیگر مانند **سلام** که چندسال بود منتشر می‌شد و **صبح امروز** که حدود دوسه هفته بعد منتشر شد به دگرگونی جو روانی کشور علیه شبکه قاتلان پرداختند و مفقود شدن پوینده و مختاری و دوانی و مرگ به‌ظاهر طبیعی مجید شریف را هم در زمره یک سناریو واحد دانستند. نکته درخور توجه این است که از همان ابتدا در یادداشت‌های مربوط به قتل‌ها، عطف به ماسبق کردن جریان ترور و آدم‌ربایی و تأکید بر قتل‌های پنهانی سالهای گذشته به جد مطرح شده است.

هدف از این مقاله نیز بازگشت دادن جو ارباب به خود شبکه ترور بود.

به‌صورت دیگر برای آنها خط و نشان کشیده‌اند، زیرا آنها زمخت و ذوب‌ناشدنی هستند. اما اجرای این سناریو با فروهر و همسرش، مجید شریف، پیروز دوانی و محمد مختاری و جعفر پوینده و... آغاز می‌شود تا اولاً کل عناصر سیاسی و فرهنگی فعال‌شده را مرعوب و از صحنه بیرون کند و ثانیاً به‌وسیله از سر راه برداشتن تعدادی از مخالفان و منتقدان فاقد اشتها مذهبی، جامعه و نیروهای سیاسی را محک بزند. این که سناریوی جنایتکاران در عالم واقع توان مداوم داشته باشد یا نه. سخن دیگری است، لیکن عملیات دو هفته اخیر مقدمه سناریوی اصلی است. در این مورد مباشران و آمران باید بدانند که هیچ‌گاه راز هیچ قتلی (به‌ویژه از نوع سیاسی) مکتوم نمانده و تاریخ این قبیل جنایات‌ها نشان داده است که عاملان و مباشران این نوع قتل‌ها حتی اگر به دام عدالت نیفتند سرانجام به‌خاطر حفظ یا دفن اسرار به‌دست یاران و حامیان خود از میان خواهند رفت. بنابراین قربانیان بعدی خط خشونت خود مباشران و آمران آن خواهند بود. در همین چهارچوب، پیامدهای حوادث دام‌نگیر کسانی هم که در برابر آدم‌ربایی‌ها و قتل‌ها مسامحه ورزیده و قاطعانه به مبارزه با آن برنخاستند نیز خواهد شد. به‌ویژه اگر توجه داشته باشیم که خطر هنگامی است که در صورت عدم توقف اقدامات مافیایی و سازمان یافته، جریان آدم‌ربایی و قتل تبدیل به سنت شومی خواهد شد که هر نیرویی برای حذف رقیب بدان متوسل می‌شود و عاملان این جنایات آگاهانه می‌خواهند سیکل خشونت را پایه‌گذاری کنند، زیرا امنیت و امکان پیروزی خود را در آن می‌جویند. به همین دلیل، عزم ملی برای مقابله با خشونت در اشکال مختلف آن ضرورتی مبرم است و با روش‌های مدنی، خویش‌داری، جلوگیری از عادی شدن خشونت و تقویت نفرت‌انگیزی آن باید پرونده آن را بست. هر کس در این راه کمترین کوتاهی بورزد نیز در آینده قربانی بعدی این سیکل خشونت‌ها خواهد بود. اگر این روند شکل بگیرد دیگر هیچ بازگشتی نخواهد داشت و هیچ کس حتی عاملان پشت پرده این حوادث فاقد امنیت خواهند بود.

غروب سیاسی (نه غروب جغرافیایی و ملت‌ها) نیز تجربه دموکراسی را در ایران اسلامی برای کل منطقه و در نهایت منافع امپریالیستی زبان‌بار می‌بیند و در ضمن مدارای دیپلماتیک به‌خاطر افکار عمومی، از طریق تفسیقات اقتصادی برای دولت خاتمی با جریان خشونت‌طلب در ایران همراهی می‌کند.



پاسخی به «قربانیان بعدی خشونت»<sup>۱</sup>

در شماره هشتم، مورخ ۲۲ آذر ماه ۷۷ روزنامه خرداد، مقاله‌ی عالمانه و ارزشمندی تحت عنوان «قربانیان بعدی خشونت» و به قلم اندیشمند گرامی جناب آقای عمادالدین باقی، به چاپ رسیده بود که به لحاظ اهمیت موضوع و سؤال و جوابی که در آن مطرح شده بود، لازم دیدم در پیرامون آن، مطالبی را به اختصار، به رشته تحریر درآورم:

آقای باقی که به درستی دلیل اقدامات شنیع و جنایتکارانه‌ی اخیر باندهای مافیای سیاست را «بی‌اعتبار کردن خاتمی و ایجاد هراس در دل اهل قلم و نظر» قلمداد کرده‌اند، از خود پرسیده‌اند: «سؤال این جاست که در عرصه‌ی چالش‌های فکری امروز، چرا به سراغ چهره‌هایی رفته‌اند که در داخل کشور گمنام بوده و یا سال‌هاست انزوا اختیار کرده‌اند و منشأ اثر و خطری برای نیروهای خشونت طلب نبوده‌اند؟» و سپس پاسخ پرسش خود را چنین یافته‌اند: «... تا اولاً کُل عناصر سیاسی و فرهنگی فعال شده را مرعوب و از صحنه بیرون کنند، و ثانیاً به وسیله‌ی از سر راه برداشتن تعدادی از مخالفان و منتقدان فاقد اشتهار مذهبی، جامعه و نیروهای سیاسی را محک بزنند.» و به زعم نویسنده، آن هم به منظور اجرای «سناریوی اصلی» که همانا نابودی «چهره‌های روشنفکری مذهبی منتقد» باشد. در خصوص این واقعیت انکارناپذیر که روشنفکران دینی - حداقل در دهه اخیر - بیشترین و کاری‌ترین ضربه را بر پیکر واپسگرایی وارد کرده و ماهیت درونی و مصادیق بیرونی آنها را بر ملا و افشاء ساخته‌اند، جای هیچگونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد. و نیز نمی‌توان منکر این حقیقت شد که اگر

۱. به جز تعدادی از پیام‌های تلفنی و واکنش‌های شفاهی نامه‌ای از یک خواننده به روزنامه خرداد (درباره مقاله قربانیان بعدی خشونت) رسید. از آنجا که به دلایلی این نامد علی‌رغم تصمیم اولیه به چاپ آن، در روزنامه درج نشد، یادداشت کوتاهی با عنوان «قبیله قلم» را که به بهانه این نامد نوشته بودم تا یک روز پس از چاپ نامد منتشر شود نیز نگه‌داشتم. اکنون این دو که حاوی نکات مفیدی به نظر می‌آید در مجموعه حاضر تعبیه می‌شود.

فروپاشی نهایی قدرت واپسگرایی را در آینده زندگی محتمل بدانیم، بطور حتم و یقین به رهبری روشنفکری دینی، محقق خواهد شد - البته اگر واپسگرایان، شرایطی را به وجود نیاورند که ناگهان با یک جنبش خودانگیخته و کور توده‌ای مواجه شوند.

اما با همه آنچه گفته شد، باید منصفانه بپذیریم که مقاومت و مبارزه آرام و در عین حال پیوسته و عمیق حداقل بیست ساله روشنفکران غیردینی ما با سانسور، اختناق، کج اندیشی و کج رفتاری‌هایی که از مظاهر تفکرات متحجرانه و واپسگرایانه به حساب می‌آیند، جامعه را از نظر ذهنی، تا مرحله خیزش اندیشگی فعلی، رهنمون شده است. و دور از حقیقت نخواهد بود اگر مدعی شویم که گام‌های اولیه تحول و پویایی را، روشنفکران دینی ما از شاهراه‌های همین خردورزان غیردینی جامعه برداشته‌اند. بر همین اساس، سابقه ستیزه‌جویی و کینه‌ورزی «نیروهای خشونت طلب» با روشنفکران غیردینی، از یک عمق، حدت و سابقه طولانی‌تری برخوردار است. در این خصوص باید یادآوری کنم که در سال‌هایی که همین نسل جوان و در عین حال فعال و پویایی روشنفکران کنونی دینی، به هر دلیلی در خدمت اربابان قدرت انحصاری بوده و از مجریان فعال اوامر بعضاً ناصواب آنها محسوب می‌شدند، خردورزان غیردینی ما برای شکافتن سد استبداد و اختناق، حتی از جان خویش نیز مایه گذاشتند. و از سوی دیگر، برخلاف تصور آقای باقی، این دسته از روشنفکران ما، نه تنها «در داخل کشور گمنام» نبوده و برای «نیروهای خشونت طلب» بی «اثر و خطر» نمی‌باشند. بلکه هر کدام از آنان، برای بخش عظیمی از نیروهای واسطه‌ای (کتابخوان‌ها) که عمدتاً نیز از نیروهای جوان و پرتحرک دانش‌آموزی و دانشگاهی هستند، شهره بوده و به درست یا غلط، به صورت الگو و سمبل‌های مبارزه و اخلاق و عدالت‌خواهی هم، متجلی گردیده‌اند. با نگاهی به فروش کتاب و آثار منتشره این افراد، و اینکه همیشه در ردیف نخست کتاب‌های پرفروش مملکت قرار دارند، این ادعا قابل اثبات است. بنابراین، می‌توان این قسمت از فرمایشات گُهریار جناب آقای باقی را بدین‌گونه اصلاح نمود: درست است که ظاهراً روشنفکران دینی به لحاظ تجدیدنظر در باورهای سنتی خویش، حاملین و عاملین تفکرات کهنه را به مبارزه طلبیده‌اند، و بر همین پایه، قربانیان و اهداف بعدی و نهایی باندهای مافیایی قدرت سیاسی-اقتصادی موجودی که در پشت اندیشه‌های فرسوده، سنگر گرفته‌اند، می‌باشند، ولی دلیل آنکه این جانیان،

روشنفکران و فعالان سیاسی غیردینی را برای شروع عملیات خویش برگزیده‌اند، به‌نظر این حقیر موارد مشروحه زیر است:

۱. چون هیچ یک از روشنفکران و فعالان سیاسی مذکور، به هیچکدام از جناح‌ها و ارکان قدرت حاکمه، وابستگی و استظهار ندارند، کشتن آنان می‌تواند بی‌دردس‌تر بوده و در جناح رقیب نیز هیچ رغبت و انگیزه جدی برای کمک به رقبایی قاتلین و شناخت آمرین آنها، برنیا نگیزد. نهایت اینکه ممکن است چند صباحی به اعتراضات و واکنش‌هایی در داخل و خارج مملکت دامن بزند و سپس با احاله موضوع به دشمنان فرضی آنسوی مرزها و یا احیاناً محاکمه و مجازات بی‌گناهان بی‌کس و کاری در خفا، مآله برای همیشه به فراموشی سپرده شود.

۲. و باز به دلیل همین وابستگی روشنفکران دینی به قطب‌هایی از قدرت حاکمه است که مانع گردیده تا طراحان اصلی جنایات، فعلاً طرح تجاوز به حریم جان آنان را مسکوت بدارند. زیرا در صورت ارتکاب چنین اعمالی، آن هم در شرایط ناهنجار اقتصادی کنونی و نارضایتی روبه افزایش توده‌ها، تضاد و شکاف موجود در بین جناح‌های مختلف حکومت را عمیق‌تر کرده و نهایتاً آنها را به جدالی خواهد کشاند که بدون تردید، تنها به سود نیروی سومی خواهد بود که مطلوب هیچیک از جناح‌های موجود، نمی‌باشد.

به هر تقدیر، شایسته‌تر آن است که باندهای تبهکاری - اگر آنچنان که پیش از هر تحقیقی ادعا می‌شود - سر در آخور بیگانه دارند، باید بدانند که ایران و ایرانی در آستانه قرن بیست و یکم، مسیری را برای رسیدن به تعالی و پیشرفت که در انتظارش بوده، دارد می‌پیماید که امکان برگشتی بر آن مقصود نیست، و اگر هم از توبره قدرت‌های داخلی می‌خورند، آگاه باشند که با توسل به این شیوه‌های رذیلانه، فقط میخ‌های تابوت خود را محکم‌تر می‌کنند.

در پایان، امید است جناب آقای عمادالدین باقی و یا به قولی «اعتمادالدین» به این فضولی‌های حقیر در موضوعاتی که چندان هم بدان‌ها اشراف ندارم، به دیده اغماض بنگرند - انشاءالله

بندر بوشهر - الیاس خضری

۷۷/۹/۲۵

یکی از هدف‌ها یا نتایج احتمالی نویسنده‌کشی‌های اخیر، ایجاد شقاق میان قبیله اهل قلم بود. این گمان وجود داشت که بخشی از اصحاب فرهنگ به دلیل فقدان وفاق عقیدتی با قربانی، انگیزه و اکنش قاطع نداشته یا عکس‌العمل درخور نشان ندهند، متقابلاً اینان توسط جمعی دیگر از نویسندگان متهم به سکوت یا رضایت در برابر جنایات مافیای سیاسی در ایران شده و بی‌اعتمادی و نقار به وجود آمده موجب شود که قلمداران دینداری ناگزیر شوند به آن سو یا به این سو بروند و موضع ارزیابی و نقد عملکرد و نقش روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی در خدمت دشمنان مشترک آنها یعنی دشمنان قلم و فرهنگ قرار گیرد. این وضعیت می‌توانست یا هدف جانیان از خشونت‌ورزی باشد یا اینکه اگر هدف آنها نبود به عنوان پیامد حوادث محتمل الوقوع بود. اما میان قبیله اهل قلم یک بنیان مشترک وجود دارد و آن هم دغدغه فرهنگ و اندیشه است و همگان آرزو دارند به گفته امام خمینی، روزی همه مسلسل‌ها تبدیل به قلم شوند و اگر خلافتی هست فقط در این عرصه جریان یابد. در این صورت اختلافات نه موجب فرسایش که عامل رحمت و رشد خواهد بود. دقیقاً به همین دلیل بود که در نقطه‌ای که مافیای سیاسی با خشونت به جنگ اهل قلم رفت، این قبیله، اتحاد خویش را در دفاع از حرمت قلم و قلمدار (صرف‌نظر از تفاوت‌های بینشی خود) نشان داد. از این رو، قربانیان خشونت‌های اخیر، قربانیان قبیله اهل قلم‌اند نه یک نحله فکری و عقیدتی خاص.

قرآن نیز نفس دانایی را بر نادانی ترجیح داده است: هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون و در این مقایسه هیچ ایدئولوژی را ملحوظ نداشته است زیرا علم و عالم شرافت ذاتی دارند.

بنابراین عبارت «فاقد اشتها مذهب» در یادداشت قربانیان بعدی خشونت، اگر

در کل متن نگریده شده شود متضمن هیچ تخطئه‌ای نسبت به شهدای اخیر نبوده است. فاقد اشتهار مذهبی به مفهوم غیر مذهبی نیست، چه بسیار متدینان هستند که اشتهار به صفات دیگر خویش (غیر از دینداری) دارند. اساساً آنچه در برخورد با حوادث اخیر مهم است، بینش سیاسی و عقیدتی قربانیان نیست. انواع تقسیم‌بندی‌های خودی و غیرخودی بر مبنای اعتقاد به انقلاب و عدم اعتقاد به آن، دینداری یا عدم دینداری، موافق جناح خاصی بودن یا نبودن همان بلیه‌ای است که دافع را برتر از جاذبه نشانده و بسترهای تضاد و خشونت را می‌سازد. حتی آنها که تحت عنوان به خطر افتادن امنیت ملی قتل شهروندان را محکوم می‌کنند ناخودآگاه یا آگاه با ذات خشونت هم‌نوايي کرده‌اند زیرا آن را به گونه‌ای طرح می‌کنند که گوئی برای آنها امنیت ملی مهم است نه جان افراد. آنچه انسان را به تفرت از این جنایت وامی‌دارد، ضدقانونی بودن آنها یا تهدید امنیت ملی نیست بلکه نابودی حقوق انسانی است که حق حیات ابتدایی‌ترین آنهاست. به عقیده راقم هر چند تقسیم‌بندی نیروها بر این مبنای که هر کس با هر عقیده‌ای در چارچوب قانون به عنوان میثاق ملی فعالیت می‌کند خودی و هر کس از آن تخطی می‌کند و قانون را می‌شکند غیرخودی است، گام بلندی به پیش تلقی می‌شود و تا حدودی وفاق ملی را تأمین می‌کند اما آنچه فراتر است معیار انسانگرایی است. امام علی(ع) نیز در توصیه به مالک‌اشتر که به فرمانروایی مصر برگزیده شد گفت همچون حاکمان درنده‌ای مباش که مردم را می‌درند و می‌آزارند. و مردم دو دسته‌اند «اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق» اگر همدین تو نبودند از نظر خلقت و انسان بودن با تو مشترکند. پس حاکم باز هم باید تمام حقوق انسانی آنها را پاس بدارد.

## مسئولان خشونت‌های اخیر\*

خرداد، ۲۴/ آذر/ ۱۳۷۷

پیش از هر چیز در خور توجه است که جنایت‌های اخیر چه توسط افراطی‌های داخلی و چه افراطی‌های خارج‌نشین باشد، نتیجه آن واحد است. هر دو جریان، مرگ خود را در رواج منطقی و گفت‌وگو می‌بینند و توانایی ماندن ندارند و هر دو می‌خواهند ثابت کنند خاتمی قدرتی ندارد و نه مردم ایران و نه دول خارجی روی او حسابی باز نکنند.

از این اصل کلی بگذریم که عاملان جنایت هر کس باشد، اصولاً هرگاه چنین حوادثی در هر جای دنیا رخ دهد، در درجه اول حاکمیت ملی مسئول است. نه یک ارگان؛ و البته دولت فاقد ابزاری مانند دولت خاتمی کمتر مسئول شناخته خواهد شد.

هر چند تا انتشار نتیجه نهایی تحقیقات نمی‌توان به صرس قاطع فرد یا گروهی را متهم کرد، اما مجرم هر که باشد، بازتاب‌های اولیه این جنایت‌ها پرسش مهمی را فراروی ما قرار می‌دهد. چرا به محض انتشار اخبار آدم‌ربایی‌ها و قتل‌ها، افکار عمومی چه در جامعه چه در حاکمیت به سرعت معطوف به نیروهای افراطی داخلی می‌شود؟ چنین بی‌اعتمادی طی یک فرایند شکل گرفته است. آیا نباید مجموعه عواملی را که ویرانگر اعتماد عمومی بوده و جامعه را به چنین وضعیت خطرناکی سوق

---

\* این یادداشت در شرایطی نوشته شد که هنوز به ندرت کسی گمان می‌برد قتل‌ها توسط عوامل داخلی یا محفلی در وزارت اطلاعات انجام شده باشد و یا اگر چنین گمانی بود به دلیل نداشتن هیچ دلیل و نشانه‌ای و به دلیل جو حاکم، جرأت بیان آن را نداشت. در این هنگام، اذهان بیشتر متوجه به عوامل خارجی یا خارج‌نشین بود. بنابراین لازم بود فضایی ساخته شود که افکار عمومی را متوجه عوامل اصلی کرده و مانع انحراف افکار عمومی و ادامه پنهانکاری گردد و عاملان قتل‌ها را مرعوب سازد.

داده‌اند مورد بررسی و شناسایی قرار داد؟

آیا اگر یک‌بار عزم برای شناسایی عوامل آدم‌ربایی‌ها و قتل‌های مشکوک طی چند سال گذشته جزم شده بود و ریشه آن خشکانده می‌شد، امروز شاهد تکرار چنین حوادثی بودیم؟ آیا اگر مسئله مرحوم دکتر سامی (که قتل فروهر و همسرش درست در روز سالگرد قتل سامی اتفاق افتاد و ماجرا را معنی‌دارتر کرد) روشن می‌شد و در پرده ابهام باقی نمی‌ماند و با یک ماجرای مبهم فیصله نمی‌یافت، این سلسله حوادث ادامه می‌یافت؟ آیا عدم برخورد قاطع برخی از جناح‌ها تقویت‌کننده شبهه و بی‌اعتمادی مردم نیست؟ برخی گروه‌ها در تریبون‌های مختلف این وقایع را به خارج و توطئه خارجی نسبت می‌دهند و گویی بدین وسیله مردم گمان می‌کنند که این قتل‌ها هم در خارج از ایران روی داده است. اما واقعیت این است که حتی اگر توطئه خارجی هم در کار باشد (که محتمل است) این جنایت‌ها در داخل ایران و پایتخت آن و توسط افراد داخلی انجام شده است و حواله‌دادن موضوع به عناوین کلی و مبهم هیچ چیز را تغییر نمی‌دهد و نباید ما را از پیگیری در شناسایی نیروهای داخلی معجزی این جنایت‌ها باز دارد.

حیرت‌آور این است که کسانی که در مورد یک مقاله یا مصاحبه، مطبوعات مستقل و منتقد را مورد هجوم قرار داده، مسئولان آنها را توقیف و بازداشت می‌کنند، امنیت ملی را از دست رفته می‌بینند، و اسلاما سر می‌دهند، هیاهو به پا می‌کنند و راهپیمایی درست می‌کنند (در حالی که آن مقاله یا مصاحبه، قابل توجیه یا قابل پاسخگویی است) اما در مورد آدم‌ربایی‌ها و قتل‌هایی که حیثیت داخلی و جهانی جمهوری اسلامی را در مخاطره انداخته و ایمان و امنیت واقعی را نشانه رفته سکوت می‌کنند. یا برای به فراموشی سپردن آن، سوژه‌سازی می‌کنند (حتی اگر این سوژه مورد حمله قراردادادن رئیس جمهوری به خاطر مواجهه صادقانه توام با سعه صدر با دانشجویان در شانزدهم آذر باشد). آیا پرسش یک دانشجوی از رئیس‌جمهور با احساس امنیت خاطر، برای نظام خطرناک است یا قتل‌ها و آدم‌ربایی‌ها؟ آن هم در جامعه مدعی عدل علوی که الگوی حکومتی‌اش علی (ع) مردم را به پرسش و اعتراض و انتقاد به خود (به امام معصوم) فرا می‌خواند اما به خاطر بیرون آوردن خلخال از پای یک زن یهودی آشکارا می‌گریزد و می‌گوید به‌جاست اگر مسلمانی از این اندوه بمیرد.

آیا مسئولان محترمی که تحت عنوان امنیت ملی، طی چند ماه گذشته آن همه خط و نشان برای مطبوعات کشیدند، این فجایع را جزو امنیت ملی نمی‌دانند؟  
اغتشاش در مراسم قانونی توسط گروه‌های فشار و قتل‌ها و آدم‌ربایی‌ها جزو امنیت ملی نیست؟ در همه جای دنیا سال‌ها برای جمعیت عظیمی در نیروهای ارتش و دستگاه امنیتی هزینه می‌کنند تا اگر روزی دشمن خارجی حمله‌ور شد به کار آیند و اگر در هنگام حمله دشمن این نیرو به کار نیاید همه هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های ملی هدر شده است؛ و امروز روزی است که همه مسئولان امنیت داخلی باید به شناسایی و معرفی کسانی بپردازند که با روش‌های مافیایی و نفرت‌انگیز نظام جمهوری اسلامی را دستخوش بی‌اعتمادی و خطر می‌کنند.



## دوم خرداد منبع فشار روانی برای خشونت‌طلبان\*

صبح امروز، ۲۵/آذر/۱۳۷۷

عمادالدین باقی، پژوهشگر و نویسنده در مورد ابعاد خشونت می‌گوید: خشونت‌های سیاسی معلول انگیزه‌های گوناگون است و عمدتاً دو دسته هستند.

اول خشونت‌های روان‌شناختی و دوم خشونت‌های سازمان یافته.

دسته اول از خشونت‌های سیاسی آن دسته هستند که در روان‌شناسی با «تعارض-پرخاشگری» و یا نظرات «ناکامی-پرخاشگری» تعریف می‌شوند. مثلاً روان‌شناسان می‌گویند که رابطه نزدیکی بین پرخاشگری و سرخوردگی وجود دارد و سرخوردگی هنگامی است که مانعی یک فرد را از یک تمایل یا رسیدن به یک هدف بازمی‌دارد و خشم ناشی از آن همیشه عامل اصلی قرار نمی‌گیرد. به‌طور مثال چیزی که در جوامع جدید متداول شده است: افرادی که به گونه‌ای در محل کار دچار سرخوردگی می‌شوند آن را در خانه خود و بر سر زن و فرزندان بروز می‌دهند و گاهی هم تعارض بین دو انگیزه متضاد موجب پرخاشی می‌شود که در روان‌شناسی آن را «نوروز» می‌گویند.

باقی می‌گوید: احساس فشار روانی یکی دیگر از عوامل خشونت می‌باشد که منبع آن می‌تواند محیط کار، ناکامی تحصیلی یا غیره باشد. یا حتی دوم خرداد می‌تواند یک نوع منبع فشار روانی برای بخشی از نیروهای سیاسی جامعه باشد که واکنش در مقابل آن می‌تواند پرخاشگرانه بروز نماید.

\* متن مصاحبه تلفنی با روزنامه صبح امروز است. تیتر انتخاب شده در صفحه اول چنین است: «خشونت باید متوقف شود». در این گفتار پیش‌بینی شد که شبکه ترورها نثر بعدی را از میان نیروهای نزدیک به خود برگزینند. چند روز بعد رازینی مورد سوء قصد قرار گرفت اما گفته شد تروری ارتباطی با قتل‌های زنجیره‌ای نداشته و گروهی به نام مهدویت عامل آن بوده‌اند.

دسته دوم خشونت‌ها که طراحی شده است و البته ممکن است دارای همان علامات روان‌شناختی نیز باشد، اما برخلاف پرخاشگری‌های دسته اول که تابع قانون محرک- پاسخ است. این دسته از خشونت‌ها ممکن است هدفمند نباشد و صرفاً برای تخلیه روانی انجام بگیرند.

وی همچنین معتقد است: خشونت‌های دسته دوم دارای هدف مشخص سیاسی در معادلات قدرت هستند. مثلاً در اروپای دوره استبداد نیروهای استبداد وقتی در حال نابودی قرار می‌گیرند، جوخه‌هایی درست می‌کنند که خیلی از رقیبان خود را از طریق حذف فیزیکی از سر راه برمی‌دارند. اما همان جوخه‌ها که برای ممانعت از بروز دموکراسی به وجود آمده‌اند، برخی از نیروهای نزدیک به خود را هم هدف قرار می‌دهند.

باقی به دست‌هایی که اعمال خشونت‌بار را اجرا می‌کنند می‌گوید: باید مراقب بود که جوخه‌های تشکیل شده ممکن است برخی از افراد آنها را هم هدف قرار دهند تا سیکل خشونت را کامل کنند.

وی اشاره می‌کند که: به اعتقاد من تقسیم‌بندی نیروهای اجتماعی و سیاسی به خودی و غیرخودی یکی از محصولاتش می‌تواند خشونت‌زایی باشد. ما در ابتدای پیروزی انقلاب تمامی نیروهایی را که در مقابل شاه هستند خودی و کسانی را که در کنار شاه هستند غیرخودی محسوب می‌کنیم؛ سپس بعد از انقلاب و در دوره‌ای تمامی کسانی را که در کنار انقلاب هستند خودی و سایرین را غیرخودی می‌دانیم که همین تعبیر «ضدانقلاب» هم از آنجا شکل می‌گیرد. اما بعدها حلقه تنگ می‌شود و هر کس که موافق نظام است خودی و اگر نیست غیرخودی تلقی می‌شود. با گذشت چند سال این حلقه تنگ‌تر می‌شود و بعد حاکمیت ملاک می‌شود و هر که درون حاکمیت است، می‌شود خودی و خارج آن می‌شود غیرخودی؛ و در ادامه آن خود جناح‌ها تبدیل به معیار می‌شوند، یعنی یک جناح انحصارطلب که نیروهای موافق خود را خودی و غیره را خارج از سیستم می‌داند.

باقی می‌افزاید: این روند به آنجا می‌رسد که افراد برجسته پیرو خط امام رد صلاحیت می‌شوند و این خود منجر به فضایی خشونت‌بار در عرصه سیاسی می‌شود.

## تداوم ابتکار عمل، تداوم نظام\*

خرداد، ۳/ دی/ ۱۳۷۷

در هفته‌های اخیر، تردیدهایی در مورد عزم کمیته تحقیق برای تداوم و گسترش رسیدگی به قتل‌های مشکوک وجود داشت. و به‌ویژه دو انگارهٔ معارض در میان حکومتگران این نگرانی‌ها را دامن می‌زد. برخی برآنند که با رسیدگی کامل به پرونده چند قتل اخیر ماجرا را فیصله دهند، زیرا عطف به ماسبق کردن مسئله، نظام را با خطر روبه‌رو خواهد ساخت و هر روز صدایی از گوشه و کنار کشور در اعتراض به ربه‌شده شدن و قتل شهروندان در سال‌های اخیر به گوش می‌رسد. برخی دیگر نیز خواستار رسیدگی به موضوع «ولو بلغ ما بلغ» هستند. نکته بسیار مهمی که درخور توجه است این که اسرار جنایت‌ها عمدتاً مکتوم نمی‌مانند و امروز روزی است که طبق سنت‌های الهی، تاریخی و اجتماعی پرده از تراژدی‌های چندین سالهٔ اخیر تاحدودی برگرفته شده است و افزون بر قتل فروهر، پروانه اسکندری، مختاری، پوینده، پیروز دوانی و مجید شریف موارد دیگری بر سر زبان‌ها افتاده است. نمونه‌هایی که [اخبار آن در قالب خبرهای عادی در گذشته] در مطبوعات رسمی

\* در شرایطی که رسماً چهار قتل از شش قتل آذر ۷۷ را موضوع تحقیق و رسیدگی قرار داده بودند و مانع از معطوف شدن موضوع به سالهای قبل می‌گردیدند، تلاش متقابل این بود که رسیدگی جدی به قتل‌های پاییز و شناسایی تمامیت شبکه خشونت فقط در صورتی میسر است که در چارچوب یک سناریوی چندساله تعقیب گردد. لذا علی‌رغم مقاومت‌های شدید و اصرار بر محدود کردن پرونده قتل‌ها به آذر ۷۷ به‌منظور شکستن این مقاومت‌ها برای نخستین بار فهرستی ناقص از قتل‌های مشکوک گذشته در این مقاله ارائه شد. البته نام برخی از آنها از جمله سعیدی سیرجانی به دلیل حساسیت‌های شدید برخی از مقامات حذف گردید. این مقاله بازتاب رسمی یافت و با پیام خصوصی و انتقاد آمیز یکی از مقامات نیز مواجه شد و برخی هم طرح آن را زردوس می‌دانستند.

کشور مطرح شده‌اند عبارتند از: در تاریخ ۱۵/۱۰/۷۳ مهندس برانزنده در مشهد مفقود و در ۱۶/۱۰/۷۳ جنازه او در نزدیکی زندان وکیل آباد کشف می‌شود. احمد امیرعلایی در ۲/۸/۷۴ به قتل می‌رسد. در همین ایام دکتر تفضلی نیز جنازه‌اش در کنار خیابان کشف می‌شود. در تاریخ ۱۵/۵/۷۵ طی سناریوی از قبل آماده شده‌ای اتوبوس حامل بیست و یک تن از نویسندگان و روشنفکران به دره انداخته می‌شود که سرنشینان آن به طور معجزه‌آسایی نجات می‌یابند و راننده‌ای که مأموریت داشته اتوبوس را به دره پرتاب کند مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد. در سال ۷۵ فرج سرکوهی ربوده شد و تا مدت‌ها از او خبری نبود و قرار بود جنازه او را در آلمان رها کنند که قبل از قتل او ماجرا افشاء شد. در همین ایام فردی به نام صانعی که با یک مؤسسه تحقیقاتی-تاریخی رسمی همکاری می‌کرد پس از دو سه نوبت احضار، او و همسرش مفقود شده و چندی بعد جنازه‌شان کشف شد.<sup>۹۹</sup> مرگ مشکوک غفار حسینی نیز در آبان ۷۵ اتفاق افتاد.

ابراهیم زال‌زاده در تاریخ ۵/۱۲/۷۵ ناپدید و در فروردین ۷۶ به قتل رسید. طبق اعلامیه اخیر اهل سنت، عده‌ای از برادران اهل تسنن نیز در همین سال‌ها به قتل رسیدند که شیخ محمد ضیایی امام جمعه بندرعباس، ماموستا ربیعی امام جمعه کرمانشاه، ماموستا فاروق و احمد میرین صیاد و کاظمی استادان دانشگاه برخی از آنها هستند. در روزهای اخیر نام عده دیگری که در سال‌های گذشته مفقود شده و بعضاً هنوز چیزی از آنها به دست نیامده در مطبوعات مطرح شده است که امیر غفوری، سید محمود میدانی، مرتضی علیان نجف‌آبادی و زهرا افتخاری از مشهد نمونه‌هایی از آنها هستند.

اگر باور کنیم که همین تجربه اخیر نشان می‌دهد که با ارباب و تهدید به قتل نمی‌توان برای همیشه اسراری از این دست را پنهان کرد و اطلاعات پراکنده موجود نزد افراد، بازماندگان و... روزی به هم خواهد پیوست، آن‌گاه بهتر می‌توان در مورد تردیدهای سابق‌الذکر تدبیری اندیشید. اگر امروز تحت فشار کسانی که ممکن است

---

<sup>۹۹</sup> براساس اطلاعات و پیگیری‌های شخصی نگارنده در مورد متوجه صانعی و همسرش نام آنها برای نخستین بار در این مقاله در زمره قتل‌های مشکوک مطرح شد و پس از آن در سایر نشریات به سوژه گزارش تبدیل گردید.

خودشان در این فجایع به نحوی آلوده باشند، ادامه تحقیقات و رسیدگی و مجازات قانونی عاملان آنها قفل شود، بدون شک ابتکار عمل در ادامه افشای این جنایت‌ها به دست دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی افتاده، آنها با استفاده از این ابتکار عمل و به تطهیر خود و جنایت‌های معتنابهی که داشته‌اند پرداخته و حامیان و اصلاح‌طلبان درون نظام را دنباله‌رو خویش خواهند ساخت.

دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در صورت به دست گرفتن ابتکار عمل، (با توجه به تحول اجتماعی که در یادداشت‌های نگارنده در خرده‌شماره‌های ۲۶ و ۲۷ آمده است) تعیین سرنوشت را رقم‌زده، این‌نظام را در ردیف وحشتناک‌ترین حکومت‌های تاریخ به ثبت خواهند رساند. اما اگر ابتکار عمل در دست اصلاح‌طلبان درون نظام باشد و سایرین در حاشیه آنها حرکت کنند و بدنامی‌های ملصق بر پیشانی نظام اسلامی توسط آنها پاک شود، جمهوری اسلامی غسل تعمید یافته، با سلامت و صلابت احراز شده به حیات خود ادامه خواهد داد.

اگر از این تصمیم حیاتی غفلت شود و کمیته ویژه به اطلاع‌رسانی و اصلاح نپردازد، حتی اخبار معمول و قتل‌های غیرسیاسی و مرگ‌های ناشی از حوادث و درگیری‌های میان خود مخالفان حکومت نیز بر عهده جمهوری اسلامی خواهد افتاد و افکار عمومی که اعتماد خود را به رسیدگی قاطعانه از دست داده و تصور سرپوش نهادن بر مسئله را یافته‌اند، به سهولت این اخبار را خواهند پذیرفت. هر چند نگارنده از مدت‌ها پیش بر اساس تفکیک میان «کارگردان» و «ذی‌نفع» حوادث سال‌های اخیر (ن. ک. راه نو، شماره ۱۴ و مبین، شماره ۳۲۵) به هیچ‌وجه [به دخالت مستقیم جناح راست در قتل‌ها] اعتقاد نداشته و مخالف آن نظری است که طراحی جنایت‌ها را به جناح راست نسبت می‌دهد، بلکه برعکس، به نظر می‌رسد تشکیلاتی بیرون از نظام سامان یافته که اعضای آن از برخی نهادها تشکیل شده و همچون ستادی از طریق این اعضا از تجهیزات دولتی مانند تکنولوژی شنود و تعقیب و مراقبت و ... سود جست‌ه‌اند. به عبارتی پای این تشکیلات (به صورت غیررسمی و غیرقانونی) در درون نظام و بیکره‌اش بیرون از آن بوده است.

بنابراین ختم قضیه با بیان این که یک محفلی در بیرون از نظام مرتکب این قتل‌ها شده است، نمی‌تواند اقناع‌کننده باشد. این سخن قابل قبول است که چنین محفلی از رانت جناح راست سود جست و در پشت آنها پنهان شده و ذی‌نفع بودن جناح راست

و حمایت‌هایی که از خشونت‌ورزی داشته از یک طرف، و اشتباه جناح چپ مبنی بر این که با آرایش دوقطبی چپ و راست و تهاجم به راست به عنوان کارگردان و عامل اصلی (نه ذی‌نفع) از طرف دیگر، موجب شده است جناح راست با تصور این که رقیبان قصد حذف کردن آن را دارند به پنهان شدن کارگردانان یاری رساند. در عین حال، محفلی که طی سال‌های اخیر آدم‌ریایی‌های متعدد و قتل انجام داده، با ارائه اطلاعات اغفال‌کننده در برخی بولتن‌ها<sup>\*\*</sup> برای مسئولان کشور ذهنیت‌های متفی آفریده و آنها را نسبت به حقایق غافل گذاشته است. بدین ترتیب اگر ریشه این تشکیلات خشکیده نشود و براساس قانون اساسی به مجازات نرسند، یک مافیای سیاسی در ایران برای همیشه باقی مانده، امنیت را همواره متزلزل ساخته، نفاق و درگیری داخلی را تشدید می‌کند و در فرصت مناسب دست به کودتا خواهد زد. بنابراین، در صورت از ریشه در نیامدن این تشکل، هیچ کس امنیت نخواهد داشت و نظام جمهوری اسلامی قربانی مطامع و اعتقادات این گروه خاص خواهد شد.

به یاد بیاوریم که تمام رهبران بلندپایه کشور گفته‌اند ریشه این باند باید کنده شود و مقام رهبری با قاطعیت از ارتباط این باند با قدرت‌های خارجی سخن گفته‌اند و این در حالی است که کمیته ویژه با محفلی خواندن موضوع زمینه انسداد تحقیق را فراهم می‌آورد. پس وعده ریشه‌یابی‌ها چه شد؟ در همه جای دنیا وقتی اعضای یک باند ترور دستگیر می‌شوند گام اول فرایند تحقیق و عملیات اطلاعاتی آغاز می‌شود؛ در حالی که با بازداشت دو نفر در این ماجرا بوی پایان دادن این پرونده به مشام می‌رسد، پرونده‌ای که بدون شک عده زیادی در آن شریک جرم مستقیم بوده‌اند.<sup>\*\*</sup>

---

<sup>\*\*</sup> در این یادداشت خط پرداختن به نقش بولتن‌های داخلی و محرمانه برای مسئولان آغاز شده و در گفتارهای بعدی پیگیری شده است.

<sup>\*\*</sup> در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۷۷ سرانجام وزارت اطلاعات با صدور بیانیه شجاعانه‌ای اعلام کرد که قتل‌های پاییز ۷۶ توسط محفلی از عناصر خودسر در وزارت اطلاعات انجام شده است.

## خاتمی چه وقت سقوط خواهد کرد؟

خرداد ۱۳ / دی ۱۳۷۷

از هنگام اعلام آراء غیرمنتظره و شوک‌آور خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، مخالفان او به‌جای آن که از این رویداد به عنوان یک تحول در چارچوب نظام استقبال کنند، نخست به‌خاطر شکستن انحصار به انفعال کشیده شدند و سپس در محافل خود وعده کردند که خاتمی ۶ ماه دیگر بیشتر نخواهد ماند. آنها دوام دولت خاتمی را موجب استحاله‌شدن نظام (که آن را مساوی خود می‌دانند) تلقی می‌کردند و با گذشت ۶ ماه وعده را یک ساله کردند و اکنون در محافل خود، خرداد آینده را پایان دولت خاتمی گرفته‌اند و بلندپروازانه‌تر از آن، از بستن طومار برخی از سازمان‌ها و گروه‌های قانونی هم سخن می‌گویند.<sup>\*\*</sup>

این آرزوها یادآور زمانی است که سازمان تروریستی مجاهدین خلق برای از پای درآوردن نظام اسلامی، نخست آشوب‌های خیابانی ایجاد کرد و دست به مظلوم‌نمایی می‌زد؛ پس از ناکامی در این شیوه، خط‌مشی ترور و انفجار را پیش گرفت، اما با هر اقدامی علیه جمهوری اسلامی و امام خمینی، همدردی مردم با انقلاب افزون‌تر می‌شد. آنها نیز ابتدا در محافل خود ضرب‌الاجل ۳ ماهه و ۶ ماهه برای سرنگونی نظام تعیین می‌کردند و با سرآمدن آن، دوباره آن را تمدید می‌ساختند. و مهلت ۲ ساله و ۳ ساله می‌دادند، اما نفرت ملی از خشونت، سیر حوادث را معکوس انتظار آنان پیش می‌برد. آنها نیز پیروزی خاتمی را به زیان مردم (که برابر خود می‌دانند) تلقی کرده و می‌گویند خاتمی برای فریب آنها آمده و می‌خواهد روش‌های سرکوب را نوسازی کند. ترورها و خشونت‌های اخیر هم بهترین خوراک تبلیغاتی آنها بوده که به ایرانی‌ها بگویند دیدید با آمدن او هم هیچ چیز تغییر نکرده است!

<sup>\*\*</sup> این خبر به صورت افواهی از محافل تندرو ضد خاتمی شنیده شده بود.

اکنون نیز گروه‌های خشونت‌طلب داخلی با ترور و وحشت و ناامنی می‌خواهند اجل دولت خاتمی را نزدیک کنند و در محافل بسته خود زمان برای آینده دولت توسعه سیاسی تعیین می‌کنند و چون فاقد حمایت مردمی هستند، به دسیسه‌چینی متوسل می‌گردند. اما این نیروها نه در جناح راست جایی دارند و نه در جناح چپ، نگارنده در شماره ۱۴ هفته‌نامه راهنو در مقاله‌ای تحت عنوان «کارگردان و ذی‌نفع در حوادث اخیر» نشان داد که این حوادث توسط گروهی که کارگردان هستند طراحی و هدایت می‌شود و ذی‌نفع بودن جناح راست نباید [توسط جناح چپ] موجب توهم توطئه از سوی جناح راست گردد. گروه کارگردان حوادث که در پس ستیزه‌های دو جناح پنهان مانده است، حتی ممکن است تا مرز خونین ساختن مناسبات دو جناح پیش رود و از طریق فاصله گرفتن از این جناح‌ها و با ایفای نقش نیروی سومی که دو جناح حاکمیت را عامل تشنج معرفی می‌کند به صحنه بیاید. از نظر آنها اگر خاتمی دوره ۴ ساله خود را به پایان برساند، در انتخابات دوره بعدی ریاست جمهوری نیز باید ۴ سال دیگر او را تحمل کند، لذا فرصت نهادینه شدن توسعه سیاسی به فروپاشی مکانیسم‌های سنتی نفوذ و اقتدار این گروه‌ها و همچنین شبکه پنهان سلطه خارجی می‌انجامد. محاسبه‌های آنها در مورد وضعیت اقتصادی و سیاسی و امکانات سنتی اقتدارشان دقیق برآورد گردیده، اما یک پارامتر اساسی در آن نادیده گرفته شده است و آن هم تحول ساختار جمعیتی-فرهنگی ایران هم‌آغوش تکنولوژی رسانه‌ای و عصر امواج و ارتباطات دوسویه و اقتدارهای چند جانبه ملی-جهانی است که موجب می‌شود حتی دولت‌های متروپل نتوانند خارج از شبکه جهانی و به صورت یک‌سالارانه قدرت‌نمایی کنند.

در شماره بعدی به تحول ساختار جمعیتی فرهنگی ایران خواهیم پرداخت\* و نشان خواهیم داد که در ایران از این پس چه نیروهایی، با اتکا به چه پارامترهایی قادرند آینده را رقم بزنند. در نتیجه، تمامی اقدامات خشونت‌گرایان همچون هر نفسی است که به اندازه حیاتی که به آنها می‌بخشد یک گام به نیستی

\* از آنجا که موضوع این مقاله از قتل‌های زنجیره‌ای خارج شده است از آوردن آن در کتاب حاضر صرف‌نظر شد.



نزدیک تر می شوند؛ و در نهایت، خاتمی اگر به پیمان خود با مردم وفادار بماند نه تنها چهار سال را با افتخار به پایان می برد که فرصت اصلاحات خود را هشت ساله خواهد کرد.

## آن‌جا که خشونت تکثیر می‌شود<sup>۱</sup>

خرداد، ۲۲/دی/۱۳۷۷

ژرف‌نگری در حوادث تلخ دو ماهه اخیر که مسبوق به سابقه خشونت‌های چندساله نیروهای فشار بود حاکی از این است که نباید جنایت‌های اخیر را به یک گروه خاص محدود کرد و گمان برد با شناسایی و مجازات عاملان این قتل‌ها ماجرا تمام می‌شود. این افراد نیز قربانیان یک تفکرند: تفکری که هر دگراندیشی را مطرود و محروم از حقوق انسانی دانسته و عضوی زاید، مضر و منحرف در جامعه تلقی می‌کند که باید پاکسازی شوند. تفکری که با تقسیم نیروها به حق و باطل و استخدام توجیهات دینی، خشونت علیه هر دگراندیشی را تجویز می‌کند و برخلاف نص صریح آموزه‌های قرآنی روحیه خشونت را می‌پروراند. این تفکر مانند کلیه سنگ‌سازی است که هر قدر سنگ‌های آزاردهنده دفع شوند باز تولید خواهند شد، مگر آن که کلیه درمان شود. آنچه در ژرفای ماجرا وجود دارد یک فتنه است و با مجازات چند نفر پایان نخواهد پذیرفت و باید به تحلیل عمیق و نقد تفکر خشونت‌پرور پردازیم که مصداق فتنه است.

مروری بر چند نشریه مشهور و روش‌های اطلاع‌رسانی آنها، جعل اخبار و القای تفرق، به کار بردن مستهجن‌ترین اهانت‌ها نسبت به شهروندان و حتی دینداران و مراجع تقلید و سکوت مقامات کشور، دشمنی با مطبوعات و آزادی‌ها، تهیه برنامه هویت در تلویزیون، حمایت و تشویق جرم علیه زندانیان که فقط نمونه‌ای از آن در مورد مدیران شهرداری‌ها بود، کوبیدن هر مخالف و منتقدی با حربه ضدولایت، و

۱. در این تاریخ هنوز عوامل قتل‌ها شناسایی نشده‌اند و مطبوعات به گمان‌زنی می‌پردازند. چند روز پیش از این مقاله وزارت اطلاعات فقط اعلام کرد محفلی خودسر در این وزارت قتل‌ها را انجام داده‌اند اما بیش از آن معلوم نشد که قاتلان چه کانی بودند و چه هدفی داشتند؟

دهها نمونه دیگر مظاهر جریان‌یابی بود که فرهنگ خشونت را پرورش می‌داد. بگذارید به آخرین نمونه آن نیز اشارتی داشته باشیم. حتی پس از جنایت‌های دو ماهه اخیر نیز این جریان نه تنها آرام نگرفت بلکه به انحاء گوناگون به شدت بخشی و تقویت فرهنگ خشونت پرداخت که محدود به دگراندیشان (به‌زعم آنان) نبود و یاران انقلاب را نیز شامل می‌شد. نگارنده در یادداشت «قربانیان بعدی خشونت» در خرداد ۲۲/ آذر/ ۷۷ براساس استدلال و توضیحاتی نتیجه گرفته بود که هدف نهایی از جنایت‌های اخیر روشنفکران دینی هستند که از دل انقلاب اسلامی برآمده و کاری‌ترین ضربه‌ها را بر استبداد زیر لوای دین زده و می‌زنند. در یادداشت مدیر مسئول یک روزنامه عصر شواهد جدیدی بر این سخن دیده شد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «معیار چاره‌ساز»<sup>۱</sup> نخست می‌گوید: «گذری در تاریخ نشان می‌دهد که اسلام و مسلمانان از اهل نفاق بیشترین خسارت‌ها را دیده و سخت‌ترین ضربه‌ها را چشیده‌اند». این مقاله توضیح می‌دهد که «منظورش از منافقان در این نوشته، سازمان منافقین نیست زیرا آنها رسواتر از آنند که پنهان بمانند و در حال حاضر فقط بخش کوچکی از ابواب جمعی ارتش عراق هستند». پس این منافقان خطرناک که سخت‌ترین ضربات را به اسلام و مسلمانان زده‌اند و مستحق مجازاتند کیستند؟ مقاله توضیح می‌دهد «کسانی هم که امروز تظاهر به دوستی می‌کنند اما قبلاً سابقه دشمنی داشته‌اند نیز خطرشان چندان زیاد نیست، چرا که به خاطر پیشینه خویش مورد سوءظن و تردید هستند». بنابراین می‌ماند یک گروه که به نوشته این مقاله اینها کسانی هستند که «ابتدا همدل و همراه بوده‌اند» ولی بعدها به هر علت از جمله آلودگی به چرب و شیرین دنیا دست از همراهی و همدلی کشیده‌اند و اینها خطر تهدیدکننده‌ای هستند. این گروه به ظاهر در جمع دوستان تلقی می‌شوند ولی در باطن دل در گرو دشمنان دارند.

بنابراین چنان که مقاله تصریح کرده است، منافقان خطرناک و تهدیدکننده همان کسانی هستند که تا دیروز جزو همراهان و همدلان یعنی از یاران انقلاب بوده‌اند و امروز با معیارهای جریان خشونت طلب گرچه در جمع دوستان تلقی می‌شوند، ولی دشمن‌اند و مصداق همان منافقان خطرناک. واقعاً این افراد چه کسانی هستند؟ جز

فرزندان انقلاب که امروز تسلیم انحصار طلبی‌ها و خشونت‌ورزی‌های کسانی که خود را شاقول حق و باطل و «معیار چاره‌ساز» گرفته‌اند نمی‌شوند و از خود و شهروندان در برابر آنها دفاع می‌کنند؟ به دست آوردن نام آنها دشوار نیست. کافی است طی ماه‌ها و سال‌های گذشته به آرشیو این نشریه‌ها رجوع کرده و بنگرید چه کسانی تیغ ناسزای آنها را دیده‌اند. شگفت آنکه روز بعد از این مقاله، اطلاعیه ۷۷/۱۰/۱۴ گروه مجعول فداییان اسلام ناب محمدی منتشر شده که دلایل ارتکاب قتل‌ها را اعلام کرده و در آن آمده است: «زبان‌های خشم مقدس جان‌برکفان دلاور ما فقط متوجه غرب باوران منحرفی است که سودای استحاله نظام را دارند» و در جای دیگر می‌افزاید «ما تمامی راه‌های مسالمت‌آمیز را آزمودیم اما جو فشار و سیاست‌های مزورانه منافقین مدرنی که قانونگرایی، توسعه سیاسی و گفت‌وگوی تمدن‌ها را ابزار رابطه با صهیونیسم بین‌الملل و دستاویز حمایت از روشنفکر نماهای لیبرال و ملی‌گرایان مرتجع دانشگاهی و ... کرده‌اند راهی جز این باقی نگذاشت». منافقین مدرنی که شعار توسعه سیاسی و قانون‌گرایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌دهند و این شعارهایشان منجر به حمایت لیبرال‌ها می‌شود و به قول مقاله آن مدیر مسئول «در حالی که چهره به دلسوزی مردم آراسته‌اند رفتار و گفتاری همسو با دشمنان دارند و محافل بیگانه از آنها حمایت می‌کنند» چه کسانی هستند جز روشنفکران مذهبی و در رأس آنها خاتمی؟

شگفت این که هم مقاله آن مدیر مسئول و هم اطلاعیه سازمان فداییان کوشیده‌اند مواضع خود را به مواضع رهبری مستند سازند و زیر پوشش حمایت از رهبری حرکت خود را توجیه سازند و جامعه را به سوی دوقطبی شدن بکشانند و این در حالی است که مقاله مذکور پس از توصیه‌های رهبری مبنی بر تشرزدایی جناح‌ها و به دنبال آن اعلام آتش‌بس موقتی نشریات جناح انحصار نوشته می‌شود. آیا این سنخ مقاله‌ها در اوج ترورهای اخیر به معنای صدور مجوز برای قتل‌های بعدی، توجیه ایدئولوژیک آن و روحیه دادن به عوامل خشونت نیست؟

برای نگارنده باور نکردنی نبود که مدیر مسئول روزنامه مذکور تا بدینجا رسیده باشد و چنین آشکارا در یک روزنامه دولتی زیر نظر ولی‌فقیه، فتوای نابودی کسانی را بدهد که نه از طریق قانون بلکه به واسطه تشخیص او جدی‌ترین خطر برای نظام هستند و از قضا مصداق آنها هم روشنفکران دینی برخاسته از انقلاب است. این

یادآوری ضروری است که مقصود از ارجاع جنایت‌های اخیر و ضربه هولناکی که به نظام جمهوری اسلامی وارد ساخت به یک تفکر، این نیست که به بهانه پیشگیری از تکرار این فجایع از هر تفکری که بوی خسونت از آن استشمام می‌شود ممانعت به عمل آید، بلکه فقط تنبه حامیان این تفکر به لوازم و پیامدهای آن است.

یک‌بار در دهه شصت با مشاهده جنایت‌های مجاهدین خلق، که آن هم محصول یک تفکر بود، از بیم التقاط و نتایج خسونت‌زای آن با هر اندیشه‌ای که در مظان التقاط بود مواجهه سرکوبگرانه شد و در نتیجه، میل به خلوص ایدئولوژیک که امری غیرحقیقی و مطلق‌گرایانه و ناشدنی است تفکر را دشوار و زیرزمینی کرد و هر فرد و گروهی با انگ التقاط مغضوب یا مطرود گردید و تصفیه‌های مداوم در صفوف یاران انقلاب و وطن‌دوستان را موجب گردید و کار به آنجایی رسید که دیدیم. اکنون آموزه را آزمودن خطاست. منع این تفکرات نیز موجب زیرزمینی شدن و ایجاد حقانیت کاذب می‌گردد. از همین نگاه نه تنها بازداشتن یادداشت‌های مشابه مدیرمسئول آن روزنامه عصر بلکه لغو امتیاز شلمچه نیز غیرقابل توجیه است. [انتشار آزادانه این افکار مانع قهرمان‌سازی در درون این گروه‌ها گردیده و در معرض نقد قرار گرفته و فرصت تصحیح را (دست‌کم برای افراد حق‌جوی) فراهم می‌کند. هر گروهی می‌تواند با انتشار آزادانه نظریات خویش، وزن اجتماعی خود را اندازه‌گیری کرده و دچار توهم نگردد. بیان هر اندیشه‌ای، حتی اگر از دیدگاه گروه‌های رقیب منحرفانه باشد، مادامی که به اقدام عملی علیه حقوق و مصالح شهروندان و براندازی جمهوری اسلامی منجر نگردیده طبق قانون اساسی آزاد است و هر تغییری فقط با مکانیسم‌های قانونی، مجاز، ممکن و مفید خواهد بود.]

## پیروزی رکن چهارم بر خشونت\*

صبح امروز، ۴ بهمن / ۱۳۷۷

● آقای باقی پیشرفت کار کمیته ویژه و اطلاعیه وزارت اطلاعات را چگونه ارزیابی می‌کنید به نظر شما علت این توفیق در قدم‌های اولیه چه بوده آیا در ادامه می‌تواند جوابگوی مطالبات مردم باشد؟

○ من علت پیشرفت کار کمیته ویژه را در چارچوب تحولی که در جامعه ایران در دو ساله اخیر رخ داده ارزیابی می‌کنم. آنچه اتفاق افتاد پیروزی رکن چهارم بر خشونت بود. به این خاطر که با شروع قتل‌ها علائم و شواهد نشان‌دهنده وجود ریشه‌ای در داخل بود. آن هم گروهی که در دستگاه امنیتی ما کار می‌کنند. علت آن این است که این نوع قتل‌ها و آدم‌ربایی‌ها نیازمند دو کار مهم است. (۱) تکنولوژی شنود، (۲) تعقیب و مراقبت. این دو فاکتور تنها در دست وزارت اطلاعات بود و چون گمان قوی وجود داشت که قتل‌ها توسط یک گروه اطلاعاتی عملیاتی سازماندهی شده، تقریباً از نظر ما پیدا کردن ریشه‌ها و کشف عوامل جرم بعید به نظر می‌رسید، به‌خاطر اینکه کار اطلاعاتی پیچیده را تنها با یک تلاش اطلاعاتی پیچیده‌تر می‌توان کشف و سپس خنثی کرد، لذا نبود این ابزار بسیاری، از جمله خود ما را از کشف عاملان جرم مأیوس کرده بود. تصورمان این بود که این جریان هم مثل اتفاقات و جریانات سال‌های گذشته مکتوم خواهد ماند، و بعد هم با راه‌اندازی یک جنجال تبلیغاتی و مشمول مرور زمان شدن به‌طور موقت فیصله پیدا کند. کمیته تعیین‌شده توسط رئیس جمهور و مقام رهبری بدون شک کمیته‌ای بود که عزم شناسایی و ریشه‌کن

\* علی‌رغم کوتاه‌کردن یک مصاحبه طولانی و حذف بخش‌هایی از آن از جمله بحث تفصیلی درباره نقش بولتن‌ها، این مصاحبه یک صفحه کامل از روزنامه صبح امروز را به خود اختصاص داده است.

کردن جنایات و توطئه‌ها را داشت. اما از آنجایی که این کمیته بایستی وارد یک عملیات اطلاعاتی می‌شد، آن هم با کسانی که در درون نظام عمل می‌کردند و در استتار بودند و به خصوص انگیزهٔ ایدئولوژیک نیز داشتند، بعید به نظر می‌رسید که موفقیتی داشته باشد. هر چند سرنخ‌هایی وجود داشت که اینها از درون نظام هستند، اما وابستگی آنها به نظام و وزارت اطلاعات کار شناسایی را مشکل می‌کرد. به اعتقاد من، آنچه راه را هموار کرد فضای مطبوعاتی کشور بود؛ حرکت مطبوعات [دوم خرداد] این بود که ایجاد رعب و وحشتی را که جزء انگیزه‌ها و اهداف عاملان خشونت بود، شکستند و رعب را به خود آنها بازگردانند، و از طرفی نفرت‌انگیزی جنایت‌ها را به حدی رسانند، که خود عاملان خشونت را به شدت متفعل کرد. به همین دلیل اگر آنها می‌خواستند که در یک فرایند اطلاعاتی-عملیاتی شناسایی بشوند، ممکن بود ماه‌ها طول بکشد؛ در حالی که از زمان تشکیل کمیته تا به نتیجه رسیدن شناسایی حتی چهلیم مقتولین هم فرا نرسیده بود، لذا مطبوعات توانستند رعب و وحشت حاصله را به خود قاتلین برگردانند و این تصور را برای آنها ایجاد کنند که قطعاً شناسایی خواهند شد. مطبوعات مستقل برخلاف جوسازی‌های جناح راست که تأکید می‌کردند عاملین قتل‌ها را باید در بین اشخاصی مثل اصحاب مطبوعاتی [دوم خرداد] جست‌وجو کنند که سخن از احتمال دست داشتن نیروهای داخلی می‌رانند [میدان را خالی نکردند] خشونت‌طلبان می‌خواستند با یک تیر دو نشان بزنند: هم گروه پنهان ترور، ترورها را ادامه دهد، و هم مطبوعات راست‌گرا کسانی را که با ترور مخالف هستند متهم و قلع‌و‌قمع کنند. اما از آن طرف قاطعیت مطبوعات مستقل، و نیروهای چپ این ذهنیت را در وجود قاتلین و عاملان آنها پدید آورد که احساس کردند دستشان رو شده و علی‌رغم همه تهدیدهای خشونت‌طلبان، نیروهای قانونگرا در درون نظام مصمم هستند که شناسایی را در درون نظام ادامه دهند. مسئلهٔ دیگر که عامل مهمی بود اطلاع‌رسانی مطبوعات بود؛ یعنی مطبوعات نشان داد که افرادی که کشته شدند مستحق این‌گونه مجازات‌ها نبودند. وقتی معلوم شد که فروهر در بدترین شرایط و آن همه فشار و اهانت‌ها علاقه‌مند به امام خمینی بوده، و این در مطبوعات مطرح شد، راه متفعل شدن را فراهم کرد. نتیجه این شد که خود قاتلان در افشای قضیه پیش‌قدم شدند.

● احساس می‌کنم هنوز لایه‌ای از تناقض بر شفافیت موضوع سایه افکنده که در توضیح کارکرد و نقش مطبوعات باز نشد، انفعال ناشی از عذاب وجدان درونی قاتلین با احساس تکلیف در اجرای خشونت منتفی خواهد بود اینطور نیست؟

○ نقش اطلاع رسانی مطبوعات می‌تواند فرد را به جایی برساند که یقین کند در تعیین مصداق دچار خطا شده است؛ به عنوان مثال، کسانی که فروهر را به قتل رساندند، تصور می‌کردند که یک فرد خائن، جاسوس و لامذهبی را از پای درآوردند. لذا اطلاع‌رسانی که توسط مطبوعات صورت گرفت نشان داد که اینطور نبود؛ این احساس تکلیفی که موجب شده این اتفاق بیفتد، همان احساس تکلیف محرک فرد می‌شود تا خودش را تطهیر کند. در سال‌های گذشته نمونه‌هایی از این ترورها داشتیم به لحاظ اینکه مطبوعات در سکوت کامل بود و رکن چهارمی وجود نداشته و هیچ واکنشی نسبت به آنها صورت نمی‌گرفت و هیچ پرسشگری و تعقیب‌کننده‌ای تا حصول نتیجه وجود نداشت و چه بسا قتل‌های پنهان سیاسی و ترورها پاداش می‌گرفت و حتی توسط بعضی از مطبوعات تشویق هم می‌شدند، اما در این جریان نقشی که رکن چهارم داشت نه تنها پاداش نداد بلکه نفرت ایجاد کرد.

● از علل ارتکاب جرم و اسباب دخیل در کشف مرتکبین در قدم‌های اول بگذریم برخوردار و مواضع جناح‌ها و گروه‌ها را برای کالبد شکافی جریان چگونه می‌بینید؟

○ به اعتقاد من برای جناح موسوم به جناح انحصارطلب در جریان این قتل‌ها بهترین فرصت به وجود آمده بود که از خودشان رفع اتهام بکنند و با مردم همراه شوند. اما مواضعی که گرفتند، بیش از پیش انحصارطلبی و خشونت‌گرایی آنها را ثابت کرد. از یک طرف، با وجود علائم و شواهد، تلاش داشتند مباشرت جنایات را به گردن خارج بیندازند و محسوس بود که تلاش آنها برای سرپوش گذاشتن است و برایشان مهم نبود که یک بدنامی را چه در بعد داخلی و چه خارجی بر پیشانی جمهوری اسلامی نشانده به‌حدی که با زده‌نشدن ریشه آن، جمهوری اسلامی را در سراشیب سقوط قرار می‌دهد. با وجود این، آنها با این تصور که احساس می‌کردند که افشا شدن عوامل جنایت یعنی از بین رفتن همان اهرم‌های ایجاد رعب و وحشت و خشونتی که در درازمدت به آن نیاز داشتند، به انحاء مختلف سعی کردند به آن سرپوش بگذارند و حواله بدهند به قدرت‌های خارجی هر چند که احتمال دارد



ارتباط با خارج هم داشته باشد، اما به هر حال عاملین در داخل بودند و در درون وزارت اطلاعات.

● استنباطم از حرف شما نیاز جناح انحصار به وجود گروه خشونت بود، به همین لحاظ سعی داشتند اذهان را به خارج احاله بدهند. با از دست دادن این تکیه‌گاه ادامه حیات آنها به چه شکل خواهد بود؟

○ من مقصودم این نبود که مافیای کشف شده و گروه ترور لزوماً به جناح راست وابسته بود. خواستم بگویم که آنها در طول چند سال گذشته با سازماندهی گروه‌های فشار نشان دادند که به اهرم‌هایی برای ارعاب و تهدید نیاز دارند؛ به خصوص در یکی دو سال گذشته تهدید و ارعاب و تعرضاتی که نسبت به میتینگ‌ها، کتاب‌فروشی‌ها، سینماها، مجالس ترحیم داشتند، ضرب و شتم اعضای کابینه،<sup>۳۳</sup> همه اینها نشانه آن است که یک جناحی تلاش دارد به واسطه همین اهرم، قدرتش را حفظ کند. حالا اینکه این گروه ترور چقدر وابسته به جناح راست بوده و چقدر ارتباط ارگانیکی داشته معلوم نیست. من این شق دوم (ارتباط ارگانیکی) را بعید می‌دانم، اما رفتاری که از خودشان نشان دادند موجب شده که در این فتنه امتحان خوبی پس ندهند.

● ارزیابی شما از بیانیه وزارت اطلاعات چیست؟

○ وزارت اطلاعات با این اعلام موقعیت خوبی پیدا کرد و موجب شد حیثیت و اعتبارش بازسازی شود. این کار در دنیا بی‌سابقه است. جایی چنین چیزی سراغ نداریم که یک مجموعه‌ای مثل وزارت اطلاعات اعتراف بکند به اینکه عده‌ای در درون وزارت دست به این اعمال زده‌اند و ما با خائنین برخورد می‌کنیم. این اطلاعیه تا اندازه‌ای ضربه‌ای را که به حیثیت نظام خورده بود جبران کرد به شکلی که اگر گروه‌هایی در درون نظام مرتکب خلافی بشوند ربطی به نظام نخواهد داشت. با این حال شما، می‌بینید مسئله به این مهمی را دو تا از روزنامه‌های صبح و عصر وابسته به

<sup>۳۳</sup> اشاره به حمله گروه انصار خشونت (موسوم به انصار حزب الله) به عبدالله نوری وزیر کشور و مهاجرانی وزیر ارشاد در نماز جمعه و مراسم تشییع جنازه شهدا پس از اتمام نماز در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۷۷ دارد.

جناح انحصار در منعکس کردن خبرش بی‌اهمیت از کنار مسئله می‌گذرند. این نشان‌دهنده ناراحتی آنها از کشف ماجراست.

● گستره این خشونت‌ها افکار عمومی را متوجه وجود شبکه بزرگ جنایت کرده است. اگر وجود شبکه در درون نظام امری مسلم تلقی شد ادامه این ریشه‌یابی تا کجا ممکن است، آیا کلاً این نمودار را می‌شود تا آخر رسم کرد؟

○ در همین ماجرای اخیر افرادی ذی‌نفوذ اصرار داشتند که بر این قضیه به نوعی سرپوش گذاشته شود. معتقد بودند که نظام بیش از این آسیب خواهد دید. اما در مقابل، دیدگاه دیگری وجود داشت که رئیس جمهور [خاتمی] آن را نمایندگی می‌کرد و آن اینکه باید با مردم صادقانه برخورد کنیم و مسائل را به مردم بگوییم. اما ادامه آن و شناسایی وسیع این شبکه ممکن است به خطوطی برخورد کند که کار را تعطیل کند و مصلحت را در آن [توقف رسیدگی] ببیند. این محتمل است، حال آنکه مسئولین به این قضیه چگونه نگاه می‌کنند تصمیمی است که، به یک اعتبار، رهبران می‌گیرند. اما تجربه اخیر نشان داد وزارت اطلاعات، که اعتبارش منفی شده بود، با صدور این بیانیه چنان بازسازی شد که محبوبیت اجتماعی هم پیدا کرد. این تجربه حکایت از این دارد که اگر ولو بلغ ما بلغ این تحقیق پیش برود و حتی افراد صاحب نامی هم شناخته شوند، اعتبار نظام حفظ خواهد شد و جراح اتفاقات، خود نظام بوده نه عوامل بیگانه.

● من به تئوری سیکل خشونت برمی‌گردم. به نظر می‌رسد صحت این تئوری تنها قبل از کشف تیم اعتبار دارد نه بعد از آن. این گره تقدم و تأخر چگونه باز می‌شود؟  
○ اگر ابهام در ردگم کردن است، مقصود این است که گروه و دایره آنها به این تعداد نیست. شاید قاتلین دستگیر شده بعضی از حرف‌ها و واقعیت‌ها را به زبان نیاورند.

● موشکافی مسائل امنیتی و بانندی از تخصص‌های مقامات اطلاعاتی بوده با توجه به اینکه ختم جنایات و انهدام کامل این شبکه لازم و ملزوم یکدیگرند، آیا در این خصوص هم از تخصص‌ها استفاده خواهد شد؟ چالش‌های موجود چه خواهند بود؟

○ به نظر من همین صدور اطلاعیه و نقشی که در جلب اعتماد مردم داشت بهترین دلیل خواهد بود به اینکه اگر این تحقیقات عطف به ماسبق هم بشود و عملکرد گذشته آنها و نقشی که داشتند بررسی شود، یکی از بدنامی‌هایی که بر پیشانی نظام جمهوری اسلامی توسط اینگونه عملکردها ثبت شده پاک بشود و جمهوری اسلامی نشان بدهد که حتی مسئولیت اعمال گذشته اینها را به عهده نمی‌گیرد. و از طرفی برگشت به سابقه آنها درس‌های بزرگی خواهد داد. و در آن صورت می‌شود امیدوار بود که این قتل‌ها تکرار نشود و همین‌که مقامات بلندپایه کشور کمی به‌خود بیایند و در مورد اخبار و اطلاعاتی که به آنها می‌رسد و نسبت به افرادی که منابع خبری آنها هستند تجدید نظر بکنند. اما در مورد تکرار قتل‌ها نکته‌ای هست و آن نحوه نگاه ما به پدیده‌هاست. اگر ما نسبت به مردم و حکومت نگاه انسانی داشته باشیم این قتل‌ها تکرار نخواهد شد.

اما در نگاه ایدئولوژیک امکان بروز مجدد خشونت‌ها وجود دارد. نگاه ایدئولوژیک فردمحورانه و گروه‌محورانه است که استنباط خودشان از دین را اصل قرار می‌دهند. آن را همان حقیقتی که به آن رسیدند می‌شناسند و هر کسی که با این حقیقت همراه نیست باطل شناخته می‌شود. دیگر اینکه حکومت دینی نگاهی دینی-انسانی است که کما اینکه امیرالمؤمنین (ع) وقتی به مالک اشتر آن فرمان را می‌دهد، نمی‌گوید با مردم رفتار ایدئولوژیک بکن، می‌گوید با مردم همچون درنده‌خویان رفتار نکن، به دلیل این که مردم دو گروه‌اند «اما آخ لک فی الدین أو نظیر لک فی الخلق» مردم یا برادران دینی تو هستند و اگر برادران دینی تو نیستند، مثل تو انسانند. بنابراین ما باید ریشه‌های ایدئولوژیک که فرهنگ خشونت را در دل خود پرورش می‌دهد مورد نقد قرار دهیم. در نگاه ایدئولوژیک نوعی تلقی از قتل وجود دارد و آن ارتداد است. در نگاه ایدئولوژیک است که ارتداد معنا پیدا می‌کند. حتی می‌خواهم بگویم که در همین نگاه هم تعریفی دارد که نمی‌توان به راحتی کسی را مرتد اعلام کرد. [یک روز آیت‌الله منتظری در جلسه‌ای می‌گفتند] اگر کسی جاهلانه منکر ضروریات بشود، مرتد به‌شمار نمی‌رود. یا کسی از سر تحقیق و تفحص به یک شبهه و سؤالی رسیده باشد، باز این هم ارتداد محسوب نمی‌شود. اما اگر کسی به‌صورت عالمانه و مفروضانه منکر ضروریات بشود، مرتد است. لذا با این دیدگاه اصولاً مصداق مرتد به دشواری پیدا می‌شود. البته در یک فضای بسته ممکن است

دچار یک خطای مصداقی هم بشوند. به عنوان نمونه، قتل کسی مثل داریوش فروهر به دلیل اینکه بیست سال متزوی بود و به دلیل شایعات و القائاتی که در جامعه نسبت به او وجود داشت اتفاق می افتد. من نمی خواهم از عاملین قتل ها دفاع بکنم، اما اگر منصفانه نگاه بکنیم به فریب خوردگان اینها یک حقی می دهیم. به این نحوه امثال ما که کار حرفه ای انجام می دهند و کارشان فرهنگی است، وقتی داریوش فروهر به قتل می رسد تصور این است که او یک ضد دین، مغرض و لامذهب است، به نحوی که وقتی اولین اطلاعیه و موضع گیری در مورد قتل ها منتشر شد [مانند بیانیه آیت الله منتظری] ما یکم خوردیم، چرا که از تدین و تقوای ایشان [فروهر] سخن گفته می شد وقتی بعد از آن آقای حاجتی کرمانی از نماز شب مرحوم فروهر گفت، وقتی فرزندان او مصاحبه می کنند و دیدگاه او را در این اواخر نسبت به امام خمینی بیان می کنند، حیرت ما بیشتر می شود. این نشان می دهد که اگر رکن چهارمی وجود داشت و نمی گذاشتند شخصیت ها تحریف بشوند، به همین سادگی کسانی پیدا نمی شدند که این کار را بکنند. وقتی متن کامل مصاحبه دیدگاه های فروهر را که در آخرین شماره مجله حضور [شماره ۲۵] چاپ شد می بینید، باورکردنی نیست کسی که سالها در حاشیه بوده، رانده شده، مورد دشنام قرار گرفته باز هم یک ماه قبل از شهادتش این طور از امام خمینی حرف می زند. \* حالا چرا این جو حاکم است؟ می بینید بسیاری از چهره های نامدار ما اگر کمترین اهانت ها نسبت به آنها صورت بگیرد، اینها نه تنها نظام جمهوری اسلامی اصلاً انقلاب اسلامی و دین خدا و پیغمبر را هم منکر می شوند. در جامعه ما که خطیب جمعه اش \* به دلیل اینکه شعاری

\* چاپ مصاحبه مسبوط فروهر درباره امام خمینی در فصلنامه حضور ارگان مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی مقارن بود با قتل های پاییز ۷۷. هنوز عاملان قتل ها شناخته نشده بودند و بخشی از افکار عمومی هم تصورات منفی درباره فروهر داشت. روزنامه کیهان نیز حتی پس از قتل فروهر از افکار و شخصیت ضدانقلابی و ضد دینی او سخن می گفت. فصلنامه حضور مجلدای کم شمارگان بود که حتی خواص نیز از آن بی خبر می ماندند. نگارنده به آقای نوری و حکمت پیشنهاد کرد که متن کامل مصاحبه فروهر به نقل از حضور در روزنامه خرداد چاپ شود تا با انتشار وسیع آن مقابله مؤثری با جنگ روانی و توجیه قتل فروهر توسط بخش رسانه ای شبکه خسوت صورت گیرد. این مصاحبه در دو شماره متوالی در خرداد چاپ شد و اثر چشمگیری نهاد. \* اشاره به هاشمی رفسنجانی دارد.

می دهند که خطبه او را لحظه ای قطع می کند چنان از این اهانت برافروخته می شود که تا مدت ها قهر می کند. خوب اگر اهانت هایی که در سال های گذشته نسبت به بعضی از شخصیت ها مانند [آیت الله منتظری] شد به آنها روا می شد، اینها همه چیز را منکر می شدند. بنابراین به یک اعتبار به اعتقاد من همه مجرمند. اگر کسانی در مطبوعات جرأت می کردند و شخصیت فروهر را مطرح می کردند و در مورد اعتقاداتش می نوشتند و حرفی به میان می آوردند، شاید انگیزه کشتن آنها دچار خدشه می شد. کسانی که ایشان را می شناختند و در طول این بیست سال سکوت کردند همه مجرمند. اگر همان مصاحبه ای که یک ماه قبل از کشته شدنش داشت همان موقع منتشر شده بود، شاید این عمل انجام نمی شد. پس از چاپ مجدد مصاحبه فروهر با مؤسسه نشر آثار امام در خرداد، شخصی به روزنامه خرداد زنگ زده بود و ظاهراً از اشخاصی بوده که از فروهر تصویری غلط داشته و اعتقاد داشته که این مصاحبه جعلی است باور نمی کرد، که نوار ویدیویی داشته. یا شخصی از انصار حزب الله که از ضاربین آقای نوری و مهاجرانی بود که مصاحبه آن در صبح امروز چاپ شد، وقتی می بیند که اشخاصی در محیط روزنامه صبح امروز نماز می خوانند تعجب می کند و می گوید که مگر فلانی ریش دارد، مگر نماز می خواند؟ این تصورات القا شده، و اطلاع رسانی است که می تواند این تصورات غلط را از بین ببرد. حتی اگر رکن چهارم هم کانالیزه باشد، باز دچار اشکال خواهیم شد. منافقین هم اشکالشان این بود که کل اطلاعاتشان را از نشریات خودشان می گرفتند. تصویری که از دیگران داشتند همان بود که توسط گروه به آنها القا شده بود لذا آنها وقتی دستگیر می شدند و کتاب و نشریه بیشتری یا اطلاعات جدیدی در اختیار آنها گذاشته می شد، بسیاری از آنها متزلزل می شدند و بعضی از آنها می بریدند. در اوایل انقلاب این طور نبود که گروه فرقان شناخت از مطهری نداشته باشد؛ می شناختند، اما از زبان دشمن؛ مطهری را از زبان مطهری یا دوستان او نمی شناختند. این در مورد بچه های کم سن و سال انصار حزب الله هم صادق است، زیرا آنها هم دیگران را از زبان دشمنان آنها می شناسند و آماده خشونت ورزی علیه شان می شوند. نکته مهم این است که وقتی شما به سال های قبل برمی گردید به تک صدایی می رسید، مطبوعات وابسته به ارگان دولتی و بعضی از آنها مانند یک بولتن اطلاعاتی عمل می کنند. از طرفی سطح اخبار خیلی کم است، به شکلی که اخبار عادی را محرمانه تلقی می کنند. پس

مقامات و مسئولین از یک رکن چهارم فعال محرومند. وقتی شخصیت‌ها تحریف می‌شوند، مردم و مسئولان نمی‌توانند از حقیقت امر مطلع شوند. از طرفی بولتن‌های محرمانه و سری در شرایط فقدان رکن چهارم در کشور فاجعه آفریده‌اند.

● پس شما با همه این توضیحات نقش مطبوعات را در پیروزی اخیر عمده می‌کنید؟

○ آری به گمان من از این پس هم فقط مطبوعات می‌توانند به تضمین سلامت نظام سیاسی و اجتماعی ما کمک کنند. با توجه به همه توضیحاتی که دادم، سرّ مبارزه بی‌امان یک سال گذشته علیه مطبوعات مستقل و آزاد و عمق ماجرا روشن‌تر می‌شود و معلوم می‌شود که هدف از حذف مطبوعات زمینه‌سازی برای این قتل‌ها بوده؛ یا به عبارت بهتر، وسعت بخشیدن به قتل‌هایی که پیش از آن هم وجود داشته، اما به دلیل فقدان مطبوعات مقتدر مردمی، انعکاس نمی‌یافته است. هدف از مبارزه بی‌امان با مطبوعات این بود که وقتی ترورهای زنجیره‌ای را برای به شکست کشاندن دوم خرداد آغاز می‌کنند، رکن چهارمی برای مقابله وجود نداشته باشد. بنابراین، از این پس هر کس علیه مطبوعات مبارزه کند علیه امنیت ملی و امنیت تک‌تک شهروندان مبارزه می‌کند و معنایش این است که مقدمه کودتا علیه مردم دارد شکل می‌گیرد. مقاماتی هم که تاکنون تحت تأثیر بولتن‌های محرمانه وابسته به این شبکه توطئه، علیه مطبوعات می‌جنگیدند، اکنون باید بفهمند ماجرا چه بوده و خبرهای جعلی با چه انگیزه‌هایی به عنوان خبرهای سری به خورد آنها داده می‌شده تا آنها را علیه مطبوعات برانگیزانند.

## ژرفنگری در حادثه اخیر قم

خوداد، ۲۷/ بهمن/ ۱۳۷۷

در سال‌های اخیر آرایش نیروهای سیاسی جامعه تحت عنوان جناح راست و چپ به تشکیلاتی فرصت پنهان شدن در پس ستیزه‌های این دو جناح و کارگردانی حوادث را می‌بخشید. جناح راست فقط ذی نفع حوادث بود اما در افکار عمومی به عنوان عامل اصلی هدف قرار می‌گرفت. نگاه دوقطبی چپ و راست عوارض زیانباری داشت که پیشتر در یادداشت‌های نگارنده بدان پرداخته شده است.<sup>۱</sup> گروه کارگردان حوادث که دارای انسجام و برنامه بود به هزینه جناح راست پروژه خود را پیش می‌برد اما یک سال پیش کمتر کسی این تفکیک را که نشانه خارجی نداشت می‌پذیرفت تا اینکه سرانجام در جریان قتل‌های اخیر، بخش عملیاتی آن تا حدودی افشاء شد و البته به تمامه شناسایی نگردید و جدیت لازم برای رسیدن به عمق آن صورت نگرفته بخش مطبوعاتی آن که بی‌ربطه با بخش عملیاتی نبوده و نیست در زمینه‌سازی، تحریک و توجیه خشونت در یک روزنامه عصر فعالیت وسیعی انجام داده و می‌دهد به گونه‌ای که برخی از خطوط عملیاتی گروه‌های فشار را می‌توان در آن تعقیب کرد. یکی از خطوط برنامه‌ریزی شده گروه کارگردان حوادث، قلع و قمع بخشی از نیروهای انقلاب و نظام بوده و هست یعنی همان خطی که چند سال پیش یکی از علمای بزرگ<sup>۲</sup> آن را «انتقام امپریالیسم ضربه‌خورده از انقلاب» می‌خواند. اجرای این سناریو که بی‌شک پیامدهای آن در انهدام نظام بر هیچ کس پوشیده نیست کاری بس دشوار

۱. نگاه کنید به مقاله «کارگردان و ذی نفع در حوادث اخیر»، دهنو شماره ۱۴، سوم مرداد ۷۷ و مقاله «منطق مواجهه با رخداد‌های اخیر» مبین، ش ۳۲۵ هشتم مرداد ۷۷ در مورد تفکیک این دو جریان سیاسی.

\* اشاره به یکی از سخنرانی‌های آیت‌الله منتظری دارد.

بود و فرایند پیچیده‌ای را می‌طلبید. یکی از عناصر گرداننده آن روزنامه عصر، مسئول تهیه سلسله یادداشت‌های نیمه پنهان در معرفی پیشداوران و یک طرفه‌ای از عناصر متزوی و بی‌اثر و گاه از دنیا رفته است که با هدف القای وجود بختک جاسوسان در سراسر عرصه فرهنگی و مالیخولیایی کردن نیروهای فشار و اندک جوانان صادق و نارس انقلاب که در اختیار دارند انجام می‌شود و آنها را مستعد تعمیم این احساس به نیروهای انقلاب می‌کند. همین افراد در تهیه برنامه هویت و نیز انتشار هفته‌نامه‌ها و اعلامیه‌های گروه فشار نیز نقش عمده‌ای دارند. سازمان و چاپخانه عظیمی که جزو سرمایه ملت بوده و متعلق به بخش خصوصی نیست آیا رواست که در اختیار چنین عملیاتی قرار گیرد؟

یک سال پیش از دوم خرداد، همان شخص [ح. ش مسئول تهیه یادداشت‌های نیمه‌پنهان] در همان مؤسسه به نگارنده گفت: «ما یک ۳۰ خرداد دیگر در پیش داریم اما این بار در برابر ما نه منافقین بلکه نیروهای بریده از انقلاب هستند» این سخن حاکی از طرحی برای سوق دادن آنان که نظیر گروه کارگردان نمی‌اندیشند به موقعیتی بود که این بار تجربه ۳۰ خرداد در مورد آنها تکرار شود. پیروزی دوم خرداد این راه را طولانی کرد و عملیاتی که برای پیشگیری از رویدادی چون دوم خرداد مدنظر بود تبدیل به طراحی عملیاتی برای براندازی خاتمی و جبهه دوم خرداد گردید. اما دشواری آن به حدی بود که به موازات ادامه بسترسازی برای حذف آن نیروها لازم بود تست عملیات با قتل نویسنده‌گان و چهره‌های نسبتاً ناشناخته تری آغاز گردد که در اثر تبلیغات مسموم و یک‌سویه، فاقد اشتها مذهبی یا اعتقاد به اصل انقلاب اسلامی معرفی شده بودند.

اما همزمان با این ترورها، ارگان مطبوعاتی گروه کارگردان اعلام کرد که تهدید جدی از ناحیه نیروهای معتقد به انقلاب اسلامی و روشنفکران دینی است.<sup>۱</sup> آنها اعلام کردند خطر اصلی و هدف نهایی که باید قلع و قمع شوند منافقین هستند و تأکید کردند منظور ما گروه رجوی نیست زیرا آنها اکنون ابواب جمعی ارتش عراق هستند بلکه منظور از منافقین کسانی هستند که ابتدا «همدل و همراه بوده‌اند» ولی بعدها به هر علت از جمله آلودگی به چرب و شیرین دنیا دست از همدلی و همراهی

۱. مقاله «آنجا که خشونت تکبیر می‌شود»، خرداد، سه‌شنبه ۲۲/ دی/ ۷۷.



کشیده‌اند. این گروه به ظاهر در جمع دوستان تلقی می‌شوند ولی در باطن دل در گروه دشمنان دارند.<sup>۱</sup>

پس از توضیحات نگارنده پیرامون این هدف گروه کارگردان در روزنامه *خرداد*، روزنامه گروه فشار همچنان اصرار داشت این خط را ادامه داده و جا بیندازد و چند روز بعد در یادداشت دیگری به قلم مدیر مسئول آن دوباره چنین آمده است: «... جریان یاد شده از یک سو با محافل پیگانه گره خورده است و از سوی دیگر عوامل وابسته به خود را در تعدادی از مطبوعات و مراکز و کانون‌های داخلی نفوذ داده است و تأسف آور این که برخی از خودی‌های ساده لوح و کسانی که در گذر ایام به چرب و شیرین دنیا آلوده شده و تغییر هویت داده‌اند و علی‌رغم تظاهر به خودی بودن دیگر خودی نیستند این جریان مشکوک را همراهی می‌کنند...»<sup>۲</sup>

همان روزنامه در نخستین روز دهه فجر در یادداشت دیگری به قلم یک مسئول دیگر خود به بهانه درج یک خبر در روزنامه *خرداد* که امری قابل توضیح بوده است مجدداً می‌نویسد: «... به نظر می‌رسد به میزانی که برخی از عناصر سابقاً خودی از نیروهای داخلی انقلاب گسسته‌اند به اردوگاه دشمنان انقلاب نزدیک شده و با آنان پیمان اخوت بسته‌اند... دوستان سابق و به دشمن پیوستگان امروز، بیهوده دچار توهم شده‌اند این‌ها در هم آغوشی با شیطان چنان به جاده افراط در غلطیده‌اند که...»<sup>۳</sup> و برای چندمین بار در ۲۱ بهمن آخرین روز دهه مبارک فجر نیز چنین از فرزندان انقلاب یاد می‌کند «در تاریخ می‌خواندیم که افراد زیادی خواه و خودمحور که تاب تحمل عدالت و حق‌جویی حضرت علی(ع) را نمی‌آوردند راه به جبهه دشمن می‌بردند حالا هم در این دوره زمانه می‌بینیم و تجربه می‌کنیم حال و روز کسانی را که ظاهراً خودی بودند و امروز بدتر از صدام و امریکا به انقلاب اسلامی و راه امام صدمه می‌زنند و در واقع راه شیطان را می‌پیمایند. واقعاً که به جا و درست فرمود ما ذابعد الحق الاضلال»<sup>۴</sup>.

۱. همان مأخذ.

۲. کیهان، شنبه ۲۶ دی / ۷۷، در آرای مردم تقلب نکند. (یادداشت روز)

۳. همان، دوشنبه ۱۲ بهمن / ۷۷ ص ۲، بدعت خطرناک. (یادداشت روز)

۴. همان، چهارشنبه ۲۱ بهمن / ۷۷ ص ۲، ستون پیام‌های خوانندگان.

اصرار این روزنامه عصر برای آن که نشان دهد دشمن اصلی، امروز منافقین هستند و منافقین جدید همان خودی‌های دیروزند که امروز همدل و همراه آن‌ها نیستند پرده از ریشه‌های ماجرای قم برمی‌دارد. شعار گروه فشار در حمله به سید هادی خامنه‌ای شعار «مرگ بر منافق» بود این شعار علیه یک روحانی با سوابق روشن همراهی با امام و انقلاب و روحانی که برادر مقام رهبری است تصادفی نیست و با توجه به درگیری‌های چند روز قبل در همان مسجد میان عوامل گروه فشار با سخنرانان حکایت از این دارد که خط ارگان مطبوعاتی گروه کارگردان حوادث، عملیاتی شده است. خط جدید، تقسیم نیروها به مدافعان انقلاب و منافقان است و منافقان از نظر آن‌ها در برگیرنده تمامی نیروهای چپ مذهبی، خاتمی و حامیان او و نیروهای خط امام هستند. اما پرسش اساسی این است که این گروه با کدام منطق خود را شاقول «حق و باطل» و «صداقت و نفاق» و «انقلابی بودن و ضدانقلابی بودن» فرض کرده‌اند؟

آیا این اوج نخوت و کبر نیست که میزان درستی و نادرستی عمل دیگران را با میزان همدلی و همراهی با خود بسنجند؟ آیا حقیقت، یک امر عینی و بسته‌بندی شده است که خداوند به این گروه هدیه کرده است؟ پس تکلیف این همه اختلاف برداشت‌ها و فهم‌های دینی میان مسلمانان سراسر جهان و حتی شیعیان چه می‌شود؟ آیا با آن منطقی همه را نباید درو کرد؟ روشنفکران دینی برخاسته از انقلاب اسلامی امروز به جرم دفاع از حق یکسان همه ایرانیان و هم‌نوعان در زیستن و انتخاب کردن در چارچوب قانون اساسی، منافق شناخته شده‌اند و البته نه تنها از حقوق دگراندیشان بلکه به میزان برابری از حقوق قانونی همین گروه کارگردان و فتنه‌گر نیز در هر شرایط دفاع خواهد کرد. از دیدگاه اصلاح‌گرایان دینی اصل بر حذف هیچ نیروی اجتماعی حتی جناح راست نیست. بالاتر از این عوامل گروه‌های فشار نیز جزو سرمایه ملی هستند چه رسد به دگراندیشان. از نظر اصلاح‌گرایان اصل بر بقا و مدارای کلیه نیروهای وفادار به قانون یا یکدیگر است. و بقای اسلام و انقلاب را فقط در گرو همین مثنی اصولی، قانونی و رحیمانه و کریمانه می‌انگارد، اما مردم ایران در مورد کارگردان حوادث خواهند گفت گروهی که حتی به فرزندان انقلاب رحم نکرده و سناریوی نابودی آن‌ها را طراحی می‌کند چگونه به دگراندیشان و سایر آحاد مردم رحم خواهد کرد؟ کسانی که به گروه فشار خط می‌دهند که با شعار مرگ بر منافق یک روحانی برجسته را در مسجدی در شهر قم مورد ضرب و شتم قرار دهند دیگر به چه

کسی رحم خواهند کرد؟ آیا چه تفاوتی میان حمله چماق‌داران رژیم شاه به مدرسه فیضیه قم و ضرب و شتم طلاب و مردم در سال ۴۲ در سالروز شهادت امام(ع) با یورش گروه فشار به مسجدی در همان شهر و نزدیکی همان فیضیه و ضرب و جرح مردم در سالروز شهادت امام صادق(ع) و روز ۲۲ بهمن (پیروزی انقلاب) وجود دارد؟

اگر امام خمینی در آن سال به خاطر این اهانت عزای عمومی اعلام کردند که قیام ملت ایران علیه چماق‌داران شاه را در پی داشت آیا امروز عاملان و مسئولان کشور نباید در برابر شکستن حرمت مسجد، حریم امن الهی سکوت خود بشکنند؟ اگر از سال‌ها پیش، مسئولان کشور و حتی کسانی که امروز هدف تهاجم قرار گرفته‌اند در مقابل این شیوه‌ها ایستادگی کرده بودند قطعاً کار به این جا نمی‌انجامید و اگر امروز هم مسئولان و علما سکوت کنند فردا این شتر در باب خانه آن‌ها هم می‌خوابد و مؤیدان و حتی عاملان این خشونت‌ها نیز قربانیان آینده همین شیوه‌ها خواهند بود.

در سمپوزیوم «آینده جمهوری اسلامی» در دانشگاه امیرکبیر عنوان شد:  
رسیدگی به اتهامات فکری و سیاسی با فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت در  
تضاد است

نشأه، ۱۲/اسفند/۱۳۷۷

عمادالدین یاقی سخنران دوم با اشاره به این که مدیریت سنتی با شیوه آزمون و خطا تجارب گذشته را ملاک برنامه‌ریزی قرار می‌دهد، گفت: «بدون نقد آزادانه دو دهه گذشته جمهوری اسلامی، نمی‌توان طرحی برای آینده آن ترسیم کرد. در دین ما هم یکی از کارکردهای توبه، بازگشت از خطاها و رفع آنها برای ساختن آینده است».

باقی با تأکید بر نقش جریان دانشجویی به عنوان یکی از مؤلفه‌های تعیین آینده جمهوری اسلامی، جنبش دانشجویی را محصول انسداد سیاسی و محیط بسته دانست و گفت: «جنبش دانشجویی در حال حاضر سه وظیفه مهم دارد: اول از بین بردن بی‌تفاوتی دانشجویان، دوم مقابله با بدعت‌ها، سوم خودسازی که در کنار وظایف عام خود باید انجام دهند».

باقی در پاسخ به پرسش‌های حاضران درباره عملکرد دادگاه ویژه روحانیت و بازداشت محسن کدیور گفت: «اعتراض به دادگاه ویژه روحانیت اعتراض به نفس احضار کدیور یا دیگران نیست، بلکه مشکل این است که رسیدگی به اتهامات فکری و سیاسی، در این دادگاه صورت می‌گیرد و این با فلسفه وجودی دادگاه ویژه - که حفظ شئون روحانیت است - در تضاد است».

وی با بیان این نکته که در الگوی دینی ما یک دگراندیش هم می‌تواند از مقام رهبری مطابق قانون شکایت کند، رفتار شتاب‌زده دادگاه ویژه را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «کدیور یک مجتهد است و مجتهد هم می‌تواند نظر اجتهادی خود را هرچه باشد بیان کند. برخوردی که با کدیور شد خطاری است به تمام مجتهدان و مراجع که مراقب باشند نظریه اجتهادی آنها مخالف تشخیص و مزاج دادگاه ویژه نباشد و اگر می‌خواهند اجتهاد کنند باید در چارچوب «ذوب» باشد. یعنی مراجع دیگر هم در بیان نظریه اجتهادی خود مصونیت و امنیت نخواهند داشت».

باقی با اعلام این که مطابق شواهد، قرائن و دلایل معتبر قرار بوده کدیور هم مانند مختاری و پوینده و فروهرها به قتل برسد افزود: «هدف قتل‌های اخیر روشنفکران دینی بوده‌اند و ما فعلاً به‌خاطر مصلحت و اصل نظام از بیان و ارائه اطلاعات و برخی حقایق پرونده قتل‌ها سکوت کرده‌ایم. با این حال به‌نظر می‌رسد حکم بازداشت کدیور از مقامات بالا صادر شده است».

وی با تصریح به این که عبدالله نوری به هنگام احضار به دادگاه ویژه روحانیت، راه‌حل قانونی شدن موجودیت دادگاه ویژه روحانیت را اختصاص برخی شعب دادگاه‌های عمومی برای رسیدگی به اتهامات روحانیان دانسته است، اظهار داشت: اما با وجود تمایل قوه قضائیه و مؤولان آن به تحقق این پیشنهاد با آن مخالفت شده است! هیچ مرجعی برای شکایت از تخلفات دادگاه ویژه روحانیت وجود ندارد و مجلس خبرگان باید درباره این نهاد تحت امر رهبری که فقط در قبال مقام رهبری پاسخگوست به وظیفه نظارتی خود عمل کند».

باقی با اظهار این که در سالمیان گذشته تعدادی از محکومان یا متهمان دادگاه ویژه روحانیت شکنجه شده‌اند، از این که در حال حاضر پرسش از رهبری با وجود اصل «النصيحة لائمة المسلمين» توهین به رهبری محسوب و پرسش‌کننده بازداشت می‌شود، انتقاد کرد.

یکی از همکاران روزنامه‌های جدیدالتأسیس اعلام کرد پیرامون قتل‌های اخیر، اطلاعاتی در اختیار دارد که فعلاً از بیان آن خودداری می‌کند!

این مطلب را روزنامه نشاط در شماره دیروز خود، به نقل از عمادالدین باقی درج کرده است. روزنامه یاد شده در گزارشی از سمپوزیوم «آینده جمهوری اسلامی» - که بعد از دستگیری آقای کدیور در دانشگاه صنعتی امیرکبیر برپا شده بود - از قول، عمادالدین باقی، یکی از سخنرانان این جلسه می‌نویسد:

«مطابق شواهد، قرائن و دلایل معتبر قرار بوده کدیور هم مانند مختاری و پوینده و فروهرها به قتل برسد» و در ادامه می‌گوید: «هدف قتل‌های اخیر روشنفکران دینی بوده‌اند و ما فعلاً به خاطر مصلحت و اصل نظام از بیان و ارائه اطلاعات و برخی حقایق پرونده قتل‌ها سکوت کرده‌ایم.»!

اگر ادعای عمادالدین باقی صحت داشته باشد که ایشان اطلاعات ویژه‌ای از ماجرای قتل‌های اخیر دارد! و همچنین دلایل معتبری در اختیار دارد که ثابت می‌کند «قرار بوده آقای کدیور هم مانند مختاری و پوینده و فروهرها به قتل برسد» اولین سؤال این است که نامبرده اطلاعات فوق را چگونه به دست آورده است؟ آیا با قاتلان همکاری داشته؟ آیا در برنامه‌ریزی قتل‌های اخیر شرکت داشته است؟! و یا اینکه، این ادعا نیز از جمله اکاذیبی است که برخی از محافل مشکوک برای پاک کردن

\* روزنامه کیهان در مقاله‌ای تحت عنوان «سرنخ» که در صفحه ۲ و با حروف درشت‌تر از متن روزنامه چاپ شد نسبت به برشمش و پاسخ سمپوزیوم آینده جمهوری اسلامی واکنش نشان داد در این واکنش ضمن آدرس غلط و انحرافی دادن برای ردگم کردن دستور بازداشت نیز صادر کرده است.

ردپای عوامل و طراحان قتل‌های اخیر، شایع می‌کنند؟! به هر حال، بعد از این اعتراف صریح و مراجع قضائی و مخصوصاً کمیته تحقیق درباره قتل‌های اخیر که توسط ریاست محترم جمهوری تشکیل شده است، وظیفه دارند که ایشان را حداقل به عنوان مطلع-احضار و برای کشف ماجرای قتل‌های اخیر از اطلاعاتی که این شخص در اختیار دارد استفاده کنند و مخصوصاً، اعتراف صریح نامبرده پیرامون اینکه، قرار بوده است آقای کدیور هم به قتل برسد، می‌تواند در کشف شبکه قتل و ترور بسیار مؤثر باشد، زیرا از اعترافات این شخص استنباط می‌شود که نامبرده به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم با این شبکه ترور در ارتباط است و بدیهی است که براساس قوانین موجود، مراجع قضائی و کمیته تحقیق ریاست محترم جمهوری نمی‌توانند و نباید از کنار این سرنخ به آسانی عبور کنند و حق مسلم کسانی که جان‌شان در خطر ترور قرار دارد، را نادیده بگیرند.

## کیهان و خوانندگان

کیهان، ۱۳/ اسفند/ ۱۳۷۷

دیروز (پریروز) در دانشگاه صنعتی امیرکبیر یکی از همین افرادی که اخیراً نویسنده شده و سری از روزنامه‌های جدیدالتأسیس درآورده است در سمپوزیوم آینده جمهوری اسلامی که در این دانشگاه برگزار شد در دفاع از متهمان و متخلفان و با زیر سؤال بردن دادگاه‌ها و محاکم قانونی گفت در سال‌های گذشته تعدادی از محکومان و متهمان دادگاه ویژه روحانیت شکنجه شده‌اند و در جایی دیگر گفت مطابق شواهد و قرائن و دلایل معتبر قرار بوده که کدیور هم مانند فروهر به قتل برسد. سؤال من از همین آقا و افراد دیگری که به جوسازی علیه بازداشت یک طلبه متهم به اهانت به امام خمینی (ره) برخاسته‌اند این است که اگر همین فرد که این سخنان را بر زبان آورده به اتهام دروغ پراکنی و تهمت علیه دادگاه ویژه روحانیت و تشویش اذهان عمومی بازداشت شود باید غوغا به راه انداخت؟ این فرد که من متوجه نشدم اسمش چیست به دادگاه اتهام شکنجه وارد کرده، آیا نباید در برابر این اتهام خود پاسخگو باشد.

«جاویدان»

کیهان، ۱۶/ اسفند/ ۱۳۷۷

افرادی که اخیراً با شایعه پراکنی افکار عمومی را مخدوش می‌کنند چرا نباید از سوی مراجع قضایی تحت پیگرد قرار گیرند. انتشار اکاذیب جرم است. اگر این فردی که گفته بود من اطلاعات دقیق دارم که عاملان قتل‌ها می‌خواسته‌اند کدیور را هم به قتل برسانند، اطلاعاتی دارد چرا به هیئت رسیدگی کننده و دادگاه اعلام نمی‌کند. نکند که خود این آقا در همین قضایا دست داشته باشد و تحلیل آقای



حسینیان درست از آب درآمده است. چرا دادگاه این فرد را حداقل به عنوان مطلع احضار نمی‌کند.

«عزیزخانی»

از مطلب ستون نکته با عنوان سرنخ در روزنامه پنجشنبه بسیار سپاسگزارم، بنده هم معتقدم کمیته تحقیق برای ادعای این فرد تشکیل شود و پیگیر ادعای او باشد.<sup>۴</sup>

«شهروند تهرانی»

---

۴ احضار توسط دادسرای نظامی:

یک هفته پس از خط و نشان کشیدن‌های روزنامه **کیهان** از دادسرای نظامی تهران با نگارنده تماس گرفته شد و پس از جوئیاشدن فرصت‌ها و فراغت‌ها احضاریه بسیار به تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۹ ارسال و در دفتر روزنامه **خبر** ۵۵ تسلیم گردید. طبق این احضاریه در ۹ صبح روز ۲۲ اسفند ۱۳۷۷ به دادسرای نظامی رفته و چندساعت بازجویی شدم. بخشی از بازجویی مکتوب بوده و در پرونده موجود است.

دوست گرامی‌ام اکبر گنجی نیز نگارنده را همراهی می‌کرد و طی چند ساعت در ساین انتظار نشست، در آن زمان هنوز فضای سیاسی به‌اندازهٔ یک‌سال بعد باز نشده بود و بنا بر مصالحی تصمیم گرفته شد این احضار و بازجویی مطلقاً انعکاس خیری نیابد.

چندماه بعد که اکبر گنجی نیز به دادسرا احضار شد نگارنده او را همراهی کرد و به انتظار نتیجه بازجویی نشست.

## جدیدترین تحلیل عمادالدین باقی از قتل‌های اخیر، بازداشت کدیور و دادگاه ویژه روحانیت

ارزش، ۱۵/اسفند/۱۳۷۷

باقی در سؤالی پیرامون قتل‌های اخیر گفت: بین قتل‌های اخیر و دستگیری کدیور رابطه وجود دارد.<sup>۳۳</sup> با توجه به اینکه کمیته ویژه پیگیری قتل‌ها در بیانیه‌هایی که صادر کرده‌اند از مطبوعات خواستار حفظ آرامش شده‌اند و خواسته‌اند که به قتل‌ها خیلی نپردازند تا بتوانیم کار رسیدگی به قتل‌ها را در محیط آرام به پایان ببریم و نیروهای دوم خرداد کوشیده‌اند که آرامش در فضای کشور حاکم شود و خیلی از گفتنی‌ها را نگفته‌ایم و اگر برخی از اطلاعات منتشر می‌شد معلوم می‌گردید که میان قتل‌های اخیر و دستگیری کدیور رابطه وجود دارد و نقش کسانی که مجوز قتل‌ها را صادر می‌کردند در هر دو جریان روشن‌تر می‌شود. قتل‌هایی که صورت گرفت، درست است که با پوینده و مختاری شروع شد، اما هدف نهایی ترور روشنفکران مذهبی بود که این روزها توسط برخی از روزنامه به عنوان خودی‌های دیروز و بریده امروز یا رجعت‌طلب نامیده می‌شوند. کدیور جزء مجموعه کسانی بود که قبلاً در خیابان باید رבוده یا کشته می‌شد اما چون کل سناریو رسوا شد و از هم پاشید امروز به شکل دیگری هدف قرار می‌گیرد.

<sup>۳۳</sup> پاسخ معمای مطرح‌شده در خصوص ارتباط دستگیری کدیور با قتل‌های زنجیره‌ای در مطالبی است که قرار بود عبدالله نوری در محاکمه خود در آبان‌ماه ۱۳۷۸ در دادگاه ویژه روحانیت درخصوص معرفی یکی از صادرکنندگان حکم قتل‌ها (قتل پرویز دوانی) بیان کند ولی از آن ممانعت شد.

## رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات

خرداد، ۲۹/فروردین/۱۳۷۸

روز ۲۲ فروردین یک روزنامه عصر [کیهان] از قول مدیر مسئول خویش نوشت: «مدیریت پشت صحنه برخی از مطبوعات را عوامل بیگانه بر عهده دارند.»

در پی این افترای بزرگ زرمه شکایت جمعی روزنامه‌نگاران از این روزنامه و مدیر مسئول آن مطرح شد زیرا اکنون با شکست‌های پی‌درپی در مبارزه با فضای نسبتاً باز سیاسی-مطبوعاتی ترفند القای شبهه و آلوده‌سازی فضای فکری جامعه را در پیش گرفته‌اند. آنها باید در اسرع وقت به گونه‌ای مستند، مدارک این ادعا را تسلیم مراجع مربوطه کنند. در غیر این صورت مدعی‌العموم موظف است به دفاع از مطبوعات که آبروی نظام جمهوری اسلامی هستند بپردازد و مراجع قضایی نیز باید به شکایت‌های مطروحه رسیدگی کنند.

با توجه به این که در یکسال گذشته همواره از نشریات غیرارزشی و تاجرپیشه، مواردی را استخراج کرده و به جامعه مطبوعاتی تاخته‌اند اما سرانجام به ذبح روزنامه‌های سیاسی مستقل پرداخته‌اند. پس از اظهارات فوق این پرسش به‌طور جدی در اذهان خلیجان داشت که با توجه به سلامت مطبوعات مورد نظر، به اتکای کدام اطلاع و مدرک محکمی چنین ادعایی بیان شده است؟ روز پنجشنبه ۲۶ فروردین روزنامه سلام گزارشی تکان‌دهنده از رسیده شدن یکی از نویسندگان سینمایی مطبوعات در روز ۷۸/۱/۱۹ منتشر کرد که طی دو روز حبس و بازجویی و آزار وی، اعتراف از پیش نوشته‌ای را در اختیار او نهاده‌اند مبنی بر این که او و دو نویسنده دیگر مطبوعات (که یکی از آنها را اساساً نمی‌شناخته) از یک مؤسسه خارجی پول دریافت کرده‌اند تا با ارزش‌های انقلابی و اسلامی مبارزه کرده و زمینه حذف نیروهای متعهد و انقلابی را فراهم کنند. وی برای نجات جان خود تسلیم شده

و امضا می‌کند. سه روز بعد مدیر مسئول آن روزنامه عصر، ادعای دست داشتن نیروهای خارجی در پشت مطبوعات جدید را می‌نماید. در ماجرای آدم‌ربایی فوق نویسنده ربوده شده به دلیل اعتراض به قتل‌های اخیر مورد سرزنش قرار می‌گیرد.

طرفه اینجاست که آن روزنامه و مدیر مسئولش در حالی به دنبال کشف دست‌های پشت پرده مطبوعات هستند که در برابر دست‌های رسوا شده جنایت‌های هولناک سال گذشته سکوت کرده و نسبت به پیگیری آن هیچ تمایلی نشان نمی‌دهند. ترتیب دادن سناریوهای بی‌دری به منظور به فراموشی سپردن موضوع قتل‌ها یا آدرس‌های غلط دادن در مورد متهمان نیز در همین رابطه معنی می‌دهد. آیا اگر کمیته ویژه، مطبوعات را به سکوت فراخوانده بود، آیا اگر پرونده قتل‌ها تا انتها پیگیری می‌شد امروز شاهد آغاز دور جدیدی از آدم‌ربایی به منظور سندسازی علیه مطبوعات افشاکننده قتل‌ها بودیم؟ چرا تحقیقات به بن‌بست رسیده است؟ چرا رسانه‌هایی که به مطبوعات دوم خرداد حساسیت می‌ورزند دست‌کم به همان اندازه اصرار ندارند که نام یک مقام بلندپایه وزارت اطلاعات را که دستگیر شده فاش کنند و هیچ تمایلی به معرفی او و ارتباطاتش با برخی مهره‌های جناح خود ندارند؟ آیا شایعات موجود مبنی بر این که این منبع مهم اطلاعات، خود را به جنون زده و در نتیجه «اقرارالعقلا علی انفسهم جایز» را سالیه به انتفای موضوع ساخته و مورد بازجویی قرار نمی‌گیرد چقدر صحت دارد؟\* آیا اگر این قفل گشوده می‌شد و شبکه کارگردانان قتل‌ها و خشونت‌های چند سال اخیر شناخته می‌شد دیگر شاهد این همه تهدید و خیرسازی‌های مطبوعات به‌ویژه در بولتن‌های محرمانه برای ارباب مسئولان نظام بودیم؟ آیا در این صورت دامن جناح راست و نیز نظام جمهوری اسلامی از اتهامات مبرا نمی‌شد؟ کدام یک به سود آینده سیاسی ایران است؟

مطبوعات خاکریز اول کارگردانان خشونت‌اند. بنا بسته شدن پرونده مطبوعات، پرونده ادامه قتل و آدم‌ربایی دوباره گشوده خواهد شد. هر سناریویی علیه دولت

\* در آن زمان هنوز خیر بازداشت سعید اسلامی رسماً فاش نشده بود و اعلام این خبر می‌توانست مخاطره‌انگیز باشد لذا نویسنده ناچار از پوشیده‌گویی بود.

خاتمی و جبهه دوم خرداد در صورت بودن مطبوعات مستقل و آزاد شکست خورده و نتیجه معکوس خواهد داد ولی در غیاب این مطبوعات و در فقدان اطلاع‌رسانی توفیق خواهد یافت. لذا برای کورکردن پرونده قتل‌های سابق و یا ادامه آنها نخست باید مطبوعات نابود شوند.

چندی قبل یکی از نویسندگان روزنامه خود را طی مقاله‌ای پیرامون قتل نویسندگان به اخبار و اطلاعاتی اشاره کرده بود که این اطلاعات فقط می‌توانست در اختیار کسانی باشد که از نزدیک در جریان قتل‌ها بوده و یا با قاتلان ارتباط نزدیکی داشته باشند. روزنامه کیهان در مقاله‌ای با عنوان «سرنخ» به این نکته اشاره کرده و از کمیته تحقیق قتل‌ها خواسته بود که برای روشن شدن نکات مبهم این ماجرا، می‌تواند از نویسنده مزبور کسب اطلاع کند. متأسفانه کمیته تحقیق به این نکته با اهمیت و سرنخ کارساز توجهی نکرد و یا، اگر به آن توجهی کرده باشد، خبر آن را در اختیار مردم قرار نداده است و حال آنکه، ادعای شخص یاد شده در یک روزنامه مطرح شده بود و کمیته تحقیق وظیفه داشت که در مقابل افکار عمومی به تردیدهای پدید آمده از این رهگذر پاسخگو باشد. همان شخص، در مقاله‌ای جدید، اطلاعات دقیق دیگری را ارائه کرده است که نشان می‌دهد، احتمالاً، او علاوه بر آنکه از نزدیک در جریان قتل‌ها بوده و یا با قاتلان رابطه نزدیکی دارد، اطلاعات دقیق مربوط به بازجویی از متهمان را نیز در اختیار دارد. او در مقاله‌ای با عنوان «رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات» که در صفحه دوم روزنامه خود (۷۸/۱/۲۹) به چاپ رسیده، از دستگیری یکی از کارکنان بلند پایه وزارت اطلاعات در ارتباط با قتل‌ها، خبر داده و اشاره می‌کند که شخص دستگیر شده، خود را به جنون زده و از پاسخگویی به

\* کیهان مجدداً در یادداشتی با عنوان باز هم سرنخ که با حروف درشت‌تر از متن روزنامه در صفحه ۲ چاپ شد نسبت به مقاله رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات عکس‌العمل نشان داد. در این واکنش به جای توضیح ارتباط ادعای مدیرمسئول کیهان با بودن یک عضو تحریریه سلام، موضوع را عرض کرده و دوباره آدرس غلط داده است.

سؤالات خودداری می‌کند. این خبر فقط می‌تواند در اختیار کسانی باشد که در جریان جزئیات مراحل بازجویی قرار گرفته و یا از نزدیک شاهد آن باشند.

نویسنده یاد شده که ظاهراً از بی‌احتیاطی قبلی درس گرفته است، این دفعه خبر مورد اشاره را با قید «شایعات موجود»! همراه کرده است. گفتنی است که چندی قبل روزنامه زن ادعا کرده بود که قتل میهماندار هواپیمای جمهوری اسلامی نیز توسط قاتلان بازداشت شده چند نویسنده صورت پذیرفته و پس از آن روزنامه کار و کارگر که مدیر مسئول آن یکی از اعضای کمیته تحقیق است این خبر را تکذیب کرد! و سؤال این است که مگر روزنامه اخیر، ارگان رسمی کمیته تحقیق است؟! و چرا کمیته تحقیق تکذیب خبر را برای روزنامه زن نفرستاده و یا اگر فرستاده است و روزنامه زن از درج آن خودداری کرده چرا به قانون متوسل نشده است؟!

اخبار و اطلاعات دقیقی که نویسنده روزنامه خرده‌اد پیرامون جزئیات و چگونگی وقوع قتل‌ها ارائه کرده بود و نیز اخباری که اخیراً از جزئیات بازجویی متهمان ارائه می‌کند، مسئله‌ای نیست که کمیته تحقیق به آسانی و با لاقیدی از کنار آن عبور کند و مانند ماجرای قتل میهماندار هواپیما، به یک پاسخ غیررسمی و حاشیه‌ای اکتفا کند. اگر اخبار و اطلاعات نویسنده روزنامه خرده‌اد صحیح است، نویسنده مزبور چگونه به آنها دست یافته است؟ آیا شاهد عینی قتل‌ها بوده است؟ آیا شاهد عینی بازجویی‌ها می‌باشد؟

بدیهی است که اصل ماجرا برای همیشه در پرده نمی‌ماند و اگر روزی معلوم شود که این افراد در ماجرای قتل‌ها دخالت داشته‌اند، کوتاهی کمیته تحقیق قابل اغماض نخواهد بود.

## نامه به آقای حسین شریعتمدار\*

۳/ اردیبهشت ۱۳۷۸

جناب آقای حاج حسین شریعتمدار  
مدیرمسئول محترم و نماینده ولی فقیه در مؤسسه کیهان  
با سلام و دعا

دو روز بود که تردید و وسوسه‌ای در نگاشتن و جیزه‌ای برای آن جناب داشتم و انگیزه آن، دو نوشته جریده شما بود در کیهان ۷۷/۱۲/۱۳ تحت عنوان «سرنخ» و کیهان ۷۸/۱/۳۱ با عنوان «باز هم سرنخ». سرانجام بر آن شدم این نامه را بنگارم اما به حرمت ایام مقدس سوگواری محرم ارسال آن را به تأخیر افکنم.

مدت‌هاست چهره به چهره تماسی نداشته‌ایم و در مطبوعات مستقیم و غیرمستقیم رویاروی شده‌ایم. البته این دستاورد مثبتی است و جای شکر دارد که برخلاف جوامع سنتی با عصبیت‌های قبیله‌ای که شمشیر میان اختلافات آنها داوری می‌کرد اکنون عرصه نزاع، مطبوعات‌اند و کلام در آنها داوری می‌نماید و مردم خود انتخاب می‌کنند. روزنامه شما که تحت نظارت نماینده ولی فقیه هم قرار دارد مدت‌هاست که برخلاف روحیه آرام و اخلاقی که از شخص جنابعالی سراغ داشتیم به بولتن عمومی یک گروه با منش عصبی و تخطئه‌گر تبدیل شده و در این راه‌گاه

---

\* این نامه در پاسخ به مفتریات کیهان نوشته شد اما از درج آن خودداری کردند. علی‌رغم درخواست برخی از دوستان از انتشار این نامه در مطبوعات دیگر خودداری شد. برخی برآن بودند که این نامه برای نخستین بار به نحو روشن‌تری به ارتباط کیهان و مدیرمسئول آن با شبکه افشاء شده در وزارت اطلاعات می‌پردازد لذا محتمل است بسیار واکنش‌برانگیز باشد اما در عین حال نشر آن برای مقابله با افتراات و ردگم‌کنی‌های کیهان ضروری است. نگارنده به سبب پاره‌ای از ملاحظات از جمله پرهیز از فضای اتهام و شخصی‌کردن یک پرونده ملی و نیز رعایت حداقلی حقوق و حریم مسئولان کیهان از نشر این نامه در مطبوعات در آن زمان، پرهیز کرد.



تعادل خود را در اطلاع‌رسانی و تحلیل هم از دست می‌دهد. من فقط به نمونه‌ای از آن می‌پردازم.

شما در دو یادداشت فوق کوشیده‌اید و انمود کنید که ما هم در قتل‌ها دست داشته‌ایم، همان‌طور که در برنامه چراغ ذر تلویزیون کوشیدید جناح چپ را متهم کنید. حتی در این جهت برخی از دوستان ما را، در نشریات همسوی شما، پرسنل اطلاعاتی معرفی می‌کنند تا در افکار عمومی این اتهام راحت‌تر بچسبد. این رفتار مرا به یاد اوایل انقلاب انداخت که ساواک چنان بدنام شده بود که هر کس را می‌خواستند لکه‌دار کنند به او دشنام ساواکی بودن می‌دادند و این رفتار شما که می‌خواهید برای بدنام کردن چهره‌های شناخته شده جنبش مدنی ایران آنان را «اطلاعاتی‌های دیروز»، «شاهد عینی قتل‌ها»، «شاهد عینی قتل‌ها»، «شاهد عینی بازجویی وزارت اطلاعات» و «عامل و سرنخ احتمالی قتل‌ها» و یا «شاهد عینی بازجویی قاتلان» معرفی کنید ناشی از ذهنیت شماسست مبنی بر بدنام بودن وزارت اطلاعات و این جفایی نابخشودنی و در راستای بی‌اعتبار کردن مجموعه‌ای خدمتگزار است که گمان می‌کنید دیگر در تیول شما نیست.

شما خود قضاوت کنید: اینجانب در مقاله «رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات» در روزنامه خرداد ۷۸/۱/۲۹ به خبر رپوده شدن یکی از نویسندگان صفحه سینمایی سلام در همان هفته و اجبار او به امضای اعتراف‌نامه‌ای مبنی بر دریافت پول از خارج و همزمان با آن ادعای مدیر مسئول کیهان مبنی بر وجود دست بیگانگان پشت پرده مطبوعات اشاره کرده و رابطه آنها را مورد بررسی قرار داده‌ام. سپس آمده است: «طرفه اینجاست که آن روزنامه و مدیر مسئولش در حالی به دنبال کشف دست‌های پشت پرده مطبوعات هستند که در برابر دست‌های رسوا شده جنایت‌های هولناک سال گذشته سکوت کرده و نسبت به پیگیری آن هیچ تمایلی نشان نمی‌دهند. ترتیب دادن سناریوهای پی‌درپی به منظور به فراموشی سپردن موضوع قتل‌ها یا آدرس‌های غلط دادن در مورد متهمان نیز در همین رابطه معنی می‌دهد. آیا اگر کمیته ویژه، مطبوعات را به سکوت فرانخوانده بود، آیا اگر پرونده قتل‌ها تا انتها پیگیری می‌شد امروز شاهد آغاز دور جدیدی از آدم‌ریایی به منظور سندسازی علیه مطبوعات افشاکننده قتل‌ها بودیم؟ چرا تحقیقات به بن‌بست رسیده است؟ چرا رسانه‌هایی که به مطبوعات دوم خرداد حساسیت می‌ورزند دست‌کم به

همان اندازه اصرار ندارند که نام یک مقام بلندپایه وزارت اطلاعات را که دستگیر شده فاش کنند و هیچ تمایلی به معرفی او و ارتباطاتش با برخی مهره‌های جناح خود ندارند؟ آیا شایعات موجود مبنی بر این که این منبع مهم اطلاعات، خود را به جنون زده و در نتیجه «اقرارالعلاء علی انفسهم جایز» را سالبه به انتفای موضوع ساخته و مورد بازجویی قرار نمی‌گیرد چقدر صحت دارد؟ آیا اگر این قتل گشوده می‌شد و شبکه کارگردانان قتل‌ها و خشونت‌های چند سال اخیر شناخته می‌شد دیگر شاهد این همه تهدید و خبرسازی‌های مطبوعاتی به‌ویژه در بولتن‌های محرمانه برای ارباب مسئولان نظام بودیم؟ آیا در این صورت دامن جناح راست و نیز نظام جمهوری اسلامی از اتهامات میرا نمی‌شد؟ کدام یک به سود آینده سیاسی ایران است؟

مطبوعات خاکریز اول کارگردانان خشونت‌اند. با بسته شدن پرونده مطبوعات، پرونده ادامه قتل و آدم‌ربایی دوباره گشوده خواهد شد. هر سناریویی علیه خاتمی و جبهه دوم خرداد در صورت بودن مطبوعات مستقل و آزاد شکست خورده و نتیجه معکوس خواهد داد ولی در غیاب مطبوعات و در فقدان اطلاع‌رسانی توفیق خواهد یافت. لذا برای کورکردن پرونده قتل‌های سابق و یا ادامه آنها نخست باید مطبوعات نابود شوند.»

شما در روزنامه‌تان اعلام کرده‌اید کسی که این اطلاعات را دارد «آیا شاهد عینی قتل‌ها بوده است» و با اشاره به مقاله قبلی خود در کیهان آورده‌اید که نویسنده یادداشت رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات «اطلاعات دقیق دیگری ارائه کرده است که نشان می‌دهد احتمالاً او علاوه بر آنکه از نزدیک در جریان قتل‌ها بوده و یا با قاتلان رابطه نزدیک داشته است اطلاعات دقیق مربوط به بازجویی از متهمان را نیز در اختیار دارد» (کیهان سه‌شنبه ۳۱ فروردین ۷۸) و یا در مقاله قبل از آن با اشاره به اظهارات اینجانب در دانشگاه امیرکبیر مبنی بر این که میان دستگیری کدیور و قتل‌های اخیر رابطه‌ای وجود دارد نوشته بودید که گوینده این سخن باید از نزدیک در جریان قتل‌ها بوده و یا با قاتلان ارتباط نزدیکی داشته باشد و حداقل این که مطلع است و به مراجع نظامی و امنیتی دستور داده بودید در اسرع وقت اینجانب را به‌عنوان سرنخ قتل‌های اخیر بازداشت کند (کیهان ۱۳/۱۲/۷۷)

شما در مقاله دوم‌تان خواسته‌اید با افزودن یک کلمه «احتمالاً»، احتیاط کرده و

خود را از تعقیب قانونی برهانید در حالی که این کلمه در القای تهمت ارتباط با قتل‌ها هیچ تغییری نمی‌دهد.

آنچه موجب تحیر است این که شما چنان خود را به کوچه تغافل می‌زنید که گویی همواره در صف دیگری بوده‌اید. اما بدانید با دادن آدرس‌های غلط و معرفی کردن دیگران به عنوان سرنخ و تکرار قصه «آی دزد» مردم فریب نخواهند خورد. کما این که یک دهه انحصار مطبوعاتی و رسانه‌ای شما و تخریب و تهمت به مخالفان‌تان مردم را فریب نداد و در دوم خرداد ۱۳۷۶ نه با انبوه‌ها و تجمعات فرمایشی و سازماندهی شده و بزرگنمایی آنها بلکه مردم با رأی قابل شمارش خود نشان دادند که این رسانه‌ها فقط خود را فریب داده‌اند. در عین حال بیابید گذشته‌مان را مرور کنیم تا بیش از پیش آشکار شود چه کسانی در مظان دست داشتن در قتل‌ها هستند. جناب آقای شریعتمداری، بنده در تمام سال‌های پس از انقلاب به تحقیق و نگارش اشتغال داشته‌ام. سال ۶۰-۵۹ دبیر دو دبیرستان در تهران و همزمان تا سال ۱۳۶۳ در آموزش‌های عقیدتی-سیاسی و فعالیت‌های مطلقاً فرهنگی سپاه پاسداران بودم. پس از آن در بنیاد تاریخ و از ۱۳۶۹ به بعد در معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی به همکاری پژوهشی اشتغال داشتم، در حوزه علمیه و سپس دانشگاه تحصیل کرده‌ام، چند پروژه تحقیقاتی برای مؤسسات پژوهشی اجرا کرده و هفت سال در دانشگاه‌ها تدریس داشته‌ام. علاوه بر آنها از ۱۳۶۲ تاکنون (در مدت شانزده سال) ۶ کتاب منتشر شده (که امروز به برخی از آنها انتقادات اخلاقی و روشی دارم) و ۵ کتاب آماده انتشار به علاوه ۱۷۰ مقاله برای مجلات، فصلنامه‌ها، روزنامه‌ها و سمینارهای علمی ارائه کرده و ۵۳ سمینار و سخنرانی ارائه کرده‌ام. این گزارش کار نشان می‌دهد که اگر در این بیست سال به‌طور خستگی‌ناپذیر هم کار پژوهشی و نگارشی و تدریس انجام داده باشم باز با کمبود فرصت و زمان مواجه بوده‌ام با این حال چگونه و در چه فرصتی می‌توانستم در خدمت شما در فعالیت‌های اطلاعاتی باشم؟

منی‌خواهم در این نوشتار نفس مشاغلی چون بازجویی و کار اطلاعاتی را تخطئه کنم، چه این که گاهی فضیلت عمل یک عضو اطلاعاتی یا بازجویی منصف و با وجدان از هر خدمتی بالاتر است اما با توجه به همین یادآوری، و تأکید بر این که من در این مقام نیستم که حکم کنم شما در قتل‌های زنجیره‌ای دخیل بوده یا نبوده‌اید

سؤال می‌کنم: آیا با منطق و شیوه داوری خود شما (در مقاله باز هم سرنخ در کیهان ۷۸/۱/۳۱)، اتهام اطلاع و ارتباط با قتل‌ها به مدیریت مؤسسه کیهان وارد است که یکی از مراکز هدایت و پشتیبانی مطبوعاتی گروه‌های فشار و خشونت بوده است<sup>۱</sup> یا به کسی که جز پژوهش و نگارش و تدریس در راستای انقلاب اسلامی و خدمت به مردم کاری نداشته است؟ با منطق و شیوه داوری خود شما آیا اتهام اطلاع و ارتباط با قتل‌های اخیر برای شما که در طول همین سال‌ها همواره همکاری و مشاوره تنگاتنگ در داخل وزارت اطلاعات داشته‌اید چسبیده‌تر است یا بنده؟<sup>۲</sup> اتفاقاً مشاور برای همان هیئت مدیره‌ای<sup>۳</sup> بودید که در حوادث سال‌های گذشته از محصور کردن و هجوم به پنج تن از مراجع تقلید و جو ارباب در قم گرفته تا قتل‌های رجال و نویسندگان در سال ۷۷ مورد اتهام بوده‌اند و برخی از آنها اکنون در زندان بسر می‌برند، آیا این اتهام نسبت به شما پذیرفتنی‌تر است که در طول این سال‌ها یکی از سمت‌هایتان بازجویی هم بوده است و به قرار مسموع با حفظ سمت، مدیر مسئول کیهان بوده‌اید یا کسی چون بنده که در سال‌های گذشته پیوسته تحت آزار و تهدید همان وزارتخانه‌ای بوده‌ام که شما در آن همکاری داشتید. دوستان شما در وزارت اطلاعات بدون هیچ دلیل مشروع و قانونی هر جا به کار مشغول شدم، با ارسال نامه و مأمور مرا از کار بازداشتند، در مؤسسه‌ای که تحقیقات آن کاملاً در خدمت انقلاب و امام خمینی بود مشغول بودم انواع فشارها را برای اخراج وارد کردند، در دانشگاه به صورت حق‌التدریس مشغول بودم که از سال تحصیلی ۷۴-۷۵ با فشارهای پنهان

۱. برای نمونه نگاه کنید به مستندات و نقل قول‌های مدیر مسئول کیهان در مقاله «آنجا که خشونت تکثیر می‌شود». روزنامه خرداد ۲۲ دی ۷۷.
۲. به این دلیل می‌گویم هیأت مدیره اطلاعات، که رأی شگفت‌انگیز دوم خرداد نشان داد ۷۵ درصد پرسنل وزارت اطلاعات به خاتمی رأی دادند که با احتساب آراء آقای ری شهری بالغ بر ۸۰ درصد خواهد شد و بدنه این سازمان با مردم و مخالف عملکرد مدیریت یک باند خاص حاکم بر آن بود و این آراء موجب سردرگمی عجیب آنان شد و اتفاقاً خدمات عظیم این وزارتخانه در سال‌های گذشته مرهون تلاش‌های این سربازان گمنام بودند آن هیأت مدیره که مسئولانی چون شاهچراغی اسوه تقوا و مردم‌گرایی را تحمل نکرده و از مسئولیت عالی‌اش خلع کردند و افراد دیگری چون مرحوم شاهچراغی را به طرق گوناگون از مسئولیت برکنار ساختند.

ممنوع‌التدریس شدم و تاکنون (حتی در دوره بسط ید دوستان آزاداندیش جامعه مدنی طلب) هم کسی نخواستہ است از تجارب آموزشی ما استفاده کند، به کار نشر روی آوردم؛ وزارت اطلاعات با ارسال نامه‌ای به وزارت ارشاد بدون آرایه هیچ دلیلی دستور لغو پروانه‌ام را صادر کرد و در دولت جامعه مدنی و وزارت آقای مهاجرانی هم علی‌رغم مراجعات مکرر هیچ گوش شنوایی وجود نداشته، و دیروز و امروز از این لحاظ برای ما تفاوتی نکرده است. از طرفی از پیغام و ارعاب و احضار توسط دادگاه و الصاق اتهامات نامربوط سیاسی که حداقل آن حبس ابد بود دریغ نداشتند و شاید اگر در آن روزها انصاف دادیار محترم در قبول دفاعیاتم نبود، دوستان شما تقدیر دیگری را رقم زده بودند. آزارها را به جایی رساندند که اینجانب در سال ۱۳۷۵ به حضرتعالی متوسل شدم که از همکاران و دوستان قدیمی‌ام در سپاه بودید\* و سال‌ها بود شما را ندیده بودم اما به تدرین و انصاف‌تان باور داشتم. گفتم آیا به خاطر این که همه عمرم را بدون هیچ تشویق و حمایتی صرف خدمت فرهنگی به انقلاب و جامعه‌ام کرده‌ام و در خصوص انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی و معارف دینی قلم زده‌ام باید پاداش دهند یا کیفر؟ آیا آنان که چنین می‌کنند یا خود نمی‌اندیشند که با ایجاد موانع شغلی و تنگناهای معیشتی چه‌سان خانواده‌هایی را به تعب می‌افکنند؟ این اعمال منطبق با کدام قانون و شریعت و اخلاق بود؟ آیا گناه ما جز این بود که از موضع دفاع از انقلاب و اسلام با استبداد به نام دین مخالفت می‌کردیم؟

جناب آقای شریعتمداری در یک سال اخیر شخص شما و دوستانتان بارها گفته و نوشته‌اید: امروز بزرگترین خطری که نظام را تهدید می‌کند منافقان جدید هستند و منظورتان از منافقین گروه رجوی نیست که به ابوابجمعی ارتش عراق تبدیل شده است، بلکه منظور کسانی هستند که تا دیروز همدل و همراه شما بوده‌اند اما بعد اسیر «چرب و شیرین دنیا» شده و بریده‌اند و ...<sup>۱</sup> واقعاً در طول سال‌های گذشته سفره چرب و شیرین دنیا برای شما و دوستانتان گسترانده شده بود و از امنیت کامل و

\* همکار در دفتر سیاسی سپاه در سال ۱۳۶۰.

۱. برای نمونه نگاه کنید به مستندات و نقل‌قول‌های مدیر مسئول کیهان در مقاله «آنجا که خشونت تکبیر می‌شود». روزنامه خرداد ۲۲ دی ۷۷.

منزلت و شغل و حقوق چرب و امکانات بیت‌المال و ... برخوردار بودید یا ما که در همه این سال‌ها هر روز صبح تا عصر انتظار داشتیم دوستان شما به خانه‌مان بریزند یا در خیابان دستگیر کنند یا مفقودالاثرو شویم و اگر یکبار به زندان می‌رفتیم به مراتب آسوده‌تر از احساس ناامنی روزانه بود؟ کما این که دست‌کم یکصد و پنجاه نفر از افراد هم‌فکر و هم‌عقیده ما در این ده سال زندان رفته و برخی از آنها محکومیت‌های طولانی و تعزیرهای شدید داشته‌اند و خبر آن هم به گوش کسی نرسیده و اغلب آنها دارای سوابق درخشانی در انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، جانباز یا برادر یک یا چند شهید یا فرزند شهید بودند. جرم همگی نیز آن بود که در برابر توهین‌ها و هجوم‌هایی که به یک مرجع بزرگ دینی و دژ مستحکم آزادی (که اکنون یکسال‌ونیم است در زندان شما بسر می‌برد) می‌شد ایستاده بودند.

برادر گرامی واقعاً اگر قرار باشد عده‌ای فریب «چرب و شیرین دنیا» را خورده باشند و از مسیر آرمان‌های انقلاب و عدالت منحرف شده باشند آنها چه کسانی بودند و سفره چرب و شیرین دنیا برای چه کسانی گسترانده شده بود؟ آیا برای ما که حتی از شغل و معیشت مشروع محروم‌مان می‌کردند و در معرض تهدید و زندان و در لیست کسانی که باید کشته می‌شدند بودیم یا برای شما؟ اساساً چه کسی گفته است که شما معیار حق و باطل هستید و کسانی که امروز با شما همدل و همراه نیستند منافق و بریده‌اند؟ آیا هیچ توجه کرده‌اید که در این یک سال اخیر خط احضار و دستگیری چند نفر را در روزنامه‌تان داده‌اید (که فقط دو مورد آن مربوط به اینجانب بوده است)؟ آیا همین امر نشان نمی‌دهد که اگر دوم خردادی به وقوع نپیوسته بود شاید همه آنها را به همین سادگی متهم ساخته و زندان یا اعدام می‌کردید؟ در شرایطی که مطبوعات مستقل و آزاد وجود دارند شما و دوستانتان به همین آشکاری در روزنامه‌تان دروغ و افترا می‌بندید و پرونده سازی می‌کنید.<sup>۱</sup> مردم

۱. از میان ده‌ها نمونه نگاه کنید به: کیهان شنبه ۷۷/۱۲/۱ اولین پیام ستون خوانندگان که تصویر مردی را به دروغ، زن معرفی کرده و علاوه بر این در مقالات کیهان هم روی آن مانور داده شده است.

کیهان ۷۷/۱۲/۳ خبر ویژه و جوابیه آن در کیهان ۷۷/۱۲/۶ ص ۲.

کیهان ۷۷/۱۲/۵ نامه استانداری مازندران.

خواهند گفت در سال‌های انحصار قدرت، شما چه می‌کردید و چه کسانی را با افترا و پرونده‌سازی از حقوق اولیه و زندگی خود محروم کردید و صدایشان به جایی نرسید اما صدای آنها برای همیشه خاموش نخواهد ماند.

آخر چگونه خوانندگان خود را آنقدر ساده‌انگار پنداشته‌اید که گمان می‌برید این اضطراب را نمی‌فهمند؟ زمانی که چند مهره اصلی شبکه ترور و آدمکشی شناسایی و دستگیر شده‌اند و شما آنها را به خوبی می‌شناسید، به دیگران سرنخ معرفی می‌کنید؟ در حالی که نویسنده‌ای نگران به بوته فراموشی سپردن پرونده قتل هاست و اصرار می‌کند آن را تا پایان دنبال کنید و... ناگهان توسط روزنامه شما متهم می‌شود که در قتل‌ها دست داشته است؟ آیا سوابق ما و شما نشان نمی‌دهد که از اصرار ما بر پیگیری پرونده قتل‌ها به وحشت افتاده‌اید و می‌خواهید با هوچیگری و جنجال آدرس غلط بدهید و کمیته تحقیق را به اموری کاذب سرگرم کنید؟ و اندک افراد معصومی که روزنامه را می‌خوانند تغذیه سوء کنید؟ آیا این حرکت‌ها به خاطر این نیست که چهره کسانی که عمر خویش را در پژوهش و نویسندگی سپری کرده‌اند و افتخار خدمت به مردم خود را دارند ملوث کنید تا مردم به سخنان آنها اعتماد نکنند؟ چرا از دوم خرداد و پاسخ مردم به ده سال یکه‌تازی تبلیغ و فریب خود درسی نیاموختید؟ در کجای جهان دیده‌اید مطبوعات کمر به قتل همدیگر بینند که روزنامه شما به همراه دو سه نشریه دیگر چنین می‌کنند؟ همه نهادها و گروه‌ها حتی در عقب‌مانده‌ترین کشورها، علی‌رغم اختلافات درونی خود از هویت صنفی خویش دفاع مشترک می‌کنند اما گویا جریده شما روزنامه نیست که برای خود هویت صنفی قابل باشد؟ هر روز بهانه‌ای برای حمله به مطبوعات دست و پا می‌کنید. از این که شایعه جنون تصنعی مقام بلندپایه‌ای که نامش را فاش نمی‌کنند در یادداشت اینجانب منعکس شده و یا ماجرای مهماندار هواپیما دوباره مطرح شده بود برافروخته‌اید و با طرح این عبارت که: «کمیته تحقیق وظیفه داشت که در مقابل

---

کیهان ۷۸/۱/۱۵ ص ۲ خبر ویژه محمد هاشمی و نکذیبیه او در کیهان ۷۸/۱/۱۷ ص ۲.

و نیز اکاذیب قابل پیگرد قانونی که چندی است تحت عنوان دست‌های بیگانه در پشت صحنه مطبوعات جدید در این جریده منتشر شده و علی‌رغم پافشاری وزارت ارشاد و مطبوعات هیچ دلیل و مدرکی ارائه نمی‌شود. همچنین مستندانی که در پاورقی ص ۷۹ در پایان این نامه آمده است.

افکار عمومی به تردیدهای پدید آمده از این رهگذر پاسخگو باشد» «اخبار و اطلاعات دقیقی که نویسنده روزنامه خرداد پیرامون جزئیات و چگونگی وقوع قتل‌ها ارائه کرده بود و نیز اخباری که اخیراً از جزئیات بازجویی متهمان ارایه می‌کند مسأله‌ای نیست که کمیته تحقیق به آسانی و با لاقیدی از کنار آن عبور کند» (کیهان ۷۸/۱/۳۱) خواسته‌اید کمیته تحقیق و دست‌اندرکاران پرونده را بتروسانید. گرچه تمام اخبار و اطلاعات دقیق مورد اشاره در اظهارات قبلی و یادداشت جدید اینجانب، منحصر است به همان یک سطری که در مقاله آمده است و تلاش کرده‌اید با بزرگنمایی موضوع کمیته ویژه را برانگیزانید. گویا شما گمان می‌کنید هنوز در شرایط قبل از دوم خرداد هستید که حقایق و اخباری را که حق مردم است بدانند از آنها پنهان کنید، برخلاف ارباب شما امروز کمیته تحقیق در افکار عمومی به این دلیل مورد سؤال است که چرا در آنچه وظیفه دارد به آگاهی مردم برساند تأخیر و تعلل می‌ورزد. می‌خواهید کمیته تحقیق را مرعوب کنید در حالی که همه افراد مورد نظر شما از آن مهماندار و آن جنون گرفته، دارای کثیری از دوستان و خانواده و فامیل هستند و کم‌وبیش از موضوع آگاهند و نمی‌توان با این روش‌ها جلوی افشای حقیقت را گرفت. اگر امروز کتمان کنید فردا چه خواهید کرد؟ مگر امروز و فردا می‌توانید جلوی افشای آنچه در این سال‌ها در سکوت انجام داده‌اید را بگیرید؟ مگر در طول تاریخ کدام یک از قدرت‌ها توانسته‌اند چنین کنند؟ آیا خداوند بهترین راه را که توبه و بخشایش است فرار وی انسان ننهاد که به‌جای جبران خطاها اصرار بر ادامه آن دارید؟

هر چند از شبکه طراحی خشونت و قتل در سال‌های اخیر فقط قسمتی از بخش عملیاتی‌اش رسوا شده و براساس اظهارات چند ماهه گذشته مسئولان قضایی و کمیته ویژه افراد زیادی هستند که در مظان همکاری با آن می‌باشند، اما آن‌ها همچون امروز کلید رمز این شبکه و جعبه سیاهی است که با گشوده شدنش اسرار زیادتری هویدا خواهد شد لذا او با سوءاستفاده از رحمت اسلامی و التزام خاتمی به رعایت حقوق و کرامت انسانی در فضای پس از دوم خرداد و نیز مستظهر بودن به حامیانش خط تحقیق را کور کرده است، هر چند مسئولان رسیدگی به پرونده قتل‌ها و کمیته ویژه کوشیده‌اند با رعایت بی‌طرفی و مصالح کلی کشور ما جراً را تعقیب کنند و هوشیاری لازم را از خود نشان داده‌اند اما از باب «فذكر ان الذکری تنفع المومنین» این



تذکر ضروری است که با توجه به عملیات پیچیده و نفوذی بانند ترور در ده سال گذشته، این نگرانی وجود دارد که برای دفن برخی از اسرار این زندانی به نحوی از میان برود و یا او را خودکشی کنند<sup>۳۳</sup> لذا مراقبت و هوشیاری بیش از پیش لازم است هر چند در صورت انجام چنین کاری باز هم ماجرا پایان نخواهد یافت و راه نجات آنها راه دیگری است.

می دانم که برخی از این که پرونده های زیادی گشوده شود بیمناک هستند، از این که باب نبش قبر قتل های سال های گذشته و سازماندهی خشونت ها و سوء استفاده ها و... باز شود نگرانند و به همین دلیل می خواهند قواعد رقابت سالم سیاسی را برهم زنند و تسلیم نتایج انتخاب مردم نمی شوند. آنها می کوشند آب رفته را به جوی بازگردانند و به شرایط پیش از دوم خرداد بازگردند اما باور کنید این اوضاع برگشت ناپذیر است و اگر بخواهند از اصلاح طلبان انتقام بگیرند و طرح نابودی آنها را بریزند (که پروژه محرم و تهاجمات اخیر همه حاکی از همین امر است) با حذف مطبوعات مستقل و اصلاح طلبان که همان وفاداران انقلاب اسلامی هستند (و بدون شک قدرتمندتر از آن هستند که تصور کنید می شود آنها را حذف کرد) مستقیماً رودر روی جنبشی قرار خواهیم گرفت که دیگر نه از تاک نشان مانند نه از تاکنشان و آنگاه این پرونده ها بدون رعایت هیچ انصافی توسط دشمنان ما و شما گشوده خواهد شد و برای ریشه کن کردن ارزش های دینی در ایران مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

راه نجات واقعی از این بیم ها و نگرانی ها این همه خشونت ورزی نیست، بلکه همکاری با اصلاح طلبان، توبه همگانی از خطاهای پیشین و جانداختن مدارا و بخشش و عزم جبران خطاهای گذشته است. البته از آنجا که همه جناح های داخلی و خارج از نظام و موافق و مخالف، در طول ۲۰ سال گذشته کم و بیش در به وجود آوردن وضع اسفبار کنونی سهمی داشته اند باید در جبران آن بکوشند. (النجاه فی الصدق).<sup>۳۳</sup>

۳۳ این هشدار یک ماه پیش از انتشار خیر مرگ سعید اسلامی داده شد که نشان می دهد این نگرانی در مورد از بین رفتن سعید اسلامی وجود داشته اما در مورد حفظ او کوتاهی شده است.

۳۳ النجاه فی الصدق جمله ای است که در صدر اوراق بازجویی چاپ شده است و به این دلیل مورد اشاره قرار گرفته است که برای آقای حسین شریعتمداری بسیار آشناست.

برادر گرامی، جنبش جامعه مدنی تابع اراده بنده و شما و هیچ فرد دیگری نخواهد بود زیرا این جنبش محصول یک اراده ملی است. بنابراین به ناگزیر اصلاح‌طلبان تا گشودن همه پرونده‌ها برای پاک کردن سیمای نظام برآمده از یک قرن مبارزه و شهادت پیش خواهند رفت تا موجب پند و جلوگیری از تکرار تجربه‌های تلخ گذشته شود اما نه به منظور انتقام بلکه به منظور آگاهی و مصون‌سازی. اصلاح‌طلبان شکنجه را با شکنجه و قتل را با قتل و زندان را با زندان پاسخ نخواهند داد زیرا یکجا باید دور و تسلسل خشونت متوقف شود و حقوق ترمیمی جایگزین حقوق تنبیهی گردد. برادران، این فرصت الهی و تاریخی را مغفتم شمارید و «حاسبو قبل ان تحاسبوا»

جناب آقای شریعتمدار:

من با توجه به شناخت مستقیمی که از حضرت عالی داشتم واقعاً به تدین و اخلاق و انصاف در شما باورمند بودم و این را امروز نمی‌گویم که حمل بر سیاست کنید، چند سال پیش می‌گفتم اما گویا در معرض انتخاب‌هایی قرار گرفته‌اید که برخلاف مقتضای دیانت و اخلاق خویش عمل کرده‌اید. آخر چگونه به خود جرأت می‌دهید در روزنامه‌تان به عده‌ای مسلمان برجسب منافق و بی‌دین بزنید، به عده‌ای خدمتگزار و ایرانی در مطبوعات تهمت مزدوری بیگانگان بچسبانید و دستور دستگیری و قلع و قمع این و آن بدهید؟ از نوع آنچه دو هفته پیش در مورد سفر حج آقای عبدالله نوری نوشتید بنویسید و تکذیبیه آن را هم چاپ نکنید؟<sup>۱</sup> ربودن و قتل فجیع عده‌ای از نویسندگان و رجال ایرانی را در روزنامه‌تان با مرتد خواندن آنها توجیه کنید (دوشنبه ۲۱ دی ۱۳۷۷ مصاحبه اختصاصی با حسینیان) در عین حال مخالفان جدی این قتل‌ها را متهم سازید تا فضا را گل آلود کنید؟

چهره ناپسندی که از روزنامه کیهان در افکار عمومی ساخته‌اید نه زیبنده شخصیت شما بود و نه در شأن نماینده ولی فقیه و البته خود بهتر می‌دانید که مجموعه‌های اثرگذاری که کار شما را به اینجا رسانده‌اند و متأسفانه عاری از فرهیختگی لازم برای کار مطبوعاتی بودند چه کسانی هستند. همچنان امیدوارم که

۱. نگاه کنید به «همشهری»، ۱۳۷۸/۱/۱۸، ص ۱ و خرداد ۵، ۱۳۷۸/۲/۵، ص ۳ مقاله «نوطه واقعی یا

نوطه تراشی».

همان حسین شریعتمداری باشید که نامی بامسمی باشد.  
در پایان مستدعی است این نامه را جوابیه دو مقاله «سرنخ» و «باز هم سرنخ»  
تلقی کرده و طبق قانون مطبوعات آن را درج کنید.

والسلام - عمادالدین باقی

۱۳۷۸/۲/۳

## پرونده قتل‌ها و روش‌های اعتمادسازی\*

۴/ تیر/ ۱۳۷۸

۱. خیر دستگیری قاتلان شهید صیاد شیرازی که در هیاهوهای جاری اهمیت آن ناشناخته ماند، نشان می‌دهد نیروهای خدمتگزار و وطن‌دوست وزارت اطلاعات فارغ از آن چه که در ماه‌های اخیر پیرامون قتل‌های فجیع سال گذشته و سرنوشت قاتلان آن می‌گذرد، مقتدرانه به دفاع از پیکره امنیتی-اجتماعی کشور می‌پردازند. آنها می‌دانند که مردم حساب عده‌ای خشونت‌طلب و جنایتکار را از مجموعه فداکار وزارت اطلاعات جدا می‌کنند و جامعه نیز باید اقدامات آنان را در مبارزه با عوامل ترور و قاچاق قدرشناسی کند.

۲. بدون شک جامعه ما از مشکلات اقتصادی و اداری طاقت‌فرسایی رنج می‌برد، که رسیدگی‌های عاجل دولت را با همکاری صاحب‌نظران و مطبوعات می‌طلبد، اما در شرایطی که شبکه قتل و ترور به روایتی به بالغ بر ۷۰ قتل و به روایتی دیگر به بالغ بر یکصد قتل اعتراف کرده‌اند. دفاع از «جان» مقدم بر دفاع از «نان» است. حتی اگر برخی از مقتولان، مجرم هم باشند در شرایط استقرار نظام جمهوری اسلامی و بسط ید آن، قتل آن‌ها بدون تشکیل دادگاه و حق دفاع و وکیل و سایر تشریفات قانونی، با قتل غیر مجرم تفاوتی ندارد و موجب ناامنی می‌شود. این مسأله در کنار سایر ناامنی‌ها و نیز تهدیدها علیه مطبوعات که مدافع حقوق و امنیت فردی و اجتماعی هستند، حفظ موجودیت و جان را بر نان اولویت می‌بخشد.

۳. قضیه فوق را در بازتاب خیر مرگ سعید امامی (اسلامی) نیز می‌توان مشاهده کرد. از زمان انتشار خبر تاکنون، نگارنده با ده‌ها تن از مردم عادی و چهره‌های

\* این مقاله در تاریخ مذکور نوشته شد اما در اختیار نرسیده‌ای قرار نگرفت.

فرهنگی و سیاسی از لایه‌های گوناگون با گرایش‌های متفاوت مواجه شده است و همگی با خیر خودکشی، ناباورانه برخورد کرده و احتمال قتل وی را عنوان داشته‌اند. اگر این تصور صحیح باشد که نشانگر درک صحیح مردم علی‌رغم اطلاع‌رسانی‌های نادرست است، اما اگر این تصور و گمان در جامعه ناصواب باشد به مراتب خطرناک‌تر است، زیرا این موضوع نشان می‌دهد علی‌رغم خودکشی سعید امامی در واقع امر، مردم آن را نمی‌پذیرند. در صورتی که نظرسنجی‌هایی انجام شده و این ادعا تأیید شود، از چه چیز حکایت می‌کند؟ آیا این ناباوری ناشی از عمق بی‌اعتمادی نیست؟ آیا این بی‌اعتمادی نمی‌تواند به تعمیق شکاف ملت-دولت و نپذیرفتن هر ادعایی از سوی حکومت منجر شده و بستر لازم برای اشاعه شایعه و اکاذیب و بهره‌برداری معاندان را فراهم آورد؟

۴. بازسازی اعتماد ملی یک ضرورت مبرم و حیاتی برای جمهوری اسلامی ایران و در راستای امحاء خط‌مشی‌های خشونت‌طلبانه خارجی و داخلی است. صدور اطلاعیه وزارت اطلاعات و معرفی افراد خودسر این سازمان به عنوان مسئول قتل‌ها که اقدامی بی‌نظیر در تاریخ فعالیت‌های اطلاعاتی جهان بود و انگشت اتهام افکار عمومی را از نظام به یک محفل تقلیل داد. تجربه بزرگی بود که باید همچنان مورد توجه قرار گیرد. نامحرم ندانستن مردم و ارایه آگاهی‌های لازم پس از چند ماه وقفه در اطلاع‌رسانی حق مسلم مردم ایران است.

۵. قاطعیت در ریشه‌یابی قتل‌ها نیز گام ضروری در بازسازی اعتماد ملی است. مرگ سعید اسلامی نشانگر وجود اطلاعات مهمی است که بدین وسیله می‌خواستند، مدفون شود اما خون مقتولان سال‌های گذشته دامن گناهکاران را می‌گیرد و با مرگ سعید اسلامی پای عوامل دیگری به میان کشیده خواهد شد. عاملان ده‌ها قتل در سال‌های گذشته در چرخه رسوایی افتاده‌اند و هیچ راه‌گریزی ندارند. اگر کمترین تصویری در رسیدگی به این پرونده ملی صورت گیرد، شبکه‌ای که فقط زخمی شده و مجبور به عقب‌نشینی شده است با مغلوبه شدن اوضاع از عاملان قتل‌ها، شهید خواهد ساخت. چنان که در مجلس ترحیم سعید اسلامی سخنران می‌گوید که او به لقاءالله پیوسته است و جمعی دیگر نیز در همدردی‌های خویش او را شهید خوانده‌اند و منزلت شهیدان انقلاب و دفاع مقدس را که برای دفاع از کشور و مردم و اسلام جان باختند به قتل مردم و تخریب حیثیت کشور و اسلام تنزل

می‌دهند. قاطعیت در نابودی شبکه ترور و آدم‌ربایی، نباید دامن عناصر رده‌های پایین را که به خطا به عنوان مأمور یا وظیفه‌تشیکیلاتی مرتکب جنایت شده‌اند، بگیرد. کشف عوامل مافوق سعید اسلامی که با مرگ او فرار بود مکتوم بماند، راه جلوگیری از احیای دوباره این شبکه است.

۶. آغاز شکل‌گیری شبکه آدم‌ربایی و ترور مقارن با آغاز سوءاستفاده از طرح مقوله تهاجم فرهنگی و شیخون فرهنگی بود. در آن زمان بدون بیان این که عوامل شیخون فرهنگی دشمن چه کسانی هستند، با کنار هم گذاشتن چند اماره ذهنی، هر دگراندیشی را به عنوان عامل تهاجم فرهنگی هدف نابودی قرار دادند و از نظر آنان جامعه مطلوب همچون گورستانی بود که هیچ صدایی از آن برنخیزد. روش فراهم آوردن اماره‌های ذهنی، تیغ دو دمی است که می‌توان به وسیله آن مروجان مبارزه با تهاجم فرهنگی را هم متهم ساخت. کما این که اکنون خود آنها می‌گویند که در زیر چتر عاملان قتل‌ها و مقابله با عوامل شیخون فرهنگی، سازمان‌های جاسوسی بیگانه و صهیونیست‌ها عمل می‌کرده‌اند. اکنون همان خط در صورت دیگری جلوه کرده است. متهم کردن مطبوعات دوم خرداد به وابستگی به خنارج و دست نیروهای بیگانه در پشت مطبوعات، برای قلع و قمع آنان، جایگزین همان خط تهاجم فرهنگی یا تداوم آن است. علی‌رغم پافشاری مطبوعات و درخواست وزارت ارشاد مبنی بر اثبات این ادعا و معرفی این عوامل پشت پرده و آرایه اسناد و مدارک مورد ادعای راست افراطی برای تحویل به دستگاه قضایی و محاکمه آنان، همچنان سیل اتهامات روان است تا زمینه ذهنی تحدید مطبوعات را فراهم کند. اهمیت قانون تحدید مطبوعات و عواملی که در پشت آن قرار دارند در اینجا روشن‌تر می‌شود. هم‌چنان که چند سال پیش کسی نمی‌دانست در پس جنجال‌های تهاجم فرهنگی برای حذف دگراندیشان (که غالباً مسلمان، ملی و از عناصر فرهنگی بودند) باندی قرار دارد که امروزه تشت رسوایی‌اش از بام افتاده است.

۷. مرگ سعید امامی نتیجه اجبار مطبوعات به سکوت در مورد ماجرای قتل‌هاست. با توجه به پیش‌بینی‌هایی که در مورد این واقعه وجود داشت، در صورت فعال بودن مطبوعات از وقوع حادثه فوق که به نابودی بخشی از اسرار قتل‌ها منجر شد، پیشگیری به عمل می‌آمد. بنابراین تهدیدهای مکرر مطبوعات حاصلی جز تکرار

حوادث مشابه و ضربه به اعتماد ملی نخواهد داشت. مطبوعات می‌توانند در گشودن قفل قتل‌ها مددکار مراجع ذیربط باشند.

با توجه به روند کاملاً بسته رسیدگی به این پرونده ملی که احتمال بروز خطاهایی را تقویت می‌کند. لزوم نظارت جمعی که نماینده رئیس جمهور نیز مستقیماً در آن حضور داشته باشد، می‌تواند به افزایش اعتماد به روند رسیدگی مدد رساند.

## پرونده قتل‌ها و یک تاکتیک انحرافی

صبح امروز، ۷ تیر/ ۱۳۷۸

هفته پیش رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح در مصاحبه‌ای اعلام کرد سعید اسلامی یکی از عوامل اصلی قتل‌ها در زندان اقدام به خودکشی کرده است. وی همچنین از دخالت بیگانگان در جریان قتل‌ها پرده برداشت. پس از آن، همه مطبوعات و رسانه‌ها با گرایش‌های مختلف سخنان فرآوانی در باب ارتباط قتل‌های سال گذشته با سازمان‌های جاسوسی بیگانه به‌ویژه اسرائیل گفتند. آقای نیازی در این رابطه هیچ اطلاعی را در اختیار افکار عمومی نگذاشت و مادامی که خبری ارائه نشود، سخنان او حکم یک تحلیل را پیدا می‌کند. لذا در نقطه مقابل آن نیز می‌توان دست به گمانه‌زنی و تحلیل زد.

گرچه در مقیاس وسیعی توسط همه مطبوعات مستقل و محافظه‌کار مسأله ارتباط پرونده قتل‌ها با بیگانه مطرح شد اما آنچه که مهم است، این است، که اولاً حساب اکثریت خدمت‌گذار و فداکار وزارت اطلاعات را به روشنی و قاطعیت از عملیات این باند جدا نکردند و مسأله دوم منشأ واحد آن است. از یک نقطه مشخص، خط ارتباط قتل‌ها با اسرائیل عنوان شد و بدون توجه به فقدان بار خبری آن و مبدل شدن موضع اعلام شده به یک موضع تحلیلی، محل درنگ قرار نگرفت. به گمان نگارنده مجموعه‌ای از شواهد و قرائن نشان می‌دهد بزرگنمایی نقش سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه یک تاکتیک برای انحراف افکار عمومی از پهنا و ژرفای ماجرای قتل‌هاست. چند روز پیش انتشار خبر مرگ سعید اسلامی چند خیر از جنس اطلاعاتی-امنیتی منتشر شد. یکی از آنها دستگیری ۱۳ جاسوس اسرائیلی بود. صرف‌نظر از لزوم رسیدگی قضایی به اتهامات افراد یاد شده، از نقطه‌نظر فنی یک شبهه در خصوص این خبر وجود دارد. براساس آنچه در متون و کتب خاطرات آمده است یکی از ابتدایی‌ترین اصول فعالیت‌های سرویس‌های جاسوسی آن است که



هیچگاه ۱۳ مهره جاسوسی را به همدیگر متصل نمی‌کنند که به سختی میزان آسیب‌پذیری آن را افزایش می‌دهد حتی گروه‌های چریکی نیز در سال‌های پیش از انقلاب به منظور بالا بردن ضریب امنیت سازمان خود ارتباطات را از دو سه نفر بیشتر نمی‌کردند.

خبر دستگیری ۱۳ جاسوس اسرائیلی و همزمانی دستگیری قاتلان شهید صیادشیرازی، می‌توانست پوشش خبری برای مرگ سعید اسلامی باشد و از وزن آن بکاهد. نکته اینجاست که سعید اسلامی نیز مأمور سرویس جاسوسی اسرائیل معرفی می‌شود.

خبرهای مذکور از یک زاویه دارای این اهمیت است که نشان می‌دهد ایران به عنوان بزرگترین منبع تهدید برای اسرائیل به شمار رفته و وسیع‌ترین فعالیت‌های موساد را به خود اختصاص داده است. سرویس‌های اطلاعاتی امریکا و انگلیس نیز فعالیت‌های جاسوسی خود در ایران را به سرویس اسرائیل پیوند زده‌اند تا به صورت مشترک و متمرکز با کارآیی بالا به فعالیت پردازند. آنها تجربه فعالیت‌های مشترک و موفق را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر مصدق داشته‌اند.

اما بدیهی است که هر فعالیت جاسوسی اولاً توسط عوامل داخلی انجام می‌شود و ثانیاً در سیستم‌های امنیتی جدید، به صورت شبکه‌ای خوشه‌ای که موجب ناشناختگی بسیاری از مهره‌ها برای یکدیگر می‌شود، صورت می‌گیرد. بنابراین راه مقابله با سرویس‌های اطلاعاتی خارجی، مقابله با شبکه عوامل داخلی آن و گسترش شناسایی نسبت به آنها در تمامی سطوح است. اما چرا ناگهان مسأله ارتباط قتل‌ها با بیگانه عمده می‌شود؟ این خطا از سوی مطبوعات مستقل و محافظه‌کار می‌تواند دارای توجیه ژورنالیستی باشد. اما از سوی روزنامه راست افراطی که گردانندگان اصلی آن عناصر اطلاعاتی بوده‌اند و نیز از سوی طراحان این تاکتیک انحرافی، معنای دیگری دارد. برخی از افراد و مطبوعات چنان جلوه می‌دهند که گویی استعمار، دشمن، جاسوسی و ... اموری هستند که باید در ماورای مرزهای جغرافیایی به جست‌وجوی آنها پرداخت. در مدل تبلیغات آنها:

۱. حساسیت و فشار افکار عمومی با بزرگ‌نمایی موضوع جاسوسی برای بیگانه،

از مسأله تعقیب برای شناسایی پهنا و عمق شبکه داخلی به خارج از مرزها منصرف می‌شود.

۲. «توهم توطئه» که یکی از مهم‌ترین ابزارهای مبارزه با آزادی‌ها برای توطئه در فضای امن‌تر بوده است، دلیل و جاهت می‌یابد.

آنها که تا دیروز هر مطبوعه‌ای را با اتهام «توطئه براندازی»، «هدایت‌شدن از خارج مرزها» و «دست اجانب در پشت سر مطبوعات» مورد حمله قرار می‌دادند (و این دقیقاً همان خطی بود که توسط باند قتل‌ها تعقیب می‌شد و عنوان تهاجم فرهنگی گرفته بود) امروز به مردم ثابت می‌کنند که هر برگی که از درخت می‌افتد، توطئه خارجی است و همه آنچه تاکنون گفته‌اند یک واقعیت مسلم بوده است. برخی از کسانی که این خط را دنبال می‌کنند همان کسانی هستند که یار صدیق سعید اسلامی بودند و فعالیت‌های مشترک داشتند. برنامه چراغ را طراحی کردند و شاخه مطبوعاتی آنها ناگهان خود را به کوچه دیگری زده است و به عمده کردن مسأله جاسوسی برای بیگانه می‌پردازد و از یک واقعیت به عنوان تاکتیکی علیه دشمنان آن واقعیت استفاده می‌کنند. این عده نمی‌گذارند پروند قتل‌ها به صورت فراجناحی رسیدگی شود و با اتهام‌زدن به دیگران و ایجاد تضاد داخلی همان هدف اصلی قتل‌ها را پیگیری می‌کنند.

نمونه‌اش سرمقاله یک روزنامه عصر است که ابتدا با بیان این که پس از قتل‌های سال گذشته عده‌ای از افراد و مطبوعات هم صدا با بیگانگان کوشیدند مسئولیت این جنایات را به گردن نظام بیندازند. [البته آنها انگشت اتهام را متوجه عناصر خشونت‌طلب لانه کرده در نظام می‌کردند نه نظام] اما بعد معلوم شد که این «قتل‌های مشکوک» با محافل خارجی ارتباط دارد. سپس با اشاره به شرکت تعدادی از صاحب‌نظران ایرانی در سمینار ایران در قرن ۲۱ و امریکایی خواندن این سمینار که به صورتی آزاد و علنی برگزار شده بود (به تحلیل و گزارشی از این سمینار در خرداد ۷۸/۴/۷ نگاه کنید) و بدون هیچ دلیلی آن را توطئه چینی علیه انقلاب دانسته و حضور صاحب‌نظران و تعدادی از روزنامه‌نگاران را همراهی با توطئه آنها خوانده و از این طریق همه آنها را در برنامه‌ریزی قتل‌ها مشارکت داده است. این سر مقاله با یافتن هر رطب و یا بسی خواسته است به نحوی مطبوعات درم خرداد و

آزادی خواهان را که فاجعه قتل‌ها را رسوا کرده‌اند با سمینار قبرس و قتل‌ها یکی کند<sup>۱</sup> و هدفی که قبلاً به شیوه‌های آموخته شده توسط سعید امامی دنبال می‌شد را به طریق دیگری پیگیری کنند.

تیتز اول و بزرگ صفحه نخست این روزنامه چنین است: «کشف دخالت بیگانگان در قتل‌های مشکوک باعث خودکشی عامل اصلی این دسیسه شده». تیتز به نحوی تنظیم شده است که علاوه بر بهره‌برداری‌های فوق در آینده بتوانند بگویند سعید امامی از این که بازچه بیگانگان بوده اطلاع نداشته و به محض اطلاع خودکشی کرده است و یا اینکه وقتی متوجه می‌شود که به او اتهام وابستگی به بیگانگان زده‌اند. دیگر تحمل نیاورده و مرگ را بر زندگی ترجیح داده است. این روزنامه حتی تا امروز نیز کراراً از تعبیر «قتل‌های مشکوک»، در تیتزهای خود استفاده می‌کند که همچنان حاکی از نوعی القای تردید در ماجراست.

سناریوی دیگری که احتمالاً توسط سعید امامی با همکاران او ساخته شده این است که هدف از قتل‌ها این بود که آن را به گردن سپاه بیندازند و موجب درگیری داخلی شوند. آن روزنامه عصر نیز بدون اشاره به اینکه اظهارات تند و تهدیدآمیز برخی از مسئولان سپاه علیه مطبوعات و نیروهای جبهه دوم خرداد و یاران انقلاب و امام موجب واکنش آنها و نقد محترمانه اظهارات او شده بود از خیر توطئه برای درگیری بین سپاه و مردم نتیجه می‌گیرد که بنابراین حملات مطبوعات دوم خرداد به سردار رحیم صفوی در سال گذشته جزئی از توطئه بوده و بدین وسیله مطبوعات دوم خرداد را با عاملان قتل‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی پیوند می‌زند. اما آنها نمی‌گویند که مطبوعات مستقل و ماجرای انتقادات آنها به فرمانده سپاه مربوط به سال گذشته بوده و حماسه دوم خرداد نیز در سال ۱۳۷۶ رخ داده است. در حالی که فقط چند مورد از قتل‌ها مربوط به این مقطع بوده و ده‌ها مورد آن به سال‌های قبل باز می‌گردد و حتی تصور آن نمی‌رفت که روزی این اقدامات فاش شود. بنابراین خیر فوق چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ آیا خط ترور و آدم‌ربایی و نابودی دگراندیشان دقیقاً ریشه‌های داخلی نداشت؟ مگر عوامل خارجی جز به اعتبار زمینه‌های داخلی می‌توانند کمترین توفیقی بیابند؟ تفکری که هر کس جز او

۱. کیهان، سه‌شنبه ۱ تیر ۱۳۷۸، ص ۲ «یک ماجرا و چند سؤال».

بیندیشد را در این سال‌ها در مطبوعات خود مناقف، بریده، مرتد، ناصبی، رجعت‌طلب و ... نامیده و با انگ توطئه براندازی فرهنگی، وابستگی و ... به مسلخ می‌فرستد و حقوق برابر میان همه انسان‌ها را بر نمی‌تابد و برای خود امتیاز و حق ویژه قایل می‌شود و حاکمیت را دچار انسداد و انجماد می‌کند و سرانجام بازیچه سرویس‌های امنیتی می‌شود باید مورد اتهام باشد یا تفکری که با تأکید به برابری حقوقی در ضمن تفاوت درجات ایمان و اعتقاد افراد راه آن فجایع را مسدود می‌کند. بنابراین تاکتیک انحرافی فوق اهداف زیرا را دنبال می‌کند:

۱. زمینه‌سازی در افکار عمومی برای تثبیت توهم توطئه که به سهولت بتوان هر مطبوعه و آزادی خواهی را بدنام کرد.

۲. اقدامات و قتل‌های دیگر طی سال‌های گذشته را نیز به گردن عوامل خارجی انداخته و مسئولیت آن را متوجه خارج از مرزها کنند تا شبکه زخمی شده خشونت مصونیت یابد.

۳. پیگیری قاطع عوامل قتل‌ها در داخل کشور متوقف شده و افکار را متوجه ماورای مرزها یا جاسوسانی کنند که معرفی آنها در دست خودشان است.

ممکن است گفته شود پرونده در روند تکمیل تحقیقات و اطلاعات است و فعلاً نباید سخن گفت. اما زمان ختم رسیدگی یا ارائه اطلاعات بیشتر به مردم چه وقت فرامی‌رسد؟ آیا اگر گزارش این پرونده ملی پیوسته به مردم ارائه شود و سرانجام متهمان در دادگاهی علنی محاکمه شوند راه بدگمانی‌های بسته نخواهد شد؟

## پرونده قتل‌های زنجیره‌ای از دیدگاه عمادالدین باقی

نشاد، ۸/ تیر/ ۱۳۷۸

گروه داخلی - برگزاری دو مجلس ترحیم برای سعید امامی (اسلامی) عامل اصلی قتل‌های پاییز گذشته شگفتی افکار عمومی را برانگیخت، بخصوص آن که روح‌الله حسینیان رئیس مرکز سازمان اسناد انقلاب اسلامی و شماری از کارکنان وزارت اطلاعات در مراسم شب هفت وی شرکت کردند. از سوی دیگر موضع‌گیری‌های ضدونقیص برخی محافل در مورد سعید امامی به بروز ابهام‌هایی منجر شده است. در همین خصوص با عمادالدین باقی، نویسنده و آگاه در مسائل سیاسی ایران، به گفت‌وگو پرداختیم که در پی می‌آید.

● در مجلس شب هفت سعید امامی آقای روح‌الله حسینیان و تعدادی از اعضای وزارت اطلاعات حضور داشتند. با توجه به موارد طرح شده درباره سعید امامی به نظر شما حضور این افراد چه توجیهی ممکن است داشته باشد؟

○ حضور این افراد تنها می‌تواند یک مفهوم داشته باشد و آن باور نداشتن آنان به جاسوس بودن امامی است. اگر آنها باور داشته باشند دلیل ندارد با او همدلی کنند. ممکن است این عده با شرکت خود در این مراسم می‌خواسته‌اند تردیدشان را نسبت به اظهارات آقای نیازی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام کنند. و این می‌تواند ناشی از ارائه اطلاعات ناقصی باشد که درباره این پرونده بیان شده است اما مسئله دیگری هم وجود دارد، یعنی همان‌طور که حضور حسینیان و تعدادی از اعضای وزارت اطلاعات در این مراسم سؤال برانگیز است عدم حضور عده‌ای دیگر نیز سؤال برانگیز است. مثلاً کسانی که شاخه مطبوعاتی این باند بودند. گرچه آنان سعی می‌کنند روی سعید اسلامی موضع‌گیری کنند. اما همچنان خط سعید اسلامی را در زدن انگ توطئه و براندازی به مطبوعات و نیروهای طرفدار دوم خرداد دنبال می‌کنند.

● چگونه آقای حسینیان و اعضای وزارت اطلاعات توجیه کامل نیستند، در حالی که روزنامه‌ای که مواضعش نزدیک به آقای حسینیان است به جاسوس بودن امامی و حتی آمد و شد وی به اسرائیل مطالبی منتشر کرده است؟  
○ مهم این است که اعضای وزارت اطلاعات قانع نشده‌اند. آنها از آن جهت که آگاهی و تخصص در نبردهای اطلاعاتی دارند، می‌دانند که در این میدان خیلی اتفاق‌ها می‌افتد، چون فکر می‌کنند این یک ترفند اطلاعاتی است. بدیهی است آنها سخت‌تر از مردم عادی این را باور می‌کنند. حتی برخی افرادی که در مراسم وی حضور داشته‌اند معتقد بودند امامی شهید شده است.

● پس به نظر شما ارزیابی برخی روزنامه‌ها از برگزاری مراسم ترحیم برای امامی از یک سو و حضور افرادی چون حسینیان از سوی دیگر در این مراسم چیست؟  
○ اگر موضع‌گیری نکردن روزنامه‌های درباره برگزاری مجلس ترحیم و حضور حسینیان را با همکاری مدیر مسئول آن روزنامه در پروژه «چراغ» کنار هم قرار دهیم. ممکن است سؤالات و شبهات بسیاری را نسبت به موضع آن روزنامه به دنبال داشته باشد البته روزنامه مورد بحث به دنبال تطهیر کردن خود از ارتباط و همکاری با سعید امامی است. البته این به آن معنا نیست که این روزنامه و مسئولان آن در زمینه جاسوسی با امامی همکاری داشته‌اند. بلکه مهم این است که در این چند سال که فعالیت‌هایی علیه دگراندیشان صورت گرفته تحت پوشش یک ایدئولوژی بسته پیش برده شده است و الآن مشخص شده که سعید امامی نقش مؤثری در شکل‌دهی آن داشته است و به گفته خود آنها جاسوس از آب درآمده است.

● با این شرایط تکلیف این ایدئولوژی دگراندیشی ستیز چه می‌شود؟  
○ اکنون کلیت این ایدئولوژی فروریخته است و افرادی که در چارچوب این ایدئولوژی فعالیت می‌کردند دچار یک خلأ هویتی شده‌اند. به همین دلیل آنها اگر به‌ویژه نقش جاسوسی سعید امامی را باور داشته باشند و از سوی دیگر نقش وی را در ساماندهی مبارزه علیه حقوق شهروندان، دگراندیشان و اصلاح‌طلبان لحاظ کنند، دچار نوعی تضاد و دوگانگی می‌شوند. واقعیت این است بسیاری از کسانی که در این فعالیت‌ها با آن باند همکاری داشته‌اند دچار یک بحران جدی هستند و تا

حدی هم باید به آنها حق داد. نباید انتظار داشت آنها به سادگی تغییر کنند، زیرا بسیاری از این افراد به این مشی اعتقاد داشتند. به گفته آقای نیازی هدف باند یاد شده این بود که قتل‌ها را به گردن سپاه بیندازند، بنابراین وقتی شما می‌خواهید به نیروهای عمل‌کننده دستور بدهید، نمی‌توانید صراحتاً به این موضوع اشاره کنید، بلکه باید به آنها القا کنید که مقتولان منافق هستند، ناصبی هستند و... یعنی اول باید آنها را اقناع کنند و سپس به اقدام وادارند بنابراین طبیعی است اصلاح این مجموعه با تأخیر و تأخر زیادی روبه‌رو است. این کار تیزمندی یک بازننگری و بازسازی ایدئولوژیک است که در یک شب اتفاق نمی‌افتد باید این افراد به تدریج هضم کنند که دینداری با آزادیخواهی تضادی ندارد.

● سعید اسلامی نزدیک به ۸ سال معاون امنیت وزارت اطلاعات بوده است. هزینه تصدی این فرد را در این مدت آن هم در چنین موقعیت حساسی چطور ارزیابی می‌کنید؟

○ براساس اطلاعات موجود، دو مقام عالی‌رتبه نظام، از فلاحیان وزیر اطلاعات وقت خواسته‌اند تا امامی را از این سمت حساب برکنار کند، با این حال فلاحیان عمل نکرده است. وقتی قتل‌های متعدد رخ می‌دهد، هر کدام یک پروژه عملیاتی است که از مجموعه‌ای از امکانات و وسایل اطلاعاتی نظیر تکنولوژی شنود، تعقیب و مراقبت و... استفاده شده که اگر هر عملیات را ضربدر تعداد قتل‌های گذشته کنیم ابعاد وسیعی پیدا می‌کند که نمی‌توانسته به دور از چشم وزیر این مجموعه صورت گرفته باشد. حتی اگر هم فرض کنیم وزیر بی اطلاع بود، باید آن را به حساب بی‌کفایتی او گذاشت. به هر صورت آقای فلاحیان نمی‌تواند در این ماجرا مورد مؤاخذه قرار نگیرد.

● سرنوشت این پرونده را چگونه می‌بینید؟

○ ماجرای این قتل‌ها درس‌های بزرگی برای مردم و مسئولان کشور داشت که اگر بشود از آن درس‌ها به خوبی استفاده کرد، در تجدیدنظر برخی رفتارها تأثیر بسزایی خواهد داشت. به‌طور نمونه شما می‌بینید برخی مطبوعات محافظه‌کار می‌نویسند که سازمان‌های جاسوسی آن قدر قدرت دارند که می‌توانند در دستگاه‌های اطلاعاتی

دیگران رخنه کنند. عرض من این است که بیش از ۱۰ سال پیش آیت‌الله منتظری در ملاقاتی که با امام خمینی داشت، گفت که سازمان‌های جاسوسی مثل سیا یا ک.گ.ب توانایی زیادی برای نفوذ در دستگاه‌های اطلاعاتی دارند مثل نفوذ سیا در ک.گ.ب که بعدها معلوم می‌شود عالیترین مقام ک.گ.ب مدت سی سال برای سیا کار کرده است و برعکس آن نیز اتفاق افتاده است. بنابراین، احتمال می‌رود که در تشکیلات اطلاعاتی ما نیز رسوخ کنند. ایشان بعدها نیز گفت برخی حرکت‌هایی که صورت می‌گیرد و قصد ایجاد اختلاف بین من و شما دارد می‌تواند ناشی از همین رسوخ‌ها باشد. در ماه رجب سال گذشته نیز ایشان گفت بافت وزارت اطلاعات باید عوض شود نه فقط وزیر آن. بنابراین اگر با تذکرات دلسوزان انقلاب با سوءظن و بدبینی برخورد نمی‌کردیم و این احتمال را می‌دادیم اکنون این هزینه را جمهوری اسلامی نمی‌پرداخت این پند اکنون هم به ما می‌آموزد که اگر به سخنان دوستداران انقلاب توجه شود جلوی تکرار این هزینه‌ها در آینده گرفته خواهد شد.

وزارت اطلاعات برای هر کشوری ضروری است و در سال‌های گذشته خدمات زیادی هم انجام داده است که باید با رسیدگی شفاف، قاطع و سریع به پرونده قتل‌ها دامن این سازمان را از اتهامات پاک کرد.



## سیدمحمد حسینی بهشتی، محمدمنتظری و سعیدامامی؛ بازکاوی خط‌خسونت

خرداد، ۸ / تیر / ۱۳۷۸

پیشینه خط خسونت پس از انقلاب اسلامی، پیشینه‌ای پرماجرا و شگفت‌انگیز است. بدون شک در یک تحلیل علمی نمی‌توان بروز خط خسونت را جدا از تحلیل ساختار اجتماعی، فرهنگی هر جامعه‌ای مورد بررسی قرار داد. اما در این مقاله نه به انگیزه‌ها و علل بلکه عمدتاً به انگیزه و تاریخچه آن اشارتی می‌شود تا پندی دیگر بیاموزد.

اپیزود اول: شهید بهشتی در حادثه هفتم تیر ۱۳۶۰ در انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی به دست گروه خیانت‌پیشه رجوی به همراه بیش از هفتاد تن دیگر از جمله محمد منتظری به شهادت رسید. امروز جناحی در تجلیل از او چنان مبالغه می‌کند که گویی بهشتی به دست کسانی به شهادت رسید که امتداد آن، اکنون اصلاح‌طلبانی هستند که توسط این جناح، منافق، بریده، رجعت‌طلب و ... خوانده می‌شوند. هر چند ارائه تاریخ کلیشه‌ای و مثله شده به نسل دوم انقلاب یک گسست و انقطاع تاریخی میان آنها با نسل اول انقلاب و حوادث دوران آنها پدید آورده بود اما در حافظه تاریخی یک ملت بسیاری از حوادث معدوم نمی‌شوند و ماندگار می‌مانند. شهید بهشتی پیش از آن که توسط گروه رجوی به شهادت برسد، از سوی همان کسانی که امروز تقسیم‌بندی به خودی و غیرخودی را اصل‌ترین تقسیم‌بندی می‌دانند، ترور شخصیت شد. آنها در ابتدای انقلاب تحت نام یک تشکیلات معروف حوزه به او انگ می‌زدند و روزی که شهید بهشتی به قم آمد تا در فیضیه سخنرانی کند به دستور همان جماعت در فیضیه را به روی او بستند و علیه او شعار سر دادند و چماق کشیدند. همان جماعت در دهه دوم انقلاب به سازماندهی گروه فشار و ایدئولوژی‌پردازی برای آنها پرداختند و غیرخودی‌ها و دگراندیشان را (که یک نمونه‌اش از نظر آنها شهید بهشتی بود) مورد تعرض قرار می‌دادند.

اپیزود دوم: در پاییز سال ۱۳۷۷ عده‌ای از نویسندگان و رجال سیاسی ربوده شده و به قتل رسیدند. افکار عمومی متوجه نیروهایی در درون نظام بود اما به شدت توسط همان نیروها با این گمان جامعه برخورد می‌شد. سرانجام با صدور اطلاعیه وزارت اطلاعات مبنی بر این که این جنایت توسط گروهی خودسر در این وزارتخانه انجام گرفته است دوره نوینی در تحولات سیاسی ایران آغاز شد. با توجه به پیامدهای مخرب قتل‌ها در سطح ملی و جهانی، مقام رهبری نیز اعلام کرد قطعاً دست سازمان‌های جاسوسی خارجی در این قتل‌ها وجود دارد و هدف آن نابودی اعتبار و حیثیت نظام است. متعاقباً عده‌ای از متهمان دستگیر شدند که سعید امامی معاونت امنیت داخلی وزارت اطلاعات در دوره فلاحیان یکی از آنها بود. به گفته رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح و روزنامه کیهان، سعید امامی در ارتباط با بیگانگان بوده و با موسوی مدیر کل دیگر اطلاعات تقسیم کار کرده بودند تا یکی پوشش راست و دیگری در پوشش چپ به ایجاد جنگ میان جناح‌های داخلی بپردازند. سعید امامی ظاهراً پس از اعتراف به ده‌ها قتل مصداق اظهارات رهبری در مورد قتل‌های پاییز قرار گرفت و با کشف رابطه او با اسرائیل خودکشی کرد. مراسم سوم و هفتم او در امنیت کامل برگزار شد و تعدادی از پرسنل وزارت اطلاعات و حسینیان نیز در آن شرکت کردند. گروه‌های فشار که به ختم‌ها و مجالس ترحیم بازرگان، فروهر و ... حمله می‌کردند، این بار علی‌رغم آنچه توسط رسانه‌های خودشان درباره سعید امامی افشا شده بود، نخواستند احساسات خانواده و بستگان امامی را جریحه‌دار کنند و لذا او را از فیض شعارهای مرگ بر ضد ولایت فقیه و مرگ بر منافق و ... محروم کردند. درست در همین ایام در منزل شهید محمد منتظری در قم مجلس بزرگداشت سالگرد شهادت او و ۷۲ تن برگزار شد. نقش محمد منتظری در تاریخ انقلاب اسلامی بر کسی پوشیده نیست. امام خمینی علاوه بر پیامی که درباره حادثه هفتم تیر و شهادت مظلومانه بهشتی صادر کردند، پیام مستقل و ویژه‌ای درباره شهادت محمد منتظری دادند و خطاب به پدر بزرگوار او نوشتند «محمد ما و شما» و در فرازی دیگر افزودند: «او فرزند اسلام و قرآن بود». عصر یکشنبه سالگرد محمد منتظری در حالی که پدرش به دلیل حصر در خانه نمی‌توانست در مراسم شرکت کند، با حضور صدها تن از مردم و روحانیون قم برگزار شد. حدود ۳۰-۲۵ نفر در پایان مراسم تشییع آفرینی کرده و شعار می‌دادند:

مرگ بر ضد ولایت علی - ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند - شهر مقدس قم جای منافقین نیست و ... از نظر گروه فشار سعید امامی مصداق هیچ یک از این شعارها نبود و باید بدون اختلال آنها مجلس ترحیم برگزار می شد، اما محمد منتظری و میهمانان سالگرد او از سعید امامی به مراتب مجرم تر بودند. خطی که علیه بهشتی چماق کشید، گروه فشار را سازماندهی کرده و برای سعید امامی اصالت البرائت جاری کرد، در مجلس یادبود محمد منتظری هم تشنج کرد و مورد اعتراض همان مجامعی که از ورود بهشتی به فیضیه ممانعت کردند، قرار نگرفت. بهشتی و محمد منتظری در حیات و ممات خویش قریانی همین جریان بودند. بی جهت نبود که امام خمینی به مناسبت چهلم شهدای هفتم تیر که همگان انتظار داشتند، موضع گیری و نفرت امام خمینی علیه گروه رجوی را مشاهده کنند، ناگهان به افشای جریان تحجر و مقدس مایی و عافیت طلب پرداختند و خط راست را که یک نمونه اش انجمن حجّتیّه آن زمان بود، مورد حمله شدید قرار دادند.

## کلان‌بینی در ماجرای قتل‌ها

خرداد، ۱۴/ تیر/ ۱۳۷۸

در ارتباط با پرونده قتل‌ها، گرچه منشأ، عامل و حامیان آن، افراد مشخصی بوده‌اند اما نکته اساسی این است که نباید این ماجرا را در چارچوب متغیرهای شخصی مورد تعقیب، حساسیت و توجه قرار داد. ذکر مداوم نام اشخاص معینی در ارتباط با قتل‌ها یا حمایت از آن، فقط بخشی از موضوع است و به جای منحصر کردن به افراد باید آن را در چارچوبی کلان‌تر نگریست. چرا این حوادث به وجود آمدند؟ و چگونه می‌توان از آن پیش‌گیری کرد؟ راهبرد مواجهه با پرده‌های دیگر این ماجرا چیست؟

۱. با پرداختن به علل و دلایل بروز این حوادث می‌توان از تکرار سناریوی قتل‌ها یا سناریوهایی شبیه آن پیشگیری کرد. از عمده‌ترین دلایل پیدایش هسته و سپس شبکه ترور و آدم‌ربایی، فقدان نظارت است. به میزانی که فرد مسئول یا سازمانی از حیطه نظارت عمومی و نقد بی‌رحمانه و عالمانه خارج باشد، خطر جوانه‌زدن فساد در آن بیشتر است. در چارچوب متغیرهای شخصی، تردیدی نیست که عاملان قتل‌ها و فسادهای سال‌های گذشته باید مورد موأخذ و مجازات قرار گیرند اما در چارچوب کلان‌نگر، خود این عوامل نیز قربانی فرهنگ و سیاستی بودند که از نظارت عمومی می‌گریخت و آنها را از معرض نقد دور می‌کرد. بدون شک در مجموعه وزارت اطلاعات سخت‌گیرانه‌ترین نوع گزینش‌ها انجام گرفته است، به نحوی که امام خمینی آنان را سربازان گمنام امام زمان نامیدند، به همین روی در مخیله کمتر کسی می‌گنجید که عده‌ای از پرسنل عالی‌رتبه این سازمان دست به قتل بزنند. تجربه اخیر نشان داد حتی با سخت‌گیرانه‌ترین گزینش‌ها و ساختن سازمانی از خیل مخلصانی که مغز استخوان یک نظام سیاسی را تشکیل می‌دهند، در صورت فقدان نقد و نظارت آشکار،

ممکن است کار به جایی برسد که نه تنها قتل‌های زنجیره‌ای که به گفته مرتضی نبوی نماینده مجلس و مدیر مسئول رسالت به فساد اخلاقی و مالی هم آلوده شوند. این در حالی است که طی سال‌های گذشته انتقاد یا تعریضی به این سازمان، تضعیف امنیت ملی و همسویی با دشمنانی که قصد انتقام‌گیری از اطلاعات را دارند، تعبیر شده و با تذکرات خیرخواهانه بزرگان در مورد وزارت اطلاعات بدبینانه برخورد شده است.<sup>۳\*</sup> از مهم‌ترین دلایل تبدیل دستگاه امنیتی کشور از سازمان (در زمان شاه) به وزارتخانه در زمان جمهوری اسلامی، پاسخگو کردن این دستگاه و مواخذه و استیضاح وزیر مربوطه بود، در حالی که طی سال‌های گذشته نه تنها بخش سری عملکرد این دستگاه از بخش‌های قابل نظارت عمومی تفکیک نشد بلکه مجلس نیز به وظیفه خود عمل نکرد.

۲. یکی از مهم‌ترین روش‌های پیشگیری از تکرار این فجایع که می‌تواند به براندازی فرهنگی و سیاسی جمهوری اسلامی منجر شود، شناسایی و تعطیل تمام روش‌هایی است که توسط شبکه آدم‌ربایی و ترور در سال‌های گذشته اتخاذ شده است. درجه‌بندی شهروندان، خودی و غیرخودی کردن حقوق مردم (خودی و غیرخودی ایدئولوژیک را نباید به عرصه حقوق شهروندی تعمیم داد زیرا تمام ایرانیان با هر عقیده و مرامی در برابر قانون یکسان هستند)، جلوگیری از نقد صریح حاکمان و دستگاه‌های اداری و اجرایی کشور، قلع و قمع و محدود کردن مطبوعات سیاسی مستقل و مخالف، سیطره امنیتی بخشیدن به تمام عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، به‌کارگیری زبان خشونت و هتک حرمت، حمله به اجتماعات، حمله به نماز جمعه و ... از جمله مواردی هستند که بنابر شواهد موجود در تمامی آنها، باند قتل‌ها نقش داشته و مستقیم یا غیرمستقیم در هدایت و سازماندهی آن فعال بوده‌اند. در حالی که مطابق آموزه‌ها و دستورات اسلامی، اخذ حکمت و سخن حتی از مشرک و منافق هم توصیه شده است، در سال‌های گذشته هر سخن انتقادی از سوی هموطنان دلسوز را با تعبیر به دشمنی و انگ منافق بریده، رجعت طلب و ... پاسخ دادند و فرجامی این چنین را رقم زدند.

\* یکی از برجسته‌ترین آنها تذکرات مکرر آیت‌الله منتظری درباره وزارت اطلاعات در دوره حیات امام و پس از آن بود.

۳. حاصل روش‌های فوق و ایجاد منطقه‌های ممنوعه، آن بود که در زیر پوسته امین‌ترین بخش نظام، باندی رشد کرد که علاوه بر ده‌ها قتل و آدم‌ربایی به گفته مرتضی نبوی «چهره‌ای که از خودش نشان داده چهره‌ای اهل نماز و روزه و زیارت عاشورا بوده از آن طرف هم مسایل مالی و اخلاقی داشته است».<sup>۱</sup> هر چند بنا بر سنت تاریخی و الهی هر ظلمی به ظالم باز می‌گردد و با همان حربه‌ای که دیگران را به ناحق از پای درآورده‌اند به حق، خود از پای درمی‌آیند و هر دم از پرده برون خواهد افتاد راز، اما نکته مهم اینجاست که طرح مفاسد اخلاقی و مالی نیز مانند مسأله جاسوسی نباید به هیچ قیمتی افکار عمومی را از اصل قضیه که قتل‌های گذشته است به امور اخلاقی و مالی تقلیل دهد. مسایل مالی و اخلاقی هر چند شنیع هم باشند، قتل نفس در اسلام و از نظر حقوق انسانی، از هر عمل شنیعی حتی لواط و زنا و قاچاق مواد مخدر نیز عظیم‌تر است و به هیچ‌وجه نباید به چیزی کمتر از پیگیری آن رضایت داد. اگر با طرح مسایل شخصی و ثانوی، ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای تحت‌الشعاع قرار گیرند و ریشه ذهنی و عینی شبکه ترور و آدم‌ربایی کنده نشود، این غده سرطانی سراسر پیکره نظام جمهوری اسلامی را آلوده خواهد ساخت. تجربه تاریخ نشان می‌دهد که کوچک‌ترین حادثه ضبط شده و برای آیندگان معیار دآوری خواهد شد. ما چه بخواهیم چه نخواهیم اسرار قتل‌ها فاش شده و خواهد شد و پاک کردن دامن جمهوری اسلامی از این تنگ برای نسل امروز و نسل‌های فردا یک ضرورت حیاتی است.

## حادثه کوی دانشگاه و حلقه‌های به هم پیوسته یک زنجیر

خرداد ۲۲ / تیر / ۱۳۷۸

گاهی تراکم حوادث، وقایع و پی‌درپی آمدن آنها این نگرانی را به وجود می‌آورد که پیش از به نتیجه رسیدن یک پرونده، پرونده دیگر گشوده می‌شود. لذا ما همواره با تلی از پرونده‌های ناتمام مواجهیم که با قصد و برنامه و یا بی‌قصد با طرح هر یک دیگری تحت‌الشعاع قرار گرفته و به فراموشی سپرده می‌شود. از اقدامات خشونت‌بار و سازمان‌دهی شده سال‌های گذشته که بگذریم ابتدا حق نقد و بیان عواقب زیانبار نظارت استصوابی مورد تعرض قرار می‌گیرد، با ادامه روشنگری‌های مطبوعات درباره این موضوع، موج هجوم علیه مطبوعات از طریق احضار و بازجویی و وثیقه‌های سنگین و بازداشت مدیران مسئول مطبوعات آزادی‌خواه آغاز می‌شود، مقاومت در برابر این موج جریان دارد که ناگهان مرگ سعید امامی پیش می‌آید، مقارن با این رویداد مهم که بازتاب وسیع داخلی و جهانی داشت برای کشف حقایق پرونده قتل‌ها افرادی همچون فلاحيان زیر سؤال رفتند. در همین شرایط پس از گذشت چند ماه از دستگیری گروهی متهم به جاسوسی، ناگهان موضوع این دستگیری اعلام شد و محافل داخلی و خارجی را تحت تأثیر قرار داد و در مقابل ابهامات زیادی که در اطراف آن وجود دارد پاسخ روشنی داده نشد. این جریان در حالی که پیامدهای خارجی این دستگیری‌های ادامه دارد، به جای پاسخ به مردم، طرح قانون مطبوعات را به مجلس می‌برند. کلیات این طرح با ۱۲۵ رأی از ۲۷۵ رأی به تصویب می‌رسد زیرا ۵۵ نماینده در جلسه حضور نداشتند که تعدادی از بیم عوارض رأی منفی دادن به طرح غیبت می‌کنند. شاید هدف غایی از این طرح، قتل مطبوعاتی باشد که نقش عمده‌ای در افشای قتل‌های زنجیره‌ای و جلوگیری از شکنجه در زندان‌ها و دفاع از آزادی‌های شهروندان داشتند. روزنامه سلام با انتشار نامه‌ای از سعید امامی رابطه طرح محدودسازی مطبوعات را با شبکه قتل‌ها نشان

داد. رئیس مجلس اعلام کرد که وزیر اطلاعات اقدام سلام را غیراخلاقی دانسته و گفته است این نامه متعلق به سعید امامی نبوده و مربوط به حوزه مشاوران است و صدر و ذیل این نامه سانسور شده است. به دنبال آن اعلام شد وزارت اطلاعات از سلام شکایت کرده است. از طرفی برخلاف ادعای اعلام شده توسط رییس مجلس متن نامه با امضا و نام سعید امامی است که در زمان دري نجف‌آبادی رییس حوزه مشاورین وزیر بوده و صدر و ذیل آن به مراتب از سایر قسمت‌ها رسواکننده‌تر بود. دادگاه و بزه نیز بلافاصله پس از تصویب کلیات طرح قانون مطبوعات، حکم توقیف سلام را به خاطر شکایت وزیر اطلاعات صادر کرد، اما احتمالاً با لحاظ احتمال بازپس‌گیری شکایت و مخالفت وزیر اطلاعات اعلام کرد سلام از بدو انتشار تاکنون چهل فقره پرونده کیفری داشته است. توقیف سلام برای مطبوعات این پیام را داشت که: «چون که صد آید، نود هم پیش ماست». با بستن روزنامه‌ای که مورد حمایت مجمع روحانیون مبارز و عده‌ای از مراجع تقلید و جناح چپ حاکمیت است، برخورد با سایر روزنامه‌ها که پشتوانه‌ای کمتر در حاکمیت و اتهامات بیشتری دارند سهل‌تر است. پیش از آن که به دلیل همزمانی با تعطیلات آخر هفته، موضع‌گیری نیروهای سیاسی و فرهنگی کشور علیه توقیف سلام آشکار شود و ماجرای قتل‌ها و ارتباط احتمالی آن با پیشنهاد اصلاح قانون مطبوعات به محاق برود، دانشجویان کوی دانشگاه دست به اعتراض زدند و با شبیخون نظامی نیروی انتظامی و انصار خشونت\* مواجه شدند. انتخاب زمان حمله یعنی باامداد جمعه که دانشجویان در خواب بودند، وسعت حمله و خشونت و عدم کسب مجوز ورود نیروی انتظامی به کوی از وزارت کشور، ظاهراً حاکی از سناریویی برای ایجاد بحران داخلی و بستن پرونده جنبش جامعه مدنی است. آیا آنها برای تحت‌الشعاع قرار دادن پرونده قتل‌ها دست به هر جنایتی نمی‌زنند تا از باتلاق پدید آمده بگریزند.

بنابراین حوادث پی‌درپی و ناتمام فوق همگی حلقه‌های یک زنجیر است که باید به موازات هم مورد توجه و رسیدگی قرار گیرند. آنچه در خوابگاه دانشجویان تهران روی داد حداقل در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. در روز ۱۳ آبان ۵۷ ارتش وارد

\* بخاطر پرهیز از بکاربردن نام مقدس انصار حزب‌الله برای این گروه، نام انصار خشونت که مناسبت بیشتری دارد مورد استفاده قرار گرفته است.



محیط دانشگاه نشد و از بیرون اقدام به تیراندازی کرد. آنچه به ۱۳ آبان ابعاد بین‌المللی بخشید شهادت یک نفر نبود، بلکه تعرض به دانشگاه از خیابان‌های اطراف به محیطی بود که در عرف جهانی محیط مقدس و امن به شمار می‌رود. در تاریخ گذشته فقط دوبار به خوابگاه دانشجویان تعرض می‌شود تا با ارباب دانشجویان عده‌ای که از قبل نامشان مشخص شده بود، دستگیر شوند. اما هیچ‌گاه شبیخون نظامی به افراد آرمیده و ضرب و شتم با کارد و گلوله و کابل و میل‌گرد به هر کس که ساکن خوابگاه است، در تاریخ ایران سابقه نداشته است. عمق این جنایت که بازتاب داخلی و جهانی فوق‌العاده‌ای پیدا کرد، نشان می‌دهد خودکشی سعید امامی و قتل‌های پاییز گذشته یک حادثه نبوده‌اند، بلکه حاکی از عفونتی بود که طی چند سال در پیکر نظام جمهوری اسلامی پیدا شده بود و فقط زردی بیمار و علایم دیگری از وجود یک بیماری مزمن وجود داشت که این عفونت‌ها در یک نقطه (قتل‌های پاییز) مانند دمل چرکینی سرباز کرد و نشان داد نمی‌توان به «قتل‌های اخیر» اکتفا کرد. این رشته سر دراز دارد و هر چه تحقیقات ادامه می‌یابد اعماق آن بیشتر آشکار می‌شود و علاوه بر ده‌ها قتل، وحشتناک‌ترین مفاسد اخلاقی در این شبکه آدم‌ریایی و قتل انجام گرفته، به نحوی که دادستان دادرسی نظامی می‌گوید پس از ۶ ماه تحقیق، دریافته‌ایم کلاه بزرگی بر سرمان رفته است. یعنی آنها نه با یک محفل که با یک شبکه مخوف قتل و فساد و قاچاق سروکار داشته‌اند.<sup>۳۸</sup> این شبکه فقط زخمی شده است و شاخه خشونت‌های خیابانی (یعنی گروه فشار) و شاخه مطبوعاتی‌اش و همچنین عوامل آن در نیروی انتظامی و سایر مراکز قدرت همچنان به توطئه مشغولند. شبیخون نظامی به دانشجویان به همراهی انصار خشونت چیزی جز ادامه خط سعید امامی در قتل‌های سال‌های گذشته تحت عنوان مبارزه با تهاجم فرهنگی و ارائه طرح ساماندهی فرهنگی نیست. باید این عفونت را از سراسر پیکره نظام پاک کرد. هدف قرار دادن عوامل ناآگاه و خیابانی آنها چاره درد نیست، باید قدرت‌هایی را که این گروه‌ها به اتکا و پشت‌گرمی آنها جنایت می‌کنند به مردم شناساند و شبکه کارگردانان خشونت را که طی سال‌های گذشته در پشت جریانی

۳۸ این اشارات به نحو غیرمستقیم جنبه اطلاع‌رسانی دارد زیرا در زمان انتشار این مقاله هنوز درباره عملکرد شبکه خشونت آگاهی‌های لازم به جامعه داده نشده بود.

خاص که فقط ذی‌نفع حوادث بود، سنگر گرفته و پنهان می‌شدند و به هزینه آن جریان پروژه خود را پیش می‌بردند از این جناح متمایز کرد.<sup>۳</sup> پیگیری جنایت کوی دانشگاه تا انتها می‌تواند پیوستگی مجموعه حوادث اخیر را روشن‌تر سازد. ارتباطات یک محفل داخلی وزارت اطلاعات با شاخه مطبوعاتی، گروه‌های فشار و برخی مراکز قدرت که در آینده آشکارتر خواهد شد این حقیقت را عریان‌تر خواهد ساخت. اگر خون شش قتل پاییز گذشته به رسوایی بخشی از شبکه خشونت منجر شد، رویدادهای جمعه ۱۸ تیر ماه نیز به شناسایی بخش‌های دیگری از آن خواهد انجامید.

---

<sup>۳</sup> تکرار و تأکید مکرر این تفکیک به منظور اصرار بر جداسازی جناح راست و جانداختن این تفکیک است به‌ویژه آنکه شبکه خشونت تا حدودی مشروعیت و پشتوانه اجتماعی خود را از جناح راست می‌گیرد.

## فلاحیان باید پاسخگوی قتل‌های زنجیره‌ای باشد

پیام آزادی، ۱/ مهر/ ۱۳۷۸

علی فلاحیان وزیر اسبق اطلاعات و مسئول مافوق سعید امامی، ماه‌ها پس از بر ملا شدن ماهیت عوامل قتل‌های زنجیره‌ای و کشانده شدن پای وی به این پرونده از سوی مطبوعات جامعه مدنی و افکار عمومی، در گفتگویی اختصاصی با روزنامه قدس لب به سخن گشود. اما «پاسخ درباره قتل‌های زنجیره‌ای و سعید امامی را به آینده مناسب و نه چندان دور» موکول کرد.

فلاحیان در این گفت‌وگو از آنچه درباره او در روزنامه درج شده «ابراز خوشحالی» کرد و گفته است «که معلوم می‌شود با این که دیگر ما وزیر نیستیم و مسئولیتی نداریم اما از سایه ما هم می‌ترسند».

فلاحیان همچنین پاسخ به این سؤال که «گفته می‌شود زمانی که برخی از لزوم حضور شما در مجلس و پاسخگویی درباره مسایل دوران مدیریت خود در وزارت اطلاعات سخن گفته‌اند، شما پاسخ داده‌اید که وزیر اگر قرار باشد پاسخ دهد به همراه رییس خود باید حاضر شود» را به «زمانی مناسب» موکول کرده است.

وزیر اسبق اطلاعات در این مصاحبه از خطر جنگ روانی خبر داده و به ظاهر سعی کرده ایجاد جنگ روانی در داخل را به عنوان یک اتهام به برخی از عناصر سابق وزارت اطلاعات که در جبهه دوم خرداد قرار دارند منتسب سازد.

دنبال سخنان وزیر اسبق اطلاعات، خبرنگار سیاسی «پیام آزادی» درباره موضوع «شکسته شدن سکوت فلاحیان با عمادالدین باقی، پژوهشگر، گفت‌وگوی انجام داد که در ادامه می‌خوانید:

عمادالدین باقی پژوهشگر و نویسنده، اصرار مطبوعات جبهه دوم خرداد بر لزوم احضار و پاسخگویی علی فلاحیان در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای را در راستای روشن تر شدن ابعاد مختلف قتل‌های زنجیره‌ای دانست و گفت: پرسش‌هایی

که در خصوص قتل‌ها وجود دارد تنها مربوط به یک نفر نیست و فلاحیان هم جزو کسانی است که باید جواب دهد. در حالی که سیاست سکوت، وی را بیشتر در معرض اتهام قرار داده است اگر ما می‌گوییم فلاحیان باید به افکار عمومی پاسخ دهد به این معنا نیست که کسی به ملخ کشیده شود.

وی با اشاره به مصاحبه اخیر وزیر اسبق اطلاعات گفت: اینکه فلاحیان می‌گویند: «از شایعات خوشحال هستم و با اینکه وزیر نیستم اما از سایه ما هم می‌ترسند» نشانگر این است که خود فلاحیان قبول دارد که با روش ارباب و وحشت «وزارت» می‌کرد و این عبارت اقرار به وجود سبک ترور و وحشت در دوران وزارت وی است. همان سبکی که سعید امامی فقط یکی از مجریان آن بود.

باقی با اشاره به این گفته فلاحیان که اگر قرار باشد وزیر پاسخ دهد، باید به همراه رییس خود حاضر شود، اظهار داشت: ما شنیده بودیم که وزیر سابق اطلاعات در مجالس مختلفی عنوان کرده است «من به هاشمی رفسنجانی سنجاق شده‌ام» حال در مصاحبه با روزنامه قدس تلویحاً این مسأله را تایید کرده است.

وی به اجرای سیاست خودکفایی وزارتخانه‌ها در زمان هاشمی رفسنجانی اشاره کرده و گفت: این سیاست وزارت اطلاعات را به یک بنگاه تجاری تبدیل کرد که بسیاری از بهترین فرزندان انقلاب آلوده شدند و همین مسأله زمینه‌ساز فسادهای مالی، اخلاقی و سیاسی بسیاری شد.

وی افزود: اینکه فلاحیان گفته باید به همراه رییس خود حاضر شود به این معناست که وی معتقد است اگر تخلفاتی صورت گرفته است هاشمی رفسنجانی هم در جریان این تخلفات بوده است در این خصوص باید گفت فلاحیان خواسته است بری خود شریک جرم درست کند و هاشمی حداقل در این خصوص باید توضیح دهد.

وی افزود: فلاحیان مسیر بحث را عوض کرده و مدعی شده است که «در جریان قتل‌های زنجیره‌ای یک جنگ روانی طراحی شده است» مثل اینکه هیچ قتلی اتفاق نیفتاده است و وی با عوض کردن صورت مسأله می‌خواهد اصل پرسش افکار عمومی را از بین ببرد.

## فلاحیان: چه کسی گفته من از پاسخ طفره می‌روم؟

روزنامه انتخاب، ۵/ مهر/ ۱۳۷۸، ش ۱۳۹ ص اول

گروه سیاسی: سکوت من به خاطر توصیه مسئولان عالی‌رتبه کشور است که گفته‌اند تا پایان رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و به خاطر حفظ اطلاعات و اسرار نظام و مصالح ملی، واکنشی نشان ندهم.

علی فلاحیان، وزیر سابق اطلاعات با بیان این مطلب گفت: اگر نهادی قانونی و مسئول از من توضیح بخواهد، بی‌تردید با روی باز پاسخ خواهم گفت.

وی در ادامه افزود: امروز کسانی علیه من فضا سازی سیاسی می‌کنند، که من به حکم امام به پرونده باند سیاه مهدی هاشمی رسیدگی کردم و آدم‌کشی‌های بی‌پروای آنها را برای مردم برملا کردم.

فلاحیان گفت: علت ناراحتی کسانی که او را متهم می‌کنند این است که از اقدامات و روشن شدن پرونده یاد شده ناراحت هستند.

وی با تأکید بر اینکه افرادی باید بترسند که به امام و آرمان‌های دینی و ملی مردم خیانت کردند، یادآور شد: مصاحبه حق شهروندی من است، اگر بخواهم از این حق قانونی استفاده خواهم کرد. اما چرا برخی که در گذشته پرونده تاریکی در اقدام‌های ضد ملی دارند، امروز اجازه پیدا کنند که در پوشش چهره‌های محبوب و شعار اصلاح طلبی، گذشته خود را مخفی کنند؟

وی در خاتمه افزود: مردم ما بسیار باهوش و آگاه هستند و از حافظه تاریخ هیچ نقطه‌ای قابل پاک کردن نیست؛ چه فلاحیان سکوت کند، چه روزی لب به سخن گشاید.

## باقی: می‌خواهند همه را به کیهان و رسالت تقلیل دهند

پیام آزادی، ۱/ مهر/ ۱۳۷۸

عمادالدین باقی در یادداشتی با عنوان «قتل‌های زنجیره‌ای مطبوعات» در «اخبار اقتصاد» به موضوع تعطیلی روزنامه‌های جامعه، توس و نشاط پرداخته و یادآور شده است: اگر مجموعه بحث‌های موافق و مخالف تعطیلی روزنامه‌های فوق و گزارشات کامل دادگاه آنها در یک مجموعه انتشار یابد به وضوح ثابت می‌شود که تعطیلی روزنامه‌های فوق مطلقاً پایه و اساسی حقوقی نداشته و بلکه امری غیرقانونی بوده زیرا دستگاه قضایی ملی دو سال گذشته عمدتاً شبیه یک حزب سیاسی نه یک دستگاه قضایی، عمل کرده است.

اگر جزییات شکایات و مواضع مطروحه علیه روزنامه‌های تعطیل شده از جمله نشاط به دقت بررسی شود ... در می‌یابیم که با انذار دادن مطبوعات از طرح مسائل مورد شکایت می‌خواهند همه مطبوعات را به رسالت و کیهان تقلیل دهند تا دیگر به تعطیلی نینجامند ...

## پاسخ به چند پرسش درباره قتل‌ها و حوادث جاری کشور\*

هفته‌نامه آبان، ۳/ مهر/ ۱۳۷۸

● هر چه به انتخابات مجلس ششم نزدیک‌تر می‌شویم، التهاب فضای سیاسی کشور بیشتر می‌شود رییس دادگاه‌های انقلاب از صدور حکم اعدام ۴ نفر خبر می‌دهد، حسینیان سخن از بنی‌صدری شدن دوره خاتمی می‌گویند و قتل‌ها را به گردن اصلاح‌طلبان می‌اندازد تا مردم را از آنها ناامید کند؛ این فضا را شما چگونه تحلیل می‌کنید؟

○ جناحی از حکومت سال‌ها بوده که به صورت فعال مایشاء عمل می‌کرد و اگر هم فضایی برای اظهار انتقاد و مخالفت وجود داشت آنها بودند که سقف و میزان بیان انتقادات را تعیین می‌کردند. اما در فضای پس از دوم خرداد این نیروهای اجتماعی و مطبوعات مستقل هستند که سقف انتقادات و میدان مانور سیاسی را مشخص می‌کنند. لذا نیروهای اقتدارگرا که نمی‌توانند مانند گذشته روند سیاسی و اجتماعی کشور را آن‌گونه که می‌خواهند بپرنند و بدوزند اعصابشان از این وضعیت خورد شده است.

شاید آنها قبلاً چنین می‌اندیشیدند که تا قیامت همه چیز به اراده آنها می‌چرخد، آنها نوعی تفکر فاجاری در مورد اداره کشور داشتند. یعنی گمان می‌کردند همه چیز با اشاره انگشت و اراده آنها باید ورق بخورد. اما اکنون آنها خودشان نیز تبدیل به یکی از متغیرهای اجتماعی شده‌اند، لذا شکاف میان اظهارات آموخته شده آنها در گذشته و واقعیت کنونی موجب عدم تعادل و عدم عقلانیت در رفتار سیاسی‌شان شده است. لذا بدون این که به عواقب شوم التهاباتی که به وجود می‌آورند بیاندیشند، متوسل به بحران‌ساز می‌شوند.

\* یک مصاحبه تلفنی با هفته‌نامه آبان است که فقط بخش مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای برای کتاب حاضر گزینش شده است.

بنابراین، صدور حکم اعدام ۴ نفر در حالی که مقامات قضایی کشور و رئیس جمهوری از آن اظهار بی اطلاعی کرده‌اند و این احکام در پشت درهای بسته دادگاه انقلاب، بدون اطلاع مقامات دستگاه قضایی، صادر شده و همچنین به یک طریق غیر معمول (بدون اعلام مصاحبه عمومی به صورت اختصاصی با روزنامه جمهوری اسلامی) انجام شد و با توجه به بازتاب‌های آن و التهاباتی که در داخل کشور و در سطح بین‌المللی علیه ایران به وجود می‌آورد، حرکتی مشکوک و پرسش برانگیز است. سخنان آقای حسینان هم مکمل چنین فراگردی تلقی می‌شود. روزنامه کیهان در واکنش به اظهارات حسینیان گفت که مطبوعات دوم خرداد برای تحت‌الشعاع قرار دادن موجی که علیه روزنامه‌های‌شان به راه افتاده بود، اظهارات حسینیان را بزرگ‌نمایی کرده‌اند. در حالی که به عقیده ما واقعیت این بود که رسانه‌های محفلی برای تحت‌الشعاع قرار دادن ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و تبدیل شدن آن به بورس مطبوعات، موجی را علیه مطبوعات راه انداخته بودند و یک مسأله و جنجال کاذبی را به بهانه موضوع اعدام و قصاص راه انداخته بودند و مسأله انکار ضروریات را مطرح می‌کردند.<sup>۳۸</sup> اما اشتباه آقای حسینیان و استفاده به موقع نیروهای آزادی‌خواه کشور، دوباره مسأله اصلی (قتل‌های زنجیره‌ای) را در جامعه مطرح کرد.

● آیا نقص اطلاع‌رسانی سریع، صریح و صادقانه باعث نمی‌شود که تأثیرگذاری شایعات و تحلیل‌های مغرضانه همچون سخنان حسینیان در جامعه بیشتر شود؟  
○ قضیه چند بعد دارد، یک بعد ضعف اطلاع‌رسانی است و این که مسئولان پرونده اطلاعات را به‌طور منظم در اختیار مردم نمی‌گذارند، و گاهی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی می‌خواهند بر مسأله سرپوش بگذارند.

بعد دیگر این است که مسئولان پرونده به بن‌بست‌های زیادی می‌خورند و تحقیقاتشان قفل می‌کند و نمی‌توانند در تمام سطوح، این پرونده را پیش ببرند و

<sup>۳۸</sup> در نیمه دوم شهریور ۱۳۷۸، نیروهای مخالف دوم خرداد به‌عنوان اعتراض به دو مقاله در روزنامه نشاط که یکی از آنها مقاله «اعدام و قصاص» به قلم عمادالدین باقی بود، جنجالی در کشور به راه انداخته و با عنوان اهانت به مقدسات و انکار ضروری دین روزنامه کثیرالانتشار نشاط را تعطیل کردند و مدیرمسئول آن را به سه سال زندان محکوم کردند. چندی بعد سردبیر نشاط را هم به دو سال و نیم حبس محکوم کردند.



قتل‌های زنجیره‌ای را تا اعماقش دنبال کنند. چون این پیشینه ۱۰ ساله دارد و هر چه به عمق می‌رود، پای کسانی دیگر هم به میان کشیده می‌شود، لذا مسیر قفل می‌شود. این باعث می‌شود هم اطلاعاتی که انتظار می‌رود به دست مسئولان پرونده نرسد و هم به جهت اهمال آنها در اطلاع‌رسانی، زمینه‌ای ایجاد می‌شود که کسانی همچون حسینیان از این وضعیت و عدم اعتمادی که در مردم به وجود آمده، استفاده کنند. یک مسأله دیگر هم، طبیعت پرونده است. این پرونده چون یک پرونده پیچیده اطلاعاتی است و در مواردی به امنیت ملی گره می‌خورد، لذا باید با وسواس دنبال کنند و اطلاعات آن را سنجیده و مرحله‌ای در اختیار مردم قرار بدهند.

پس یک سری عوامل عمدی و غیرعمدی مشکل اطلاع‌رسانی را به وجود می‌آورد و در این فضا کسانی همچون حسینیان به طرح شبهه می‌پردازند.

اظهارات حسینیان یک پیام بیشتر ندارد، پیام اصلی این است که اگر بخواهید ماجرای پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را ادامه بدهید و کسانی که هم تیم حسینیان هستند، محکوم کنید، من به عنوان کسی که ۱۸ سال در کنه پرونده‌های اطلاعاتی بوده‌ام، پرده از روی قتل‌های زیادی برخوادم داشت.

ایشان می‌گویند بیشترین پرونده امنیتی را بررسی کرده‌ام یعنی پیام می‌دهد به مسئولان که مشتم پر است و می‌توانم مقابل شما بایستم. به نظر من دارد پیام می‌دهد و تهدید می‌کند که اگر اینها بخواهند بازی را ادامه بدهند، او هم بازی دیگری خواهد کرد و پیام می‌دهد که کشتی را سوراخ و همه را غرق می‌کند. و می‌خواهد هزینه آن را آن قدر بالا ببرد که کسانی که پشت پرونده هستند، دست نگاه دارند.

● با آن که سال تحصیلی دانشجویان آغاز شده، اما عاملان اصلی حمله به کوی دانشگاه هنوز معرفی و محاکمه نشده‌اند. این در حالی است که عناصر حاشیه‌ای و تبعی حادثه کوی دانشگاه بازداشت، محاکمه و حتی حکم درباره آنها صادر و اجرا شده، حال به نظر شما آیا جریانی بدین وسیله در فکر ناآرام و تحریک کردن دانشجویان و در پی آن جامعه نیست؟

○ سال‌هاست که به صورت متراکم حوادث پی‌درپی در جامعه ما رخ می‌دهد و پیش از آن که هر یک از این حوادث تحلیل شود و همه ابعاد و زوایای آن روشن شود، حادثه دیگری رخ می‌دهد و همواره بسیاری از این حوادث به گنجینه اسرار

می‌پیوندد. ادامه چنین روندی آینده خطرناکی را به وجود می‌آورد و مردم ما با تاریخی پر از معماها و اسرار و ابهامات، دچار بی‌اعتمادی و بی‌تفاوتی خواهند شد. یکی از آخرین نمونه‌های آن، ماجرای کوی دانشگاه بود. ماجرای قتل‌ها هم البته هنوز در دست رسیدگی است و عده‌ای به سختی کوشش می‌کنند که ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای هم به همان گنجینه اسرار پیوندند. در مورد کوی دانشگاه هم این تلاش‌ها صورت می‌گیرد.

عاملان حمله به کوی دانشگاه با وجودی که اقدامشان موجب انزجار عمومی قرار گرفت - رهبری، رییس جمهوری و تمام جناح‌ها آن را محکوم کردند - در جریان برکناری از مقام خود، مورد تشویق قرار گرفتند. ولی دانشجویان کتک خورده، دانشجویان فریب‌خورده لقب گرفتند و شاکی و شاکیان، یعنی دانشجویان، به جای متهمان دستگیر و روانه زندان شدند و هنوز از عده زیادی از آنها اطلاعی در دست نیست.

این اقدامات موجب التهاب سیاسی خواهد شد. به گمان من بازمانده‌های شبکه‌ای که سعید امامی فقط یک عضو مؤثر آن بود، تنها راه نجات خود را گل‌آلود کردن آب، یعنی بحران‌زایی و حتی میلیتاریزه کردن جو سیاسی کشور می‌دانند. نه جناح راست و نه جناح چپ از چنین حوادثی سود نخواهند برد و طبیعی است کسانی که در طول سال‌های گذشته به سادگی ده‌ها نفر را ربوده و به قتل رسانده‌اند. اجرا و تعقیب چنین پروژه‌ای برایشان عادی است.

● واکنش خاتمی، اصلاح‌طلبان و مطبوعات در قبال این فضای به وجود آمده چه باید باشد؟

○ به نظر من، در حال حاضر اصلاح‌طلبان افکار عمومی را همراه خود دارند و اقتدارگرایان برخی اهرم‌های قدرت را، لذا حرکت‌های اقتدارگرایان از جهاتی امیدوارکننده است. چون رفتار آنها حاکی از آگاهی آنها به عدم اقبال مردم است. مثل، دو تیم فوتبال که با هم مسابقه می‌دهند، تیمی که چند گل خورده و شکست خود را قطعی می‌داند، در دقایق پایانی بازی به هر رفتاری متوسل می‌شود. خشونت فیزیکی علیه تیم رقیب، یا زیرپا گذاشتن ضوابط بازی. لذا تیم مقابل که تیم برنده است، باید خویشتن‌داری کند. بهترین واکنش خویشتن‌داری، خویشتن‌داری و

خویشتن‌داری است. اما خویشتن‌داری، باید مبتنی بر مقاومت و توأم با سازمان‌دهی و حفظ سازمان و آگاهی بخشی به مردم باشد. همچنین باید توأم با روش‌های مدنی برای بالابردن هزینه خشونت‌گرایی و قانون‌شکنی باشد.

از یک جهت باید از رفتارهای طیف مقابل استقبال کرد و از طرفی باید تأسف خورد. از این جهت باید استقبال کرد چون آنها با این اعمال به هزینه خودشان آن اقلیت مردم را که با جناح راست بوده‌اند از خود جدا می‌کنند. و از این جهت باید تأسف خورد چون به هر حال ما به داشتن یک جناح راست عاقل، که بخشی از گرایشات جامعه را نمایندگی کند، نیازمندیم. ولی اینها با این روششان جناح راست را به سمت انحلال می‌برند.

## کارناوال عاشورایی دیگر علیه خاتمی و دوم خرداد

خرداد ۷/ مهر/ ۱۳۷۸

در نه ماه اخیر حوادثی گران و پی‌درپی رخ داده‌اند که در یک ریشه‌یابی عمیق می‌توان همه آنها را نبرد انگیزه‌های پنهانی برای پنهان ساختن یک انگیزه‌دانش است. بسیاری از حوادث تلاشی عمدی یا بهره‌برداری عمدی از یک حادثه برای به محاق کشیدن پرونده قتل‌های زنجیره‌ای است.

اگر کسی عمق این پرونده و کارگردانی ده ساله یک شبکه خشونت، آدم‌ربایی، قتل، مرادمخدر، انحراف اخلاقی و سازماندهی تهاجم به نماز جمعه‌ها، بیوت، سینماها، تجمعات قانونی و ... را حدس بزند به سهولت در می‌یابد که این همه بحران‌های پی‌درپی در طول چند ماه برای به حاشیه راندن موضوعی است که جز قتل‌های زنجیره‌ای نمی‌تواند باشد.

در شریعت اسلام روایات گوناگونی وجود دارد دال بر این که حرمت آبروی مؤمن برابر حرمت کعبه است و در این سال‌ها وسیع‌ترین هتاک‌های علیه عده‌ای از مراجع تقلید و شهروندان صورت گرفت و متأسفانه کمتر حساسیتی از جناح محافظه‌کاران نسبت به آنها، عنوان شد، در مکتب اسلام حرمت جان انسان‌های بی‌گناه چنان است که قرآن می‌فرماید: اگر بی‌گناهی کشته شد، «فکانما قتل الناس جمیعاً». اما برخی مطبوعات و تریبون‌ها در برابر ربودن و قتل ده‌ها تن توسط شبکه قتل‌ها که چهره اسلام و نظام را در جهان ویران کرد نه تنها آن را مهم ندانستند که مقتولان را مرتد و ناصبی خواندند.

اکنون این پرسش در ذهن هر کس خلیجان می‌زند که چگونه در برابر این همه جنایت‌ها و اهانت‌ها سکوت شد و جنجالی توسط این عده دیده نشد اما در برابر اهانت به ساحت امام عصر (عج) (بر فرض اثبات این اهانت) در یک نشریه داخلی یا تیراژ ۱۵۰-۱۰۰ نسخه، واکنشی چنین عظیم از سوی آنها برخاست؟ بدون شک این

امکان وجود داشت که بدون انتشار این اهانت و در مقیاس میلیونی و بلکه جهانی، توسط اقتدارگرایان، نویسنده یا ناشر این مقاله تویخ و مسأله مورد رسیدگی قرار گیرد اما چرا این شیوه برگزیده شد؟ قرار بود ولی عصر(ع) با گسترش این اهانت، قربانی چه طرحی شود؟

این سؤال هنگامی جدی تر می شود که می بینیم یک روزنامه متهم و معروف به رسانه محفلی ها و داشتن ارتباط با شبکه سعید امامی، عامل اصلی طرح این قضیه و شعله ور کردن جریان اهانت به مقدسات بود و آن را ناگهان به تیتراژ اول خرد بدل ساخت. این اقدام درست در زمانی صورت گرفت که سخترانی حسینیان، ابواب جدیدی از ماجرای قتل ها را گشوده بود و هم زمان، پروژه نابودی مطبوعاتی که قتل های زنجیره ای را افشاء و پیگیری می کردند، قاطعانه دنبال می شد.

یک فرضیه در آغاز ماجرا شکل گرفته بود که خاطره کارناوال عصر عاشورا آن را تقویت می کرد، ماجرا این بود که در عصر عاشورای سال ۱۳۷۶ یعنی در اوج تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری، در شهرک غرب (که جولانگاه بسیاری از جوانان نسل رمیده از ارزش های دینی جامعه معرفی شده بود) کارناوالی از اتومبیل های شیک و عده ای از جوانان با سیمایی دور از ارزش های جامعه راه افتاد که در حال جشن و پایکوبی بودند و ضمن این که تصاویر خاتمی را در دست داشتند و او را حمایت و تبلیغ می کردند، روز عاشورا را بی حرمت ساختند. نوار فیلم ویدیویی این ماجرا در سطحی گسترده در سراسر کشور منتشر و در مراکز گوناگون به نمایش درآمد. در این فیلم، زنی که زندگی واقعی خود را به صورت یک نقش بازی کرد نیز از خاتمی ستایش می کند و ... به دنبال این واقعه، موجی از تبلیغات ضدخاتمی در مطبوعات اقتدارگرایان و برخی منبرها و خطبه ها به راه افتاد که ای مؤمنان و مسلمانان بنگرید حامیان خاتمی چه کسانی هستند! هدف، نابودی اعتبار خاتمی و پیروز کردن رقیب اصلی او بود. پس از پیروزی خاتمی در انتخابات و ناچاری در تسلیم به نتایج انتخابات (که در پی مقاومت ها و بحث های زیادی در پشت پرده صورت گرفت) این موضوع به عنوان یک سوژه اطلاعاتی مورد تحقیق قرار گرفت و معلوم شد که نه جناح راست بلکه همان شبکه کارگردان خشونت که سعید امامی عضوی از آن بود، این عملیات را طراحی و اجرا کرده است و آن زن کذایی جزو مستخدمان شبکه سعید امامی برای تله گذاری علیه سوژه های اطلاعاتی

بود. آنها برای رسیدن به هدف سیاسی خود حتی به «عاشورا» نیز اهانت می‌کنند، سپس خود برای آن می‌گیرند و ...

تکثیر گسترده نوار ویدیویی آن ماجرا نیز فقط می‌توانست کار یک سازمان بزرگ باشد. مؤسسه رسانه‌های تصویری که سازمانی دولتی بود با استفاده از امکانات یک سازمان بزرگ رسانه‌ای دیگر، طی چند روز این زحمت را متحمل شده بود. پرونده تکمیل شد اما خاتمی برای درپوش گذاشتن بر بوی تعفن این عملیات، عوامل آن را بخشید و خبر آن در مطبوعات منتشر شد بدون این که مردم بدانند خاتمی چه کسی و چه گناهی را بخشیده است. مسئول مؤسسه‌ای که اقدام به تکثیر گسترده نوار ویدیویی کرده بود پس از عفو شدن توسط خاتمی، در یکی از معاونت‌های [...] مشغول به کار شد. اگر آن روز این ماجرا آشکار می‌شد، شاید چنین حادثه‌ای دیگر تکرار هم نمی‌شد.

ماجرای انتشار مطلب کوتاه (یک صفحه و نیم) در یک نشریه داخلی با ۱۵۰ نسخه تیراژ و عملکرد آن روزنامه محفلی که درست شبیه رفتار آنها در ماجرای کارناوال عاشورا بود و تبدیل این موضوع به یک مسأله ملی و بین‌المللی (در حالی که می‌توانست بدون این هیاهو مورد رسیدگی قضایی قرار گیرد) بسیار سؤال برانگیز بود.

روزنامه رسالت در سرمقاله خود به این مناسبت نوشت: «این سخن یکی از اعضای دفتر تحکیم وحدت که اخیراً بیان شد مبنی بر این که اکثر بحران‌ها از بیرون دانشگاه تحمیل می‌شود و کمتر بحرانی است که از درون دانشگاه به بیرون تحمیل شود، سخن درستی است و باید ریشه‌یابی شود که چه کسانی از خارج دانشگاه‌ها درصد بحران آفرینی هستند»<sup>۱</sup>.

دانشجویان به دلیل داخلی بودن نشریه و سواست لازم را به خرج نمی‌دهند و مرتکب خطای فاحشی در درج یک نمایشنامه می‌شوند سپس کارگردانان از آن برای ایجاد گردابی که مطبوعات آزاد و مستقل را در کام خود کشد، استفاده کنند. شعله‌ور کردن موضوع توسط رسانه‌های محفلی نشان می‌دهد پس از وقوع خطای نشریه داخلی موج این سناریو طراحی شده است به ویژه اگر توجه شود که چند روزی بعد

از انتشار نشریه موج هیاهو آغاز شد. سابقه کارهای مشابه از یک سو و عزم قاطع یک سال گذشته کارگردان خشونت پر نابودی مطبوعات مستقل و متقصد تردیدی در این سناریو باقی نمی‌گذارد، اما در این ماجرا نیز مانند بسیاری از موارد گذشته، جناح راست به دلیل ذی‌نفع بودن در ماجرا با این موج هم‌صدا شده و شبکه کارگردان دوباره در پشت آنها سنگر گرفته و به هزینه آنها پروژه خود را پیش می‌برد. عناصر افراطی جناح راست نیز در این وضعیت، حلقه واسطه کارگردان و ذی‌نفع هستند.

## سعید امامی یک شبکه است نه محفل!\*

پیام هاجر، ۹/ مهر/ ۱۳۷۸

قبل از ماجرای قتل‌ها، مقاله‌ای در مجله «راه‌نو» نوشته و در آن قایل به نوعی تفکیک شده بودم، نوشته بودم که به نظر می‌رسد جناح چپ دچار یک خطای استراتژیک شده است، چرا که تمام رفتارهایی را که در این چند سال منجر به خشونت شده، منتسب به جناح راست می‌کند. یعنی آرایش نیروهای سیاسی ایران را دوقطبی کرده است و چون در مقابل آنها فقط جناح راست وجود دارد، بنابراین این‌گونه تداعی می‌شود که تمام اعمالی که علیه جناح چپ صورت می‌گیرد، از جناح راست سر می‌زند. در نتیجه آنها از شناسایی عاملین واقعی خشونت غافل می‌شوند. به اعتقاد من خشونت‌های سال‌های اخیر از حمله به نماز جمعه، کتابفروشی‌ها و سینماها گرفته تا آدم‌ربایی‌ها، مربوط به یک گروه «کارگردان خشونت» می‌شود که جناح راست به دلیل وحدت منافی که تاکنون با آنها داشته از این حوادث استفاده می‌کرده است. «گروه کارگردان» یک گروه متشکل، سازماندهی شده، با برنامه و همراه با تحلیل و هدفدار عمل می‌کند، پشت سر جناح راست پنهان می‌شود و در واقع با هزینه جناح راست پروژه خود را پیش می‌برد.

در گذشته نیز وقتی که ستیزه‌های دو جناح بالا می‌گرفت، تمام حملات متوجه جناح راست می‌شد و تمام ضربه‌ها و بی‌حیثیتی اعمال نصیب جناح راست می‌گشت. در این میان عوامل اصلی پشت آنها مخفی می‌شدند و هیچکس هم متعرض آنها نمی‌شد. اگر هم اختلافات، بالا می‌گرفت اینها به عنوان یک نیروی فراجناحی به صحنه می‌آمدند. به عنوان کسانی که نه چپ را قبول دارند و نه راست

\* این مطلب بخشی از یک پرسش و پاسخ در دانشگاه کرمان در تاریخ یکشنبه ۲ خرداد ۱۳۷۸ است که پیام هاجر گزینش کرده و بدون ذکر شلن بیان آن درج کرده است.



را، تا جلب اعتماد مردم را بکنند. من معتقد بودم که باید بین جناح راست و «گروه کارگردان» مرزبندی قایل شد. آن موقع هیچ دلیلی نداشتیم که بگوییم «گروه کارگردان» چه کسانی هستند. اما با وقوع قتل‌ها یک دلیل محکم برای اثبات این تحلیل پیدا شد. قتل‌های زنجیره‌ای نشان داد که این «گروه کارگردان» گروه خاصی است که عناصری از نیروهای نهادهای مختلف اطلاعاتی، امنیتی و انتظامی را در خود گردآورده است و در واقع تشکیلاتی بیرون از این دستگاه‌ها می‌باشد. اما به دلیل اینکه افراد ذی‌نفع آن سازمان‌ها در این «گروه کارگردان» وجود دارند، به راحتی امکانات آن دستگاه‌ها را در خدمت خود به کار می‌گیرند. این گروه در عین سود بردن از امکانات شنود و تعقیب و مراقبت و تکنولوژی‌های موجود در وزارت اطلاعات کار خود را تحت پوشش وزارتخانه پیش می‌برند. چراکه برخی از عناصر این شبکه در رده‌های بالا مشغول به فعالیت بودند. این گروه، یک گروه محفلی هم نیست، بلکه یک شبکه است. هر چند بخش عملیاتی این شبکه آن هم (نه به تمامی) شناسایی شده است و چند نفر نیز از آنها به زندان افتاده‌اند، ولی بخش مطبوعاتی آن با قدرت هر چه تمام‌تر به کار خود ادامه می‌دهد و بخش‌های دیگر آن هم در دستگاه‌های دیگر مشغولند. این شبکه تا وقتی عمق آن شناسایی نشود و ریشه‌کن نشود، در این کشور خطر قتل، خشونت، آدم‌ربایی و حتی کودتا منتفی نمی‌شود. ماجرای حمله به مطبوعات و قلع و قمع روزنامه‌ها نیز بخشی از سناریوی این گروه است که در جلسات خود تصمیم آن را می‌گیرند. تعبیر گروه محفلی سرپوش گذاشتن روی وسعت این شبکه است. در حال حاضر پرونده این شبکه در بن‌بست قرار گرفته است، چراکه سعید امامی و همکارانش ارتباطات وسیعی با بعضی از عناصر داشته‌اند که آنها به شدت این روابط را انکار، و حتی وقتی که من طی یادداشتی در روزنامه خرداد این مسایل را تشریح کردم نوشتند که سرنخ قتل‌ها روشن شد و عمادالدین باقی حتماً در مسایل دست دارد و باید دستگیر شود. کسانی که این اتهام را در آن روزنامه زدند، بنا بر اطلاعات ما ارتباط بسیار تنگاتنگی با همین فردی که خودش را به جنون زده بود، داشته‌اند که باید پیگیری شود.

## بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده از پرونده قتل‌ها، (بخش اول)

خرداد ۱۳۷۸ / آبان / ۲۰

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای رویدادی مستقل و بی‌ربط با گذشته و آینده نیست. از یک سو قتل‌های زنجیره‌ای نه یک رویداد اتفاقی یا متعلق به یک زمان خاص بلکه نقطه اوج یک سلسله از رویکردها، بینش‌ها و سیاست‌هاست و از سوی دیگر، آزمون مشروعیت بزرگی نه فقط برای خاتمی بل برای کل نظام جمهوری اسلامی است. مکانیسم نقد و انتقاد از خویش، توبه، عمل صالح و پذیرش خلیفه‌اللهی ناس که همگی از آموزه‌های قرآنی هستند، یگانه راه خروج سرفرازانه از این آزمون است. زمامداران باید از این خطای مکرر گذشتگان که همواره گمان می‌کردند مردمان، ابلهانی خوش‌باورند، دوری‌گزینند و بپذیرند که مردم، عاقل، باهوش و سنجش‌گرند و نمی‌توان با سخنرانی، بیانیه و موضع‌گیری بدون محتوای اقتناع‌کننده «دل و دماغ» انتظار باور از آنان داشت. باید به پرسش‌ها و ابهامات آنان که اغلب از زبان مطبوعات و نویسندگان بیان می‌شود، به جد، اعتنا ورزید و پاسخ درخور گفت و گرنه جز حفر چاه و گرداب و باتلاق حاصلی نخواهد داد. لازمه این پاسخ درخور آن است که به جای دیدن نوک بینی، افق‌های دورتر را بنگرند و خود را از قله تاریخ ببینند. از آنجا که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای آزمون بقاء و مشروعیت برای نظام است و هر امر دیگری فرع بر آن می‌گردد و طبق قانون اساسی، تمام دستگاه‌های کشور پاسخگو بوده و رکن چهارم نیز وظیفه پرستگری و نقد را برعهده دارد، برآنیم که مروری بر پرونده قتل‌ها و بیانیه ۱۴ / مرداد / ۷۸ سازمان قضایی نیروهای مسلح بیفکنیم.

ماه‌هاست که از دستگیری تعدادی از عوامل قتل‌های زنجیره‌ای می‌گذرد. در حالی که برای بسیاری از حوادث از جمله حوادث اخیر کوی دانشگاه بی‌درنگ عده‌ای را به‌عنوان عاملان یک توطئه بزرگ دستگیر می‌کنند و به محاکمه و مصاحبه

می‌رسانند. در طول ماه‌های گذشته هر از گاهی از سماجت مطبوعات در پیگیری موضوع جلوگیری کرده و آن را مخمل رسیدگی به پرونده خوانده‌اند و پس از وعده و وعیدهایی با بیان مطالب کلی کوشیده‌اند انتظارات وسیع و ملی را پاسخ گویند. هر بار گفته شده است که سرخ‌های جدیدی کشف شده، اطلاعات جدیدی به دست آمده، متهمینی تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، تحقیقات ادامه دارد و ... و در آینده به اطلاع مردم خواهد رسید. گاهی هم اطلاعاتی که در اختیار مردم قرار گرفته است بر اثر ضرورت و الزام به پاسخگویی نسبت به نشت اطلاعات بوده است که البته فی‌نفسه اقدامی ارجمند است.

پس از ماه‌ها انتظار سرانجام سازمان قضایی نیروهای مسلح در تاریخ پنجشنبه ۱۴/ مرداد/ ۱۳۷۸ بیانیه مفصلی انتشار دارد. از مطالب بیانیه و تفصیلی بودن آن، چنین استشمام می‌شد که مضامین آن، آخرین موضع و اطلاع‌رسانی در مورد قتل‌های زنجیره‌ای است و از نظر سازمان قضایی کار پرونده قتل‌ها تمام شده است. این بیانیه حاوی جمع‌بندی و تحلیلی از بازجویی‌ها و انگیزه و اهداف قتل‌ها بود که پس از آن مردم فقط باید در انتظار محاکمه افراد بازداشت شده بشینند. اما ماجرا پایان نیافت. مطبوعات پیگیرانه بر ادامه تحقیق پای فشردند، بیانیه مذکور را نقد و اعلام کردند که مردم اقناع نشده‌اند. بحث‌های مطبوعات به صورت جدی ادامه یافت اما سازمان قضایی نیروهای مسلح همچنان ساکت ماند. میان نیروهای سیاسی گاهی جدال بالا می‌گرفت و اواخر شهریور ۱۳۷۸ با انتشار سخنرانی حسینیان در مدرسه شهیدین که حاوی مطالب مهم و تازه‌ای بود مسأله قتل‌ها به اوج رسید.

یک عضو کمیته سه نفره تحقیق نیز مصاحبه‌ای انجام داد، اما هیچ اطلاعات تازه‌ای ارائه نکرد ضمن این که او هیچ مسئولیتی در سازمان قضایی نداشت. اواسط مهرماه ۱۳۷۸ خبر دستگیری چند تن دیگر از مدیران اطلاعات توسط سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام شد اما اعلام رسمی خبر پس از آن بود که مطبوعات به نقل از منابع غیررسمی آن را گفته بودند. در این مدت سازمان قضایی نیروهای مسلح دو اطلاعیه دیگر نیز صادر کرد یک اطلاعیه حاوی اعتراض و تکذیب نسبت به خبر کوتاه منتشره در روزنامه انگلیسی «تهران تایمز» و احضار مدیر مسئول آن بود و آخرین اطلاعیه چند جمله‌ای دیگر نیز در تاریخ

۹/ آبان/ ۱۳۷۸ در واکنش به تکذیب خبر منتشر شده در روزنامه صبح امروز مبنی بر قصد ترور عبدالله نوری توسط عاملان قتل‌ها منتشر شد. اما این تکذیبیه در حقیقت تایید خبر نقشه ترور عبدالله نوری بود. ضمن اینکه نیازی رئیس سازمان قضایی چندماه پیش این خبر را در جمعی از مسئولان گفته بود. [در این اطلاعیه نیز برای نخستین بار از «مصطفی کاظمی» به عنوان طراح و عامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای نامبرده شد در حالی که کاظمی (معروف به موسوی) یکی از مدیرکل‌های معاونت سعید امامی بود. در دو ماه اخیر همچنین دوبار از سوی دو چهره سیاسی کشور سخن از لزوم مختومه کردن پرونده قتل‌ها رفته است. (برای نمونه: یادامچیان، صبح امروز ۱۱/ آبان/ ۱۳۷۸، ص ۳).

بنابراین در طول یک سال گذشته مفصل‌ترین و مهم‌ترین اطلاعات منتشر شده توسط سازمان قضایی نیروهای مسلح همان بیانیه مورخ ۱۴/ مرداد/ ۱۳۷۸ است که ظاهراً به منظور پایان بخشیدن به بحث این پرونده در رسانه‌ها و افکار عمومی عرضه شد و کوشیده بود جناح‌های سیاسی را به نوعی توافق برساند. این بیانیه حاوی اطلاعات جدیدی نبود و عمدتاً جنبه تحلیلی داشت. محورهای اصلی بیانیه عبارت بود از:

۱. هدف قتل‌های نویسندگان در پاییز سال ۱۳۷۷ در نهایت مهیا کردن زمینه برای ترور مقامات سیاسی و افراد معروف دو جناح فعال کشور (جناح چپ و راست) در حاکمیت بود.
۲. هدف این بود که ایران را از نظر بین‌المللی در انزوا قرار دهند.
۳. قداست رهبری را بشکنند.
۴. با استفاده از تضعیف سپاه توسط برخی از مطبوعات، زمینه رو در رویی سپاه با مردم را فراهم کرده و قتل‌ها را برگردن سپاه بیندازند و اگر موفق نشدند به گردن وزیر اطلاعات بیفکنند.

در این بیانیه اولاً چنان وانمود شده است که گویی این قتل‌ها فقط در سال ۱۳۷۷ روی داده‌اند. همچنین برای آشتی دادن دو جناح گفته می‌شود که هدف‌نهایی ترور افراد معروف هر دو جناح بوده است و بنابراین این قتل‌ها ارتباطی با هیچ یک از جناح‌ها ندارد. آنها همچنین درصدد بسیج بین‌المللی علیه ایران بوده‌اند. نکته دیگر

این است که [از این بیانیه بوی هماوایی با حرکت‌های ضد مطبوعاتی و استفاده از پرونده قتل‌ها علیه مطبوعات مستقل استشمام می‌شود زیرا] نویسنده یا نویسندگان بیانیه بدون توجه به این که انتقادات مطبوعات از فرمانده سپاه در سال گذشته ابتدا به ساکن نبود به اظهار موضع خاصی در مورد مطبوعات دوم خرداد پرداخته‌اند. ماجرای سال گذشته از این قرار بود که در پی انتشار سخنان فرمانده محترم سپاه در یک مجمع مبنی بر این که: «سرها را می‌بریم و قلم‌ها را می‌شکنیم و مطبوعاتی‌ها را قلع و قمع می‌کنیم»، انتقادات مطرح شد. در ابتدا مطبوعات متهم به توطئه و انتشار خبر یک جلسه محرمانه شدند در حالیکه جلسه محرمانه علیه نهادهای قانونی کشور نظیر مطبوعات و استفاده از روش‌های خارج از قانون، فاقد الزامات حقوقی نشر اسناد محرمانه است. بلکه اگر هر جلسه محرمانه‌ای برای ارتکاب عملی غیرقانونی تشکیل شود حتی اگر معنون به عنوان به کلی سری باشد از دید منافع ملی افشای آن ضروری است. در عین حال دو روز پیش از تشکیل دادگاه روزنامه هوس، فرمانده سپاه در دانشگاه تهران طی سخنانی اعلام کرد که هدف از سخنان وی در مجمع مذکور این بوده است که با انداختن سنگ به لانه مارها آنها را از لانه‌هایشان بیرون کشند و نابود کنند. این اظهارات نشان می‌داد که انتشار متن سخنرانی قبلی وی نیز از ناحیه خودشان صورت گرفته و مشمول نشر خبر یک جلسه محرمانه توسط روزنامه‌ها نبوده است. در عین حال، دادگاه بدون در نظر گرفتن اعتراف فوق اقدام به لغو انتشار روزنامه هوس کرد.

بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح با صرف نظر کردن از این ماجرا به نحوی غیرمستقیم، چنین وانمود کرده است که مطبوعات شریک جرم سعید امامی بوده‌اند، جرمی که فقط در قالب یک بیانیه تحلیلی بدان اشاره شده و متن بازجویی‌ها و محاکمات در اختیار مردم قرار نگرفته است. فقط ادعا شده است که گروه سعید امامی قصد رو در رو قراردادن سپاه با مردم را با استفاده از عملکرد مطبوعات در تضعیف سپاه داشته‌اند. نکته بسیار مهم دیگر این است که ارتباط دادن قتل‌ها با عملکرد مطبوعات دوم خرداد با یک بن‌بست جدی روبه‌رو می‌شود زیرا دیگر نمی‌توانند قتل‌های سال‌های پیش از دوم خرداد را به این مطبوعات و تضعیف سپاه توسط آنها و رو در رو کردن با مردم ارتباط دهند.

با توجه به اخبار و شایعات فراوان در مورد وزیر سابق اطلاعات، (دری

نجف‌آبادی)، در این بیانیه گفته شده است که محفل قاتلان توطئه‌ای نیز علیه وزیر اطلاعات داشته و می‌خواستند او را بدنام کنند.

این سخن پیش‌تر نیز در تحلیل‌های مطبوعات وابسته به جناح محافظه‌کار آمده بود و سخن جدیدی نبود. [فحوای بیانیه نشان می‌دهد که احتمالاً هدف اصلی، اطلاع‌رسانی درباره قتل‌ها نبوده و صرفاً در قالب ارائه یک تحلیل کلی، کوشیده‌اند از کسانی رفع اتهام کرده و کسانی را متهم کنند.] این بیانیه می‌توانست به صورت یکی از یادداشت‌های سیاسی متداول در برخی از مطبوعات نیز بدون امضای سازمان قضایی نیروهای مسلح درج شود.

بندهایی از این بیانیه که می‌تواند به صورت حکم و اصلاح شده مورد پذیرش واقع شود نیز هیچ یافته جدیدی نبود. و ماه‌ها پیش توسط تحلیل‌گران بازگو شده بود.

برای مثال بیان این که هدف نهایی، ترور چهره‌هایی از جناح‌های درون نظام بود و یا هدف دیگر آنها ایجاد درگیری میان مردم و سپاه پاسداران بوده است در قالب صحیح‌تر و قابل قبول‌تری ماه‌ها پیش (قبل از دستگیری برخی از عاملان قتل‌ها) در مطبوعات اصلاح‌طلب آمده است اما در بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح با این فرض که گروه سعید امامی قصد براندازی نظام را داشته‌اند این اهداف را به گونه‌ای ترسیم می‌کند و در مطبوعات اصلاح‌طلب با این فرض تحلیلی-عقلایی که هدف آنها تصفیه سیاسی نیروهای اصلاح‌طلب بوده است به گونه‌ای دیگر ترسیم می‌شود. در سطور آینده، فرض براندازی توسط سعید امامی مورد بررسی قرار خواهد گرفت اما در اینجا برای نمونه به برخی از مقالات و تحلیل‌های ارائه شده درباره قتل‌ها (پیش از دستگیری عاملان آنها) اشاره می‌شود:

در یکی از نخستین تحلیل‌ها پیرامون قتل‌های پاییز سال گذشته آمده است که هدف اصلی قتل‌ها عبارت است از: ۱) ترور روشنفکران مذهبی یا اصلاح‌طلبان درون حاکمیت یا موافق با انقلاب یا نظام جمهوری اسلامی ۲) ایجاد سیکل خشونت

نگارنده در یادداشتی در روزنامه خرداد مورخ ۲۲/ آذر/ ۱۳۷۷ با عنوان «قربانیان بعدی خشونت»<sup>۳۳</sup> نوشت:

<sup>۳۳</sup> متن کامل یادداشت در صفحات پیش آمده است.

«هر چند آدم‌ربایی‌ها و قتل‌های دو هفته اخیر تازگی ندارد و قبلاً نیز موارد متعددی روی داده ... هدف اصلی در سناریوی مافیای سیاسی، چهره‌های روشنفکر مذهبی منتقد است که برآمده از انقلاب اسلامی هستند و طی ماه‌های اخیر با اتهام ارتداد یا به‌صور دیگر برای آنها خط و نشان کشیده‌اند زیرا آنها زمخت و ذوب ناشدنی هستند اما اجرای این سناریو با فروهر و همسرش، مجید شریف، پیروز دوانی و محمد مختاری و جعفر پورینده و ... آغاز می‌شود تا اولاً کل عناصر سیاسی و فرهنگی فعال شده را مرعوب و از صحنه بیرون کند و ثانیاً به وسیله از سر راه برداشتن تعدادی از مخالفان و منتقدان فاقد اشتهار مذهبی، جامعه و نیروهای سیاسی را محک بزند...»

با وجود آن که امروز کوشش می‌شود از طریق قطع ارتباط و نسبت قاتلان با جناح‌ها و یا انتساب آنان به خارج از کلیه نیروهای داخلی سلب مسئولیت شود و البته این رویه مانع از پاکسازی سیستم از آلودگی به یک غده سرطانی خواهد شد اما در همان روزهای اولیه وقوع قتل‌ها در یادداشت دیگری در خرداد آمده است که عاملان این جنایت‌ها چه افراطی‌های داخلی و چه افراطی‌های خارج‌نشین باشند در درجه اول حاکمیت ملی مسئول است. گرچه پس از کشف قاتلان تاکنون همواره اصرار بر این بوده است که پرونده قتل‌ها را محدود به سال ۱۳۷۷ کنند و حتی سازمان قضایی نیروهای مسلح در بیانیه مزبور با نادیده گرفتن جریان چند ساله قتل‌ها مرتکب خطاهای فاحشی در تحلیل‌ها شده‌اند ولی در همان روزها یکی از علل بروز قتل‌های پاییز سال ۷۷ را مسکوت نهادن قتل‌های سال‌های گذشته دانسته است که متأسفانه هنوز هم هیچ آگاهی در این مورد ارائه نشده و سؤالات فراوانی درباره مفقود شدن یا مرگ ده‌ها تن از افراد و چهره‌های سیاسی و فرهنگی بی‌پاسخ مانده است.

نگارنده در تاریخ ۲۴/ آذر/ ۷۷ در یادداشتی با عنوان «مسئولان خشونت‌های اخیر» که در خرداد چاپ کرد،<sup>۳</sup> نوشت: «... چرا به محض انتشار اخبار آدم‌ربایی‌ها و قتل‌ها افکار عمومی چه در جامعه چه در حاکمیت به سرعت معطوف به نیروهای افراطی داخلی می‌شود؟ چنین بی‌اعتمادی طی یک فرآیند شکل گرفته است»

\* متن کامل یادداشت در صفحات پیش آمده است.

آیا اگر یک‌بار عزم برای شناسایی عوامل آدم‌ربایی و قتل‌های مشکوک طی چند سال گذشته جزم شده بود و ریشه آن خشکانده می‌شد امروز شاهد تکرار چنین حوادثی بودیم؟ آیا اگر مسأله مرحوم دکتر سامی (که قتل فروهر و همسرش درست در روز سالگرد قتل سامی اتفاق افتاد و ماجرا را معنی‌دارتر کرد) روشن می‌شد و در پرده ابهام باقی نمی‌ماند و با یک ماجرای مبهم فیصله نمی‌یافت این سلسله حوادث ادامه می‌یافت؟ آیا ...»

در همان روزها در حالی که هنوز عاملان قتل‌ها شناسایی و دستگیر نشده بودند و تشییع جنازه مقتولان انجام می‌شد، پیش‌بینی شد که نه تنها روشنفکران حاشیه‌نشین در مرحله اول و روشنفکران مذهبی و اصلاح‌طلبان داخل نظام یا موافق آن در مرحله بعدی هدف قرار می‌گیرند بلکه امکان دارد که شبکه قتل‌ها حتی دست به ترور افرادی از جناح مخالف اصلاح‌طلبی بزنند که چند روز بعد از آن هم ترور رازینی اتفاق افتاد.

هدف عاملان قتل‌ها هم ایجاد سیکل خشونت و رویارویی برآورد شده بود اما نه بدان منظور که در بیانیه اخیر سازمان قضایی نیروهای مسلح آمده است بلکه به منظور استحصال توجیهی برای تصفیه نظام از اصلاح‌طلبان.



## بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده از پرونده قتل‌ها، (بخش دوم)

خرداد، ۲۲/آبان/۱۳۷۸

روزنامه صبح امروز ۲۵/ آذر/ ۷۷ مصاحبه‌ای را که حاوی پیش‌بینی سوءتصد به مخالفان اصلاح‌طلبان بود\* همراه با دلیل و توضیح آورده است:

«... خشونت‌های دسته دوم دارای هدف مشخص سیاسی در معادلات قدرت هستند. مثلاً در اروپای دوره استبداد نیروهای استبداد وقتی در حال نابودی قرار می‌گیرند، جوخه‌هایی درست می‌کنند که خیلی از رقیبان خود را از طریق حذف فیزیکی از سر راه برمی‌دارند. اما همان جوخه‌ها که برای ممانعت از بروز دموکراسی به‌وجود آمده‌اند، برخی از نیروهای نزدیک به خود را هم هدف قرار می‌دهند. باید مراقب بود که جوخه‌های تشکیل شده ممکن است برخی از افراد آنها را هم هدف قرار دهند تا سیکل خشونت را کامل کنند...»

گرچه شبکه قتل‌ها تا پیش از دوم خرداد با تحلیل‌های دیگری دست به‌ریودن و قتل افراد می‌زدند یا برای آنها پاپوش درست کرده و به حبس می‌افکندند و علیه آنها برنامه می‌ساختند و... اما بعد از دوم خرداد یکی از مهم‌ترین اهداف آنها شکست پیروزی‌های بین‌المللی دوم خرداد و نماد آن خاتمی بود.

با توجه به این که خاتمی کانون توجهات بین‌المللی شده بود و شبکه قتل‌ها و حامیان آنها سال‌ها بود برای جلوگیری از پیدایش محورها و کانون‌های ثقل سیاسی، مبارزه و آدم‌ربایی کرده بودند، ناگهان با حضور شگفت‌انگیز و غافلگیرکننده مردم در دوم خرداد که یک محور و کانون توجه داخلی و جهانی به‌وجود آمده بود، باید آن را در سطح بین‌المللی و داخلی به‌انزوا می‌کشیدند. این سخن شبیه اعترافی است که در بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح آمده است. سعید امامی در آستانه برگزاری

\* متن کامل آن در صفحات پیش آمده است.

انتخابات که میزان گرایش به خاتمی افزایش یافته بود طی یک سخنرانی در قم گفته بود اگر خاتمی پیروز شود در ایران جنگ داخلی خواهد شد. پس از پیروزی خاتمی در بعضی محافل گفته شد که خاتمی ۶ ماه بیشتر دوام نخواهد آورد. هفته نامه عصوما این خبر را در همان زمان منعکس کرد. کسی نمی‌دانست چگونه در مدت شش ماه خاتمی را سرنگون خواهند کرد. ولی امروز در بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح گفته می‌شود که می‌خواستند از طریق ایجاد جنگ داخلی نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند، در حالی که در همان ایامی که قتل‌ها جریان داشت روزنامه خرداد نوشت می‌خواهند با ایجاد سیکل خشونت داخلی خاتمی را سرنگون کنند. البته یک شبهه و سؤال اساسی همواره وجود داشت که آیا واقعاً جناح راست و محافظه کار برای رسیدن به اهداف خویش تا این حد، اصول را زیر پا خواهد گذاشت؟

روزنامه خرداد در یک یادداشت به قلم نگارنده با اشاره به مقاله‌ای در شماره ۱۴ مجله راه نو به تاریخ سوم / مرداد / ۷۷ که پیش از قتل‌های پاییز ۷۷ درباره نسبت جناح راست و کارگردانان شبکه خشونت نوشته شده بود، همچنین به چگونگی رابطه عاملان قتل‌ها و جناح راست و نحوه استفاده از آنها اشاره کرد. قبلاً نیز گفته شده بود که حتی ممکن است برای رسیدن به مقصد، یعنی ایجاد سیکل خشونت، برخی از عناصر جناح راست را هم قربانی کنند تا با توجه به اشتباه جناح چپ و راست در دو قطبی دیدن آرایش نیروهای سیاسی ایران و غفلت از کارگردانان خشونت آنها را به جان هم انداخته؛ سپس به عنوان منجی به صحنه بیایند و برخی موقعیت‌ها و دیدگاه‌های اعلام شده علیه جناح‌بندی‌ها را تثبیت کنند و از آن یک کرامت بسازند. نگارنده در ۱۳ / دی / ۷۷ در یادداشتی با عنوان «خاتمی چه وقتی سقوط خواهد کرد» آورده است: «... اکنون نیز گروه‌های خشونت طلب داخلی با ترور و وحشت ناامنی می‌خواهند اجل دولت خاتمی را نزدیک کنند و در محافل بسته خود زمان برای آینده دولت توسعه سیاسی تعیین می‌کنند و چون فاقد حمایت مردمی هستند به دیسه چینی متوسل می‌گردند. اما این نیروها نه در جناح راست جایی دارند و نه در جناح چپ».

نگارنده در مقاله‌ای تحت عنوان «کارگردان و ذی‌نفع در حوادث اخیر» نشان داد که این حوادث توسط گروهی که کارگردان هستند طراحی و هدایت می‌شود و

ذی‌نفع بودن جناح راست نباید موجب توهم توطئه از سوی جناح راست شود. گروه کارگردان حوادث که در پس ستیزه‌های دو جناح پنهان مانده است حتی ممکن است تا مرز خونین ساختن مناسبات دو جناح پیش رود و از طریق فاصله گرفتن از این جناح‌ها و با ایفای نقش نیروی سومی که دو جناح حاکمیت را عامل تشنج معرفی می‌کند به صحنه بیاید ...

حتی در روزهای اخیر نیز از این واقعیت که شبکه کارگردان خشونت وابستگی به هیچ یک از جناح‌های داخلی نظام (که موسوم به جناح راست و چپ هستند) ندارند برای اثبات خودی و غیرخودی استفاده می‌شود.<sup>\*</sup>

رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح در آخرین اظهارات خود گفته است: «پرونده قتل‌های زنجیره‌ای جناحی نیست و آنان که سعی دارند این پرونده را جناحی جلوه دهند برخلاف مصلحت نظام و واقعیات سخن می‌گویند. نیازی گفت یکی از متهمان اصلی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در پاسخ به این سؤال که چرا با افراد دارای گرایش سیاسی مخالف کنار آمده و کار کرده می‌گوید قرار بود هر یک متظاهر به یک جناح باشیم تا طیف‌های گوناگون را برای تحقق امیال خود جذب کنیم» رییس سازمان قضایی سپس نتیجه می‌گیرد که «همین امر دلیل محکمی بر وجود افراد غیرخودی است» (مطبوعات پنجشنبه، ۲۰/ آبان/ ۱۳۷۸).

گذشته از این که پس از یازده ماه انتظار ملی، به جای اعلام اخبار و اطلاعات رسمی و بیانیه‌های جدید از پرونده اعترافات مانند یک بایگانی شخصی استفاده می‌شود و گاه‌گاهی جمله‌ای از آن را چاشنی سخنرانی‌ها می‌کنند (و البته این نقل‌قول‌ها ممکن است در صورت ارائه کل اعترافات برداشت‌های دیگری را هم ایجاد کند)، این اظهارات چنین القاء می‌کند که چون شبکه قاتلان متعلق به هیچ یک از دو جناح نیستند، پس خارج از نظام و غیرخودی بوده‌اند. در حالی که اتفاقاً ممکن است مستحیل شدن افراطی افرادی که در خدمت شبکه کارگردانی خشونت قرار می‌گیرند موجب عدم اعتقاد آن‌ها به دو جناح شود. ممکن است آن‌ها جناح راست را به دلیل سوابق و اختلافات گذشته، دیدگاه‌های اقتصادی و مدعی بودن و نیز به دلیل

\* نگارنده تحلیل خود را از خودی و غیرخودی و میزان پذیرش آن قبلاً ارائه داده که در خرداد ۷۸/۶/۳ و پیام آزادی ۲ و ۳ و ۶ شهریور درج شده است.

آن که به اندازه آن‌ها ذوب نشده‌اند غیر قابل اعتماد بدانند و جناح چپ را نیز استحال شده و تجدید نظر طلب قلمداد کنند. لذا اظهارات جدید رئیس سازمان قضایی نیز می‌تواند مؤید همان تحلیل کارگردان و ذی‌نفع باشد که نشان می‌دهد گروه خاصی که در نهادهای مختلف ذی‌نفوذ هستند در پشت جناح راست سنگر گرفته و به هزینه آن‌ها پروژه خویش را پیش برده‌اند. رئیس سازمان قضایی می‌گوید: «آنان که امروز لباس جدید نفاق بر تن دارند غیرخودی هستند». اگر به برخی از تحلیل‌ها از جمله بیانیه سازمان قضایی بنگریم درمی‌یابیم که بیانیه تحلیلی سازمان قضایی (۱۴/ مرداد/ ۷۸)، نگاهی کاملاً مکانیکی به پدیده قتل‌های زنجیره‌ای و شبکه عملیاتی آن انداخته است. این بیانیه با منسلخ کردن شبکه قتل‌ها از ساختارها، شرایط و بستر ذهنی و اجتماعی‌اش به ریشه‌یابی پرداخته و در نهایت آن را به عامل خارجی منتسب کرده است. واقعیت این است که فقدان نظارت عمومی فعال توسط نهادهای مدنی و رکن چهارم بر دستگاه امنیتی-سیاسی کشور یکی از عمده‌ترین دلایل و زمینه‌های عینی بروز این فجایع بوده است و تفکری که با معیارهای فرقه‌ای ایدئولوژیکی، برخی از انسان‌ها را برگزیده و برتر و بقیه را پست می‌شمارد و یا غیرخودی می‌داند، قتل مرتد و ناصبی با تشخیص این گروه را جایز می‌خواند و خشونت را تجویز و توجیه می‌کند و می‌خواهد جامعه‌ای یکپارچه بنا کند، زمینه ذهنی آن را تدارک دیده است. گرچه سعید امامی و چند تن از دوستانش گرفتار شدند اما تفکری که مولد این جریان است همچنان با قدرت و علنی از طریق وسایل ارتباط جمعی (که متأسفانه بدون توجه به انتساب‌شان به مقام رهبری بر مواضع خود اصرار دارند)، به تبلیغ و ترویج خشونت حتی در تریبون نماز جمعه می‌پردازد.

## بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده از پرونده قتل‌ها، (بخش سوم)

خرداد، ۲۳/آبان/۱۳۷۸

نگارنده در روزنامه خرداد مورخ ۲۲/دی/۷۷ در مقاله‌ای با عنوان: «آنجا که خشونت تکثیر می‌شود» در این رابطه نوشت: «ژرف‌نگری در حوادث تلخ دو ماهه اخیر حاکی از این است که نباید جنایت‌های اخیر را به یک گروه خاص محدود کرد و گمان برد با شناسایی و مجازات عاملان این قتل‌ها ماجرا تمام می‌شود. این افراد نیز قربانیان یک تفکرند؛ تفکری که هر دگراندیشی را مطرود و محروم از حقوق انسانی دانسته و عضوی زاید، مضر و منحرف در جامعه تلقی می‌کند که باید پاکسازی شوند. مروری بر چند نشریه مشهور و روش‌های اطلاع‌رسانی آنها، جعل اخبار و القای تنفر، به کار بردن مستهجن‌ترین اهانت‌ها به شهروندان و حتی دینداران و مراجع تقلید و سکوت مقامات کشور، دشمنی با مطبوعات و آزادی‌ها، تهیه برنامه هویت در تلویزیون، حمایت و تشویق جرم علیه زندانیان که فقط نمونه‌ای از آن در مورد مدیران شهرداری‌ها بود، کوبیدن هر مخالف و منتقدی با حربه ضد ولایت و ده‌ها نمونه دیگر مظاهر جریان‌ی بود که فرهنگ خشونت را پرورش می‌داد».

همچنین در یادداشت دیگری به ارائه نمونه‌های دیگری از تفکری که زمینه ذهنی تدارک شبکه خشونت و قتل را فراهم می‌آورد، پرداخته شد. عبارات و دیدگاه‌ها و تعبیری که در مقاله «ژرف‌نگری در حادثه اخیر قم به تاریخ ۲۷/ بهمن/ ۷۷ بدان استشهد شده است تا امروز که بیانیته سازمان قضایی نیروهای مسلح صادر شده است همچنان در دو روزنامه عصر به کار می‌رود و هیچ‌گاه مورد عتاب قرار نگرفته‌اند.<sup>۳۸</sup>

<sup>۳۸</sup> متن کامل یادداشت مذکور در همین فراز از قسمت سوم بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای تکرار شده بود اما به دلیل اینکه در کتاب حاضر در دسترس خواننده گرامی قرار دارد از اینجا حذف شده و به صفحات پیش ارجاع می‌دهم.

## بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده از پرونده قتل‌ها، (بخش چهارم)

خرداد، ۲۴/آبان/۱۳۷۸

### پارادوکس تدین و اتهامات وارده:

از یک‌سو، سعید امامی و موسوی (کاظمی) منتسب به یک تفکر مذهبی از نوعی هستند که در شماره پیش گفته شد. آنها به انگیزه ارتداد، ناصبی بودن یا مخالف ولایت بودن، عده‌ای را محکوم به قتل به صورت غیابی کرده‌اند. سوابق فردی شنیده شده درباره آنها نیز حاکی از تدین، مجاهده، با نفس، تهجد و ... است.

از سوی دیگر مدیر مسئول روزنامه رسالت می‌گوید: «چهره‌ای که از خودش نشان داده چهره‌ای اهل نماز و روزه و زیارت عاشورا بوده و از آن طرف هم مسایل مالی و اخلاقی داشته است» (صبح امروز، ۹/ تیر/ ۷۸)

و حسینیان با توجه به همین سوابق چنین اظهار نظر می‌کنند: «نمی‌شود کسی ده سال در یک حکومتی خدمت بکند، در دقیق‌ترین و حساس‌ترین جای نظام با صهیونیسم در ارتباط باشد و دستگاه قضایی نفهمد. شما ده سال یکی را به نیکی می‌شناسید، نماز او را ندیده‌اید که ترک شود، روزه‌اش را که ترک شود ...» (جبهه، ۱۲/ تیر/ ۷۸)

سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز در بیانیه مورخ ۱۴/ مرداد/ ۱۳۷۸ خود می‌نویسد: «نکته مهمی که در خصوص شخصیت متهمین اصلی این پرونده و طراحان این جنایات وجود دارد این است که مدت‌ها طول کشید تا با تحقیقات گسترده و کشف حقایق، چهره واقعی آنها که متظاهر به گرایش‌های سیاسی مختلف بودند، برای مسئولین پرونده روشن شود. آنها موفق شده بودند خود را به عنوان عنصری مؤمن و متعهد جا بزنند و تصورات اولیه این بود که اینها با انگیزه دلسوزانه ولی با یک تحلیل غلط دست به این اقدامات زده‌اند. بعد از گذشت شش ماه از تحقیقات معلوم شد ... آنها دوست نبوده و در واقع دشمن بوده‌اند» (تلخیص)

این که شبکه قتل‌ها تقسیم‌کار کرده و هر کدام تظاهر به حمایت از یک جناح یا نهاد قدرت در کشور کرده‌اند از یک عملیات پیچیده اطلاعاتی بعید نیست اما اظهار این که آنها از ابتدا دشمن بوده‌اند و آنچه درباره دیانت آنها مشاهده شده، ظاهرسازی بوده و می‌خواستند خود را به عنوان عناصری مؤمن و متمهد جا بزنند، محل تأمل دارد. این سخن چنین القا می‌کند که پندار اولیه مبنی بر این که یک تفکر و برداشت ناصحیح، منشأ این جنایت‌ها بوده، اساساً اشتباه است. این شیوه نگاه مکانیکی مانع از شناخت عمیق و واقع‌بینانه‌ای از چگونگی افول و انحطاط عناصر شایسته و یا رخنه سرویس‌های بیگانه از طریق عناصر مطمئن یک سازمان است. ضمن این که، این فراز نشان می‌دهد که گویا قصد بیانیه از جانی بالفطره جلوه دادن آنان، پوشانیدن و به تعلیق درآوردن لجستیک فکری این عملیات است. [تا اختلاف جناح‌های داخلی شدید نشود.]

به‌ویژه آن که وقتی در اسفندماه گذشته برخی از مطبوعات خاص و چهره‌های سیاسی اعلام کردند که سعید امامی با موساد ارتباط داشته و آن را یک اطلاع جدید و اعتراف متهمین وانمود می‌کردند، دادستان نظامی تهران دخالت موساد در قتل‌ها را تکذیب کرد (خرداد، ۴ / اسفند / ۷۷) اما در بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح آمده است به دست آمدن برخی از سرنخ‌ها در خصوص ارتباط با بیگانگان موجب شد او (سعید امامی) برای فرار از چنگ عدالت برای اولین بار در تاریخ ۷۸/۲/۱۳ دست به خودکشی بزند که موفق نشد.

از مجموع مطالب فوق می‌توان این‌گونه برداشت کرد که گویا تصور یا تصدیق مقطوع عده‌ای چنین است که اگر شخصی متدین بود از اتهامات فساد بری است و نمازگزار و دعاخوان چون فرشته‌ای است که گناه نمی‌کند، چه رسد به آن که خون انسانی را بریزد یا جاموسی کند.

حقیقت این است که گذشته از روند استحالته و تغییر حالت انسان‌ها که در فراگرد فعال و پیچیده‌ای از تعاملات اجتماعی در جامعه بسته و اجبارآور، منجر به حفظ ظاهر ولی تطور باطن می‌شود، اصولاً تعریف انسان‌شناختی غالب بر اصحاب سیاست، قضا و مدیریت در جامعه ما تعریفی مغلوط و منشأ این همه خطا است. انسان می‌تواند در عین تدین و ایمان، مرتکب فسق و فجور باشد و میان این دو، رابطه «اجتماع نقیضین» نیست. شگفت این است که مبنای انسان‌شناختی ما در فقه

هیچ انعکاسی در پنداشت و رفتار فقیهان و سیاست‌مداران و مؤمنان ندارد. رساله‌های عملیه برای مسلمانان و مؤمنان نوشته شده است نه برای تبعه کفر. احکام رساله‌هایی که در خانه هر مسلمان یافت می‌شود از مسلمان روزه‌داری سخن می‌گوید که به قصد زنا کردن سفر می‌کند و حکم شرعی چنین روزه‌ای را بیان می‌دارد. خداوند نیز در قرآن از نمازگزارانی سخن می‌گوید که از یاد خدا غافل‌اند و از نماز خود بی‌خبراند و از سر ریا خداوند را اطاعت می‌کنند. فویل للمصلین (ماعون/ ۴) بنابراین پذیرش بزهکاری عاملان قتل‌ها دلیل بر انکار تدین یا سابقه مجاهده با نفس توسط آنها نیست. علاوه بر این، کسی که ایدئولوژی جزمی‌اش در اثر تضاد با واقعیت‌ها و یا رفتارهای مغایر با ایدئولوژی مدعیان و متولیان آن، فرو می‌ریزد، ممکن است به هر عملی کشیده شود. استبعادی ندارد که دست‌کم سعید امامی و سایر دوستانش با مشاهده ناهمگونی‌ها و اختلاف قول و فعل‌ها در حاکمیت و برخی از روحانیت به یک تضاد در درون رسیده باشند. جز این احتمالات، اصولاً کسی که به هر دلیل اعتقادی، امنیتی یا سیاسی جان انسانی برایش بی‌بها شد و به آسانی متقاعد شد که برای حیات و ممات آنها تصمیم بگیرد، دیگر همه چیز برای او مجاز می‌شود. سر آنکه خون انسان محترم شمرده شده و خداوند قتل نفس را (بدون اختصاص آن به دین و مذهب)، معادل قتل همه انسان‌ها شمرده، همین است. در قرآن کریم نیامده است که اگر کسی نفس مسلمانی را بکشد گویی همه انسان‌ها را کشته است بلکه اطلاق بر قتل نفس دارد: «من قتل نفساً فکانما قتل الناس جمیعاً».

همین خطای معهود، به تحلیل زندگی امنیتی عاملان قتل‌ها نیز سرایت کرده است. تصور می‌شود، کسی که به انگیزه اعتقادی مرتکب قتل‌های زنجیره‌ای شده است، نمی‌تواند جاسوس و عمله بیگانه باشد یا این که برخی گمان می‌کنند چنین فردی از ابتدا یک عامل نفوذی و مأمور بیگانه بوده و با قصد جاسوسی در تشکیلات امنیتی رخنه کرده است. همین گمان است که موجب می‌شود در وزارت اطلاعات عمدتاً نسبت به ورود عضوی به سیستم، انواع سخت‌گیری‌ها و عبور از فیلترها اعمال شود اما پس از ورود به سیستم و خودی شدن، گویا نوعی مصونیت برای فرد پدید می‌آید. البته نگارنده قصد تصدیق نظریه توطئه یا جاسوسی سعید امامی را ندارد زیرا از یک طرف به دلیل سابقه سال‌های گذشته، اعتماد مطلق به این مدعیان نمی‌توان داشت و از سوی دیگر آقاریب فرد و اطلاعات لازم در این زمینه



موجود نیست، نکته مهم این است که تبدیل یک عضو مطمئن به عمله سرویس‌های خارجی استبعاد ندارد، زیرا ممکن است یک فرد هنگامی که به تدریج آلوده می‌شود (آلودگی به فساد یا قتل و...) آرام آرام و شاید ناخودآگاه در تله‌ای بیفتد که با آگاه شدن و تلاش‌های بعدی قادر به خروج از آن نباشد. اگر نظارت فعال و انتقادی نهادهای مدنی و رکن چهارم وجود داشته باشد و پیوسته از بدنه و سیستم اجتماعی گندزدایی کند، مانع آلودگی‌های مزمزی می‌شود که مقدمات سوق یافتن به عملگی اجانب یا ارتکاب مفاسدی با استفاده از موقعیت شغلی است. هر دستگاهی خارج از حیطه نظارت باشد قهراً به فساد کشیده می‌شود. بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح چنین القاء می‌کند که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای توطئه‌ای برای بدنام کردن وزیر اطلاعات و سایر مسئولان و یا سپاه ایران در کار بوده است، گویا فرض بر این است که شبکه قتل‌ها تصمیم داشته‌اند ابتدا قتل‌هایی انجام دهند سپس آن را فاش کنند و به اهداف اعلام شده در بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح دست یابند. واقعیت این است که این قتل‌ها سال‌ها بود که جریان داشت و تمام فنون پیچیده اطلاعاتی برای ردگم کردن و پوشیده ساختن قتل‌ها به کار رفت. در قتل‌های پاییز سال گذشته نیز عملیات چنان ظریف و پخته اجرا شد که حتی خانواده بعضی از مقتولان، ادعای سکنه قلبی آنها یا... را پذیرفته بودند. انتساب قتل فجیع فروهر و همسرش به اختلافات داخلی حزب ملت نیز در آستانه مقبول افتادن بود. به گمان نگارنده، طرح این بود که سلسله‌ای از قتل‌ها انجام شود و به گردن نیروهای سیاسی مخالف یکدیگر بیفتد و آنها را به مرز درگیری و قتال یکدیگر برسانند سپس عوامل قتل‌ها به عنوان منجی یا یک دستگاه امنیتی برای استقرار آرامش وارد عمل شوند.

لذا چنان‌که در ماجرای کوی دانشگاه دیدیم عده‌ای خودشان می‌زنند، می‌کشند، خودشان هم عزا به پا می‌کنند و می‌گیرند خودشان موافقت و خودشان مخالفت می‌کنند و در پایان به فراموشی سپردن اصل حمله به کوی، طلبکار هم می‌شوند.

بنابراین بسیار ناشایسته است که گمان کنیم شبکه قتل‌ها می‌خواستند با افشای آن هم خود را به قتل برسانند یا به دام افکنند هم به نظام ضربه بزنند و عده‌ای را متهم و بدنام کنند. آنچه به افشای این قتل‌ها منجر شد، نقش مطبوعات مستقل بود و گرنه این حوادث نیز مانند قتل‌های ده سال گذشته، مکتوم می‌ماند. آنچه شبکه قتل‌ها را

فریب داد، موفقیت در پوشیده نگاهداری عملیات قبلی بود. قتل‌های پاییز سال گذشته نیز در شرایطی اتفاق افتاد که روزنامه‌های مستقل وجود نداشتند. به جز روزنامه سلام که در چارچوب مصالح حاکمیت عمل می‌کرد و تحت فشارها و تضيیقات فراوان قرار داشت، روزنامه‌های جامعه و توس نیز با دسایس سعید امامی و یارانش تعطیل شده بود. بنابراین آنها گمان نمی‌کردند حوادثی که روی داد، رخ دهد. در میانه اجرای سناریوی قتل‌ها، سه روزنامه جدید اصلاح‌طلب منتشر شد. آنها با ایما و اشاره و احتمال، توأم با ترس و نگرانی، از احتمال داخلی بودن قتل‌ها سخن گفتند. و با مقاومت شدید مطبوعات و محافل محافظه‌کار مواجه شدند. دو روزنامه عصر با عنوان این که مطبوعات اصلاح‌طلب به‌طور غیرمستقیم می‌خواهند القاء کنند که قتل‌ها زیر سر وزارت اطلاعات یا ... بوده است و نظام را زیر سؤال ببرند تا مرز اتهام براندازی به این روزنامه‌ها پیش رفتند. فقط لحظاتی مانده بود که اصلاح‌طلبان نیز با این اتهام قربانی شوند و حتی شریک قتل‌ها قلمداد شوند.

مطبوعات جناح محافظه‌کار در بحبوحه قتل‌ها و پیش از افشای عوامل آن القاء می‌کردند که مدعیان دوم خرداد عده‌ای را به قتل رسانده‌اند تا نظام و وزارت اطلاعات را متهم کنند. این شبیه مضمونی از بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح است با این تفاوت که بیانیه فوق می‌گوید، عاملان قتل‌ها (نه نیروهای دوم خرداد) می‌خواستند نظام و اطلاعات را متهم و بدنام کنند. حقیقت این است که رسوایی قتل‌های زنجیره‌ای پیروزی رکن چهارم بود و بس. حتی آنها بودند که احتمال داخلی بودن قتل‌ها را در ذهن مقامات طراز اول کشور تقویت کردند. سخنرانان و چهره‌های اصلاح‌طلب با اصرار بر این احتمال موجب موضعگیری مقامات عالی‌رتبه شدند.

بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای،  
روایت هشت‌ماهه یک نویسنده از پرونده قتل‌ها، (بخش پنجم)

خرداد، ۲۶/آبان/۱۳۷۸

نگارنده در همان ایامی که هنوز پرونده قتل‌ها در جریان و بحث‌انگیز بود، در گفت‌وگویی با صبح امروز گفت:

«من علت پیشرفت کار کمیته ویژه را در چارچوب تحولی که در جامعه ایران در دو ساله اخیر رخ داده ارزیابی می‌کنم. آنچه اتفاق افتاد پیروزی رکن چهارم بر خشونت بود...» صبح امروز، ۴/ بهمن / ۷۸.

در بخش چهارم بازخوانی قتل‌ها، عمده مصاحبه با روزنامه صبح امروز تکرار شده بود که حاوی توضیحاتی درباره چگونگی فاش شدن عوامل قتل‌ها و نقش مطبوعات بود. از آنجا که متن کامل مصاحبه فوق در صفحات پیش آمده است از نقل مجدد آن در اینجا صرف‌نظر می‌شود.

## بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده از پرونده قتل‌ها، (بخش ششم)

خرداد، ۲۷/آبان/۱۳۷۸

نگارنده در ادامه مصاحبه با روزنامه صبح امروز (۴/ بهمن/ ۱۳۷۷) عنوان کرده بود:

«در مورد تکرار قتل‌ها، نکته‌ای هست و آن، نحوه نگاه ما به پدیده‌هاست. اگر ما نسبت به مردم و حکومت، نگاه انسانی داشته باشیم، این قتل‌ها تکرار نخواهد شد. اما در نگاه ایدئولوژیک امکان بروز مجدد خشونت‌ها وجود دارد. نگاه ایدئولوژیک، فرد محورانه و گروه محورانه است که استنباط خودشان از دین را اصل قرار می‌دهند. آن را همان حقیقتی که به آن رسیدند می‌شناسند و هر کسی که با این حقیقت همراه نیست باطل شناخته می‌شود ...»

به گمان من از این پس هم فقط مطبوعات می‌توانند به تضمین سلامت نظام سیاسی و اجتماعی ما کمک کنند. با توجه به همه توضیحاتی که دادم، سر مبارزه بی‌امان یک سال گذشته علیه مطبوعات و عمق ماجرا روشن‌تر می‌شود و معلوم می‌شود که هدف از حذف مطبوعات زمینه‌سازی برای این قتل‌ها بوده یا به عبارت بهتر وسعت بخشیدن به قتل‌هایی که پیش از آن هم وجود داشته اما به دلیل فقدان مطبوعات مقتدر مردمی انعکاس نمی‌یافته است ...»

شکفت این است که از ابتدای برخاستن موج اعتراض نسبت به قتل‌های زنجیره‌ای و علی‌رغم حضور فعال مطبوعات و فشارها، و تهدیدهای مضاعف علیه این روزنامه‌ها، کراراً بر مسئله رسیدگی به قتل‌های اخیر تأکید شده است. منحصر کردن ماجرا به آنچه در پاییز ۷۷ روی داد زمینه انواع تحلیل‌های کاذب و انحرافی را فراهم آورده و مانع از پاکسازی یک غده سرطانی به نام مافیای خشونت از درون سیستم خواهد شد. در عین حال شناخت ابعاد مختلف قتل‌های پاییز ۷۷ به ناگزیر به گذشته کشیده شد و اصرار و افشاگری اصلاح‌طلبان در مورد قتل‌های گذشته و طرح

پرسش از آنها ماجرا را عطف به ماسبق کرد.

نگارنده در روزنامه خرداد ۳۰/دی/۱۳۷۷ در همین رابطه مقاله‌ای با عنوان «تداوم ابتکار عمل، تداوم نظام است» نوشت.

[بخشی از سلسله مقالات بازخوانی قتل‌ها، یادآوری گفتارهای سابق درباره این موضوع و تکرار مقالات گذشته بود، از آنجا که متن کامل این مقاله در صفحات پیش آمده است، از تکرار آن خودداری ورزیده و خواننده را به آن ارجاع می‌دهم. در این مقاله برای نخستین بار نام عده‌ای از قربانیان شبکه خشونت در سال‌های پیش ذکر شده است.]

اما تا امروز همچنان از قتل‌های سال ۷۷ یاد می‌شود و بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز وقایع گذشته را همچنان در پرده ابهام گذاشته است و انگیزه‌ها و دلایل این اقدامات را نه مستقیماً از زبان عاملان قتل‌ها بلکه به زبان تحلیلی باز می‌گوید. به همین دلیل این پرسش به وجود می‌آید که مگر آنها درباره دلایل و علل اقدامات خود چه گفته‌اند که مستقیماً نقل نمی‌شود.

سازمان قضایی نیروهای مسلح از نقش مطبوعات تشکر می‌کند و با رعایت انصاف خود موجبات دلگرمی اصحاب قلم و جراید را فراهم می‌آورد اما چرا در ماه‌های گذشته همین جراید که باید به خاطر این خدمت عظیم تاریخی به ملت ایران و متولیان نظام سیاسی کشور پاداش بگیرند مورد انواع تهمت‌ها، حمله‌ها و تهدیدها بوده‌اند؟ چرا دو روزنامه عصر به‌ویژه ارگان بازجویان و هدایت‌گران دوره سعید امامی در اطلاعات، انواع برچسب‌های وابستگی به اجانب، براندازی، نفاق، رجعت‌طلبی و ... را نثار آنان می‌کند و هر روز یکی را به دادگاه برده و بدون توجیه حقوقی مورد قبول عقلای جامعه و اصحاب حقوق قربانی می‌کنند؟ و حتی یک روزنامه عصر که صف خود را از همکاران شبکه قتل‌ها جدا نمی‌کند در سرمقاله خود آشکارا می‌نویسد: «جریان اصلاح‌طلب به تعبیر ما، همان جریان تجدیدنظرطلب، ضد امام و مخالف آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب است».

یک روزنامه دیگر عصر می‌نویسد: «امروزه در دو سوی عرصه سیاسی کشور دو طیف ایستاده‌اند: طیف اول توده‌های عظیم مردم مسلمان هستند و در سوی دیگر افراد و گروه‌ها هستند که غریبه‌های فراوانی را در میان خود جدای داده‌اند و با

پوشش برخی خودی‌های غافل و یا تغییر هویت داده و تجدیدنظرطلب و دشمنی با اصول و مبانی اسلام و انقلاب برخاسته‌اند و ...»<sup>۱</sup>

### عصب مرکزی مافیای خشونت

چندی پیش در یادداشتی تحت عنوان «رابطه قتل‌های اخیر با قتل مطبوعات» پس از بیان مقدماتی چنین نتیجه‌گیری شد: «مطبوعات خاکریز اول کارگردانان خشونت‌اند، با بسته‌شدن پرونده مطبوعات، پرونده ادامه قتل و آدم‌ربایی دوباره گشوده خواهد شد. هر سناریویی علیه دولت خاتمی و جبهه دوم خرداد در صورت بودن مطبوعات مستقل و آزاد شکست خورده و نتیجه معکوس خواهد داد ... لذا برای کور کردن پرونده قتل‌های سابق و یا ادامه آنها، نخست باید مطبوعات نابود شوند»<sup>۲</sup> متعاقب آن، یک روزنامه عصر از مراجع انتظامی و امنیتی خواست نگارنده این مقاله را به عنوان متهم یا مطلع ماجرای قتل‌ها دستگیر کنند. نگارنده آن مقاله طی نامه مشروحه به مدیر مسئول روزنامه فوق از دلایل و انگیزه‌های این آدرس غلط دادن و نیز روابط آنها با برخی از عاملان خشونت‌ها سخن گفت و همان‌جا در مورد احتمال قوی برای قتل سعید امامی توسط مافیای سیاسی ایران هشدار داد اما روزنامه فوق از درج آن نامه خودداری کرد. چندی بعد لایحه تحدید مطبوعات به مجلس رفت و روزنامه سلام نامه‌ای از سعید امامی را افتاء کرد که نشان می‌داد ارائه چنین طرحی برای محدود کردن مطبوعات از پیشنهادات یا دست‌کم مطلوب‌های جدی سعید امامی بوده است. روزنامه سلام بی‌درنگ به خاطر افشای این نامه توقیف شد. مجموعه رویدادهای مربوط به قتل‌ها و مطبوعات بر رابطه مستقیم آنها صحه می‌گذاشت. بنابراین هر چه مطبوعات در موضوع قتل‌های زنجیره‌ای بیشتر پیگیری و سماجت کنند، موجودیت خویش را بیش از پیش به مخاطره می‌افکنند اما ملت ایران نیز بدانند که اگر نسبت به مافیای خشونت در ایران اندکی غفلت ورزیده شود و آنها احساس امنیت خاطر گذشته را باز یابند از تمام ملت انتقام خواهند گرفت و

۱. نقل قول اول از رسالت، پنجشنبه، ۱۴ مرداد/ ۱۳۷۸ مرقم مقاله: «اصلاح طلبان و محافظه کاران» و نقل قول دوم از کیهان، یکشنبه، ۱۷ مرداد/ ۱۳۷۸ مقاله «چرا آدرس غلط می‌دهید» به قلم مدیر مسئول.

۲. خرداد، ۲۹ فروردین/ ۱۳۷۸، ص ۲.

آنان که این پرونده ملی را با قاطعیت پیگیری می‌کنند باید با پذیرش مخاطرات آن، به این خواست ملی ادامه می‌دهند زیرا پرداختن به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای دست نهادن بر عصب مرکزی سلسله اعصاب مافیای خشونت است لذا انفعال روا نیست و خواست ملی پاسخ به پرسش‌هایی است که ماه‌هاست بی‌پاسخ مانده‌اند.

تاکنون در مطبوعات، یک بار از بالغ بر هفتاد قتل و نیز یک بار دیگر از بالغ بر یک‌صد قتل طی سال‌های گذشته، خبر داده شده است. کدامیک از این ارقام مقرون به صواب است؟ خبرها و تحلیل‌های مربوط به اعمال شنيع اخلاقی و قاچاق مواد مخدر که برخی از شخصیت‌های جناح راست از آن با عنوان مفاسد اخلاقی شبکه قتل و آدم‌ربایی یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> چرا مسکوت می‌ماند؟ مبالغ دریافتی حاصل از فروش قاچاق در اختیار چه کسانی قرار گرفته‌اند؟ ارتکاب ده‌ها آدم‌ربایی و قتل در تهران و شهرستان‌ها از نظر فنی نمی‌تواند کار یک محفل چند نفره باشد و نیازمند یک شبکه یا مافیای خشونت است، اما چرا همچنان به عنوان قتل‌های محفلی از آنها یاد می‌شود؟ عملیاتی در چنین وسعت نیازمند لجستیک اطلاعاتی است، آیا به این موضوع رسیدگی شده است؟ تعداد آدم‌ربایان و قاتلان ده‌ها قربانی و نیز عوامل قاچاق و ... چقدر است و آیا آنها شناسایی شده‌اند؟ از طریق شناسایی قاتلان آیا نمی‌توان به آمران و عوامل بیشتری پی برد؟ سعید امامی تاکنون چند سفر و به کدام کشورها داشته است و همراهان او چه کسانی بوده‌اند؟ هدف برخی از این مأموریت‌ها چه بوده؟ نقش این شبکه از جمله سعید امامی در پرونده میکونوس که به منظور نابودی اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته، چه بوده است؟ آقای علی فلاحیان چگونه با سعید امامی ارتباط برقرار کرده؟ و زمینه‌های برقرار این روابط چه بوده؟ دلایل رشد عمودی سعید امامی در وزارت اطلاعات چه بود؟ چگونه او جایگزین افرادی شد که ده‌سال سابقه کار امنیتی داشتند و در سخت‌ترین شرایط جنگی، امنیت کشور را حفظ کرده بودند؟ تعدادی از معاونان و مسئولان بلندپایه وزارت اطلاعات مانند مرحوم شاه‌چراغی که به نظام خدمت می‌کردند به دلیل تفکر انسانی خود و عدم همراهی با شبکه خاصی در وزارت طرد شدند اما تعدادی از آنها که در سال‌های گذشته در وزارت اطلاعات دارای مسئولیت

۱. خرداد، ۱۴ / تیر / ۱۳۷۸، ص ۲ کلان‌بینی در ماجرای قتل‌ها.

بوده و با سعید امامی همکار و یاور صمیمی بوده‌اند، پس از خروج از این وزارت به منصب‌هایی دست یافتند و چه روابطی با سعید امامی داشتند؟ مافیای سیاسی چرا فاطمه قائم‌مقامی مهماندار هواپیما را کشت؟ و همچنین خانم برقعی که گفته می‌شود یکی از پرسنل مؤمنه وزارت اطلاعات در قم بود را به قتل رسانده‌اند؟ [و افری و دو تن از توابعین که در مصاحبه‌ای تلویزیونی مسئولیت قتل کشیش‌ها را به عهده گرفتند چه رابطه‌ای با سعید امامی و مافیای خشونت داشته‌اند کشیش‌های ایرانی در سال ۱۳۷۴ به چه جرمی ربوده شده و پس از قطعه‌قطعه شدن در یخچال نگهداری شدند؟ افرادی که به جرم ارتکاب به قتل کشیش‌ها مصاحبه تلویزیونی کردند [به مصاحبه تلویزیونی وادار شدند، چگونه | ...] تن به چنین مصاحبه‌هایی دادند و سرنوشت آنها به کجا انجامید؟ مجوز شرعی این قتل‌ها توسط چه کسانی صادر شده است؟ وزارت اطلاعات در طول سال‌هایی که مافیای خشونت در آن لانه کرده بود و با حیثیت نظام اسلامی که میراث ده سال مبارزه و شهادت بود، بازی می‌کرد، از چه کسانی فرمان می‌برد [ ...] چرا علی‌رغم آن که تعدادی از قاتلان و عوامل قتل‌های زنجیره‌ای شناخته شده و در زندان هستند، یک روزنامه عصر در تمام ماه‌های گذشته و حتی تا امروز صدها بار از واژه قتل‌های مشکوک استفاده کرده و بر آن اصرار می‌ورزد؟ آیا مسئولان این روزنامه که کرازا از مقتولان به عنوان مرتد و مستحق قتل یاد کرده‌اند، تاکنون توسط دادسرای نظامی مورد مؤاخذه قرار گرفته‌اند؟ تعدادی از مقتولان مانند «حسین برازنده» افرادی متدین و مفسر قرآن بوده‌اند آیا اتهام ارتداد به آنها مستوجب رسیدگی قضایی نیست؟ چرا شدیدترین حساسیت‌ها در ماه‌های گذشته نسبت به روزنامه‌هایی صورت می‌گیرد که در افشای قتل‌ها نقش مؤثری داشته‌اند؟ [ ...] آیا آن چه که در ستون الوسلام در مورد اراده‌های پشت‌پرده برای بستن مطبوعات گفته می‌شد و مهاجرانی نیز تلویحاً در استیضاح خود به آن اشارتی داشت، نباید روشن‌تر بازگو شود؟ چرا روزنامه‌های امنیتی که کرازا از دست پشت‌پرده بیگانگان در مطبوعات دوم خرداد سخن می‌گویند آشکارا این افراد را با ذکر نام و مشخصات و روزنامه محل اشتغال معرفی نمی‌کنند و مدارک خود را برای رسیدگی تحویل مقامات قضایی و مطبوعات نمی‌دهند؟ آیا به امید ایجاد جاده یک‌طرفه و فضای بسته‌ای در آینده که اتهاماتی را نثار دیگران کنند و رسانه‌ای برای افشای آنها وجود نداشته باشد، نشستند؟ رابطه سعید امامی و برخی از بازجو‌هایی



که در یک روزنامه عصر مسئولیت دارند و علیه مطبوعات دوم خرداد جو سازی می‌کنند، چه بوده است؟ در دوره همکاری مشترک چه فعالیت‌هایی داشته‌اند؟ منظور رییس دادرسی نظامی از این که پس از ۶ ماه تحقیق در پرونده قتل‌ها متوجه شده‌ایم کلاه بزرگی سر ما رفته است، چیست؟\*

اینها و دهها پرسش دیگر امروز در سطح جامعه وجود دارد و وجدان عمومی جامعه و مطبوعات به عنوان رکن جامعه مدنی آن را انعکاس داده و در انتظار پاسخ توسط مراجع ذی‌ربط هستند. بدون شک تأخیر در این پاسخ ضایعات جبران‌ناپذیر دارد.

---

\* پاسخ هریک از این پرسش‌ها می‌تواند گشاينده اسرار تکان‌دهنده‌ای از شبکه قتل و خشونت در سالهای گذشته باشد. هدف از طرح این پرسش‌ها، تولید انگیزه و سوژه برای پیگیری ماجرا، ممانعت از مختومه کردن پرونده قتل‌ها و ایجاد رخنه در تلاش‌ها و مقاومت‌هایی بود که نسبت به بستن پرونده می‌شد. شیوه طرح پرسش از نظر قانونی نیز بهانه مقابله با اطلاع‌رسانی و... را می‌گرفت.

## فلاحیان باید زنده بماند، روایت هشت‌ماهه یک نویسنده از پرونده قتل‌ها، (بخش هفتم)

خرداد، ۲۹/آبان/۱۳۷۸

پس از گذشت نه ماه از دستگیری تعدادی از عاملان ده‌ها قتل و آدم‌ربایی، آقای فلاحیان که به‌جای پاسخگویی، سکوت اختیار کرده بود به سخن آمد. او در مصاحبه‌ای به صورت تلویحی اعلام کرد:

«وزیر اگر قرار باشد پاسخ دهد باید به همراه رئیس خود [هاشمی رفسنجانی] حاضر شود»<sup>۱</sup>

این سخن فلاحیان گرچه شگردی تهدیدآمیز نسبت به هاشمی برای ایجاد یک حاشیه امنیتی و خروج از بن‌بست پراضطراب نه ماهه بود اما نه تنها بن‌بست را نگشود بلکه پل‌های پشت سر را هم خراب کرد. فلاحیان کیش شده بود اما با تکان دادن یک مهره پس از نه ماه سکوت و تدبیر، «مات» شد. فلاحیان با سنجاق کردن خود به رفسنجانی و بازتاب داخلی و بین‌المللی آن، چنین القاء کرده است که مقام مافوق او در جریان قتل‌ها بوده و شریک جرم اوست. بنابراین نظام جمهوری اسلامی برای پاک‌کردن این اتهام از دامان دوم شخص کشور یعنی رئیس جمهوری سابق که ۸ سال سکانتدار کشور بود ناگزیر از دستگیری فلاحیان و نشان دادن جدایی او از رفسنجانی است. سوی دیگر این ماجرا نیز بازی فلاحیان است. با توجه به سابقه طولانی فعالیت‌های اطلاعاتی فلاحیان و روحیه او که حاضر است دیگران را نیز با خود غرق کند به عنوان یک تحلیل‌می‌توان احتمال داد: استبدادی ندارد که او در فرصت طولانی ماه‌های گذشته نوارهای صوتی، تصویری و همچنین بافته‌هایی از خود برجای گذاشته باشد که در صورت گرفتار شدن با آنها معامله کند و اگر از بند رها نشد ایادی او آثار صوتی و نوشتاری وی را منتشر کرده و با ضربه‌زدن به حیثیت

سیاسی و مشروعیت مسئولان نظام از همگان انتقام بگیرد و به آنان بیاموزد که نباید چنین کسانی را بی‌پناه و یاور گذارند. او می‌خواهد بر سر گنجینه پنهان اسرار معامله کند و بدین‌سان از چنگال عدالت بگریزد. مؤید تحلیل و احتمال فوق اظهارات اخیر آقای حسینان است. مدافع سعید امامی (حسینیان) نیز اعلام کرده بود ۱۸ سال امنیتی‌ترین پرونده‌ها را بررسی کرده و همه بازجوها را می‌شناسد و از شکنجه و قتل متهمان توسط این بازجوها در سال‌های صدارت آقای ری‌شهری و فلاحیان سخن گفت. پیام اصلی حسینان در سخنرانی جنجالی خود این بود که اسرار نظام و عملیات اطلاعاتی-امنیتی آن در مشت آنهاست و شیشه عمر نظام را در چنگال خود دارند اگر رسیدگی به پرونده قتل‌ها چنان که مطلوب آنهاست انجام نشود دست به افشاگری خواهند زد.

از سوی دیگر بازماندگان شبکه‌ای که سعید امامی عضوی از آن بود نیز دارای همین منطق ایجاد فشار هستند. نزدیک به یکسال پیش آنان با صدور اطلاعیه‌هایی تحت عنوان فداییان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب، نه تنها مسئولیت قتل‌ها را بر عهده گرفتند بلکه بر ادامه آن پای فشرده‌اند. گرچه در آن زمان صدور این اطلاعیه‌ها، تاکتیکی انحرافی برای انتقال مرکز توجه و حساسیت‌ها از درون سیستم امنیتی کشور به یک تشکل مجهول‌الهویه خارج از سیستم بود تا بتوانند موقعیت و پایگاه خود را برای تکمیل عملیات حفظ کنند، اما این تاکتیک‌ها نیز نتوانست مانع از اراده نظام سیاسی کشور و نیروهای اجتماعی در پی‌گیری داخلی عاملان قتل‌ها گردد. البته در همان هنگام آقای کدیور به دلیل استناد به اطلاعیه‌های گروه فداییان اسلام ناب در سخنرانی خود در اصفهان، از سوی دادگاه ویژه روحانیت متهم به نشر اکاذیب و استناد به اطلاعیه‌ای مجهول‌الهویه گردید و به زندان محکوم شد. این در حالی بود که مطبوعات این اطلاعیه‌ها را درج کرده بودند و سازمان قضایی نیروهای مسلح در آخرین اطلاعیه خویش به تاریخ ۲۶/ آبان/ ۷۸ بر وجود این گروه به عنوان «بقایای بانده سعید امامی» صحنه گذاشت. بنابراین کدیور باید تهرئه شود و دادگاه ویژه اقدام خویش را جبران کند. نکته بسیار مهم این است که در آخرین اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح آمده است:

در ادامه تحقیقات گسترده در مورد قتل‌های زنجیره‌ای سال ۱۳۷۷ و دستگیری عناصر مرتبط با آن مشخص شد، پس مانده‌های بانده فتنه‌گر و مفسد «سعید امامی» و

«مصطفی کاظمی» به منظور فضا سازی و ایجاد فشار روانی بر اراده مسئولان نظام در پی گیری قاطع پرونده و ریشه یابی آن و با هدف متوقف کردن جریان رسیدگی و تحقیقات، ضمن پخش اعلامیه های موهن و تهدید آمیز با عنوان جعلی و گمراه کننده «فداییان اسلام ناب محمدی (ص) مصطفی نواب» و جوسازی های فراوان با القاء کاذب موضوع فقدان امنیت در کشور به دلیل پی گیری پرونده و تضعیف روحیه کارکنان نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، در شهریور ماه امسال و در یک اقدام جنایتکارانه مبادرت به انفجار بمب در میدان بیت المقدس (فلکه آب) مشهد مقدس کرد که بر اثر این انفجار دو نفر از هموطنان عزیز به شهادت رسیده و عده دیگری نیز مجروح شدند و این عناصر جنایتکار یکبار دیگر چهره واقعی و اهداف شوم خود را به نمایش گذاشتند که با لطف و عنایت خداوند متعال و با هوشیاری سربازان گمنام امام زمان (عج) دستگیر و هم اکنون در بازداشت به سر می برند.<sup>۱</sup>

در این اطلاعیه بر روش اعمال فشار بر مسئولان کشور به منظور جلوگیری از رسیدگی به پرونده و عمیق تر شدن در آن، حتی از طریق ایجاد انفجار در معابر عمومی، (روشی که گروه رجوی نیز برای پیشبرد منویات سیاسی خویش اتخاذ می کرد) تصریح شده است. این نکته نشان می دهد که ممکن است گروهی علی رغم مبارزه با باند رجوی و تعصب به نظام، از روش هایی شبیه تروریست های رجوی پیروی کند. بنابراین منحصر کردن رسیدگی به پرونده قتل ها به رخدادهای سال ۷۷ و ممانعت از معطوف شدن به قتل های سال های گذشته می تواند مانع از کشف روش ها و جنایت ها و ابعاد تشکیلات این گروه شود و نظام جمهوری اسلامی را با مخاطرات جدی رویه رو سازد. در اینجا زیان های دو روش مکمل برای این ممانعت ها بیشتر روشن می شود. ۱) روش تبلیغاتی آقای حسینیان مبنی بر این که اسرار نظام را در مشت خود دارند. ۲) روش عملیاتی شبکه خشنوت برای ایجاد فشار.

در صورت عطف به گذشته، پرسش های جدیدی هم مطرح می شوند. آیا کسانی که به منظور ایجاد فشار بر روی مسئولان کشور برای جلوگیری از رسیدگی به پرونده، در معابر عمومی دست به انفجار می زنند ممکن نیست برای ختنی کردن

پیامدها و فشارهای جهانی نسبت به قتل کشیش‌ها و حوادث مسجد فیض مشهد و درگیری در زاهدان که به قتل عده‌ای از برادران اهل سنت منجر شد، حادثه انفجار چند سال پیش در حرم مطهر امام رضا و نیز حرم مطهر امام خمینی (ره) را برنامه‌ریزی کرده باشند تا با زنجیره‌ای جلوه دادن این مجموعه حوادث، احتمال داخلی بودن ماجرای کشیش‌های و... را منقذ کرده و هیچ‌کس از مسئولان کشور نیز به آنها مظنون نشود؟ با توجه به آخرین اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح در مورد انفجار شهریور سال جاری در فلکه آب مشهد و نیز اظهارات آقای حسینیان می‌توان گفت:

سناریوی مشترک آنها (مجریان دو روش تبلیغاتی و عملیاتی) این است که هزینه ادامه رسیدگی به پرونده قتل‌ها را برای نظام چنان سنگین کنند که از آن منصرف شود. آنها تهدید می‌کنند که کشتی جمهوری اسلامی و سرنشینان آن را با همه سلامت و صلاحیت‌اش سوراخ کرده و غرق می‌کنند. بدون شک تمام شبکه کارگردان خشونت‌ها نیز، این سناریو را تا پایان همراهی نخواهند کرد. جناح راست که در سال‌های گذشته فقط ذی‌نفع این حوادث بوده و کارگردانان به هزینه جناح راست پروژه خود را پیش برده‌اند نیز در برابر قسمت دوم سناریوی یا همه یا هیچ ایستادگی خواهد کرد. بنابراین فقط یک تدبیر برای شبکه کارگردان خواهد ماند.

تجربه سعید امامی نشان می‌دهد آنان هرگاه یک عنصر مؤثر تشکیلات کارگردانی تبدیل به نقطه آسیب‌پذیر کلیت شبکه شده باشد ممانت او را بر حیاتش ترجیح می‌دهند. پیش از مرگ سعید امامی نیز براساس قرائنی از این که احتمال قوی وجود دارد که شبکه قتل‌ها برای کورکردن روند تحقیق، سعید امامی را خودکشی کنند سخن گفته شده بود. اما این سناریو یک ماه بعد عملی شد. اگر پاره‌ای از اظهارات آقای حسینیان را بپذیریم مانند «مرگ‌آور نبودن مصرف داروی نظافت»، «بهبود یافتن سعید امامی» و «کشته شدن او با آمپول هوا» می‌توان سناریوی مطرح شده توسط حسینیان را به گونه دیگری هم حدس زد و نوشت:

سعید امامی نیاز مبرمی به یک بار ارتباط با جهان خارج داشت. او باید میزان دستیابی دادگاه به اطلاعات مربوط به شبکه را به دوستان خود اطلاع می‌داد تا آنها نقاط آسیب دیده از نظر امنیتی را سریعاً ترمیم و در مواردی رد پاها را پاک کنند. شبکه کارگردان نیز باید از موقعیت سعید امامی مطلع می‌شد و تبانی لازم برای

بازجویی‌های داخل زندان و فعالیت‌های بیرونی صورت می‌گرفت. تجربه سعید امامی در این کارها نشان می‌داد تنها راه برای برقراری این ارتباط اقدامی است که او را به بیمارستان خارج از زندان منتقل کنند. او می‌دانست همکاری‌اش از چنان نفوذ و امکاناتی برخوردار هستند که در بیمارستان علی‌رغم چتر حفاظت امنیتی او به ملاقاتش بیایند. او به همکاران خود پناه آورده بود تا تیبانی لازم را انجام دهند، اما همکاری‌اش به دلیل عدم اطمینان به وضعیت او در زندان و بازجویی‌ها او را از میان بردند، زیرا سعید امامی یک حلقه اطلاعاتی مهم و سوخته بود. براساس اظهارات حسینیان، سعید امامی با مصرف داروی نظافت امکان مردن نداشت و فقط کارش به بیمارستان می‌کشید. به گفته حسینیان، سعید امامی بهبود یافته بود اما با آمپول هوا «مات» شد.<sup>۱</sup> چندی پس از مرگ سعید امامی، روزنامه تهران تایمز که نزدیک به جناح راست است خبر از خودکشی یکی دیگر از متهمان پرونده قتل‌ها به نام اکبر خوشکوش داد. بلافاصله پس از آن، سازمان قضایی نیروهای مسلح این خبر را تکذیب کرد و سپس مدیر مسئول آن روزنامه را فراخواند. در عین حال اخبار غیررسمی حاکی از آن بود که اکبر خوشکوک در حال اغما در بیمارستانی بستری است هر چند علت آن، احساس فشار روانی قلمداد می‌شد.

در هر حال انتشار این نوع خبرها سبب تقویت احتمال تکرار تجربه مرگ سعید امامی و افزایش نگرانی‌هایی نسبت به فرجام این پرونده می‌گردد. آن چه بر اساس خبرهای منتشره و به‌ویژه اظهارات حسینیان در مورد قتل سعید امامی گمان زده می‌شد این است که شبکه کارگردان خشونت می‌توانست با این کار از پرت اطلاعاتی بیشتر جلوگیری کرده و متقابلاً بازجویان و مسئولان رسیدگی به پرونده را متهم به قتل سعید امامی کند و وانمود کند که جبهه دوم خرداد از لو رفتن بسیاری از اطلاعات وحشت داشته است و گویی اساساً شبکه‌ای که سعید امامی عضوی از آن بود عامل پیدایش دوم خرداد و در خدمت آن بوده است. آنها بازی‌های مشابه را فراوان انجام داده‌اند. در ماجرای قتل کشیش‌ها و ربودن فرج سرکومی می‌خواستند جنتیتی را انجام دهند، اما آن را به گردن مخالفان خود بیندازند. این بازی تکراری است اما با توجه به این که فلاحیان در پی مصاحبه خود در پایان شهریور ماه جاری در

وضعیت جدیدی قرار گرفته است، نظام جمهوری اسلامی برای پاک کردن اتهام مشارکت دوم شخص کشور (رفسنجانی) ناگزیر از دستگیری اوست و فلاحیان نیز ممکن است به زعم خود شیشه عمر نظام را به دست ایادی خود به گروگان سپرده باشد و همچنین با توجه به این که مافیای سیاسی که برای حفظ خود ممکن است دست به هر عملی حتی انفجار در فلکه آب مشهد و قتل بی‌گناهان بزنند، استبعاد ندارد که فلاحیان دومین قربانی آنها باشد تا خطرات ناشی از آزاد بودن یا دستگیری او بدین‌سان مرتفع شود و گناه «مات» شدن او به گردن نیروهای جبهه دوم خرداد، دولت و پیگیران پرونده قتل‌ها بیفتند. مراقبت فلاحیان از خود ضروری است و مسئولان نظام باید برای پیشگیری از وقوع حادثه‌ای شبیه مرگ سعید امامی هر چه سریع‌تر تمهیدات لازم را ببندیشند. وزارت اطلاعات که خدمات و فداکاری‌های دو دهه گذشته‌اش اکنون تحت‌الشعاع عملیات یک باند مافیایی قرار گرفته و بیش از همه از ناحیه آنها ضربت دیده است، بیش از همه در پیش‌بینی و پیشگیری از این حوادث از آنها انتظار می‌رود.

شتاب‌زدگی برای ختم پرونده قتل‌ها یا مسکوت نهادن آن به جای قاطعیت در تحقیق و رسیدگی نیز آینده‌ای مبهم و تردیدآمیز را فراروی ما می‌نهد. شیوه‌های اتخاذ شده نیز درخور تأمل است. در اطلاعیه مورخ ۱۴ مرداد ۱۳۷۷ سازمان قضایی نیروهای مسلح که بوی پایان دادن به ماجرا از آن استشمام می‌شد سخن از محفلی رانده شده بود که تظاهر به دیانت داشتند و هدفشان ایجاد نزاع میان جناح‌های داخلی بود. در اطلاعیه اخیر این سازمان به تاریخ ۲۶ آبان ۷۸ لحن متفاوتی مشاهده می‌شود. این بار سخن از یک باند جنایتکار رفته است که علیه عابران نیز بمب‌گذاری می‌کنند. لحن تند و تعبیر باند به جای محفل و نیز وعده پخش قسمت‌هایی از اعترافات افراد دستگیر شده، حاکی از عزم جدیدی با شیوه‌ای جدید برای ختم ماجراست. احتمالاً پخش اعترافات و لحن بیانیه زمینه‌سازی اجرای حکم مجازات این افراد و ختم پرونده خواهد بود. گویا تصور بر این است که دو راه بیشتر وجود ندارد.

۱. اتخاذ لحن ملایم و ارایه بیانیه تحلیلی در اثبات این که هدف قتل‌ها براندازی نظام بوده است و لذا خود نظام باید مدعی باشد و تصمیم بگیرد.
۲. اینکه بیانیه‌ای شدیداللحن صادر گردیده و حس انتقام مردم ارضا شود.

واقعیت این است که تجربه ملت ایران به ویژه از ماهیت فزاینده پذیری روش انتقام، می آموزد که مردم تشنه انتقام نیستند. اراده انتقام جویی باید رخت بربندد و اراده اصلاح و کاویدن تا اعماق ماجرا به منظور کشف حقیقت جایگزین شود و سیستم آفت زدایی گردد. تضمین سلامتی و بقای مرتبطین با یک پرونده بی نظیر ملی یکی از راه های کاوش و رسیدن به «اصلاح» و «حقیقت» است.

در بخش ششم بازخوانی قتل های زنجیره ای (پنجشنبه ۲۷ آبان) عبارت زیر آمده بود:

«همچنین خانم برقعی که گفته می شود یکی از پرسنل وزارت اطلاعات در قم بود را به قتل رسانده اند. آیا این موضوع اساساً ارتباطی به قتل های زنجیره ای دارد؟»

عبارتی که توسط نویسنده اصلاح شده و اشتهاهاً جا افتاده چنین است: «چرا رسیدگی به پرونده قتل خانم برقعی در قم، بانوی مؤمنه ای که به طرز فجیعی در منزل مسکونی خویش به قتل رسید طی چند سال گذشته قتل کرده و پیگیری های خانواده وی بی ثمر می ماند؟ آیا اساساً این موضوع ارتباطی با قتل های زنجیره ای دارد؟»



محکومیت نوری و شمس‌الواعظین از نوع سوراخ کردن کشتی است که همه را با خود غرق می‌کند\*<sup>۱۱</sup>

آرپید ۸/ آذر/ ۱۳۷۸

شیوه عمل دادگاه ویژه روحانیت، وادارکردن جامعه به عکس‌العمل‌های خشمگینانه است چون آنها فقط در فضای خشن می‌توانند وضعیت را غیرعادی کرده و گام‌های بعدی خود را بردارند.

عمادالدین باقی عضو سردبیری خرداد با بیان این مطلب در جمع خبرنگاران گفت: ممکن است پس از زندانی شدن عبدالله نوری برخوردهای خشنونت‌آمیزی صورت نگیرد ولی انباشت نارضایتی‌ها در یک نقطه دیگر می‌تواند فاجعه‌آفرین باشد.

او با اشاره به تیتراژ اول روزنامه [انتخاب] در روز شنبه درباره انفجارهای اخیر در کشور اظهار داشت: این روزنامه در حالی با تیتراژ اول خود قصد نشان دادن جو ناامنی در کشور را داشت که از خبر مهم انفجار بمب در مشهد توسط باند سعید اسلامی به عنوان خبر حاشیه‌ای استفاده کرده بود. این جزیی از همان سناریوی کلی است که دنبال می‌شود تا با ایجاد اغتشاش و غیرعادی کردن فضای کشور، موقعیت را برای تعویق انتخابات یا برخوردهای وسیع خشن‌تر آماده کنند.

#### ظرفیت تحمل نارضایتی در جامعه

باقی تأکید کرد: توصیه ما این است که عکس‌العمل‌های جامعه در قبال زندانی شدن

\* این مصاحبه در شامگاه بازداشت آقای عبدالله نوری و توقیف روزنامه خرداد در محل روزنامه خرداد در جمع خبرنگارانی صورت گرفت که برای تهیه خبر و گزارش از این حادثه آمده بودند. فضای مطبوعات و جامعه ملتهب بود و این حادثه به‌عنوان خبر اول رسانه‌های مستقل داخل کشور و برخی از رسانه‌های بین‌المللی منتشر شد. آن شب شخصیت‌های سیاسی و مطبوعاتی زیادی جهت ابراز همدردی و کسب خبر به روزنامه خرداد مراجعه می‌کردند.

عبدالله نوری و تعطیلی خرداد از نوع حوادث ۱۸ تیر نباشد چرا که آن‌گونه عکس‌العمل‌ها کاملاً به سود خشونت‌طلبان و به زیان جبهه دوم خرداد و توسعه سیاسی است.

وی با این حال تصریح کرد: ظرفیت جامعه برای تحمل نارضایتی‌ها محدود است و تصور ما این است که حکم دادگاه ویژه درباره نوری و نیز محکومیت شمس‌الواعظین همه از نوع سوراخ کردن کشتی است که نهایتاً همه را با خود غرق می‌کند.

وی با اشاره به این که کیفرخواست دادگاه ویژه روحانیت، کیفرخواستی سیاسی بود که عبدالله نوری در دفاعیاتش به‌طور مستقل به آن پاسخ گفت افزود: اگر دادگاه نوری قانونی بود و کیفرخواستش هم حقوقی بود، افکار عمومی به نتایج آن تمکین می‌کرد.

برای ما فرقی نمی‌کند که متهم مقرب نظام و امام باشد یا نه. برای ما قانون مهم است.

#### اتهامات رییس و اعضای هیئت منصفه دادگاه ویژه

باقی با اشاره به سوابق برخی مسئولین و اعضای هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت گفت: نام روح‌الله حسینیان در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای مطرح است. مسیح مهاجری مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی بارها در روزنامه‌اش علیه خرداد و جبهه دوم خرداد موضع‌گیری کرده است و از طرف دیگر مطالبی در مورد مصطفی پورمحمدی یکی دیگر از اعضای هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت و قائم مقام فلاحیان مطرح است.

نوری می‌خواست در دادگاه این موارد را بازگو کند و نیز بگوید که شخصی به‌نام ... در صدور یک حکم نقش داشته است ...

### نیازی: متهمان، به قتل با مجوز شرعی اعتراف نکرده‌اند\*

روزنامه ایران، پنج، ۸/ آذر/ ۱۳۷۸

رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح گفت: اگر امروز دشمنان جرأت تعرض به حریم مقدس جمهوری اسلامی را ندارند به برکت قدرت و هوشمندی نیروهای مسلح و بسیجیان کشور است.

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد نیازی در مراسم معارفه رییس جدید سازمان قضایی نیروهای مسلح استان کرمانشاه افزود: حضور آگاهانه نیروهای مسلح و بسیج در صحنه موجب شده است تا همه توطئه‌های دشمنان یکی پس از دیگری خنثی شود. وی، با اشاره به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای گفت: سازمان قضایی نیروهای مسلح به دنبال حقیقت است و به خواسته‌های گروه‌های سیاسی کار ندارد.

نیازی افزود: هیچ کدام از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای ادعا نکرده‌اند، این اقدام با مجوز شرعی بوده است.

وی اظهار کرد: تحقیقات ثابت کرده است این اقدام‌های جنایتکارانه با انگیزه خدمت به دشمنان انقلاب اسلامی و علیه منافع ملی صورت گرفته است.

وی گفت: کسی که با مبانی اسلام آشناست، به خود اجازه جنایت نمی‌دهد. همچنین عمادالدین باقی نویسنده و محقق گفت: «اظهارات آقای نیازی پرسش‌های متعددی را برمی‌انگیزد، به این دلیل که ابتدا قتل‌ها را به ۴ مورد منحصر می‌کند، سپس به ارایه اطلاعات و توضیحات در مورد آن می‌پردازد بنابراین ممکن است گفته وی در مورد چهار قتل ادعایی‌شان صادق باشد اما سؤال ما این است که آیا همین گفته در مورد ده‌ها قتل دیگر هم صادق است؟»

\* این مصاحبه به‌عنوان تیر اول روزنامه چاپ شد. تیر خیر چنین است: نیازی: متهمان، به قتل با مجوز شرعی اعتراف نکرده‌اند، باقی: این خبر چیزی را عوض نمی‌کند.

وی افزود: «برای مثال در مورد پیروز دوانی چه حکمی صادر شده که به قتل رسیده است. دوانی در پاییز ۷۷ ربوده شد و هنوز او و محمد شریف که به طور قطع توسط همین شبکه از بین رفته‌اند، در این پرونده به حساب نیامده‌اند. سازمان قضایی نیروهای مسلح فقط فروهر و همسرش، پوینده و مختاری را چهار مورد اصلی این پرونده می‌داند». وقتی عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت در بخشی از دفاعیات خود خواست اطلاعات تازه‌ای ارایه کند، دادگاه ممانعت به عمل آورد.

وی افزود: سؤال ما این است که چرا هیچکس از نوری نتوانست اطلاعاتی که از ارایه آن ممانعت شد را در خارج از دادگاه به شکل دیگری بیان کند. اگر این نظرات و اطلاعات اعلام می‌شد قطعاً بسیاری از مسائل قتل‌ها روشن می‌شد.

باقی تصریح کرد: «اساساً بحث ما در مورد قتل‌های زنجیره‌ای این نیست که فتوایی برای نابودی شهروندان بوده یا نه؟ آقای نیازی چنین ادعا می‌کند که عاملان این جنایت براساس فتوا دست به این کار زدند اما مجوز قتل که لزوماً به معنی فتوا نیست. ممکن است افرادی در رده‌های بالاتر در وزارت اطلاعات مجوز قتل‌ها را صادر کرده‌اند اما این لزوماً به معنی مجوز شرعی یا فتوا نیست.»

وی افزود: «این اتفاقات توسط شبکه‌ای صورت می‌گرفته که دارای سلسله مراتب بوده است و سعید امامی و مصطفی کاظمی فقط یکی از لایه‌های این شبکه بوده‌اند. پس این خیر چیزی را عوض نمی‌کند. اما نکته دیگر این است که مگر اطلاعات مربوط به یک پرونده ملی، ملک طلق عده‌ای است که مانند یک بایگانی خصوصی از آن استفاده می‌شود.»

باقی تأکید کرد: «اساساً خود این سیستم اطلاع‌رسانی که هر چندگاه یکبار، یک قطره انتخابی از اطلاعات یک پرونده عظیم ملی را به مردم می‌دهد، در افکار عمومی هر چه بیشتر ایجاد شبهه و سؤال می‌کند زیرا مردم می‌پرسند که اگر اطلاع‌رسانی در مورد قتل‌های زنجیره‌ای بلامانع است چرا آقای نیازی گاه‌گاهی اینکار را می‌کند و چرا این اطلاعات به شکل تفصیلی و مورد انتظار افکار عمومی توزیع نمی‌شود؟»

وی گفت: «مردم باید از طریق محاکمه متهمان در دادگاه علنی و کاملاً آزاد در جریان این پرونده قرار بگیرند و آن وقت خودشان قضاوت کنند نه اینکه قضاوتی به صورت هدایت شده به افکار عمومی دیکته شود. حبس متهمان در صندوق‌خانه و از طرف آنان حرف زدن، امری قابل انتقاد و سؤال برانگیز است.»

## تحلیل عمادالدین باقی از شخصیت ۲ گانه سعید امامی\*

ارزش، ۱۳/ آذر/ ۱۳۷۸

قتل‌های زنجیره‌ای یکبار دیگر سنت الهی «یوم تبلی السرائر» را نمایش داد. یوم تبلی السرائر جلوه‌ای در این جهان انسانی و جلوه‌ای نیز در جهان آخرت دارد، با این تفاوت که در سرای دیگر درونی‌ترین اسرار آدمی هم آشکار می‌شود. به لسان اصحاب علم الاجتماع این فراگرد «مکافات» و «آشکارسازی»، سنت‌های تاریخی یا قانونمندی‌های اجتماعی نامیده می‌شود... هر ستمی در همین جهان نیز به نحوی از انحاء مکافات می‌گیرد. چه جهان ما جهان عمل‌ها و عکس‌العمل‌هاست. ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای رازی است که هر دم گشوده‌تر خواهد شد و دیگر کسی را یارای بستن طومار آن نیست. پرونده قتل‌ها تبدیل به طناب‌دار فرهنگ و جریان خشونت‌پرور و تفکر حذف و پوچ‌انگاری دیگران و منجر به تطهیر سیمای جمهوری اسلامی خواهد شد، اما برخی با منطوق «دیگی که برای من نجو شد...»

می‌خواهند با مقاومت در برابر رسیدگی به پرونده، آن را تبدیل به طناب‌دار جمهوری اسلامی کنند. طی یکسال گذشته تلاش‌های فراوانی به عمل آمده است تا این پرونده ملی با تدابیر و ترفندهای گوناگون، بحران آفرینی‌ها، فشارها و سناریوپردازی‌ها به حاشیه رانده شود و از گشوده‌تر شدن این طومار که آینده کشور در گرو آن است، جلوگیری شود، اما کم حاصل مانده است.

اگر علی‌رغم گذشت یکسال، اکنون اطلاعات افزون‌تری در دسترس داشتیم، چه

\* این مقاله بلند حاوی تحلیل فکری-روانشناختی سعید امامی براساس متن نوار سخنرانی ویدئویی او در دانشگاه همدان بود که به‌عنوان تیر اول و مطلب اصلی هفته‌نامه ارزش چاپ شد. از آنجا که مطالب تحریر شده طولانی بود بخش‌هایی از آن حذف شد و در اختیار هفته‌نامه مذکور قرار گرفت که در کتاب حاضر متن کامل مقاله درج شده است: متن کامل سخنان او در پایان کتاب ضمیمه است (پیوست ۵).

بسا متن سخنرانی سعید امامی قابلیت تدقیق، مطالعه موردی و ویژه را در این حد از دست می‌داد، اما در شرایط کاستی داده‌ها هر اطلاع‌جدیدی می‌تواند مورد بحث و موشکافی قرار گیرد و به افزایش دانش ما در این زمینه یاری رساند. علاوه بر آن، نکات درخور توجهی در خلال سخنان سعید امامی به چشم می‌خورد که نمی‌توان از کنار آن گذشت. پرسش‌هایی نیز وجود دارد که پاسخ آنها واجد اهمیت است. چرا و براساس چه تحلیل و ضرورتی سعید امامی در سال ۱۳۷۵ در کسوت یک سخنران قرار گرفت و به محیط دانشگاه و حوزه می‌رفت؟ چه انگیزه‌ای در کار بود و می‌خواست چه پیامی را انتقال دهد؟ و چه رابطه‌ای با مأموریت سازمانی وی داشت؟ چرا او علی‌رغم استتارهای امنیتی اعضای تشکیلات اطلاعاتی آن هم در جامعه‌ای با شرایط خاص ایران، با عنوان معاون امنیتی وزارت اطلاعات در مجامع حضور می‌یافت و با همین عنوان پلاکاردهای خوشامدگویی برای وی می‌آویختند؟ و چرا دانشگاه، کانون توجه و انتخاب شده بود؟

#### ■ مدل‌سازی برای شخصیت مجرمان

نگاه انفرادی، تحلیل جامع پدیده را با دشواری مواجه می‌سازد، لذا شیوه تیپ ایده‌آل یا مدل‌سازی که می‌تواند شخصیت افراد را به صورت جامع‌تری تعریف کند، برای درک مواضع و دیدگاه‌های سعید امامی ضروری است.

نامبرده دارای نبوغ خاصی نبوده و فردی معمولی و تربیت‌شده یک فراگرد اطلاعاتی بود، وی برای سخن‌گفتن حرف زیادی داشت، زیرا در دامن اطلاعات به هر دو معنای اصطلاحی‌اش پرورش یافته بود. یعنی اخبار و داده‌های فراوانی که در انحصار سازمان متبوع وی بود و نیز ساختار اطلاعاتی-امنیتی کشور.

در این مدل، سعید امامی فردی است معمولی، دارای اطلاعات فراوان، تحصیل‌کرده دانشگاه در امریکا، مسلمان معتقد، وفادار به نظام جمهوری اسلامی، مطلع از ادبیات (رمان) و فیلم و دارای قدرت و نفوذ بر تمامی سطوح سیاسی کشور، خارج از نظارت و کنترل.

چنین فردی می‌تواند در عین مسلمان و معتقد بودن به نظام و وفادار به سازمان متبوع خویش، ارتکاب شنیع‌ترین اعمال و جنایات را با زبان سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ توجیه و در راستای باورهای خویش قلمداد کند. این تصور که چنین فردی

یا عامل بیگانه یا متظاهر به دینداری است، پس غیر خودی است، برخاسته از مدلی غیر واقعی است که اصرار بر آن مانع از پیشگیری و تکرار شکل‌گیری شبکه‌هایی خواهد شد که امامی جزیی از آن بود.

#### □ باوراندن خویش به مخاطب

سعید امامی برای کسب توفیق در انتقال پیام اصلی خویش باید نخست خویش را به مخاطب بیاوراند. ژست اهل علم گرفتن از طریق بیان این مطلب که رئیس یک سرویس اطلاعاتی بیگانه از اینکه فردی تحصیلکرده در دانشگاه‌های خارجی نظیر سعید امامی مدیریت امنیتی را بر عهده دارد، یکی از فزاینده‌های سخنرانی اوست. چاشنی‌کردن فهرستی از اسم‌ها و اشاره به افکار «فوکو» نیز در محیط دانشگاهی لازم است تا نشان دهد ما نیز اهل علم هستیم. اظهارات او خاطره‌ای را برای نگارنده تداعی کرد که چند سال پیش دوست طلبه‌ای که از طریق ارتباطات برای تدریس در دانشگاه دعوت شده بود و خود را مسلط بر این وظیفه نمی‌دید، می‌گفت در اولین جلسه با به کار بردن تعدادی از اصطلاحات و اسم‌هایی که دانشجویان معنایش را نمی‌دانستند، آنها را مرعوب کرده و فاصله‌شان را با خود زیاد کردم.

بحث درباره فیلم‌های اسپیلبرگ نیز بیان غیر مستقیم صلاحیت یک عنصر امنیتی برای اظهار نظر درباره مخملباف و القای شبهه اطلاعاتی نسبت به اوست.

برخی استدلال‌های سعید امامی حاکی از روینایی بودن اظهارات اوست. استدلالی نظیر اینکه «آخوند وقتی سوار خر شد، دیگر پایین نمی‌آید» و یا در نقد آزادی و حجاب، استدلال به اینکه «آیا خری که پالان دارد، آزاد نیست و آنکه لخت و عریان است، آزاد است» به دلیل عدم کفایت دانش او برای استدلال‌های متین است. نکته دیگر در تصویرسازی از خود نزد دیگران، ارائه یک عنصر اطلاعاتی نیرومندی است که رؤسای مجرب سرویس‌های خارجی را شگفت‌زده می‌کند و نشان می‌دهد که ما از قدرتی ماورای تصور سرویس‌های خارجی برخورداریم و در عمق خاک آنها، لحظه به لحظه اقداماتشان را تحت نظر داریم.

نمونه ذکر شده در این سخنرانی، مؤاخذه رئیس سازمان امنیتی یک کشور دوست درباره فعالیت‌های گروه رجوی در آن کشور و ارائه جزئی‌ترین اطلاعات درباره نام‌ها، فعالیت‌ها و خانه‌های تیمی آنهاست.

آنچه مسلم است فعالیت‌های اطلاعاتی خارج از کشور، در چارچوب صیانت از منافع ملی و یا وسعت و دقت شناسایی و کنترل نسبت به سازمان‌های برانداز ارتباطی به سعید امامی نداشته و حاصل مجاهدات سربازان گمنامی است که سعید امامی خدمات آنان را در کارنامه خویش ثبت می‌کند. این داستان شبیه آن است که در میدان جنگ سربازانی می‌جنگند و فداکاری می‌کنند، اما درجه‌ها را ستادشینانی اخذ کنند که از میدان رزم و خطر به دور بودند و بیشترین اطلاعات را از صحنه‌های جنگ در دسترس داشتند.

### آزادی، توسعه سیاسی و شهروندی

در کل سخنرانی سعید امامی دو عبارت جلب توجه می‌کند.

۱. او می‌گوید: «ما نیامده‌ایم اینجا مثل شاه برخورد کنیم و یک صحبتی بکنیم و بلند شویم و برویم. می‌خواهیم به سؤالات شما پاسخ دهیم. چون احساس می‌کنم به عنوان دو دانشجو، یک دانشجوی سابق و یک دانشجوی جدید، نه به عنوان یک مقام امنیتی و یک دانشجو، با هم صحبت می‌کنیم. چون انصافاً و عمیقاً اعتقاد به این داریم و در تمام گزارش‌هایی که به مقام رهبری و ریاست محترم جمهوری (رفسنجانی) می‌دهیم معتقدیم که اگر فضای باز سیاسی در مملکت وجود داشته باشد آن وقت توسعه معنا می‌دهد یعنی توسعه اقتصادی بدون فضای باز سیاسی اصلاً معنا نمی‌دهد»

۲. در فرآزی دیگر می‌گوید: «شهروند درجه یک و درجه دو معنا ندارد و تقسیم‌بندی شهروند به درجه یک و درجه دو برخلاف امنیت ملی است.»

شبهات این دو عبارت به شعارها و مواضع جبهه دوم خرداد و نیروهای آزادیخواه ممکن است این توهم را در پی آورد که این تشابه اسمی نشانه‌ای از یک تشابه رسمی است. بنابراین بررسی این دو عبارت در خلال کل سخنرانی وی می‌تواند عوام‌فریبی گوینده و یا دست‌کم ناآگاهی وی از لوازم و عواقب اجتناب‌ناپذیر این دو کلام را آفتابی کند. در نگاهی خوش‌بینانه‌تر می‌توان وی را گرفتار تناقضات فکری و سیاسی دید که در پشت قدرت و اختیارات لجام‌گسیخته وی پنهان شده و مجال بروز نیافته‌اند یا این که فعال ما ی‌شاء بودن وی مانع از ایجاد



مشکلات ناشی از این تناقض برای وی گردیده است. کسانی هستند که از درون دچار فروریختگی شده و گرفتار تناقض فکری هستند و یا دیگر باور قلبی به عقاید پیشین ندارند اما زندگی در چارچوب‌هایی که از قبل آن را پذیرفته‌اند و رعایت مصالح و ملاحظات قدرت و امتیازات و منافع آن موجب می‌شود که ظواهر گذشته را حفظ کنند. آنها تبدیل به موجودی شده‌اند که پوسته‌اش همان پوسته اما محتوایش دیگرگون شده است. کسانی هستند که دچار تضادهای درونی شده‌اند اما قدرت چون پرده ساتری بر این تضادها کشیده شده و مانند ویروس فعال نشده‌ای است که به محض مساعشدن شرایط محیطی فعال می‌شود و انسان را از پای درمی‌آورد. اینگونه افراد به محض اینکه قدرت را از دست می‌دهند تضادهای درونی و مستور آنان برجسته و فعال شده و به سرعت آنها را از هم می‌پاشد لذا سعید امامی به دلیل تناقضات فکری و درونی‌اش به محض اینکه از اوج قدرت به حضيض می‌آید و زندانی می‌شود ویران می‌گردد و فرجامی می‌یابد که دیدیم. به همین دلیل همواره کسانی که به پشتگرمی قدرت خود از دیگران به‌عنوان عوامل سرکوب استفاده می‌کنند و یا امنیت لازم برای آشکارسازی درون را به افراد نمی‌دهند، همان عوامل فردا گریبانگیرشان خواهند شد.

۱. پارتو یکی از بزرگان جامعه‌شناسی است. او در کوشش برای نقاب‌افکنی از چهره اعمال و رفتار و نظام‌های اعتقادی آدمیان دو عنصر را شناسایی کرده بود. الف: ته نشست‌ها یا رسوبات ب: مشتقات یا توجیهات.

«پارتو استدلال می‌کرد که گرچه انسان‌ها غالباً منطقی عمل نمی‌کنند، اما به «منطقی جلوه دادن» رفتارشان سخت‌گرایش دارند، یعنی می‌خواهند نشان دهند که عملشان نتیجه منطقی یک رشته افکار است. در واقع، بیشتر اعمال ما مبنی بر آن رشته اعتقادهایی هستند که برای معقول و «منطقی» جلوه دادن اعمال‌مان به کار می‌بریم، بلکه یک نوع حالت ذهنی از پیش موجود و یک احساس بنیادی بشری ما را به کنش وا می‌دارند.

برای مثال، یک انسان از آدمکشی می‌هراسد و از همین رو، به آدمکشی دست نمی‌زند، اما در توجیه هراسش از آدمکشی به خود می‌گوید که «خدایان آدمکشان را به کیفر می‌رسانند» و در نتیجه، چنین می‌پندارد که همین او را از آدمکشی باز می‌دارد. اگر ما احساسات انسانی را که سرچشمه‌های بنیادی کنش غیرمنطقی‌اند،

بگیریم و نظریه‌های مربوط به کنش را b بدانیم و خود کنش را c، تشخیص دهیم که گرچه a, b, c، به یکدیگر وابسته‌اند، اما a مستقلاً بیشتر از b, c بر این مجموعه عوامل تأثیر می‌گذارد تا b, c، پارتو می‌گوید که اگر جز این بیندیشیم، به سفسطه عقل‌گرایانه‌ای دچار خواهیم شد که بیشتر نظریه‌های اجتماعی پیشین دچارش بوده‌اند.

پارتو توجهش را متمرکز بر رفتاری کرده بود که این حالت‌های روحی را منعکس می‌سازند و بیشتر بر نظریه‌ها و نظام‌های اعتقادی‌ای توجه داشت که برای توجیه و عقلایی کردن کنش غیرمنطقی به کار برده می‌شوند. نقد موشکافانه نظریه‌های غیرعلمی ملازم با کنش‌های بشری، در کانون علایق پارتو قرار داشت. او نظام‌های مابعد طبیعی، مذهبی و اخلاقی را در معرض یک تحلیل کوبنده قرار می‌دهد و نشان می‌دهد همگی این‌ها برخلاف آنچه که به ظاهر می‌نمایند، با نظریه‌های علمی هیچ فصل مشترکی ندارند. مفاهیمی چون «آزادی»، «برابری»، «پیشرفت» یا «اراده همگانی»، به اندازه آن افسانه‌ها و اوراد جادویی که اقوام ابتدایی برای معقول ساختن اعمالشان به کار می‌برند، بی‌محتوایند. هیچیک از این مفاهیم، تصدیق‌پذیر نیست و همگی شان افسانه‌هایی‌اند که تنها برای لاپوشی و مقبول جلوه‌دادن کنش‌های انسان‌ها به کار می‌آیند. هر چند که پارتو انکار نمی‌کند که چنین افسانه‌هایی گهگاه بر رفتار بشری تأثیر می‌گذارند، اما بیشتر بر نمونه‌هایی انگشت می‌گذارد که این افسانه‌ها تنها به عنوان نقاب عمل می‌کنند: او نقاب افکنی را یکی از مهمترین وظایف تحلیلگر اجتماعی می‌داند. «ما باید ببینیم که واقعیت تا چه اندازه در نظریه‌ها و توصیف‌های واقعیت در تاریخ تفکر بشر تغییر چهره داده است. تصویر ما از واقعیت، بر آینه دق منعکس شده است و مسئله ما کشف آن صورتی از واقعیت است که در این انعکاس تغییر ماهیت داده است.»<sup>۱</sup>

پارتو می‌خواهد نشان دهد که انسان‌ها برای منطقی جلوه‌دادن و توجیه اعمالشان انواع گوناگون و بی‌شمار مشتقات را به کار می‌برند و ما برای درک چهره واقعی اعمال انسانی و پدیده اجتماعی باید در شناخت ته‌نشست‌ها و رسوبات که ریشه‌های اصلی و پنهان وقایع هستند بکوشیم. هر چند نظریه پارتو ناظر به تحلیل

۱. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، لوئیس کوزر، ترجمه محسن نلاتی. انتشارات علمی

رفتارهای آشکار بشری است اما در مورد اموری که ماهیتاً از نوع پنهان‌کاری هستند مانند فعالیت‌های اطلاعاتی و امنیتی التفات به توجیه‌کاری و رسوبات و انگیزه‌های پنهانی امری حساس و لازمه هوشمندی است. سعید امامی خود به گونه‌ای بدان اقرار دارد که نشان می‌دهد علی‌رغم سخنرانی طولانی و لاینقطع خویش یک نوع لایه‌بندی و پنهان‌کاری را در کلام خویش مراعات کرده و پوشیده داشته است. او می‌گوید: «من بحث روشنفکری را باز نمی‌کنم چون ریشه بعضی تفکراتم باز می‌شود و باعث نازاحتی بعضی از شماها خواهد شد.»

امامی در پایان سخنرانی و پس از بازگو کردن ماجرای یک جانباز جنگ تحمیلی که به جرم ارتکاب زنای محصنه بازداشت شده است می‌گوید «من دیگر خسته شده‌ام و ممکن است حرف‌هایی بزنم و خودم را لو بدهم چون ممکن است بعضی از مسایل را افشا کنم که امکان دارد کار خیلی به جای باریکی بکشد مثلاً مدیری را در استان‌ها برکنار کردیم که جانباز هم بود و ۴/۵ سال سابقه جبهه داشت و جانبازی هم بوده که دارای ۱۶ فقره زنای محصنه می‌باشد.»

با نگاهی پارتویی انسان‌ها گاهی انگیزه واقعی رفتار و گفتار خویش را پنهان می‌کنند و برای آن توجیهاتی را باز می‌گویند. فرض کنید جمعی می‌خواهند با یکدیگر کار حزبی را آغاز کنند و برخی از آنها دلایلی را برای اثبات امتناع این تشکل بیان می‌کنند و برخی از آنها می‌گویند: فلسفه تشکیل حزب، مشارکت در رقابت برای دستیابی به قدرت است در حالی که کار روشنفکران نقد کردن قدرت است و لذا نباید حزب تشکیل دهند، دیگری می‌افزاید: خصلت روشنفکری آزاد اندیشی و تکرر آرا است و لذا قادر به ایجاد جمع منجم و همگونی از نظر سیاسی نیستند و ... تصور کنید که ده‌ها دلیل و توجیه خردپسند از این دست بیان می‌شود اما آنچه ریشه این توجیهات است اختلافات خصلتی یا بدینی برخی از افراد نسبت به یکدیگر می‌باشد. یکی دیگری را جاه‌طلب بداند و یا ... اما چون نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به صراحت آن را بیان کنند متوسل به توجیهاتی برای خردمندانانه جلوه دادن انگاره خویش (غیرشخصی و غیرخصلتی نشان دادن آن) می‌گردند.

بنابراین برای نقب‌زدن به کنه اندیشه‌ها و باورهای سعید امامی نباید در این دو عبارت از کل سخنرانی توقف کرد.

۲. شعار و عمل: یکی از شیوه‌های درک حقیقت آن است که از دل‌پستگی و اکتفا

ورزیدن به شعارها پرهیز کرده و هر فردی را با عمل وی محک زنیم. دیکتاتور مردان تاریخ نیز شعارهایی زیبا، انسانی و آزادیخواهانه داده‌اند اما حکایت کارنامه عملی آنها قضاوت تاریخ را واژگون کرده و برخلاف شعارهای آنان رقم زده است.

از محمدرضا پهلوی آثاری برجای مانده است که اگر نام گوینده‌اش را وانهییم و «ما قال» را با حذف «من قال» به معرض داوری بگذاریم خواننده بی‌گمان صاحب آن اثر را یکی از روشنفکران، سوسیالیست‌ها یا آزادیخواهان تلقی می‌کند. شاه، ایران را آزادترین کشور دنیا و خود را یک سوسیالیست می‌خواند.

۳. عبارتی که از سعید امامی نقل شد پیشتر در مطبوعات آمده بود. در یک مناظره دانشگاهی درباره آزادی بیان میان نگارنده و مرتضی نبوی که گزارش مبسوطی از آن در روزنامه رسالت منعکس شد این انگاره مورد بحث قرار گرفت و روزنامه جهان اسلام که جزو دو روزنامه مستقل سیاسی بود در صفحه اول این عبارت را تیتیر کرد: «توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی ممکن نیست»<sup>۱</sup>. سعید امامی با وقوف بر وجود این دو دیدگاه و نگرش دانشجویان به آن از ادبیاتی بهره می‌جوید که مطبوع طبع دانشجویان است و راه را برای اعتماد به پیام و نظرات اصلی وی می‌گشاید.

۴. تناقضات: وجود عبارات و مطالبی که کاملاً ناقض دو عبارت فوق هستند پرده از افکار و ایده‌های واقعی او (یا دست‌کم تناقضات اندیشگی وی) برمی‌دارد. او در فرازی از سخنرانی خویش می‌گوید: «یکی از مشکلات جمهوری اسلامی این است که همه کس می‌توانند حرف بزنند و هر کس خبر پخش می‌کند» مخالفت با حق آزادی بیان برای همگان و گردش آزاد اطلاعات با دو انگاره «توسعه اقتصادی بدون سیاسی امکان‌پذیر نیست» و «تقسیم شهروندان به درجه ۱ و درجه ۲ مخالف امنیت ملی است» در تضاد قرار دارد. سعید امامی منطق ایران برای همه ایرانیان را که مقبول روشنفکران است به حق زیستن تقلیل می‌دهد و این ادعا نمی‌تواند دربرگیرنده حقوق سیاسی و اجتماعی باشد. او بر حق ویژه و امتیاز خواهی برای یک گروه تأکید می‌ورزد که خود مستلزم نوعی تقسیم‌بندی شهروندان است: «سنگر اصلی دفاع از ولایت فقیه و تمامیت ارضی، حزب‌الله است. همه ایرانیها می‌توانند

در ایران زندگی کنند اما باید سرمایه‌گذاری روی حزب‌الله کرد.»

۵. ایده‌های ضدآزادی: یکی از شیوه‌های حقنه کردن ادعای آزادی، استفاده از قیاس است. در این شیوه از طریق مقایسه کردن با بدترین نمونه‌ها به تحسین وضع موجود می‌پردازند یا مخالفت با آن نمونه‌ها را دلیل بر آرمان برتر خویش جلوه می‌دهند. مثلاً مقایسه وضع ایران با افغانستان، ایران با بنگلادش. گرچه این شیوه در برابر قیاس با احسن تاب نمی‌آورد اما نکته درخور توجه، متفی کردن نمونه احسن در اظهارات سعید امامی است.

الف: توسل به بدترین نمونه‌ها مانند روش‌ها و سیاست طالبان در افغانستان یا دفاع از آزادی و حقوق زنان از طریق مخالفت با اینکه قدیمی‌ها زن را در صندوقخانه می‌کردند برای توجیه مطلوبیت وضع موجود در زمان سخنرانی سعید امامی است و تظاهر به دفاع از آزادی و ضدیت با تحجر دارد اما ضدیت با تحجر به معنای قایل و عامل به آزادی بودن نیست. مدل انتخابی ما نشانگر عناصری ضد تحجر اما انحصارطلب و مخالف آزادی است. بنابراین صحیح بودن گفتار وی در نفی طالبان‌گری و در صندوقخانه کردن زن، ناشی از «منطق توجیه‌گری» و «تناقض درونی» سعید امامی است که از ویژگی‌های مدل مورد بحث ماست.

سعید امامی می‌گوید: «ما با تفکر طالبانی، جمودگرایی و تحجرگرایی که امنیت کشور را به مخاطره می‌اندازد مخالفیم. ما با محیط‌باز سیاسی موافقیم و حکومت بسته و دیکتاتوری هرگز دوام ندارد.»

سعید امامی پس از استفاده از جهت منفی بردار برای قیاس، جهت مثبت آن را مسدود می‌کند. در ابتدای سخنرانی خود برای کاذب نشان دادن ادعای غربی‌ها (که گمان می‌کند می‌توانند برای قیاس به احسن مورد توجه قرار گیرند) از همراهی نکردن غربی‌ها با نیروهای اسلامی الجزایر که در انتخابات آزاد پارلمانی رأی آوردند و دولت آنها را سرکوب کرد سخن می‌گوید.

در بخش دیگری از سخنرانی خود از کشتار بوسنی به عنوان نمونه پایمال کردن حقوق بشر و نابودی مسلمانان سخن می‌گوید. او خبر می‌دهد که در دیدار با مقامات یکی از سرویس‌های اروپایی که خواستار ملاقات ایران با اسرائیل شده بلافاصله گفته است: «خوب اگر اینطور است من هم در رابطه با بوسنی هرزگوین صحبت می‌کنم. بحث حقوق بشر با کشتار جمعی در بوسنی هیچ سنخیتی ندارد. آن

مسئول امنیتی خارجی پاسخ می‌دهد: «نه فقط از طرف دولت خودم بلکه از طرف کلیه دول اروپایی می‌گویم که ما تجربه انقلاب اسلامی در دنیا یک‌بار برایمان کافی بود و به هیچ‌وجه کشورهای غربی نخواهند گذاشت در بوسنی حکومت اسلامی پا بگیرد.» سعید امامی می‌افزاید: «خط‌کشی کاملاً مشخص است در آنجا وقتی بحث حقوق بشر هم مطرح می‌شود یک بحث اساسی و در چارچوب تحت فشار قرار دادن ماست.»

سعید امامی بدون توجه به اینکه ناتو به رهبری امریکا در دفاع از بوسنی، صرب‌ها را بمباران کرده و وادار به عقب‌نشینی نمودند و مردم بوسنی را امنیت بخشیدند، از یک مقام امنیتی اروپایی سخنی نقل می‌کند که بدون شک ساختگی است. به ویژه اگر توجه شود که بنا بر گزارشات رسیده از بوسنی، مردم آن دیار خود را اروپایی می‌دانند و همچنین زندگی و ارزش‌های آنان کاملاً اروپایی است. ترکیب دین اسلام و سلوک اروپایی از نظر حجاب و پوشش و جنبه‌های دیگری از زندگی یا آنچه در تبلیغات رسمی گفته می‌شود همخوانی ندارد. گرچه بحث‌های مربوط به الجزایر و بوسنی برای مجادلات دیپلماتیک به هیأت‌های خارجی ممکن است وجهی داشته باشد اما نمی‌تواند توجیه‌کننده نفی آزادی‌ها در داخل کشور گردد. القای این نظریه که وقتی اروپا به عنوان مظهر آزادی، حقوق بشر را نقض می‌کند بنابراین وقوع احتمالی نقض حقوق بشر در ایران عادی به شمار می‌رود، از آنجا ناشی می‌شود که گویی مدل مطلوب روشنفکران جامعه اروپایی است. گرچه از نظر آزادی‌های سیاسی آنها به مراتب پیشروترند اما اگر سراسر اروپا نیز اکنون در توحش و ناامنی بود هیچ تغییری در اراده روشنفکران پدید نمی‌آمد. طلب آزادی به معنای تقلید از الگوی اروپایی نیست که حاجتی به بدانام ساختن آن بیفتند.

۶. تمهید زمینه انتقال پیام: واپسین هدف از گفتارهایی اضطراب‌آلود پیرامون آزادی و حقوق بشر زمینه‌چینی برای جلب اعتماد مخاطب است. اضطراب وی نیز از آنجا ناشی می‌شود که برای ایجاد همدلی و تأثیر بخشی به گفتار خویش در محیط ملتهدب دانشجویی در سال ۱۳۷۵ چاره‌ای جز بهره‌جویی از ادبیات روشنفکری و سخن گفتن از آزادی و توسعه سیاسی و برابری شهروندی نیست و از سوی دیگر تبلیغ جدی آنها با اهداف و برنامه‌های استراتژیک و اعمال پنهان شبکه‌ای که سعید امامی جزئی از آن بود همداستان نیست اگر این مدل تعمیم داده شود عناصر فراوانی

را در عرصه قدرت می‌توان نشان داد که به همین اضطراب آلوده‌اند.

۷. علنی‌سازی مخالفان: آزادی مطلوب یک مقام بلندپایه امنیتی با آنچه مورد نظر روشنفکران بود از دو جنس کاملاً متفاوت است. روشنفکران آزادی را برای تأمین امنیت همگانی، آزادی بیان، تساوی حقوقی و ... می‌طلبند اما از دیدگاه یک عنصر امنیتی در یک جامعه‌ای که در ظاهر اکثریت خاموش آن را تشکیل می‌دهند و دیدگاه‌ها و رفتار مخالفان به دلیل رعب و خفقان استتار شده باشد اطلاعات سازمان امنیت از درون مخالفان نارسا بوده و دورافتادگی از چند و چون و تغییرات در آنها موجب اغفال دستگاه اطلاعاتی می‌شود زیرا از برنامه‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی‌های آنها غافل می‌شوند. همانطور که یک جریان ضدآزادی‌های همگانی و برابری، آزادی را خطرناک و ضدامنیت ملی می‌داند، استتار شدید و تبدیل شدن جامعه را به جامعه‌ای خاموش خلاف امنیت ملی (به معنای مورد نظر آنها) می‌داند زیرا در جامعه‌ای که مبتلا به انباشت تضادها و نارضایتی‌هاست حوادث و تحولات ناگهانی رخ داده و با وجود مخالفان سازمان یافته و پنهان یا آلترناتیو و برنامه، احتمال وقوع حوادث غیرقابل پیش‌بینی وجود دارد لذا سازمان امنیتی به میزانی از آزادی در جامعه برای آشکار سازی مخالفان از نظر کمی و کیفی نیاز دارد تا به هنگام ضرورت بتواند آنان را برچیند. سعید امامی می‌گوید: «اگر یک دانشگاه یک محیط ساکت و صامت باشد قطعاً محیطی سالم از نظر امنیتی حتماً نیست جامعه خاموش به مراتب خطرناک‌تر است.» سعید امامی در فراز دیگری از سخنرانی خویش می‌گوید: «ما با تفکر طالبانی، جمودگرایی و تاجرگرایی که امنیت کشور را به مخاطره می‌اندازد مخالفیم، ما با محیط باز سیاسی موافقیم و حکومت دیکتاتوری و بسته هرگز دوام ندارد»

این روش، ایجاد فضایی برای بیرون کشیدن مارها از لانه خود و استحصال برآوردی از کمیت و کیفیت آنها برای رفع شر یا خطر ماره‌است. بنابراین مدل خاصی از توسعه سیاسی برنامه‌ریزی شده برای قابل مشاهده ساختن مخالفان و در صورت لزوم، قلع و قمع کردن دیگران، مدل توسعه سیاسی مطلوب سعید امامی است که در جهت تحکیم امنیت و اقتدار آنها عمل می‌کند و فضای بسته سیاسی را از این دیدگاه بر ضد امنیت ملی تلقی می‌کند. امامی می‌گوید: «ما چارچوب خاصی برای جذب افراد داریم ولی اگر دیدگاه ما این است که هر چه من گفتم اسلام و آزادی است این نشانه‌ای از دگماتیسم است.»

اصلی‌ترین پیام؛ توجیه قتل‌ها:

تأملی در متن کامل اظهارات سعید امامی حاکی از یک متن طراحی شده اما نانوخته است که به صورتی غیرحرفه‌ای اجرا شده است. در سال ۱۳۷۵ بیشترین آدم‌ربایی و قتل اتفاق افتاد. پس‌لرزه‌های قتل کشیش‌ها و اهل سنت هنوز پایان نیافته بود. ماجرای میکونوس شرایط جهانی نامناسبی برای ایران پدید آورده و شبهاتی در مردم آفریده بود. اگر چه بسیاری از قتل‌ها با سناریوی پیچیده‌ای که اجرا شده بود به عنوان حادثه‌ای عادی نظیر تصادف یا سکنه مطرح و در افکار عمومی مسأله نیافرید اما درز اطلاعاتی در ماجرای فرج سرکوهی می‌توانست به ایجاد سؤال در مورد تعدادی از قتل‌ها و مرگ‌هایی که قبلاً عادی تلقی می‌گردید بینجامد. تب و تاب انتخابات ریاست جمهوری نیز آغاز شده بود. سعید امامی از موضع بالاترین مقام امنیتی باید بدون استتار در میان جمع دانشجویان حاضر می‌شد و با جلب اعتماد آنان علاوه بر سؤالات آنها به آنچه از شیوع آن نگران بود پیشاپیش پاسخ می‌گفت. سخنان معروف بهشارتی وزیر کشور وقت در آذربایجان بود که از مکالمه خود با خدا سخن می‌گفت.<sup>۱</sup>

فشارهای جهانی: از عواملی که سعید امامی را وامی‌داشت به سخنرانی بپردازد حاد شدن فشارهای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر بر ایران بود. او در خلال اظهاراتش کراراً به این قضیه اشاره می‌کند. بحث درباره کاذب بودن داعیه طرفداری غرب از حقوق بشر نمونه‌ای از آن است. در فراز دیگری می‌گوید: «امیر انتظام از زندان آزاد شده و در منزل خودش زندگی می‌کند و اصرار دارد دوباره برگردد به زندان. به امیر انتظام آزادی کامل دادیم که برود دنبال کارش چون به این جمع‌بندی رسیدیم که حرف‌هایی نظیر حرف امیر انتظام خریدار ندارد چون یک مدتی سازمان‌های حقوق بشری می‌آیند در بوق و کرنا می‌کنند و بعد یخ می‌کنند.»

---

۱. بهشارتی وزیر کشور وقت که به منظور افتتاح چند طرح عمرانی به استان آذربایجان شرقی سفر کرده بود در اجتماع مردم و مسئولان تبریز سخنانی ایراد کرد، وی در قسمتی از سخنان خود که سند مهمی در شناسایی مدل شخصیت و تفکر حساس‌ترین وزیر کابینه هاشمی رفسنجانی است گفت: «خدایا از ما راضی هستی؟ با همه وجودم دارم می‌شنوم که می‌گه بله. خدایا! حالا که تو راضی هستی من رضایت تو را به مردم تبریز اعلام می‌کنم. مردم تبریز! خدا از شما راضی است، مردم آذربایجان خدا از شماها راضی است...» روزنامه **سلام**، ۱۵ مهر ۱۳۷۵.



او برای تخریب مصداق‌هایی که دستاویز سازمان‌های حقوق بشر خارج از کشور گردیده‌اند اعم از زندانی یا مقتول، به طرح ادعاهایی می‌پردازد که قابل تأمل هستند. اولین نمونه آن در سخنرانی سعید امامی، امیر انتظام است. «مشکل ایران شکنجه و آزار زندانیان سیاسی نیست چرا که مقوله‌ای به نام آزادی زندانیان سیاسی نیست... رفتند و یا نهضتی‌ها (نهضت آزادی) شروع کردند صحبت کردن. آن وقت آقای بازرگان هم زنده بود که صحبت‌هایی هم بازرگان گالیندوپول (فرستاده ویژه سازمان بین‌المللی حقوق بشر) کرد و شاهد این بودیم که امیر انتظام به عنوان الگوی حقوق بشر مطرح شد. حال امیر انتظام چه چهره‌ای است؟ امیر انتظام که در دولت بازرگان به عنوان معاون نخست وزیر کار می‌کرد و یکی از افتخاراتش این بود که من که در نخست‌وزیری بودم اجازه ندادم که نماز جماعت برپا شود. او می‌گفت هر که می‌خواهد نماز بخواند باید برود خانه خودش نماز بخواند. یک دولت موقت اسلامی، یک سخنگوی دولتش این‌گونه فکر می‌کند. تفکر را شما ببینید. بارها ایراد می‌گرفت که یکی از بزرگترین اشتباهات رهبران ایران درگیری با آمریکا و اسرائیل بوده است. امیر انتظام می‌گوید بارها صحبت کرده‌ام که شما اسرائیل را قبول کنید، آمریکا را قبول کنید و این چارچوب عرف دیپلماسی بین‌المللی است...»

سعید امامی چنان سخن می‌گوید که امیر انتظام معاون بازرگان در اوج انقلاب اسلامی به جنگ با نماز آمده و بازرگان هم چنین کسی را حمایت کرده است. این سخن در دل کسانی که اندک باور دینی داشته باشند گران می‌افتد و درباره چنین کسی آسان‌تر می‌توانند هر اتهام دیگری را پذیرا باشند. اما چنین مؤمنانی ناگهان شگفت‌زده خواهند شد اگر بدانند آنچه امیر انتظام بدان افتخار کرده منع کردن و تحقیر ورزیدن نماز نیست بلکه اقدامی است مبتنی بر فتوای امام خمینی برای رعایت حقوق شهروندان و تقدم مصالح اجتماعی.<sup>۳۸</sup> به همین دلیل توصیه به

۳۸ این مشکل نه تنها در دوره نخست‌وزیری بازرگان و دولت موقت که همواره در سالهای بعد نیز به یکی از معضلات دولت و مردم تبدیل شده بود تا آنجا که سرانجام مهندس موسوی نخست‌وزیر در تاریخ ۱۳۶۲/۷/۲۳ استفتایی را تقدیم امام خمینی کرد.

بسمه تعالی

محضر مبارک بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی

خواندن نماز در خانه و معطل نکردن ارباب رجوع امری کاملاً شرعی و شهروندی بوده است. اینک با خود بیندیشید که عالیت‌ترین مقام امنیتی کشور طی ۸ سال چگونه مسئولان عالی رتبه کشور را تغذیه می‌کرده و با تحریف و جعل به تزریق دشمنی و کینه‌ورزی و توهم توطئه و ایجاد پراکندگی و ... پرداخته و هنوز همان‌ها پاسدار این میراث شوم‌اند و یک‌بار در روش و منش گذشته تردید نمی‌کنند. با این اوصاف دیگر چگونه می‌توان به مدعیات سعید امامی اعتماد کرد؟ او برای تخریب یکی از این مصادیق می‌گوید امیرانتظام بارها گفته است اسراییل را قبول کنید اما هیچ سندی ارایه نمی‌دهد و انتظار دارد مخاطبان او را مانند مسئولان، باور کنند.

#### مدظله‌العالی

بعد از درود و سلام بی‌پایان، از آنجا که در بعضی از شعبات بانک‌ها و ادارات انجام فریضه نماز به صورت جماعت به هنگام وقت فضیلت موجب سوءاستفاده یا اضرار به بیت‌المال می‌گردد لذا سؤالات زیر در این رابطه مطرح است:

۱. در صورتی که نماز جماعت در اول وقت باعث افت تولید یک کارخانه شود و یا اختلالی در امر تولید بوجود آورد، آیا مسئول کارخانه می‌تواند از کارکنان بخواهد تا نماز را بعد از اتمام کار بخوانند؟

۲. اگر از بخشنامه دولت مبنی بر اقامه نماز جماعت، در شعبه‌ای از بانک‌ها و یا ادارات سوءاستفاده شود و کار مردم تعطیل گردد، آیا می‌توان اقامه نماز را به اتمام وقت اداری که حدود ساعت ۲ بعدازظهر است محول کرد؟

۳. آیا دولت مجاز است که در صورت مشاهده اضرار به بیت‌المال و یا وهن حیثیت جمهوری اسلامی به علت سوءاستفاده عده‌ای، به صورت موردی نماز جماعت را در اول وقت ملغی نماید؟

میرحسین موسوی نخست‌وزیر

پاسخ امام خمینی به استفتاء نخست‌وزیر

بسمد تعالی

جواب ۱. باید نماز را بعد از اتمام کار بخوانند و اگر کارخانه‌ای دولتی است، مسئول هم نمی‌تواند اجازه دهد.

جواب ۲. لازم است پس از وقت اداری نماز بخوانند.

جواب ۳. دولت می‌تواند، بلکه در صورت مذکور لازم است الفا کند.

روح‌الله الموسوی الخمینی

صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۱۴۵

در جای دیگری می‌گوید: «فرج سرکوهی به مدت ۵۰ روز در سطح بین‌المللی مطرح شده بود. رویتر، آسوشیتدپرس، سازمان‌های حقوق بشری و ... مطرحش کرده بودند. خوب هر روز ما یک بمب تبلیغاتی داریم.»

سعید امامی همچنین با اشاره به مرگ محمد ربیعی و اعتراضات مردم کرمانشاه می‌گوید: «یک عده انسان مریض و مغرض می‌خواستند بلوا به پا کنند که برخورد با آنها شد و یک سری دستگیری‌هایی هم انجام شد یک مدت این تو بوق و کرنا بود و مدتی هم حقوق بشر ... هر روز باید پاسخی را از نظر بین‌المللی بدهیم.» در قسمتی دیگر می‌گوید: «یکباره چه چیزی در سطح بین‌المللی یک اعتراض می‌شود چه مسأله‌ای در سطح منطقه‌ای یک اعتراض می‌شود و کدامین واقعه در سطح داخلی مایه اعتراض می‌شود. آنچه در سطح بین‌المللی عمدتاً جمهوری اسلامی با آن روبه‌روست که بیشتر مشکل نظام حول آن انجام می‌گیرد بحث حقوق بشر است.»

مسأله فشارهای جهانی در مورد حقوق بشر پیامدهای اقتصادی و امنیتی مهمی برای کشور داشت.

تجربه توافق دول اروپایی و امریکا برای تهاجم به عراق به منظور دفاع از مردم کردستان عراق که هدف بمباران دولت مرکزی خود بودند فراروی دولتمردان بود. پذیرش جهانی نقض حقوق بشر در ایران خطر اقدام مشترک جهانی علیه این کشور را شکل می‌داد. نارضایتی‌های داخلی به مرز انفجار نزدیک می‌شد و باید در دیگ بخار برداشته شود اما سعید امامی این کار را از طریق توجیه و رفع اتهامات وارده انجام می‌داد. در واقع روش او و همکارانش هیچ مشکلی را حل نمی‌کرد و سرانجام این شعور ملی مردم ایران بود که با انتخابات دوم خرداد ۷۶ به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز نارضایتی عمومی را اعلام کرده و یک‌بار دیگر به دولتمردان فرصت بازنگری و تصحیح رفتارهای خود را بخشیدند.

توجیه قتل‌ها: اگر رسوایی قتل‌های زنجیره‌ای و یازداشت تعدادی از جمله سعید امامی و کاظمی رخ نداده بود، اظهارات سعید امامی در دانشگاه همدان برای مخاطبانش به سادگی پذیرفته می‌شد. او نیز گمان نمی‌برد کمتر از دو سال بعد، راز ماجرای پنهان قتل‌ها کشف می‌شود و دو رویی او و سناریوی پیچیده و مجعول آنها برای قتل‌های پنهان فاش می‌گردد. حتی در شرایط کنونی نیز هنگامی که فیلم سخنرانی او را مشاهده می‌کردم چندان اجزا و عناصر سناریوی توجیه آدم‌ربایی و

قتل‌ها همساز و مقبول جلوه می‌کرد که هر چه خواستم باور کنم به یاد قتل‌های افشا شده و زندانیان که می‌افتادم هر باوری تارانده می‌شد. درباره سعید امامی نباید فقط براساس سخنرانی‌اش که یک سال پیش شاید می‌توانست اقناع‌کننده مخاطبان باشد، داوری کرد بلکه باید براساس پرونده قتل‌های زنجیره‌های به ارزیابی و قضاوت نشست.

در مورد قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ که امروز تمام مراجع و مسئولان کشور می‌دانند توسط شبکه خشنونت که امامی از اعضای رده چنم آن بود طراحی و اجرا شده است و قاتلان و عاملان دستگیر و بدان اعتراف کرده‌اند در همان روزهای پاییزی ۷۷ سخنان دیگری گفته می‌شد که درست شبیه اظهارات سعید امامی در مورد قتل‌های پیش از پاییز ۷۷ است. درباره قتل پوینده و مختاری و مجید شریف و فروهر و همسرش چه گفتند؟ آن روز هنوز سعید امامی معاون امنیتی وزارت اطلاعات بود و برخی روزنامه‌ها توجیحات آنها را منتشر می‌کردند. درباره فروهر ابتدا گفتند قتل او و همسرش ناشی از اختلافات داخلی حزب ملت یا انتقام کردهاست درباره تفضلی که پیش از آن کشته شد مطبوعات نوشتند او در حالی که مشغول تعویض چرخ اتومبیل خود بود تصادف کرده و راننده متواری شده است.

درباره مجید شریف گفتند در حال ورزش صبحگاهی در خیابان سخته کرده و از دنیا رفته است. پزشکی قانونی نیز این خبر را تأیید کرد.

با توجه به نکات یاد شده هنگامی که مروری دوباره بر اظهارات سعید امامی می‌افکنیم، این تصور فریبه‌تر می‌گردد که سخنرانی وی یک دفاعیه پیرامون قتل‌ها و اتهامات وارد به وزارت اطلاعات بود. او پس از بحث درباره آزادی و دفاع از آزادی و توسعه سیاسی و تحرک دانشجویان و همچنین بحث درباره توطئه جهانی برای متهم کردن ایران به پایمال ساختن حقوق بشر به نفی یکایک مصداق این اتهامات می‌پردازد اعم از آنکه این موارد به جمهوری اسلامی منتسب شده یا نشده باشند.

سعید امامی پس از اشاره به بیوگرافی و کتاب فردی به نام رفیع‌زاده می‌گوید سعیدی سیرجانی از کانال این فرد به امریکایی‌ها وصل شده است. در فراز دیگری از سخنرانی از آنجا که بهانه مناسب برای طرح موضوع سعیدی سیرجانی در خلال سخنرانی متبادر نشده است به‌نحوی نامربوط و ناگهانی وارد بحث شده و می‌گوید: مثال سعیدی سیرجانی را برای شما می‌زنم. اول که آمد وقتی از ستاد مواد مخدر او

را تحویل گرفتیم در اوایل به بچه‌ها گفت هر چه قدر می‌خواهید مرا بزنید به او گفتیم اینجا وزارت اطلاعات است و تحویل ما شده‌ای این حرف‌ها چی است. سعیدی سیرجانی وقتی توبه کرد از ما درخواست کرد به جبهه برود و ما ایشان را بردیم در جایی که با بیل‌های مکانیکی اجساد شهدا را در می‌آوردند. به شدت گریه می‌کرد. سعیدی سیرجانی را شعر یکی از بچه‌های ما درست کرد که در پاسخ شعر او شعری گفت و...»

یکی از شیوه‌های مافیای خشونت این بود که اگر ناگزیر بود افرادی را به جای ربایش و قتل بازداشت کند، اتهامات اخلاقی به او می‌بستند تا از عوارض سیاسی دستگیری او جلوگیری کرده حیثیت اجتماعی فرد را از بین ببرند و او را برای تسلیم مهیاتر سازند.

سعیدی سیرجانی در حالی که در زندان بود مقالاتی که حاکی از توبه‌کردن و اعتقاد یافتن به اسلام رایج و رسمی بود از او در مطبوعات چاپ شد. موسوی، مدیر کل سعید امامی نیز طی مقاله‌ای از چگونگی تحول یافتن او در زندان و ایمان و اعتقادی که موجب می‌شد او را مانند «حز» قلمداد کند نوشت. در آن زمان این مطالب در برابر تبلیغات جهانی می‌توانست افکار عمومی را تا حدودی توجیه کند. رادپوهای خارجی می‌گفتند سعیدی سیرجانی در زندان کشته شده است ولی پزشکی قانونی اعلام کرد او در زندان سکنه کرده است. اگر آگاهی‌های امروز نبود شاید دلیلی بر باور نداشتن ادعای سعید امامی وجود نداشت. یکی از همکاران سعید امامی که جزو آخرین بازداشت شدگان است چند ماه پیش از گرفتار شدن خود نزد یکی از روحانیون شناخته شده و نماینده مردم تهران در مجلس رفته و نحوه قتل سعیدی سیرجانی توسط امامی را بازگو می‌کند. او تنها شاهد این ماجرا بوده است: استعمال شیافی از طریق مقعد که با افزایش سریع پتاسیم منجر به سکنه سریع می‌شود (و پزشکی قانونی هم به درستی از وقوع سکنه خبر می‌دهد)، روش قتل سعیدی سیرجانی در زندان توسط سعید امامی است و از این طریق راز سکنه‌های مشابه دیگر نیز روشن می‌شود. در پی این اظهارات، روحانی مذکور این خبر را با تعدادی از مقامات کشور در میان می‌گذارد تا پرونده سعیدی سیرجانی در زمره قتل‌ها قرار گیرد. گرچه هنوز رسماً آنرا جزو پرونده نیاورده و بر محدود کردن رسیدگی به چهار قتل از شش قتل پاییز گذشته و ممانعت از عطف به ما سبق کردن

رسیدگی پافشاری می‌شود. آیا اکنون با این آگاهی‌های تازه می‌توان سایر ادعاهای سعید امامی را باور کرد.

نگارنده منهای سوابق، شخصیت و تفکرات سعیدی سیرجانی که با نظام اندیشه‌ای و ارزشی‌اش فاصله بسیار دارد از جنبه‌ای انسانی و حقوقی، استفاده از شیوه‌های ضدانسانی و ضداخلاقی را نسبت به هر انسانی حتی نسبت به دشمن جنگی روا نمی‌شمارد. چگونه سعید امامی به خود اجازه می‌داد به زشت‌ترین صورت یک زندانی را تحقیر کند اما در سخنرانی خویش چنان از رفتار انسانی سخن بگوید که گویی سیرجانی مجذوب فرشتگان زمینی شد و ایمان آورد. یکی دیگر از مسئولان کشور چند سال پیش در جلسه‌ای می‌گوید که سعید امامی به عنوان ادخال سرور برای آنان روایت کرده است که در زندان سیرجانی را قدم به قدم امر به درآوردن پیراهن و لباس زیر و... کرده و سرانجام از او می‌خواهد با بدنی عریان رقص کنان امر او را اجابت کند.

سعید امامی در بخشی دیگر از سخنانش ماجرای مفقود شدن فرج سرکوهی را باز می‌گوید و می‌افزاید او به قصد طلاق دادن همسرش به آلمان رفته بود و به علت اینکه در خارج از کشور برگرداندن بچه‌ها با مشکلات قضایی همراه است به صورت پنهانی وارد آلمان شد و مدتی در خانه یکی از دوستانش بود. ما اطلاعات این را داشتیم چون مطمئن بودیم آنها (خارجی‌ها) به حرف ما توجهی نمی‌کنند به‌جا دیدیم موضعگیری نکنیم بگذاریم هر چه می‌خواهند بگویند... عاقبت هم او روز جمعه گذشته به کشور برگشت. فرج سرکوهی به مدت ۵۰ روز در سطح بین‌المللی مطرح شد که گم شده است...»

آن روز که سناریوی دقیق سعید امامی از زبان خودش بازگو می‌شد، کسی نمی‌دانست در تمام این مدت فرج سرکوهی ربوده شده و در زندان مافیای خشونت در تهران است اما در مطبوعات خاصی با ذکر دلایل و اخباری اعلام می‌کنند که او به آلمان رفته و پنهان شده است. هنگامی که فرج سرکوهی به طرز معجزه‌آسایی توانست چند برگ نوشته را بیرون دهد و معلوم شد قرار است او را در تهران به قتل رسانده و جنازه‌اش را در آلمان رها کنند و آلمان را متهم به قتل وی و توطئه جهانی برای بدنام کردن ایران و اتهام نقض حقوق بشر نمایند فرج سرکوهی نجات یافت. آن روز جمعه‌ای که به گفته سعید امامی فرج سرکوهی به ایران بازگشته بود در واقع او را

از داخل زندان به فرودگاه بردند تا مصاحبه‌ای با خبرنگاران ترتیب دهد و اعلام کند در این مدت در آلمان بسر برده و اکنون بازگشته است. تفصیل سناریوی فرج سرکوهی در گزارشی به قلم وی منتشر شده است که خوانندگان را به آن ارجاع می‌دهم.<sup>۱</sup>

بنابراین پرداختن سعید امامی به موضوع ملامحمد ربیعی و نیز قتل کشیش میکاییلیان و دیباج در این سخنرانی نیز معنای خود را می‌یابد. او می‌گوید: «برای مثال یک سری از دشمنان داشتند سعی می‌کردند که فوت امام جماعت کرمانشاه ملامحمد ربیعی را به گردن نظام بیان‌دازند. شروع کردند در مدارس، طیف‌هایی که وابستگی به مکتب فلان داشتند و یک‌سری طیف‌هایی که به اخوانی‌ها متصل هستند و بعضی از جریاناتی که تفکرات و هابی دارند تحت عنوان شهادت امام جمعه یا اینکه همه می‌دانستند و پزشکی قانونی هم کاملاً مشخص کرده بود که بر اثر سکتة بوده ولی یک وسیله تبلیغاتی که این را بهانه‌اش می‌کنند...

او می‌افزاید: و هر روز باید منتظر بمانیم که چه مسأله‌ای تو بوق می‌گردد منافقین کشیش‌ها را می‌کشند و جمهوری اسلامی باید متهم به کشیش‌کشی شود...»  
چرایی و چگونگی ماجرای قتل کشیش‌ها و تعدادی از روحانیون و دانشگاهیان اهل سنت هنوز فاش نگردیده و درخور تحقیق و رسیدگی جدی است اما با توجه به اینکه متن سخنرانی سعید امامی دفاعیه و توجیهی در مورد قتل‌هاست طرح برخی از نکات بسی شبهه برانگیز است. درست در پی طرح قضیه قتل ملامحمد ربیعی و کشیش‌ها بلافاصله می‌گوید: «یک روز یک نفر ملی‌گرا فوت می‌کند جمهوری اسلامی متهم به این می‌شود بعد بحث مرحوم بازرگان که پیش آمده بود فروهر و یک عده دیگر صحبت کرده بودند که آیا می‌شود گفت که مقصر اصلی جمهوری اسلامی بوده که بازرگان سکتة کرده است. وقتی که بازرگان به سویس رفت جمهوری اسلامی از سفارت و امکانات خاص آنجا استفاده کرد و مرحوم بازرگان را به پزشک رساند اگر بازرگان در داخل کشور فوت می‌کرد لابد یکی از کسانی بود که جمهوری اسلامی کشته بودش... ما واقعاً باید یک‌سری محافظ برای اینها بگذاریم که اجل وارد نشود و اگر هم وارد شد دست ما است یا نه یک بحث دیگر است.» گرچه

محتمل است سعید امامی از یک واقعیت در مورد بازرگان برای تشبیه سایر موارد و تیرته خود استفاده کرده باشد اما با توجه به نقل قولی از فروهر که یک سال بعد توسط آنها به قتل می‌رسد و نیز شیوه‌های پیچیده اطلاعاتی مافیای خشونت در آدم‌ربایی و ارتکاب قتل‌ها در حد یک احتمال باید موضوع فروهر و بازرگان در این اظهارات مورد بررسی قرار گیرد.

### انفجار در حرم امام رضا(ع):

طرح ماجرای انفجار در حرم امام رضا(ع) نیز از موضوعات بسیار پرشش برانگیز در این سخنرانی است. این در حالی است که انفجار در حرم امام رضا تنها موردی بود که توسط مجامع حقوق بشری به عوامل داخلی منتسب نشده بود اما پرداختن به آن توسط سعید امامی نمی‌تواند بی‌وجه باشد. آخرین اعلامیه سازمان قضایی نیروهای مسلح مبنی بر اینکه انفجار بمب در فلکه آب مشهد و نزدیک به حرم در شهریورماه سال جاری، کار عوامل سعید امامی بوده و به قصد اعمال فشار بر نظام و جلوگیری از رسیدگی به پرونده قتل‌ها صورت گرفته است می‌تواند اندکی پرده از این سؤال بردارد. کسانی که برای پیشبرد اهداف سیاسی خود و اعمال فشار بر نظام جمهوری اسلامی در معابر عمومی بمب‌گذاری می‌کنند دور نیست که برای یک منظور سیاسی دیگر نیز مرتکب چنین جنایتی در حرم مطهر امام رضا(ع) شده باشند. زنجیره‌ای از حوادث سال ۷۵-۷۴ که به گفته سعید امامی در همین سخنرانی موجب اعمال فشارهای جهانی علیه ایران شده بود و درزهای اطلاعاتی و ابهامات فراوان درباره افراد مفقود شده و قتل‌هایی که هیچ‌کس مسئولیت آن را برعهده نگرفته و حتی گروه رجوی که سابقه اقدامات تروریستی و انفجار در کشور را به‌وفور داشت آن را انکار و رزید ایجاب می‌کرد در امتداد آن اقدامات جنایتی صورت گیرد که هیچ‌کس در داخل و خارج از کشور مطلقاً احتمال انتساب آن را به عوامل داخلی نیز نمی‌دهند و لذا چنین اقدامی می‌تواند انتساب سایر جنایات را به داخل دور ساخته و زمینه پذیرش توطئه خارجی و ضدانقلاب را مساعد سازد. شمایند طرح این موضوع در سخنرانی فوق یک خطای امنیتی تلقی شود اما به‌نظر می‌رسد دلیل مطرح ساختن موضوع، تاریک بودن مسئولیت انفجار حرم امام رضا(ع) باشد. در آن زمان ابتدا اعلام شد این جنایت توسط منافقین انجام گرفته تا مکمل حلقه قتل



کشیش‌ها با هدف ایجاد جنگ مذهبی در ایران قلمداد شود اما با انکار آن توسط گروه رجوی اعلام شد این اقدام توسط سپاه صحابه پاکستان صورت گرفته و اعلامیه‌ای (شاید هم خبر اعلامیه‌ای) منتشر شده در پاکستان بر این ادعا گواهی می‌داد اما آنها هم تکذیب کردند. سعید امامی گزارش اضطراب آلودی از عامل انفجار حرم می‌دهد او ابتدا اظهار می‌کند: «ما چهارده روز قبل به حراست آستان قدس گفته بودیم، اطلاعات را داشتیم، می‌دانستیم که منافقین دارند از یکسال قبلش برنامه‌ریزی می‌کنند» سپس می‌گوید: «منافقین برنامه‌ریزی کرده بودند که تحت پوشش اهل سنت، یک‌سری انفجارات انجام دهند و فردی از واحد اطلاعات سازمان به اسم محمدحسین ارباب به پاکستان فرستاده بودند و سازمان مجاهدین اهل سنت تشکیل دادند. این سازمان ۳ روز قبل از اینکه اعلام موجودیت کند محمدحسین ارباب در یک درگیری در پاکستان کشته شد و اصلاً سازمان اعلام موجودیت نکرد. سعید امامی انفجار حرم را به چنین گروهی نسبت می‌دهد.

سعید امامی در ادامه می‌افزاید: «اطلاعات نوع کار بود، تیم‌هایی که از خرمشهر می‌خواستند وارد شوند اطلاعاتش بود، تیم‌هایی که از کرمانشاه و از قصرشیرین می‌خواستند وارد شوند اطلاعاتش بود، تیم‌هایی را که حتی از آذربایجان شوروی با پوشش تجارت می‌خواستند وارد شوند اطلاعاتش بود». چه بسا همه این اظهارات سعید امامی در مورد ورود تیم‌های خرابکاری به کشور صحت داشت اما این احتمال هم وجود دارد که او می‌خواست با ارایه دسته‌ای از اطلاعات صحیح، اطلاعات دیگری را پاک کند و یا شبهه‌ای را دفع نماید. دست‌کم این است که پرسشی از مجموع داده‌های موجود برمی‌خیزد که شایسته تحقیق است.

### تهاجم فرهنگی

رگه‌های توجیه فکری قتل‌ها نیز در لابه‌لای سخنان سعید امامی پوشیده است. بارها در مقالات یکی از روزنامه‌های عصر این تعریف از تهاجم فرهنگی به کار رفته است که دشمنان خارجی، پس از شکست در توطئه براندازی نظام از طریق جنگ و محاصره اقتصادی، روش تهاجم فرهنگی را در پیش گرفتند و از عناصر خود فروخته یا فریفته غرب یا از افراد استحاله شده و بریده استفاده کرده‌اند. حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و می‌نویسد:

«در اظهارات تأمل برانگیز رییس سابق شبکه جاسوسی سیا در امور ایران که روز گذشته در کیهان چاپ شد نکته تکان‌دهنده‌ای وجود داشت این جاسوس کهنه‌کار صهیونیست درباره روش‌های به‌کار گرفته برای براندازی تدریجی نظام اسلامی توضیح می‌دهد: علاقه نداشتیم ستایش‌کنندگان امریکا و غرب را به خدمت بگیریم ما به دنبال انقلابیونی بودیم که در عین ستودن (امام) خمینی و احتمالاً تنفر از غرب می‌شد آنها را به خدمت گرفت<sup>۱</sup>» با این منطق نه تنها طرفداران غرب مشکوک‌اند که مخالفان غرب و طرفداران امام خمینی هم مشکوک می‌شوند و دیگر کسی نمی‌ماند.

بنابراین از دیدگاه تهاجم فرهنگی اگر دیروز سربازان دشمن با تفنگ و توپ و تانک برای سرنگونی نظام جنگیدند و راه دفاع از نظام نابودکردن آنها بود و زبان گفت‌وگو و نصیحت کاری لغو به شمار می‌رفت امروز هم که سربازان دشمن از طریق جبهه فرهنگی مبادرت به براندازی نظام می‌کنند همان حکمی را دارند که سربازان دشمن در جبهه دیروز داشتند. همین تعریف، توجیه سیاسی و شرعی قتل‌های زنجیره‌ای را طی چند سال فراهم می‌کرد و عده‌ای با این تصور که دارند سربازان و ژنرال‌های دشمن را که این بار در کسوت فرهنگ قرار گرفته‌اند نابود می‌کنند به سلاخی روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی پرداختند. دادستان داسم‌سرای سازمان قضایی نیروهای مسلح که مسئول رسیدگی به پرونده قتل‌هاست در همین رابطه اعلام کرد: «عاملان قتل‌ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی دست به این اعمال ننگین زدند»<sup>۲</sup>

در یکسال گذشته نیز که به دلیل پیدایش مطبوعات مستقل به اتکای خیزش دوم خرداد ۱۳۷۶، آدم‌ربایی و ترور فیزیکی متوقف شده است، با همان منطق و تعریف از تهاجم فرهنگی به تعطیل پی‌درپی مطبوعات و دستگیری و حبس روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی پرداختند. نمونه‌ای از آن متن کیفرخواست آقای عبدالله نوری است.<sup>۳</sup>

۱. کیهان، یکشنبه ۱۴ آذر ۱۳۷۸. ص ۲ یادداشت روز: خائشان مدال نمی‌گیرند.

۲. روزنامه صبح امروز پنجشنبه ۱۷/۴/۱۳۷۸. تیر اول، روزنامه عبارت منقول در متن است.

۳. شوکران اصلاح (دفاعیات عبدالله نوری). طرح نوه چاپ اول ۱۳۷۸. ص ۲۰۲-۱۹۹.

این دیدگاه با تحویل کردن اندیشه به اقدام و جرم تلقی کردن اندیشه راهی را می‌گشاید که دیگر هیچ حد یقنی برای آن متصور نیست. تحلیل منجر به سرکوب این است که سعید امامی می‌گوید: «سروش مسئله‌اش دیگر فرهنگی نیست. او می‌گوید اسلام منهای روحانیت که معنایش اسلام منهای اطلاعات اسلامی است» با این مقدمه چینی و نتیجه‌گیری اگر کسی واجد تمام شروط دینداری بود اما قایل به ضرورت روحانیت بود نه رسمیت آن، تبدیل به فردی مخالف اسلام گردید. و دیگر مسئله‌اش از حیطة فرهنگ به حیطة ضدامنیتی واگذار می‌شود. صرف‌نظر از اینکه آیا سروش چنان پنداری داشته یا دست‌کم چنان پنداری را آشکارا بیان کرده است یا نه و صرف‌نظر از اینکه به فتوای همه فقها و عقلا ذکر شهادتین و اعتقاد به توحید و نبوت برای احراز دینداری فرد کفایت می‌کند، اصولاً امنیتی کردن حوزه اندیشه (حتی عقیده به اسلام منهای روحانیت) مجوز سرکوبی و تنگ‌کردن روزافزون عرصه سیاست را صادر می‌کند. بر همین اساس فاز جدید تشکیلات امنیتی تحت نظر سعید امامی تکرار مدعیات ناصواب گروهی از مخالفان شریعتی در اوایل انقلاب اسلامی بود. در ابتدای انقلاب عده‌ای بدون توجه به اینکه خیل مدیران کشور و انقلاب بنابه اذغان صحیح خود به‌نحوی متأثر از اندیشه‌ها و آثار شریعتی بودند به صرف اینکه گروه فرقان مدعی پیروی راه و مرام شریعتی بود می‌گفتند آموزه‌های شریعتی زمینه‌ساز پیدایش گروه‌های تروریستی است که مظهری‌ها را از جامعه می‌گیرد و بدینسان از نشر آثار شریعتی ممانعت می‌کردند. سعید امامی نیز در سخنرانی همدان در سال ۱۳۷۵ که شریعتی دوباره در نسل جوان با اقبال روزافزونی مواجه شده بود و آثارش به چاپ‌های مکرر می‌رسید می‌گوید: «تیم‌های منافقین از خرمشهر، کرمانشاه، قصر شیرین و آذربایجان می‌خواستند وارد شوند (برای انفجار در داخل کشور) پس مشکلات ما از نظر امنیتی مشکلاتی است که گروهی، تشکلی، سازمانی مثلاً چند وقت پیش یک‌سری دانشجویها و یک‌سری افراد دیگر در یکی از استان‌ها بعد از خواندن کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی به این جمع‌بندی رسیده بودند که تنها راه مبارزه با جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه است. افتاده بودند دنبال تفنگ جمع‌کردن و مواد منفجره، کپی و استنسیل و اینها...» افرادی نظیر سعید امامی به جای برگرداندن نگاه خویش به عملکردهای حاکمان و بستری که علت پیدایش این

قبیل گروه‌ها شده با عمده کردن معلول‌ها توجیهی را برای مبارزه با اندیشه‌ها و اندیشه‌وران برپا می‌کنند.

با مروری بر آنچه گذشت سیمای روشن‌تری از یک مدل به دست می‌آید. مدل شخصیتی کسانی که با تحجر مخالف بوده و مسلمان و تحصیل کرده هستند اما برای حفظ قدرت خود هر اقدامی را ایدئولوژیزه کرده و در راستای حفظ امنیت ملی می‌دانند. اگر ریشه انحراف و غلطیدن به دامن تروریسم در گروه رجوی، بت‌سازی از تشکیلات و خود را معیار حق و باطل انگاشتن بود و به همین روی رسیدن به هدف هر وسیله‌ای را توجیه می‌کرد، این منطق خطرآفرین و بیماری‌زا و ویروسی است که به هر پیکری می‌تواند سرایت کند. تقدم حفظ قدرت بر ارزش‌ها لغزشگاهی است که گروه رجوی و سعید امامی را می‌پروراند. آنچه باید بر همه چیز تقدم و سیطره یابد کرامت انسان، برابری، حقوق و آزادی قانونمند اجتماعی است که می‌تواند از انواع بت‌انگاری‌ها و عوارض جبران‌ناپذیر آن پیشگیری کند.

## فیلم اعتراف عاملین قتل‌های زنجیره‌ای گزینش و مونتاژ شده است\*

روزنامه آزاد، ۲۰/ آذر/ ۱۳۷۸

اعلام خبر پخش اعترافات عاملین قتل‌های زنجیره‌ای واکنش‌های متفاوتی را در جامعه برانگیخت.

عمادالدین باقی محقق و پژوهش‌گر، فیلم مورد نظر سازمان قضایی برای پخش را فیلمی مونتاژ شده و گزینش شده از اعترافات عوامل قتل‌های زنجیره‌ای می‌داند. وی در گفت‌وگو با خبرنگار «آزاد» با اشاره به اینکه پخش اعترافات عاملین قتل‌ها برای وزارت اطلاعات بازتاب‌هایی منفی دارد گفت: فیلم اعترافات طوری گزینش شده است که مهر تأییدی بر مفاد بیانیه ۱۴ مرداد سازمان قضایی باشد.

وی گفت: همان موقع که بیانیه ۱۴ مرداد این سازمان منتشر شد معتقد بودم محتوای بیانیه بعداً به اجرا درمی‌آید یعنی اگر قرار باشد فیلمی پخش شود چنان گزینش می‌شود که محتوای این بیانیه را تأیید کند.

باقی گفت: قبل از اینکه این فیلم مونتاژ شده پخش شود، سازمان قضایی آن را در اختیار وزارت اطلاعات گذاشت و وزارت اطلاعات تشخیص داد که این فیلم به اعتبار این وزارتخانه صدمه می‌زند. شنیده‌ایم قرار شده است این فیلم مجدداً بازبینی شود و مونتاژ جدیدی بر روی آن صورت گیرد و مواردی دیگر دوباره حذف شود. وی با اشاره به اینکه فیلمی که پخش می‌شود مونتاژ شده و گزینشی از مجموعه‌ای از اعترافات متهمان است گفت: مطمئناً با شنیدن کل اعترافات افکار عمومی داوری کاملاً متفاوتی خواهد داشت.

وی خاطر نشان کرد: اگر پخش این اعترافات به نفع جبهه دوم خرداد هم باشد باید با آن مخالفت کرد چون اقرار در درون زندان وقتی ندانیم متهمان در چه شرایط

\* متن مصاحبه تلفنی با روزنامه آزاد است.

بوده‌اند به هیچ‌وجه به نفع هیچ گروهی نیست.

باقی با ناپسند خواندن این روش گفت: ما نبایستی سنت‌های نادرستی را که سال‌ها در کشور متداول بوده است تثبیت کنیم و اعترافات افراد در داخل زندان که ممکن است از نظر روحی شرایط نامناسبی داشته باشند مورد ملاک قرار گیرد. وی ضمن تأکید بر اینکه این شیوه بایستی تعطیل شود گفت: اعتراض ما اعتراض به تأخیر در رسیدگی به پرونده است و اطلاع‌رسانی قطره‌ای به طوری که گویا این پرونده بایگانی خصوصی برخی افراد است که هرازگاهی برای توجیه تحلیل‌های خود اطلاعاتی در این خصوص می‌دهند.

## اعترافات را پخش نکنید\*

کیهان، ۲۲/آذر/۱۳۷۸

ما نباید اعترافات متهمان قتل‌های زنجیره‌ای را ملاک قرار دهیم! یکی از بقایای باند آدم‌کش و جنایت‌پیشه مهدی هاشمی معدوم که طی سال‌های اخیر به لطف خویش‌داری و اغماض کریمانه نیروها و نهادهای اصولگرای کشور، آزادانه مشغول جعل و انتشار انواع اتهامات ضدامنیتی علیه مسئولان و اصول سیاسی و اعتقادی نظام است، با درج مطلبی در روزنامه «آزاد» (مناطق آزاد سابق) ضمن ابراز وحشت از پخش اعترافات روشنگرانه عوامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای از طریق سیمای جمهوری اسلامی نوشت: «ما نبایستی سنت‌های نادرستی را که سال‌ها در کشور متداول بوده است تثبیت کنیم و اعترافات افراد در داخل زندان که ممکن است از نظر روحی شرایط نامناسبی داشته باشند، مورد ملاک قرار گیرد.»

پیش‌تر نیز یکی از روزنامه‌های مدعی مالکیت دوم خرداد پیشنهاد کرد رسیدگی به پرونده قتل‌های مشکوک متوقف شود! عقب‌نشینی‌هایی از این نوع، نتیجه مقاومت مقاومت قضایی و امنیتی کشور در برابر هجوم تبلیغاتی گسترده طیف مزبور ارزیابی می‌شود.

## اقتدارگرایان در جست‌وجوی چه هستند؟

روزنامه فتح، ۲۲/آذر/۱۳۷۸

متن سخنرانی سعید امامی، معاون امنیت وزارت اطلاعات در نیمه دوم مهرماه ۱۳۷۵ که در دانشگاه همدان عنوان شده و اخیراً انعکاس گسترده‌ای در محافل سیاسی و مطبوعاتی داشته از جنبه‌های گوناگونی و از جمله از «حیث» «روش» درخور مطالعه است. «روش» سارقی که به هنگام فرار فریاد می‌کرد. «دزد، دزد!» تا مردم او را همان سوژه تحت تعقیب می‌پندارند. اگر امروز ارتکاب بسیاری از قتل‌ها توسط شبکه مافیایی خشونت محرز شده است و برخی عاملان آن گرفتار شده‌اند، آن روز کسی نمی‌دانست چرا سعید امامی در قالب یک سخنرانی به بهانه‌های مختلف، موضوع سکه ملامحمد ربیعی، مفقود شدن فرج سرکوهی، قتل کشیش‌ها، انفجار حرم امام رضا(ع) و ... را مطرح کرده و توضیح می‌دهد که منافقین یا سرویس‌های خارجی با ارتکاب این اعمال می‌خواهند پیکان اتهام را متوجه جمهوری اسلامی کرده و آن را بدنام کنند. اما امروز آشکار شده است که او در پوشش دفاع از جمهوری اسلامی به توجیه جنایات شبکه متبوع خود می‌پرداخت و تمام قتل‌هایی را که انجام داده بودند به گردن سخته و ضدانقلاب و اجل و ... می‌انداخت.

اکنون چند ماه است، یک روزنامه عصر که نقش مدیر مسئول آن در ساختن برنامه هویت با همکاری سعید امامی آشکار شده است، چنان موضع‌گیری می‌کند که گویی جبهه دوم خرداد از بیم رسواشدن تبانی با سعید امامی برای انجام قتل‌ها و متهم کردن جناح مخالف خود، دارد در جریان رسیدگی به پرونده قتل‌ها کارشکنی کرده و یا با جوسازی از پخش مصاحبه تلویزیونی قاتلان، جلوگیری می‌کنند. آنها با وجود آن که کاملاً آگاهند چرا فیلم مصاحبه پخش نمی‌شود علت این تأخیر را متوجه جبهه دوم خرداد می‌کنند، اما نمی‌گویند که اگر فقط ۶ قتل (یا آن چنان که



سازمان قضایی تأکید می‌کند، ۴ قتل) در پاییز ۷۷ رخ داده بود، شاید راهی برای فرار و یا منتسب کردن آن به تباری یا توطئه مشترک جبهه دوم خرداد با شبکه مافیا وجود داشت ولی این پرسش اصلی لاینحل می‌ماند که قتل‌های انجام شده طی سال‌های پیش از انتخابات تاریخی دوم خرداد ۷۶ توسط شبکه سعید امامی چگونه توجیه می‌شود؟ آن روزها که اساساً پدیده‌ای به نام جبهه دوم خرداد وجود نداشت همکاری فعال سعید امامی با این روزنامه عصر چگونگی توجیه می‌گردد؟

از آن مهم‌تر، منطق مشترک فلاحيان، سعید امامی و این روزنامه عصر است. آنها همواره با منطق «هر که با ما نیست برماست»، خط‌مشی حذف و نابودی دیگران را پیش گرفته‌اند. در دیدگاه آنها هر کس از چارچوب تعیین شده توسط این گروه عدول کرد، باید بدنام و سرکوب شود حتی اگر کسانی باشند که امروز هم از باب مصلحت و ضرورت، اصول‌گرا و ارزشی خوانده می‌شوند و نشست ائتلاف و وحدت با آنان می‌گذراند. همین چند ماه پیش بود که آقای کروبی فقط به دلیل بیان کلامی که نشان دهد امام خمینی (ره) نگاه خصمانه و کینه‌توزانه به مصدق نداشتند، هدف تیرهای زهراگین اهانت و تهمت قرار گرفت و در جراید خود تا مرز طلب مجازات او هم پیش رفتند و در همان زمان، آقای محتشمی به دلیل ایراد یک سخن درباره مقام رهبری مورد تهاجم و هتاکی روزنامه‌های آنان قرار گرفته و تا هتاکی روزنامه‌های آنان قرار گرفت و تا تکفیر او گام زیادی نمانده بود. اینک دریابید حال و روز کسانی را که از دیدگاه آنها اصول‌گرا و ارزشی نیستند.

واژه نفاق، ابزار و زبان مشترک خط‌حذف:

مرحوم سید احمد خمینی در رنج‌نامه می‌نویسد اطلاعیه قائم‌مقام رهبری وقت که در آن تعبیر شهادت در مورد قتل دکتر کاظم سامی به کار رفته و قتل وی را واقعه مشکوکی خوانده بود که باید مورد رسیدگی قرار گیرد، به‌نحوی بوده است که گویا قتل سامی به عهده سربازان گمنام امام زمان (اطلاعات) است. مرحوم سید احمد خمینی در رنج‌نامه آورده است که در برابر اعتراض به اطلاعیه فوق، پاسخ می‌شود که: «فلاحيان گفته است ما متناقین را از پای در می‌آوریم». مرحوم حاج احمد خمینی می‌افزاید: «اولاً معلوم نیست فلاحيان چنین چیزی گفته باشد از آن گذشته سامی که متناق نبود».

اکنون یازده سال از آن ماجرا می‌گذارد و هر دو شبهه روشن شده<sup>۱</sup> است:

۱. قتل‌های زنجیره‌ای در ده سال گذشته توسط باند مافیایی که یکی از پایگاه‌های مهم آن در وزارت اطلاعات بوده است انجام شده و در تاریخ سه‌شنبه ۱۵ دی ماه ۱۳۷۷ با صدور بیانیه رسمی وزارت اطلاعات اعلام کرد که قتل‌های پاییز ۱۳۷۶ توسط محفلی از عناصر خودسر در این وزارت انجام شده است. در عین حال عملکرد مافیایی این باند توانست فداکاری‌ها و خدمات خیل عظیمی از پرسنل خدمتگزار وزارت اطلاعات را نیز تضییع کند.

۲. قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای مرکب از افرادی با گرایشات مختلف مذهبی و غیرمذهبی بودند. فردی مانند حسین برازنده که در مشهد ربوده شد و به قتل رسید مفسر قرآن بود و دکتر تفضلی و دکتر شریف از اندیشمندان مسلمان بودند. در اعترافات بازداشت شدگان این باند مافیایی که در آخرین بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز بدان اشاره شد قرار بود تعدادی از چهره‌های اصلاح‌طلب داخل نظام نیز به شهادت برسند. در اخبار منتشر شده در مطبوعات نام سعید حجاریان و عبدالله توری نیز به عنوان هدف‌های بعدی ترور ذکر شد زیرا شبکه خشونت بسیاری از نیروهای انقلاب و نظام را به صرف این که با آنها همدل و همراه نبودند یک دشمن خانگی و منافق تلقی کرده و خطر آنها را بیش از ضدانقلاب می‌خواندند.

از سوی دیگر در چند سال گذشته به‌ویژه طی دو سال اخیر برخی از روزنامه‌های عصر که در معرض اتهام ارتباط با سعید امامی و ... بوده‌اند، کراراً از افراد مسلمان و مدافع انقلاب و اصلاح‌طلبان داخل نظام با عنوان تجدیدنظر طلب، بریده و منافق جدید یاد کرده‌اند.<sup>۲</sup>

«روزنامه عصر» ذکر شده، به تازگی با بیان عملیات منافقین (گروه رجوی) در

---

۱. بی‌شک اگر اینک مرحوم حاج سید احمد خمینی در حیات بود از معترضان و پرسشگران جدی سلسله قتل‌های مشکوک بود.

۲. در مورد کاربرد فراوان این تعبیر نگاه کنید به نمونه‌های ذکر شده در مقاله: آنجا که خشونت تکبیر می‌شود خرداد ۲۴ دی ۱۳۷۷ و نیز مقاله ژرف‌نگری در حادثه اخیر قم، خرداد ۲۷ بهمن ۱۳۷۷.

سال‌های اول انقلاب و ترور شهید بهشتی، رجایی، باهنر عده‌ای از ائمه جمعه و نیروهای سپاهی، جهاد، کمیته و ... می‌نویسد: «اگر ماجرای منافقین از انتها خوانده شود بخش‌های پایانی این داستان می‌تواند بخش‌های اولیه ماجرای دیگری را تفسیر کرده و توضیح دهد که هم اکنون و مخصوصاً دو سال اخیر با همان علامت‌ها و نشانه‌های منافقین در عرصه سیاسی و فرهنگی کشور شکل گرفته و جریان دارد. منافقین با وجود آنکه مأمور آمریکا بودند نیروهای مؤمن و فداکار را تحت پوشش مبارزه با امپریالیزم ترور می‌کردند و خط جدید نفاق دقیقاً همان حرکت را دنبال می‌کند...»<sup>۱</sup> سراسر این مقاله، تطبیق رفتار سازمان تروریستی منافقین در آغاز انقلاب با نیروهای اصلاح‌طلب و مطبوعات جبهه دوم خرداد است و بدون ذکر هیچ سند و نام و نشانی از همکاری و حضور گروه‌های بدسابقه و کسانی که دست‌هایی آلوده به خون ملت دارند، در طیف خط نفاق جدید (بخوانید، جبهه دوم خرداد) سخن می‌گوید. اگر به گفته رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح سعید امامی و همکارانش تحت پوشش مبارزه با «تهاجم فرهنگی»<sup>۲</sup> و نفاق به ربایش و نابودی دگراندیشان می‌پرداختند، امروز نیز همان خط تحت پوشش مبارزه با «خط نفاق جدید»، «تجدیدنظر طلب» و «استحاله شده» آن راه را ادامه می‌دهد. آنها خود را معیار تشخیص و تمیز حق و باطل می‌دانند و امروز که در موضع ضعف قرار دارند و مطبوعات مستقل فضای سیاسی را اندکی گشوده‌اند، چنین آشکارا خط و نشان حذف و نابودی می‌کشند. راستی اگر لختی غفلت کنیم و آنها دوباره مبسوط‌الید شوند، چه خواهد شد؟

۱. کیهان، شنبه ۲۰ آذر ۱۳۷۸ ص ۲ یادداشت روز: چه شباهتی!

۲. صبح امروز، پنجشنبه ۱۷ تیر ۱۳۷۸.

## اسرار مرگ نویسنده سعید اصافی، کیهان، سعیدی سیرجانی\*

عصر آزادگان، ۲۵/آذر/۱۳۷۸

مقدمه:

۱. بیش از هر کلام برخورد فرض می‌دانم اعتذاری را به پیشگاه کارکنان زحمتکش مؤسسه بزرگ کیهان تقدیم و یادآور شوم که مراد این نوشتار از کیهان، رهبری دو-سه نفره این مؤسسه است که خط‌مشی و محتوای آن را رقم می‌زند.

۲. این نوشتار حکمی صادر نمی‌کند و صرفاً از طریق مقایسه گفتارهای کیهان و سعید اصافی درباره سیرجانی و توضیحاتی افزون بر آنها، داده‌های لازم برای نقاب افکنی از یک جریان سازمان یافته خشونت را در اختیار خوانندگان می‌گذارد و خواستار پاسخگویی و روشنگری کادر رهبری این مؤسسه در خصوص پرسش‌های پیش آمده و همچنین خواستار رسیدگی مراجع ذی‌ربط از جمله مجلس خبرگان رهبری به این مورد و سایر مواردی است که در سال‌های اخیر پیرامون این مؤسسه مطرح گردیده است.

۳. اگر هر کس در معرض اتهام بود باید مطابق قوانین با رعایت کمال شئون انسانی، به وی تفهیم اتهام شده و با حضور وکیل و هیئت منصفه در دادگاه علنی و صالحه محاکمه شود. بنابراین سخن بر سر اتهامات احتمالی سیرجانی نیست بلکه بحث از یک روش مافیایی برای مقابله با دگراندیشان است که سنتی است ویرانگر قانون و حقوق مدنی. طبق اصل ۳۹ قانون اساسی حتی اگر کسی مجرم شناخته شده و محکوم به زندان گردد، هتک حرمت او ممنوع و موجب مجازات است و کیهان در مورد بسیاری از افراد از جمله سعیدی سیرجانی که حتی در هیچ دادگاهی مطابق اصل ۳۲ قانون اساسی محاکمه نشده بود مستهجن‌ترین تعابیر را به کار می‌برد.

\* این نوشته در دو صفحه روزنامه عصر آزادگان با عنوان یک مقاله تحقیقی به چاپ رسید.

۴. پرونده سعیدی سیرجانی و گشوده شدن رسمی و آزاد آن یکی از مواردی است که آگاهی‌های وسیعی را در اختیار مردم قرار داده و پرده از حوادث، سناریوسازی‌ها، روش‌ها و حقایقی برمی‌دارد که نظام سیاسی ایران را در برابر تکرار بیماری مشابه و مهلکی مصونیت می‌بخشد، ریشه مقاومت‌هایی را که در برابر مردم سالاری و اندیشه‌ورزی و آزادی‌های قانونی صورت می‌گیرد عریان می‌سازد و البته این امر تاوان سنگینی برای اصلاح‌طلبان در پی خواهد داشت اما در صورت موفقیت، راه را برای تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ که با تعلل و تأخیر مواجه شده، هموار خواهد ساخت.

۵. براساس اظهارات یکی از همکاران سعید امامی نزد یکی از روحانیون شناخته شده و نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی، سعیدی سیرجانی در زندان توسط امامی و با استعمال شیاف حاوی پتاسیم که منجر به سکنه می‌شود به قتل رسیده و با توجه به اینکه پزشکی قانونی نیز در همان زمان مرگ سیرجانی را ناشی از سکنه قلبی قلمداد کرد و مافیای خشونت از این تأیید برای طبیعی جلوه دادن مرگ سیرجانی استفاده کرده است، می‌توان گفت که امروز درگذشت سیرجانی در زمره قتل‌های زنجیره‌ای محرز شده است.

بنابراین موضوع سعیدی سیرجانی یکی از نمونه‌هایی است که از طریق آن می‌توان ارتباط کیهان را با قتل‌های زنجیره‌ای دریافت.

#### سیرجانی در سراسیمه سرنوشت:

در نیمه دوم سال ۱۳۷۱ سعیدی سیرجانی طی نامه سرگشاده‌ای به رئیس جمهور وقت هاشمی رفسنجانی از اینکه چهار سال است هفده جلد کتاب‌های چاپ شده وی را توقیف کرده‌اند و هیچ مقام مسئولی به شکایات وی رسیدگی نمی‌کند، شکوه کرد و می‌گوید اگر گناهکارم محکمه دارید، زندان کنید، جوخه اعدام دارید و ... چرا زجر کشم می‌کنید؟ از از تنگناهای معیشتی رنج برده و چشم به گشایشی در اخذ مجوز انتشار کتاب‌هایش دارد. همین موضوع ساده که برای بسیاری از نویسندگان دیگر نیز به حق یا به ناحق رخ داده بود در خصوص سیرجانی به سرآغاز یک تراژدی میدل شد. این نامه انعکاسی یافت و برخی از رسانه‌های خارجی و رسانه‌های اندک‌یاب داخلی خبری از آن درج کردند. از آن پس جنگ روزنامه کیهان با سیرجانی درگرفت. او طی چند سال گذشته مقالاتی در جزایر از

جمله روزنامه اطلاعات و در چارچوب شرایط نظام سیاسی کشور چاپ کرده و واکنش‌هایی بروز کرده و پاسخ‌هایی در روزنامه‌ها دریافت کرده بود اما این بار متفاوت بود. کیهان و کیهان‌هواپی چند مقاله بسیار شدیدالحن در باب اینکه او خائن، جاسوس و ساواکی بوده و کتاب‌های ممنوع شده وی علیه اسلام و مقدسات دینی بوده به رشته تحریر درآوردند. در فضای سیاسی تک صدایی اراده قاهره گروهی در کار بود که اگر کسی به دام آن می‌افتد استخلاص دشوار و گاه غیرممکن بود و در شرایطی نابرابر از نظر رسانه‌ای، حقوقی و دفاعی، سیرجانی گام بعدی را بی‌محاباتر برداشت. فقدان حساسگری او در برآورد شرایط که ناشی از انفرادی تصمیم گرفتن از سوی یک عنصر فرهنگی و هم‌نشین کتاب بود که چندان دقایق سیاسی را نمی‌شناسد موجب شد او در فروردین ۱۳۷۲ نامه سرگشاده دیگری انتشار دهد اما این بار خطاب به هموطنان. این نامه در نسخه‌های محدودی در دست افراد معدودی می‌چرخید و قادر به نشر پاسخ خود در برابر نشریات کثیرالانتشار نبود ولی این نارسایی صدا از هزینه اقدام سیرجانی نمی‌کاست. نامه فروردین ۷۲ اساس زندان و قتل او گردید و در واقع گور سیرجانی را حفر کرد زیرا او به مقالات کیهان در افشاگری نسبت به خود پاسخی درخور داده بود که چون یارای ادامه این حمله و دفاع حتی در شرایط نابرابر را نداشتند چاره‌ای جز زندان و بعد... نماند، به‌ویژه که در آن شرایط خاص سیاسی کشور، سیرجانی کنایاتی به خطوط قرمز سیاسی داشت. شگفت است که سیرجانی در این نامه، بخش‌هایی از مقالات کیهان و کیهان‌هواپی در دی و اسفند ۱۳۷۱ را پیرامون سوابق خیانت خود، همکاری با ساواک و اعتماد به مواد مخدر نقل کرده و به همه آنها پاسخ لازم را داده است اما در اعتراف‌نامه‌ای که چندی بعد در زندان می‌نگارد همان مطالب دی و اسفند ۷۱ کیهان را به‌عنوان اقرار آورده است. در حالی که از نظر حقوقی و شرعی اقرار در شرایط آزاد معتبر است چگونه او مجبور می‌شود همه مطالبی را که در شرایطی آزاد پاسخ داده و مردود اعلام کرده است در زندان به صورت کنشی ضحکه بگذارد؟ آقای حسینیان در سخنرانی خود صراحتاً گفته است که گروه آنها طی هجده سال اقتدار در دستگاه اطلاعاتی و قضایی، شکنجه می‌کرده‌اند آیا می‌توان احتمال داد که سیرجانی هم یکی از آنها بوده است؟ به عبارت آقای حسینیان بنگرید: «به هر حال من هم قاضی بودم در این کشور ۱۸ سال قضاوت کردم سخت‌ترین جاها و امنیتی‌ترین پرونده‌ها را

هم بنده رسیدگی کردم. هیچکس نمی‌تواند ادعا کند به اندازه من امنیتی‌ترین پرونده‌ها را رسیدگی کرده» حسینیان سپس برای بدنام کردن بازجوهای سعید امامی می‌گوید «من خوب می‌شناسم این دو نفر را بازجوهای هستند که هر پرونده‌ای که دستشان بوده زمانی که من مسئول رسیدگی به پرونده‌های وزارت اطلاعات بودم وقتی که پرونده‌هایی که اینها بازبینی کرده بودند می‌آوردند و می‌گفتم از اول بازجویی بکنید اینها اول سوژه را بزرگ می‌کنند پدر یارو را درمی‌آورند یا وادارش می‌کنند به خودکشی یا آبرویش را می‌برند می‌گویند مسأله اخلاقی داشته یا جاسوس بوده و آخر سر هم هیچ چیزی از آن در نمی‌آورند»<sup>۱</sup>

البته حسینیان ادعای خود درباره دو بازجوی سعید امامی را باید ثابت کند زیرا دور نیست که او از سر خصومت با آنها چنین نسبتی داده باشد اما نکته مهم این است که حسینیان بر رواج روشی در وزارت اطلاعات در دوره معاونت سعید امامی و حضور خودش در این سازمان صحه می‌گذارد که نمونه‌ای از آن را که منطبق با تمامی کلمات منقول از حسینیان در سطور بالا است در پرونده سیرجانی می‌توان ملاحظه کرد.

سعیدی سیرجانی در نامه مبسوط فروردین ۱۳۷۲ خود، همان نامه که به طناب دار او بدل شد، می‌نویسد: «نسخه‌ای از آن نامه [نامه شکواییه قبلی] به تشریف نظر مدیران و نویسندگان کیهان مشرف گشته و به درک جوابی نایل آمده است، و این توفیق اندکی نیست؛ زیرا رییس محترم جمهوری منتخب مردمی است که خوب و بد و صالح و طالح دارند، اما رییس مؤسسه کیهان برگزیده مستقیم مقام معظم رهبری است منزله از هر خطا و اشتباهی، چون که صد آمد نود هم پیش ماست ...

اگر دار و دسته‌ای دانسته یا نادانسته کسانی را به قصد قربانی در مقدم استالینی دیگر و هیتلری دیگر برگزیده بودند؛ شاید از جان گذشته‌ای به خود حق می‌داد مطالب کیهان و نشریات هم‌زبانش را نوعی ترور شخصیت تلقی کند، که از مقدمات لازم ترور اشخاص است. تا اگر شخص مورد نظر به تیرغیبی گرفتار آمد، یا در تصادفی شرش کنده شد، یا شکنجه و اعدامش لازم گشت، اذهان عمومی آماده

۱. روزنامه جبهه شنبه ۲۷ شهریور/ ۱۳۷۸، ش ۲۷ و روزنامه صبح امروز یکشنبه ۲۸ شهریور/

استقبال همچو خبری باشد و از تلف شدن وجودی فاسد فریاد اعتراضی برنخیزد». سیرجانی در قسمت دیگری از نامه آورده است: «هر کس عضویت و خدماتم را در دستگاه ساواک به یادم آرد، همه وجوهاتی را که در طول دوران معلمی و استادی و مؤلفی لغت‌نامه و خدمات بنیادی به جیب‌زدهام طی چک تضمین شده بانکی تقدیمش می‌کنم، با این دعای خیر که اگر به مقام و منصبی رسید مگس پرانان شاهین ساز ملک جم چنان هاله تقدسی پیرامونش ایجاد کنند که زیر سؤال بردن اعمالش جرمی در حد ارتداد باشد.

هر کس در بیش از ده هزار صفحه تألیفات و نوشته‌های من یک جمله در تخفیف و توهین اسلام بجوید و بیابد، بنده دوره شش جلدی تفسیر قرآن کریم را - که محصول هیجده سال تلاشم برای تصحیح و چاپش بوده - به نام او می‌کنم و دعایی در حقش که گرفتار شریعتمدارانی نشود که انگشت در جهان کرده و ملحد می‌جویند و برای ارباب منتقدان چماق تکفیر می‌گردانند.

هر کس دست‌کم یکی از مقالات تملق‌آمیزی را که در تحکیم رژیم پهلوی نوشته‌ام منتشر کند یا نشانش را بدهد، همه عطایای ملوکانه و انعام‌هایی که از دربار سلطنت گرفته‌ام ناز شست او خواهد بود، به اضافه قصیده غرائی که در مدحش صادر خواهم نمود.

هر کس در طول سی سال گذشته با بایگانی‌های وزارتخانه‌ها از من تقاضا نام‌های برای استفاده از امکانات دولتی، از قبیل گرفتن زمین، خریدن خانه، استخدام خویشان، پاداش و اضافه حقوق، ترفیع مقام، سفر خارج، یا هر مطلبی در این مقوله بیابد و منتشر کند، بنده همه امتیازاتی را که در طول سی سال خدمتم به دست آورده‌ام یکجا تقدیم حضورش می‌کنم، به همراه دعایی که هرگز دست و پا بسته گرفتار شهسواران عرصه نجابت و جوانمردی نشود.

هر کس از دعوی من و مدیر نشو نو... که به روایت نویسندگان کیهان: این روزها نقل همه محافل فرهنگی و مطبوعاتی است - خبری شنیده باشد و اعلام کند، بنده هم میلیاردها تومانی را که از تفاوت قیمت کاغذ نصیب شده تقدیمش می‌کنم و هم دعای خیری در حقش».

فرازهای خواندنی این نامه و کنایات آن به خطوط قرمز موجود را باید در متن کامل نامه ملاحظه کرد. (متن کامل نامه: پیوست شماره ۴)



این نامه پس از انتشار چند ماه طول کشید که دست به دست توزیع شود و سیرجانی در ۲۳ اسفند ۷۲ بازداشت گردید. موسوی نژاد مدیر کل امنیت داخلی وزارت اطلاعات در گفت‌وگویی در مورد آیت‌الله عبايي امام جمعه موقت مشهد که چندی بعد از امامت برکنار شد و نیز درباره اتهامات سعیدی سیرجانی اعلام کرد: «... دستگیری سعیدی سیرجانی نویسنده معلوم‌الحال دوران طاغوت به کجا انجامید لطفاً در این زمینه توضیح دهید که تحقیقات انجام شده چه نتیجه‌ای را به دنبال داشته است؟»

سعیدی سیرجانی به اتفاق فردی به نام محمد صادق سعید به نام مستعار نیاز کرمانی در یک شبکه مواد مخدر و مفاصد اخلاقی ردیابی و توسط مأمورین مبارزه با مواد مخدر دستگیر شدند و به کلیه موارد هم اعتراف کرده‌اند ولی به علت استعلامی که از سوابق این افراد از وزارت اطلاعات شد دو متهم اصلی یعنی سعیدی و نیاز کرمانی به دلیل داشتن سابقه همکاری و عضویت در ساواک تحویل وزارت اطلاعات شدند.

در اسناد ساواک سوابق سوء سعیدی مبنی بر معرفی عناصر مبارز و انقلابی به ساواک موجود است و در نامه‌ای هم که در سال ۱۳۴۸ به ساواک نوشته صراحتاً به در اختیار گذاشتن قلم خود به نفع رژیم شاه و همکاری با ساواک اعتراف کرده و ارتباط با سرویس اطلاعاتی بیگانه هم در سوابق وی موجود است. با انجام تحقیقات بیشتر متهمین به موارد زیر اعتراف کرده‌اند.

۱. اعتراف به حمل و نقل و توزیع و استعمال مواد مخدر و معرفی افراد جدیدی از شبکه در کرمان و تهران که از طریق انجام قرارهای پنهانی این مواد تحویل نیاز کرمانی و سعیدی می‌شده است.
۲. اعتراف به ساخت و نگهداری و توزیع مشروبات الکلی.
۳. اعتراف به فعالیت‌های شنیع اخلاقی و همجنس‌بازی که از آن به عنوان خوردن کشک و یادمجان نام می‌برده‌اند.
۴. اعتراف به ارتباط با شبکه‌ای از افسران ساواکی مرتبط با کودتای نوژه و فعالیت‌های بمب‌گذاری و همچنین وصل به شبکه‌های جاسوسی از طریق برادران رفیع‌زاده در امریکا.

۵. اعتراف به دریافت مبالغ قابل توجهی ارز از شبکه‌های ضدانقلابی مستقر در امریکا و اروپا و کشف صورتحساب واریز برای مبالغ به حساب‌های ارزی سعیدی در امریکا و انگلیس.<sup>۱</sup>

بازداشت سیرجانی و اکنش‌های بین‌المللی داشت و اعتراف سازمان‌های حقوق بشری را برانگیخت.

مصاحبه موسوی‌نژاد که اکنون با نام مصطفی کاظمی به جرم ارتکاب قتل‌های زنجیره‌ای در زندان به سر می‌برد در ۵ اردیبهشت ۱۳۷۳ انتشار یافت و در ۱۲ خرداد ۱۳۷۳ یعنی کمتر از یک ماه بعد نامه‌ای از سیرجانی خطاب به بازجویان در مطبوعات چاپ شد که او به همه اتهامات اعتراف کرده بود.

در آن ایام مسأله قتل کشیش‌های مسیحی و وقایع مربوط به تخریب مسجد فیض مشهد و درگیری با برادران اهل سنت زاهدان که به قتل جمعی از آنها منجر شد نیز در جهان فشارها و اعتراضات سنگینی را متوجه ایران ساخت و متعاقب آن وقوع انفجار در حرم امام رضا(ع) در امتداد حوادث فوق می‌توانست چنین نشان دهد که جمهوری اسلامی، اهل سنت و مسیحیان قربانی یک توطئه خارجی مشترک هستند که هدف آنها ایجاد کینه و خصومت میان پیروان مذاهب مختلف است، لذا نگاه کنجکاوانه و شبهات متوجه به یک گروه مافیایی در داخل را به منبعی دیگر منصرف کند. در چنین شرایطی نامه دوم سعیدی سیرجانی برای مطبوعات از داخل زندان منتشر شد که در آن ضمن اعلام تنفر از عاملان این فاجعه انفجار بمب در حرم امام رضا، تأیید و تأکید دیگری بر نامه قبلی خویش داشته و در ابتدای آن می‌نویسد: «بنده شرمندۀ ای که حتی یک سطر از آثارش را نمی‌توان یافت که در آن توهینی به اسلام و تعریضی به تشیع نباشد»<sup>۲</sup>

در این نامه نیز نمونه‌های تاریخی از حمله روس‌ها به گنبد امام رضا داده شده و در پایان، مخالفان ایران را عامل این فاجعه معرفی می‌کند.

پس از آن نیز روزنامه کیهان متنی را تحت عنوان «دست‌نوشته‌های سعیدی سیرجانی در مورد «مناقین» چاپ می‌کند که مقدمه کتابی است از خاطرات ۳ دختر

متهم به بمب‌گذاری در حرم امام رضا(ع) که ویرایش این کتاب را سیرجانی در زندان به عهده گرفته است. هر چند سرنوشت این سه متهم که در مصاحبه‌ای تلویزیونی هم شرکت کردند تاکنون نامعلوم مانده اما تقویت موضوع از طریق نوشته سیرجانی معنایی ویژه دارد و علاوه بر احساس نیاز به جلب اعتماد و تقویت خیر اعترافات این ۳ متهم، سیرجانی هم احتمالاً از پاره‌ای از جزئیات موضوع اطلاع یافته و اسراری را که نباید دریافته است.

فشار مجامع جهانی حقوق بشر هر روز افزایش یافته و به دلیل آن که نامه سیرجانی در زندان نوشته شده مورد اعتماد قرار نمی‌گیرد و خواستار ملاقات مستقیم نماینده حقوق بشر با سیرجانی در زندان می‌شوند. بدون این که اجازه این تماس داده شود سیرجانی به خانه‌ای در شمال تهران منتقل شده و در آنجا محبوس می‌شود تا با تصویربرداری از او این بار چنین نمایش داده شود که سیرجانی در شرایط آزادتری در یک خانه مجلل در شمال شهر سخن می‌گوید اما این مصاحبه عمومی و آزاد نبود بلکه توسط روزنامه جمهوری اسلامی یک مصاحبه تنظیم شده با سیرجانی چاپ می‌شود زیرا کیهان طرف منازعه او بوده و این نوشته فقط در روزنامه خواهرخوانده انعکاس می‌یابد. کسی نمی‌داند که این مصاحبه را چه کسی نوشته است اما بخشی از آنها حقایقی است که هم سیرجانی و هم خوانندگان باور دارند. او از تربیت شدن فرزندان ایرانیان خارج‌نشین در محیطی آلوده به تبلیغات زهرآگین و از جنایات اسرائیل و چهره پنهان دموکراسی امریکا سخن گفته است اما این حقایق با اعترافات دیگری از سیرجانی علیه خودش آمیخته است که بتواند فضای پذیرش آنها را مساعد کند اما این مصاحبه که در آبان ۱۳۷۳ در دو شماره چاپ شده است<sup>۱</sup> ظاهراً فقط می‌خواهد وانمود سازد که سیرجانی در خارج از زندان به سر می‌برد تا اندکی از فشارها را بکاهد. این سناریوی باور نشده چند روز بعد با سفر سیرجانی همپای بازجوی خود تکمیل می‌شود. او را به جبهه می‌برند و فیلم و عکس و مصاحبه‌ای هدایت شده تدارک می‌شود که وقتی یک ماه بعد به قتل رسید بگویند او در اثر مشاهده مناطق جنگی تکان خورده و تحول یافته بود و همچنین به افکار عمومی گفته شود که او دیگر زندان نبوده و آزادی سفر داشته است. اما در این

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۴ و ۵ آبان ۱۳۷۳.

سفر هم او یک زندانی همراه با بازجو و تحت کنترل است نه فردی آزاد. در آبان ۱۳۷۳ در گزارشی از سفر به مناطق جنگ‌زده، یک مصاحبه دیگر با سیرجانی درباره برداشت او از جبهه (که شش سال پیش جنگ در آنجا تمام شده بود) سؤال می‌شود و او پاسخ می‌دهد<sup>۱</sup> روز ششم آذر ماه ۱۳۷۳ اعلام شد سعیدی سیرجانی دچار سکت قلبی شد و عملیات احیاء قلبی وی به علت «میدریاز دوپل» و طولانی شدن ایست قلبی بی‌نتیجه ماند<sup>۲</sup> کیهان در ذیل این خبر به مصاحبه سیرجانی با روزنامه جمهوری اسلامی و نیز سفر وی به جبهه و تحولی که در وی پدید آمده بود اشاره کرد.

با توجه به این که کیهان آغازگر افشاگری در مورد سیرجانی و زمینه‌سازی دستگیری او بود به دنبال خبر درگذشت او از نامه مهربانانه سیرجانی به کیهان پس از آن تحول و توبه‌اش خبر داده است. در قسمتی از این نوشته منسوب به سیرجانی خطاب به کیهان آمده است:

«دوستان گرامی کیهانی!

تا چند هفته پیش میان سعیدی و نویسندگان شما تلخی کینه بود و دشمنی دیرینه که بیش از همه به نوشته‌هایش می‌تاختید ولی امروز آن سعیدی دیروز که به حق دشمنش می‌دانستید - سعیدی دیگری است. خرقه‌آلوده دیروز به کناری انداخته و آن را از آلودگی‌های پاک می‌خواهد اگر خدا بخواهد. نوشته‌ای که برایتان می‌فرستم جبران مافات است، بپذیرید و به چایش بسپارید.<sup>۳</sup>

سیرجانی در آذر ماه ۱۳۷۳ سکت کرد همان‌طور که مجید شریف هم در آذر ماه ۷۶ سکت کرد و پوینده و مختاری و فروهر و پروانه اسکندری در آذر ماه ۷۶ به قتل رسیدند.

هیچ کس خبر سکت سیرجانی را باور نکرد. رسانه‌های خارجی، مجامع حقوق بشر، منتقدین داخل کشور مدعی بودند که سیرجانی علی‌رغم تأیید پزشک قانونی به قتل رسیده است. موافقان داخلی هم با دیده تردید بدان خبر می‌نگریستند.

۱. اطلاعات، ۱۲ آبان ۱۳۷۳... و بغض در گلو شکست.

۲. کیهان، ۶ آذر ۱۳۷۳، سعیدی سیرجانی درگذشت.

۳. همان، افسوس که اجل مهلت نداد.

این بار مقاله‌ای اما نه در روزنامه کیهان که مورد اتهام بود بلکه در روزنامه موجی (اطلاعات) به قلم یک سرباز گمنام و یک «دوست گمنام مرحوم سعیدی سیرجانی» چاپ شده به ویژه آنکه همشهری بودن مدیر مسئول آن با سیرجانی و مجالی که گاه به درج مقالات روشنفکران می‌داد می‌توانست چاپ مقاله را در آن تسهیل کرده و به باور پذیر کردن مقاله مدد رساند. این مقاله تحت عنوان «در سوگ سعیدی باید گریست» بنابر قرائن موجود در متن آن، به قلم «سید» یعنی همان موسوی نژاد مدیر کل امنیت داخلی وزارت اطلاعات نوشته شده است که چند ماه پیش خبر دستگیری سیرجانی و اتهامات او را اعلام کرده بود. موسوی همان مصطفی کاظمی است که اکنون در زندان به سر می‌برد. «سید» در مقاله آورده است که آن را با اجازه مسئول خود در وزارت اطلاعات (یعنی سعید اسلامی) نوشته است.<sup>۱</sup> این مقاله از حیث تحلیل محتوی حاوی نکات مهمی است. هم اشاراتی حاکی از سر موضع بودن سیرجانی دارد و هم نشان از تلاش برای اخذ اعتراف‌نامه از او و همچنین نشان از آمادگی و صداقت سیرجانی برای خوشبینی به حکومت داشت که تا پیش از زندان چارچوب‌های آن را مراعات می‌کرد اما برخی از عوامل درون این نظام به دلایل گوناگونی لازم داشتند او را به موضع و وضعیت دیگری سوق دهند و او را یا حقیر شده و تابع محض و یا ساکت محض می‌طلبیدند. سپس برای جانداختن این مقاله یک مناقشه زرگری راه می‌افتد. فردی در انتقاد به «سید» یا «بازجوی محترم» پاسخ می‌نویسد و آن دوست گمنام یا بازجو دوباره به شرح مفصلی از خیانت، جاسوسی، فساد اخلاقی، آلودگی به اعتیاد، اهانت به مقدسات و نوشتن علیه اسلام و تشیع و همکاری با «شیبخوان فرهنگی آن هم با همکاری شبکه‌ای از قلم به دستان مزدور» پرداخته و پس از نابودی تمام گذشته سیرجانی، می‌نویسد که او چگونه با مشاهده صحنه‌های جنگ (در آذرماه ۷۳ که شش سال از جنگ گذشته بود) و نیز با خواندن کتاب‌هایی درباره جنگ و شهدا و وصیت‌نامه آنان متحول شد و مانند یک حر از دنیا رفت و این بازگشت صادقانه سعیدی به فطرتش را باید طبق وصیت حضرت امام که می‌گوید میزان وضعیت فعلی افراد

۱. اطلاعات، ۸ آذر ۱۳۷۳، در سوگ سعیدی باید گریست.

است باید پذیرفت<sup>۱</sup> و برای او گریست. «بازجوی عزیز» می‌گوید که اگر مانند آن معترض به مقاله اول تنگ‌نظری می‌کرد و با سعیدی کریمانه رفتار نمی‌کرد چگونه او متحول می‌شد. او با این گونه دفاع کردن از سیرجانی می‌خواهد هرگونه شبهه در مورد قتل وی را پاک کند زیرا مقابله با فشارهای حقوق بشر و افکار عمومی داخل سناریویی چنین سنجیده می‌خواست و اگر امروز که قتل سیرجانی محرز شده است می‌توان به ساختگی بودن تمام این سناریو پی برد اما دو نکته نیز تا پیش از آن خودنمایی می‌کرد:

۱. خطای اول که توسط طراحان سناریو صورت گرفته این است که خود را بسیار پیچیده و دیگران را خوش‌باور، ساده‌لوح و بل ابله انگاشته‌اند. هر چند در مقاله اول (در سوگ سعیدی باید گریست) نویسنده می‌گوید من اهل قلم نیستم و نوشتن را به توصیه سیرجانی (یعنی چند ماه پیش از قتل او) آغاز کرده و به او از این جهت مدیون هستم اما مقاله اول و به‌ویژه مقاله دوم قلم چنین نویسنده‌ای نیست و متن آن فقط از عهده یک نویسنده حرفه‌ای برمی‌آید. بنابراین یک متن سفارشی و برنامه‌ریزی شده است.

۲. اجرای نمایشنامه حضور سیرجانی در جبهه در آذرماه ۷۳ و اندکی پیش از قتل وی و آن همه مقاله برای اثبات اینکه او در جبهه متحول شده است یا با خواندن صدها جلد کتاب درباره جنگ و جبهه و شهادت، ثواب گردیده و به قول بازجو، پاک و مؤمن از دنیا رفته است. یا غفلت از این نکته است که سیرجانی در ۷۲/۱۲/۲۳ بازداشت شد و تنها دو ماه و نیم پس از بازداشت سیرجانی نامه‌ای منسوب به او در روزنامه و خطاب به «بازجوی عزیز» چاپ می‌شود که در آن به همه اتهاماتی که روزنامه کیهان پیش از دستگیری او نوشته بود (و سیرجانی در نامه ۲ فروردین ۷۲ در شرایط آزادتر خانه خودش پاسخ داده بود)، اعتراف کرده است. یعنی او چند ماه پیش از رفتن به جبهه یا خواندن آن کتاب‌ها و صرفاً در هفته‌های اولیه بازجویی و تحقیق شبانه روزی به سبک سعید امامی، متحول شده بود.

سعید امامی در سخنرانی خود به تاریخ ۱۳۷۵ می‌گوید: «سعیدی سیرجانی سخته کرده و جان سپرده است اما سازمان‌های حقوق بشر جنجال راه انداخته‌اند که او را در زندان کشته‌اند». روزنامه کیهان با علم به این که سعید امامی و موسوی دست‌اندرکاران مستقیم پرونده سیرجانی بودند و در اردیبهشت سال ۱۳۷۳ موسوی به عنوان مدیر کل امنیت داخلی وزارت اطلاعات شرح ماجرای سیرجانی و بازجویی‌های او را در روزنامه چاپ کرده بود، حتی پس از افشای شبکه قتل‌ها می‌نویسد «سعید سیرجانی به سبب سخته قلبی دفتر عمرش بسته شد.» (کیهان ۲۶ اسفند ۷۷ ص ۸)

سلسله مقالات نیمه پنهان که چیزی جز تدارکات ایدئولوژیک، سیاسی حذف و نابودی دگراندیشان نبود و گاه با بررسی زندگی افراد بدنام سیاسی آغاز می‌کند تا سرانجام دامن خوشنامان را هم بگیرد، در اسفند ۱۳۷۷ که چند ماه از افشای قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۷۷ گذشته و گاهی از قتل‌های قبل از ۷۷ نیز در مطبوعات سخن رفته است و سعید امامی معاون امنیت وزارت اطلاعات و تعدادی از همکارانش از جمله موسوی مدیر کل امنیت داخلی به جرم ارتکاب این قتل‌ها در زندان بودند در سلسله بحث‌های نیمه پنهان (که به صورت کتاب نیز منتشر شده است) از تاریخ سه‌شنبه ۱۸ اسفند تا چهارشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۷۷، هفت مقاله درباره سوابق، زندگی‌نامه و اندیشه‌های سعیدی سیرجانی منتشر می‌کند. نگارنده از افکار و سوابق سیرجانی دفاع نمی‌کند بلکه او را انسانی می‌داند که با هر اندیشه‌ای که داشته از حقوق انسانی مانند دشمنان خود برخوردار است اما روزنامه کیهان در این سلسله مقالات تصویر انسانی مزدور، جاسوس، خائن، ضدین و فاسدالاخلاق را ترسیم می‌کند که گویی دلایل اجرای حکم قتل او توسط سعید امامی را عنوان کرده است و توجیهی است برای آیندگان.

شگفت آنکه، آنچه کیهان در اسفند ۱۳۷۷ نوشته شباهت زیادی دارد به آنچه سعید امامی در سال ۱۳۷۵ در مقام معاون امنیت وزارت اطلاعات (و پیش از حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶) بیان کرده است. سعید امامی برای آنکه نشان دهد سعیدی سیرجانی که سازمان‌های حقوق بشر درباره او به ایران فشار می‌آورند ماهیتی وابسته داشته می‌گوید: «چند روز پیش یک کتابی است به نام Witness (شاهد) که رفیع‌زاده نوشته، خانواده رفیع‌زاده کلاً خانواده ساواکی بوده و اصالتاً کرمانی هستند و یکی از

برادرانشان رئیس ایستگاه اطلاعاتی ساواک در امریکا بود که کتابی نوشته به نام شاهد، کتاب قشنگی است و چون آدم بسیار نزدیکی به شاه بوده بعد از دستگیری سعیدی سیرجانی، چون سعیدی سیرجانی از کاتال این وصل به امریکایی‌ها شده بود برای من جالب بود که رفیع‌زاده را بشناسم...». بیش از دو سال بعد و پس از رسوایی قتل‌ها، روزنامه کیهان در سلسله بحث‌هایی درباره سیرجانی به نقل از اعترافات او که توسط سعید امامی اخذ شده بود، می‌نویسد:

«... وقتی برای سفر رفته بودم... یک روز آقای به اسم [منصور] رفیع‌زاده آمد به سراغ من؛ که من آمده‌ام به سفارش دکتر [مظفر] بقایی یا تو دیدار بکنم. بعد خودش را معرفی کرد و گفت: اول بگویم که من رئیس ساواک شاه بودم در اینجا... و با «سیاه» همکاری داشته‌ام...» (سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر، به نقل از کتاب «هویت، انتشارات حیان، سال انتشار ۱۳۷۶، ص ۲۵). استقبال اینگونه مجامع و افراد از سعیدی سیرجانی آنچنان گرم و کمک‌های اعطایی به او آنقدر کلان و دور از انتظار بود که خود سعیدی سیرجانی به شگفتی می‌افتاد و در جایی که از ملاقاتش با رفیع‌زاده سرپرست (سازمان اطلاعات و امنیت) ساواک شاه در امریکا و مأمور سازمان سیا - صحبت می‌کند، به سرازیر شدن این سیل پول اشاره می‌نماید و می‌گوید:

«... با رفیع‌زاده از طریق بقایی آشنا شدم. خودش می‌گفت به توصیه بقایی به ساواک رفته و با تأیید بقایی و پاکروان رسماً به عضویت «سیاه» درآمده است. او هم به مؤثر بودن فعالیت‌های قلمی واقف بود... او از مؤثر بودن فعالیت‌هایم بر علیه حکومت اسلامی مرتب می‌گفت و مرا تأیید می‌کرد و بر غرور من می‌افزود. بخصوص پذیرایی شاهانه‌ای هم در چند سفر به امریکا از من نمود... به امید دیدار بعدی در تهران، از هم جدا شدیم. چاپ کتاب‌هایم در خارج و کمک‌های مالی که از این ناحیه متوجهم شد، بنیه مالی قابل توجهی که خواش را هم نمی‌دیدم ایجاد کرد... این مستی و بی‌خبری مرا از سوالات اساسی غافل کرد که یک لحظه بیندیشم که چه شد اشرف پهلوی و تیمسار محوی [ابوالفتح] و... رو به کار فرهنگی آورده‌اند کسانی که خوشنامی آنها بر هیچ کس پوشیده نیست...» (سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر، هفته‌نامه نيمروز، شماره ۲۶۸، مورخ ۱۳۷۳/۲۰).<sup>۱</sup>



نکته جالب توجه در سلسله یادداشت‌های معرفی سیرجانی توسط کیهان این است که:

اولاً در مأخذ و پاورقی تمامی این نوشته‌ها از ارجاع دادن به روزنامه کیهان خودداری ورزیده است و حتی خبر مصاحبه موسوی‌نژاد درباره دستگیری سعیدی سیرجانی و افشای اتهامات وی را به روزنامه اطلاعات ۷۳/۲/۵ ارجاع می‌دهد که در آن فقط آنچه درباره ترور آیت‌الله عیابی گفته شده دیده می‌شود و هیچ سخنی درباره سیرجانی ذکر نگردیده است در حالی که در متن خبر مصاحبه موسوی‌نژاد در روزنامه کیهان همان‌روز (۷۳/۲/۵) مشروح‌ترین خبر درباره سعیدی سیرجانی است که در آن زمان جنگ با او را آغاز کرده بود اما از ارجاع دادن به خبر کیهان اجتناب شده است تا ذهن خواننده به هیچ نحوی متوجه نقش کیهان در برخورد با سیرجانی در آن سال‌ها نشود.

ثانیاً تمام استنادات کیهان به اعترافات سعیدی سیرجانی علیه خودش به نقل از نشریات «نیمروز» و «پر» از نشریات مخالفان ایرانی در خارج از کشور است تا آن را موضوع اقرار خصم ساخته و بدین وسیله خواننده را فریب دهد و القاء کند که برای مثال نشریه ضدانقلابی نیمروز که از حامیان سعیدی سیرجانی بوده این گناهان و اعترافات سیرجانی را چاپ کرده و یا به کتاب «هویت» استناد کرده است که این کتاب نیز محصول فعالیت مشترک سعید امامی و تیم کیهان و تلویزیون است.<sup>۱</sup>

از این نکته بگذریم که مؤسسه کیهان چگونه به سهولت به آرشیف تمام نشریات مخالفان خارج‌نشین دسترسی دارد و این آرشیف عظیم را که معمولاً در کشورهای نظیر ایران، دستگاه‌های اطلاعاتی در اختیار دارند و در سلسله گزارش‌های نیمه پنهان که تا اسفند ۷۷ دوپست شماره آن چاپ شده بود و هنوز ادامه دارد از کجا آورده و چه مجوزی داشته است؟ آیا سایر روزنامه‌ها هم می‌توانستند چنین منابعی داشته باشند و از گزند وزارت اطلاعات محفوظ باشند؟ اما این سخن در خور یادآوری است که آنچه در نشریات «نیمروز» و «پر» از اعترافات سعیدی سیرجانی چاپ شده

۱. سعید امامی در سخنرانی خود در همدان در سال ۱۳۷۵ می‌گوید: «می‌خواستیم فیلم سعیدی سیرجانی را در جبهه بدهیم به برنامه هویت، ندادیم» این سخن حاکی از مشارکت وی در برنامه هویت است.

همان اعترافات سیرجانی است که توسط سعید امامی و موسوی تهیه شده بود و از تلویزیون سراسری ایران پخش شد و روزنامه کیهان نیز به چاپ آن پرداخت، نشریات مخالفان در خارج از کشور نیز از موضع منفی به انعکاس خبری این مطالب پرداختند. متن کامل نامه سعیدی سیرجانی که در مطبوعات داخل کشور انتشار یافت با عنوان «بازجوی عزیز، با سلام...» آغاز می‌شد<sup>۱</sup> و آنچه در نشریات مخالفان خارج از کشور به عنوان اعترافات سعید امامی چاپ شد و با ذکر دلایل و تحلیل‌هایی بی‌اعتبار اعلام گردید همین نامه بود ولی کیهان به نحوی به آنها استناد می‌کند که گویی مخالفان ایران هم به خیانت‌های سیرجانی اقرار داشته‌اند. روزنامه کیهان برای اثبات مزدوری سعیدی سیرجانی در قسمت دوم مقالات هفت قسمتی خود تحت عنوان در خدمت امریکا می‌نویسد:

«در خدمت امریکا: با پایان یافتن دوران دفاع مقدس، مأموریت سعیدی سیرجانی شکل دیگری پیدا می‌کند و او با هدف ایجاد شکاف در بیکره منسجم و یکپارچه نیروهای وفادار به انقلاب، به تخطئه پاره‌ای از دستاوردهای دوران انقلاب می‌پردازد. تضعیف روحیه استکبار ستیزی - که در مبارزه با امریکا عینیت و نمود پیدا کرده، شاخص‌ترین هدف این مأموریت است. سعیدی برای دستیابی به این هدف، به تأیید برنامه سازندگی - که در دستور کار دولت قرار دارد - می‌پردازد و برای نزدیک کردن خود به اهداف نهایی این مأموریت از سخنان آقای هاشمی رفسنجانی پیرامون ضرورت پرداختن به سازندگی - که در خطبه‌های نماز جمعه ایراد شده بود - سوءاستفاده می‌کند و در مقاله‌ای می‌نویسد: «نطق دیروز آقای هاشمی مرا تکان داد و یقین دارم در بسیاری از جماعت خاموشی گزیده، یا به خاموشی کشیده شده، همچو اثری داشته است. طنین سخن از صفا برخاسته این مرد هوشمند کویری در گوش و بازده من آنچنان تأثیری کرد که خاموشی را گناه دانستم...» (روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۶۹/۱۵/۳۰) و با تمهید مقدمه، در ادامه همین مقاله، استراتژی مبارزه با امپریالیسم جهان‌خوار به سرکردگی امریکا را زیر سؤال می‌برد و با نقد شعار برخاسته از اعماق شعور و آگاهی ملت مسلمان ایران، یعنی شعار «مرگ بر امریکا» می‌افزاید:

«... این ملت از جان و دل با نفوذ و سلطه امریکا مخالف است اما پس از سالها تجربه‌های

زبان خیز، یا این واقعیت نیز آشنا شده است که راه مبارزه با سلطه آمریکا، مشت گره کرده و شعار دادن نیست... (همان). او در فراز دیگری از این نوشته، به تخطئه کردن مبارزات ملت ایران می‌پردازد و تلاش و مبارزه ضد سلطه امپریالیستی مردم را کوششی بی‌حاصل می‌داند و به صورت تلویحی، مردم فعال در این عرصه را افرادی راه‌گم کرده و ساده‌اندیش و احساساتی معرفی می‌نمایند:

«... واقعیت تلخی است، اما از گفتن و دانستنش چاره‌ای نیست که با گفتن «مرگ بر آمریکا» نه آمریکا می‌میرد و نه از تجاوزگری و بیدادش می‌کاهد. راه مبارزه با این غول مردم‌خوار، فریاد کشیدن و شعار دادن و توسل به اعمال احساساتی نیست...» (همان). این مطلب سعیدی سیرجانی به سرتاسر جهان مخایره می‌شود و رادیوها و دیگر رسانه‌های استعماری آن را در بوق می‌کنند و شادمانانه تبلیغات وسیعی در اطراف آن راه می‌اندازد و یک شبه چهره نسبتاً گمنامی به نام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در شمار چهره‌های نامدار ایران درمی‌آید. چهره‌ای که از هر گوشه به تأیید او برمی‌خیزند و برای مطرح نگهداشتنش طرح و برنامه‌ها می‌ریزند. از این زمان است که می‌بینیم سازمان‌های استعماری و دانشگاه‌های غربی و بنیادهای ضد انقلابی وی را به خارج از کشور دعوت می‌کنند و عالی جناب سعیدی سیرجانی به عنوان «سخنران مدعوه سمینارها و کنفرانس‌های بین‌المللی، چمدان سفرش را آماده می‌کند و سالی چند بار به اروپا و آمریکا می‌رود و در هر جا قدر می‌بیند و در هر انجمن بر صدر می‌نشیند. اساتید فراری دانشگاه‌ها، مؤسسان بنیادهای به اصطلاح فرهنگی و نیکوکاری، حتی مأمورین همیاه به یاری او می‌آیند و شهرت همراه با سیل پول و ثروت به‌سویش سرازیر می‌شود.»<sup>۱</sup>

گذشته از اینکه روزنامه کیهان در قسمت اول همین مقالات به صورتی تأییدآمیز از قول سعیدی سیرجانی نقل می‌کند که در دهه ۱۳۲۰، ثروت و مکتب و شخصیت و نام به سراغش آمده است و البته از چند دهه پیش او از نویسندگان شناخته شده بود. این دو فقره‌ای که کیهان از مقاله ارسالی سعیدی سیرجانی به روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۶۹ نقل کرده از مقاله‌ای است که در شرایطی عادی نوشته شده و ظاهراً محکم‌ترین و صریح‌ترین عبارات حاکی از سرسپردگی سیرجانی به آمریکا به‌شمار

۱. کیهان، چهارشنبه ۱۹/ اسفند/ ۱۳۷۸ ش ۱۶۴۶۶ ص ۸، نیمه پنهان: قسمت دوم علی‌اکبر سعیدی سیرجانی.

رفته است. سیرجانی در اولی می‌گوید ملت ایران با جان و دل با نفوذ و سلطه امریکا مخالف است و در دومی از امریکا به عنوان غول مردم‌خوار و تجاوزگر و بیدادگر یاد می‌کند اما در هر دو مورد، شعارپردازی را راه مقابله با این قدرت سلطه‌گر نمی‌داند، اکنون خود حدس بزنید سایر فرازهای این مقاله که دستاویزی به کیهان نداده است چه بوده‌اند؟ این استناد به مقاله‌ای است که سیرجانی نه در زندان که در خانه خود نوشته و به روزنامه داده است. استناد به آنچه سیرجانی علیه خود گفته است نیز در واقع همان اعترافاتی است که در زندان از او اخذ شده تا او حکم مرگ خود را با دست خود امضاء کرده باشد ولی از بیم فشار سازمان‌های بین‌المللی خارج‌نشین یگویند او در زندان سگته مغزی کرده است. هر چند امروز قتل سیرجانی به دست سعید امامی محرز شده و کیهان‌نشینان احتمالاً بی‌خبر نبوده‌اند اما نکته اینجاست که کیهان در آخرین قسمت معرفی او می‌نویسد: «خبر مرگ سعیدی سیرجانی از سوی مطبوعات انتشار یافت و به سبب سگته قلبی، دفتر عمر علی‌اکبر سیرجانی بسته شد. زندگی سیرجانی آینه تمام‌نمایی از خیانت و پشت‌کردن به مردم ایران بود. او در ایام اقتدار محمدرضا پهلوی به خدمت رژیم درآمد و از طریق پرویز ناتل خانلری به شبکه جاسوسی «علم ریورتر» وصل شد و در کنار آن به خدمت ساواک درآمد و قلم و دانش و توانایی‌های خود را وجه‌المصالحه راحت‌طلبی‌هایش کرد. زندگی سیرجانی آنقدر سیاه و غیرقابل دفاع بود که در پایان عمر حاصلی جز شرمساری نداشت»<sup>۱</sup>.

در مورد این چند ادعا در تمام هفت مقاله کیهان هیچ سندی جز اعترافاتی که سعید امامی در زندان از او گرفته بود (اما به نقل از «نیمروز» و «پر» و کتاب هویت) دیده نمی‌شود. هر چند سعیدی سیرجانی در دوره پهلوی جزو نیروهای انقلابی نبود و از نظر سیاسی و فرهنگی تقابلی نداشت اما در نخستین قسمت مقالات کیهان، عباراتی به عنوان دلیل سلطنت‌طلبی سیرجانی نقل شده که نشان می‌دهد او در سال ۱۳۴۹ که اوج خفقان و سرکوب بود علیرغم تقابل نداشتن با رژیم از آنها انتقاد کرده و از عوامل چشم بر حکم و گوش به فرمان بیگانه در اطراف شاه سخن گفته (که امروز

۱. کیهان، ۲۶/امشند/۱۳۷۷ ش ۱۶۴۷۲ ص ۸، نیمه پنهان: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی قسمت هفتم.

هم تا این حد صراحت وجود ندارد) و نیز از اینکه اصول انقلاب ششم بهمن اگر در جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک اجرا شده بود وضع ایران دیگرگون می‌شد نوشته است که نشان می‌دهد او در پوشش استفاده از القاب رسمی و متداول برای شاه آشکارا سخن از فقدان جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک گفته است. به عبارت مورد استناد کیهان بنگریم:

سعیدی به سبب منافعی که از رهگذر رژیم پهلوی نصیبش شده بوده سعی در بقا و ماندگاری آن دارد و در شرایط اوج‌گیری تحولات انقلابی مردم مسلمان ایران، کوشش خود را در تطهیر شاه و مجرم شناساندن اطرافیان او به کار می‌گیرد و می‌کوشد تا از این طریق افکار عمومی را فریب داده، محمدرضا پهلوی را از زیر ضرب انتقاد و ملامت مستقیم رها کند. او با همین هدف نامه‌ای خطاب به محمدرضا پهلوی می‌نویسد و در مجله خواندنی‌ها چاپ می‌کند. وی در این نامه شاه را عنصری خیرخواه ملت می‌داند که به دلیل ۲ خبث طینت اطرافیانش در دام افتاده است:

... شهریار، اصولی که در انقلاب ششم بهمن به مردم عرضه شد و ملت ایران با جان و دل بدان رأی دادند، وسیله منحوسی شد در دست بازیگران فرومایه‌ای که نه خدمتگزار صمیمی شاهنشاه بودند و نه رابطه‌ای با ملت ایران داشتند... اگر این اصول واقعاً انقلابی [۱۱] در اجتماعی آزاد و دموکرات اجرا شده بود که قلم نویسندگان و اندیشه متفکران ناظر اجرای دقیق و درست آن بود، امروز وضع دیگری داشتیم... دریغاً که بهترین موقعیت‌های تاریخی ایران با درآمد سرشاری که به همت شاهانه از محل صادرات نفت حاصل شده بود، با کوشش عوامل چشم بر حکم گوش به فرمان بیگانه به هدر رفت... (سعیدی سیرجانی، علی اکبر، مجله خواندنی‌ها، سال ۱۳۴۹)<sup>۱</sup>

در پایان خاطر نشان ساختن این سخن ضروری است که حکایت ناتمام سیرجانی و برازنده و تفضلی و پوینده و مختاری و فروهرها و ده‌ها مورد دیگر می‌آموزد که اگر ملت ایران لحظه‌ای از عزم اصلاح غافل مانده و عقب‌نشینی کند و اگر با هوشیاری کامل در صحنه نباشد ایران اسلامی بار دیگر به مافیای خشونت گرفتار شده و این بار

۱. کیهان سه شنبه ۱۸ اسفند ۱۳۷۷ ش ۱۶۴۶۵ ص ۸ نیمه پنهان: علی اکبر سعیدی سیرجانی قسمت اول.

هزاران پرونده چون سیرجانی یا برازنده و... را خواهد داشت که در فرجامش نه از ایران نه اسلام نشانی نخواهد ماند. در برابر آنان که در پناه شعار به حق «نان» می‌خواهند «جان» بگیرند باید هوشیار بود و در چارچوب قواعد رقابت سالم و قانونی پروژه اصلاحات سیاسی، اقتصادی را در سایه امنیت و تقدم جان بر نان پیش برد.\*

---

\* این مقاله به همراه یادداشت آقای اکبر گنجی درباره بازجویی‌هایی که حسین شریعتمداری مدیرمسئول گپهان به‌عنوان مأموریت از طرف سعید امامی انجام داده است بازتاب وسیع داخلی و خارجی پیدا کرد و به موضوع بحث در محافل و مطبوعات تبدیل شد. از همین رو واکنش‌های شدیدالحن و متوالی گپهان را به‌دنبال داشت.

## از اصلاح کردن ابرو تا کور کردن چشم

آبادگان، ۱/ دی/ ۱۳۷۸

اشاره:

آنچه در پی و به قلم عمادالدین باقی می‌آید، در اصل واکنش او به نوشته‌های چند روز اخیر روزنامه کیهان درباره مسائل مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای و رخدادهای ناشی از آن است. روزنامه عصر آبادگان به عنوان رسانه‌ای که عمده‌ترین وظیفه خود را آگاه کردن جامعه از مسائل روز می‌داند، ضمن انعکاس دیدگاه‌های صاحب‌نظران در زمینه‌های گوناگون، برای چاپ پاسخ‌های رسیده در مورد نوشته حاضر و از جمله پاسخ مسئولان و دست‌اندرکاران روزنامه کیهان نیز اعلام آمادگی می‌کند.

روز پنجشنبه، ۲۵ آذرماه در روزنامه عصر آبادگان دو مقاله به چاپ رسید. مقاله‌ای با عنوان «تا آن زمان که پرده برافتد چه‌ها کنند» به قلم دوست عزیز، شجاع و اندیشمند اکبر گنجی و مقاله‌ای با عنوان «اسرار مرگ نویسنده» به قلم اینجانب. روزنامه کیهان عصر همان روز در مقاله‌ای با عنوان «محفل تجدیدنظرطلبان چه نسبتی با قتل‌های زنجیره‌ای دارد» به جای پاسخ به آن مقالات به ناله و اتهام‌زنی پرداخت. در شماره بعد (یکشنبه) اعلام کرد چون می‌خواهند کیهان را به امور فرعی مشغول کنند پاسخ نخواهد داد و گفتنی‌ها را برای آینده خواهد گذاشت اما ناگهان روز بعد (دوشنبه) در یادداشت مطول و بدون امضایی با عنوان «گریبان مهره‌های اصلی را رها نمی‌کنیم» قول قبلی خویش را نقض کرد و پاسخی داد که می‌خواست ابرو را اصلاح کند چشمش را هم کور کرد. شاید پوشش وسیع خبری رسانه‌ها در مورد دو مقاله سابق‌الذکر موجب شد به متصدیان آن روزنامه امر شود از کنار این موضوع نگذرند.

۱. مقالات آقای گنجی حاوی یک پیام پیش نبود. او می‌گفت حسین شریعتمداری هرگونه ارتباط و همکاری خویش را با سعید اسلامی انکار کرده و اساساً وانمود می‌کند که سعید اسلامی نه تنها با وی همدم نبوده که با کیهان و مدیرانش دشمنی می‌ورزیده و اصلاً دوم خردادی بوده است. آقای گنجی با ذکر نمونه‌هایی از بازجویی‌ها و فعالیت‌های امنیتی حسین شریعتمداری که زیر نظر مستقیم سعید امامی انجام می‌گرفت نشان داد آنها دروغ می‌گویند. بدون شک نفس بازجویی و پیشه اطلاعاتی نه تنها مذموم نیست که در همه جای جهان در ردیف پیشه‌های شریف پذیرفته شده است اما الف - انکار آن توسط شریعتمداری حاکی از سوابقی بود که اصرار بر پنهان کردنش دارند به‌ویژه آنکه در چارچوب مدیریت سعید اسلامی انجام می‌گرفت. ب - آنچه مذموم است شیوه بازجویی و فعالیت‌های مرتبط با آن است نه نفس بازجو بودن.

روزنامه کیهان سرانجام و برای نخستین بار پس از انکارهای سابق اقرار کرد که مدیر مسئول این روزنامه نه تنها بازجو بوده و مسئولیت اطلاعاتی داشته است بلکه برای عادی جلوه دادن آن پا را فراتر گذاشته و می‌گوید نه تنها کسانی را که در این مقالات نام برده‌اید بلکه با بسیاری افراد سرشناس دیگر از سران گروه‌ها و جریانات وابسته به بحث و گفت‌وگو [بخوانید بازجویی] نشسته است. بقیه دفاعیه کیهان مشتمل بر اعتراض به دستگاه‌های اطلاعاتی است مبنی بر این که اخبار و اسناد اطلاعاتی چگونه افشا می‌شوند. در حقیقت با این اعتراض مهر اعتبار بر اطلاعات ارائه شده توسط آقای گنجی زده است. اما پرسش این است که اگر قرار باشد مسئولان امنیتی بدین موضوع رسیدگی کنند روزنامه کیهان باید پاسخ دهد که طی سال‌های گذشته، اخبار محرمانه و مطالب اخذ شده از شنودهای تلفنی توسط نهادهای امنیتی را از کجا می‌آورد و چاپ می‌کرد و در همین مقاله دفاعیه، از مأموریت ۱۴۰ هزار دلاری (احتمالاً آقای گنجی) توسط دولت جمهوری اسلامی سخن می‌گوید و ادعا می‌کند که سند آن موجود است. مدیریت این روزنامه باید پاسخ دهد که یک سند دولتی در بایگانی کیهان چه می‌کند؟ آیا اسناد و اطلاعات ادعا شده در دفاعیه کیهان مشمول رسیدگی مسئولان امنیتی نخواهد بود؟

نکته قابل توجه این است که عمده دفاعیه مبسوط کیهان واکنشی است به مقاله کوتاه آقای گنجی اما نسبت به مقاله «اسرار مرگ نویسنده» به قلم اینجانب که دو



صفحه روزنامه را به خود اختصاص داده بود سکوت کرده‌اند. این مقاله به ارتباط کیهان و سعید امامی با قتل سعیدی سیرجانی پرداخته بود اما نه براساس اطلاعات پنهان و پشت پرده بلکه براساس اسناد مکتوب و آشکار تنظیم شده و مستندات این مقاله از روزنامه کیهان و روزنامه اطلاعات بود لذا جای انکار نداشت. در حقیقت کیهان با جنجال آفرینی بر سر مقاله آقای گنجی از عواقب اسرار مرگ نویسنده گریخته بود، زیرا این مقاله را نمی‌توان به خاطر افشای اخبار و اسناد نظام مورد اتهام قرار داد.

۲. دفاعیه کیهان می‌گوید:

«سفارش دهندگان این مقاله‌ها، مدیر مسئول کیهان را متهم کرده‌اند که با زندانیان و مخصوصاً رهبران دستگیر شده گروه‌های ضدانقلاب به بحث و گفت‌وگو پرداخته و آنها را نسبت به گذشته خود پشیمان کرده و به دامن نظام اسلامی باز می‌گردانده است و از این اقدام با عنوان «تواب‌سازی» یاد کرده و آن را مورد ملامت قرار داده‌اند. در پاسخ به این بخش از مقالات یاد شده، باید گفت: کسانی که این روزها، به اسناد وزارت اطلاعات چنگ انداخته و در یک ارتباط دوسویه، از یک طرف اسناد این وزارتخانه را به تاراج می‌برند و از سوی دیگر، آشکارا با محافل بیگانه ارتباط دارند، در این زمینه اطلاعات اندکی را خرج کرده‌اند، چرا که مدیر مسئول کیهان، نه فقط با کسانی که در این مقالات نام برده‌اید - به غیر از پزشکیور و بنی‌احمد - بحث و گفت‌وگو می‌رود در رو داشته و آنان را به پشیمانی از مواضع ضدانقلابی و ضداسلامی کشانده است، بلکه با بسیاری افراد سرشناس دیگر از سران گروه‌های ضدانقلاب و جریان‌ات وابسته نیز به بحث و گفت‌وگو نشسته و ده‌ها جلد کتاب و صدها مقاله علمی که برخی از این افراد در رد عقاید و عملکرد ضدانقلابی خود نوشته‌اند، فقط بخشی از آثار این بحث و گفت‌وگوهاست، و مأموران جریان خزنده در نوشته سفارشی خود تنها، به اندکی از بسیار و مثنی از خروارها اشاره کرده‌اند. مدیر مسئول کیهان، با مرحوم احسان طبری تئورسین معروف مارکسیسم نیز ماه‌ها بحث و گفت‌وگو داشته، حسین روحانی رهبر گروه پیکار نیز در گفت‌وگو با حسین شریعتمداری از مواضع خود دست کشیده، پورهرمزان، گلاویز و ده‌ها تن دیگر از مرکزیت حزب توده نیز در جریان همین بحث‌ها و گفت‌وگوها به خیانت گروه خویش پی برده و ابراز ندامت کرده‌اند... و مدیر مسئول کیهان، تمامی این اقدامات را از افتخارات خود می‌داند».

در این فقره چنین جلوه داده‌اند که حسین شریعتمداری از چنان فرهیختگی و توانایی فکری برخوردار بوده که تئوریسین‌های بزرگ را در زندان برانده است. صرف‌نظر از این که اگر کسی در این مقام از فرهیختگی باشد اصولاً به چنین پیشه‌ای گرایش پیدا نمی‌کند، چگونه است که طی بیست سال گذشته هیچکس آثار چنین فیلسوف، متکلم و ادیب و فقیه بزرگی را که بر احسان طبری و احسان نراقی و سعیدی سیرجانی و ... فائق آمده ندیده است؟ چند نکته درخور التفات و رزی است: الف: در تاریخ اغلب کشورهای جهان پدیده اعتراف‌گیری در زندان سابقه دارد و هنرمندانی نظیر آقای شریعتمداری را به خود دیده‌اند. در قرون وسطی گالیله به جرم بیان نظریه گردش زمین محکوم به مرگ شد و برای نجات جان خود از نظریه‌ای که تمام جهان آن را پذیرفت توبه کرد. در اتحاد جماهیر شوروی استالین رهبران انقلاب و حزب کمونیست را گروه‌گروه زندانی می‌کرد و آنان که خود انقلاب را رهبری کرده بودند گروه‌گروه توبه کرده و در شوهای رادیویی یا تلویزیونی اعتراف به مزدوری برای امپریالیسم و خیانت به انقلاب می‌کردند. در زمان شاه نیز ده‌ها نفر از روحانیون و غیرروحانیون و مارکسیست و مسلمان در زندان‌های شاه توبه کرده و برخی هم در شوهای تلویزیونی حکم مستقل و ملی بودن شاه را صادر کرده و به خیانت و مزدوری اعتراف می‌کردند. بنابراین بریدن و تسلیم شدن زندانی از هنر و فرهیختگی زندانیان و بازجو نیست بلکه این خاصیت زندان و آثار روانی فردا ایزوله شده است به‌ویژه هنگامی که با آزار جسمانی و روانی با تهدید مرگ همراه باشد.

ب: سعید امامی نیز فرهیخته‌ای بود که در ارشاد و هدایت زندانیان تخصص داشت. در مقاله «اسرار مرگ یک نویسنده» نوشته‌ام که چگونه سعیدی سیرجانی به همه اتهاماتی که پیش از دستگیری‌اش توسط کیهان نثار او شده بود، اعتراف کرد و موسوی (که اکنون به جرم ارتکاب قتل‌های زنجیره‌ای در زندان است) با اجازه سعید امامی در مقاله‌ای در مطبوعات نوشت در سوگ سعیدی سیرجانی باید گریست چون او علی‌رغم پیشینه‌ای سرشار از مزدوری و جناسومی و خیانت و فساد اخلاقی، به یمن حسن خلق و تقوا و فرهیختگی موسوی و سعید امامی و پس از سفر مشترک به منطقه جنگی، متحول شد و مانند حر از دنیا رفت. اکنون پس از سال‌ها معلوم شده است که فرهیختگی مؤثر در بریدن زندانیان متعلق به روش‌های روانی، جسمانی سعید امامی و هنر پتاسیم بود که سیرجانی را ارشاد و هدایت کرد و

خروار به دیار شهادت فرستاد و همین سعید امامی و کاظمی خود در زندان بریدند و براساس اطلاعیه‌های سازمان قضائی نیروهای مسلح و اخبار دیگر کیهان و رسالت درباره جاسوسی و فساد اخلاقی این افراد، آنان به اعمالی اعتراف کرده‌اند که رعشه بر اندام انسان می‌افتد. آری این خاصیت زندان است و اگر همین عناصر فرهیخته هم در آن گرفتار شوند سخن‌ها خواهند گفت. به همین روی است که امروز در نظام قضائی جهان، اعترافات متهم در زندان هیچ‌گونه اثر و ارزش حقوقی، شرعی و اخلاقی ندارد.

ج: چه شایسته است فراخوانی داده شود و از ده‌ها و صدها نفر از کسانی که توسط آقای شریعتمداری و سعید امامی و موسوی و ... هدایت شده‌اند، بخواهیم روش‌های هدایتی در زندان و جزئیات رفتارهایی که آنان را متقاعد کرد توبه کنند یا مصاحبه تلویزیونی نمایند، تشریح کنند. البته راقم متکرر نیست که افراد دلسوزی به قصد کمک به زندانیان فقط به گفت‌وگوی دوستانه و اندیشگی با زندانیان می‌پرداختند اما فراخوان مورد نظر نشان خواهد داد آیا همه مرشدین و زندانیان در چنین شرایطی بوده و این‌گونه ارشاد شده‌اند؟ دست‌کم شایسته است مهندس عزت‌الله سبحانی که از قهرمانان مبارزات دوران ستم‌شاهی بود و ۱۲ سال در سلول‌های رژیم شاه به سر برد، توضیح دهند که آقای شریعتمداری در بازجویی وی که به قصد گرفتن مصاحبه برای برنامه تلویزیونی هویت و به دستور سعید امامی انجام شد، از چه روش‌هایی استفاده کرده است؟ آقای محمود دردکشان که از مبارزین دوره شاه بود و از محصل‌ترین و فداکارترین نیروهای انقلاب و جمهوری اسلامی بوده و هست طی چهار سال زندان در دهه دوم انقلاب با او چگونه رفتار شد و محمود خیراللهی که به نیت یازده شهید خانواده‌اش در جنگ و چند بار مجروحیت خودش در جبهه به یازده سال زندان محکوم شد، چگونه ارشاد می‌شد؟ در صورت لزوم دست‌کم فهرست یکصد و پنجاه تن از این نوع محکومان و شیوه ارشاد آنان را تقدیم خواهیم کرد.

۳. دفاعیه کیهان نوشته است که مدیر مسئول آن «با زندانیان و مخصوصاً رهبران دستگیر شده گروه‌های ضدانقلاب به بحث و گفت‌وگو پرداخته و آنها را نسبت به گذشته خود پشیمان کرده است». «... در جریان همین گفت‌وگوها و بحث‌ها به خیانت گروه خویش پی برده و ابراز ندامت کرده‌اند و مدیر مسئول کیهان تمامی این اقدامات را از افتخارات خویش می‌داند».

جای بسی شکر است که آقای شریعتمداری یک گام به پیش نهاده و اصل

گفت وگو را افتخارآمیز دانسته و بازجویی را از نوع گفت وگو قلمداد کرده است. سخن اینجاست که بر فرض صحت تحویل کردن بازجویی به گفت وگو، مگر اتهام اصلی نیروهای جبهه دوم خرداد چیست؟ نیروهای جبهه دوم خرداد قاتل به گفت وگو با مخالفان و یا تبدیل معاند به مخالف و مخالف به منتقد هستند ولی روزنامه کیهان نام آن را استحال، همدمی با ضدانقلاب و مخالف و نفوذ غریبه‌ها و ... می‌گذارد، اما گویا از منظر رهبران کیهان و هم‌اندیشان آنان فقط گفت وگویی به رسمیت شناخته می‌شود که یک طرف آن اسیر و در زندان باشد تا قابلیت تحول و هدایت و ابراز ندامت از گذشته خود را داشته باشد. اگر گفت وگو این باشد که متهم را ساعت‌ها با چشم بسته و رو به دیوار نگه داریم و با اعمال انواع فشارها او را به جایی برسانیم که حاضر شود به هر چیزی اعتراف کند، تا از فشار رها شود، این نوع گفت وگو البته ابداع آقای شریعتمداری نیست و سابقه‌ای بس طولانی دارد.

۴. خداوند متعال راه بازگشت و توبه را (البته نه در زندان که در فضایی باز و آزاد) برای همگان گشوده است اما برادران کیهان به جای بازنگری در رفتار خود و همراه شدن با اصلاحات همدلانه و ملی نه تنها بر کارهای خود اصرار می‌ورزند بلکه به رفتارهای ناپسند سقوط می‌کنند و به حریم خانوادگی و مقدس مادران نیز تعرض می‌کنند. دفاعیه کیهان می‌نویسد: «شخصی که پس از سلی زدن به صورت مادرش از یک نهاد انقلابی اخراج شده است»، منظور نویسنده یا اکبر گنجی است یا راقم این سطور. اگر منظور آقای گنجی باشد او مسئول پاسخ به این دروغ است و اگر منظور اینجانب است خوشبختانه مادر گرامی‌ام در قید حیات است و آقای شریعتمداری می‌تواند خبرنگار خود را نزد او بفرستد تا حقیقت را جوینا شود. بنیاد این کذب از آنجا آشکار می‌شود که دروغ دیگری را مکمل آن کرده و گفته‌اند: «این شخص به خاطر سلی زدن به مادرش از یک نهاد انقلابی اخراج شده است». زیرا اینجانب طی چند سال نخست ابتدای انقلاب عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده و هیچگاه از این نهاد اخراج نشده‌ام. ماجرای اختلافات من با برخی از متولیان آن روز سپاه که منجر به استعفای اختیاری اینجانب شد امروز می‌تواند رسوایی دیگری برای برخی از افراد باشد که چگونه به جرم نوشتن کتاب «در شناخت حزب فاعدین زمان» مورد آزار و فشار قرار گرفتیم. آیا پاسخ «اسرار مرگ نویسنده» جعل این دروغ نابخشودنی بود؟ این مواجعه را بنگرید:

کیهان به استناد روزنامه‌های کثیرالانتشار و رسمی در مقاله «اسرار مرگ نویسنده» در ماجرای بازداشت و مرگ سعیدی سیرجانی نقش داشته است.

پاسخ: نویسنده این مقاله کسی است که به صورت مادرش سیلی زده است. از این استدلال فریه ناشی از فرهیختگی و اخلاق که بگذریم، روش تحقیر «من قال» به جای پاسخ به «ما قال» نیز از حیث روان‌شناختی ریشه در نوعی استخفاف دارد. تعبیر آدم‌های دست‌دوم و یا دست‌چندم یا دم‌دستی درباره نویسندگان مقالات قضاوت خوانندگان را درباره محتوای آنها تغییر نخواهد داد، اما در این رابطه همین بس که مقایسه آثار قلمی اکبر گنجی و شما در سال‌های گذشته کافی است نشان دهد که آدم‌های دست‌چندم چه کسانی هستند؟ اکبر گنجی کسی بود که ۱۸ سال پیش در حالی که خیلی جوان بود و آن زمان برخی از شما تمرین انشانویسی می‌کردید، اصول فلسفه و روش رئالیسم را تدریس می‌کرد و شاگردان او اکنون حاضرند.

در خاتمه یادآور می‌شوم؛ برادران کیهان‌نشین، بگذارید ما نیز به تأسی از خداوند متعال ستارالعیوب باشیم و به جای کاویدن در گذشته به آینده بیندیشیم. جامعه ما اکنون با نسلی از دست‌رفته روبه‌روست و دیگر تحمل ریزش، تنش و کشمکش را ندارد. به جبران گذشته خویش به آینده بیندیشید و با کاروان اصلاح همراه شوید. ادامه مسیری که شما ورق می‌زنید به انتقام جامعه از گذشتگان خواهد انجامید. اما مسیر اصلاح به وفاق و رشد انجامیده و جاده عرفان، برابری و آزادی را هموار خواهد کرد.

## چرا کیهان را بخش رسانه‌ای «محفل خودسر» می‌نامیم؟\*

فتح، ۱۳ و ۱۴/دی/۱۳۷۸

### مقدمه:

نگارنده بیش از هر چیز شوق آن دارد که به نام‌ایمات اجتماعی و زندگی مردمی نجیب پردازد و نیروهای کشور نیز استعداد مغزی خویش را در خدمت معاش مردم قرار دهند اما کسانی که به سبب بینش مردم‌ابزاری خویش ضعیف شده‌اند می‌خواهند در پناه شعار «نان» برای مردم «جان» بگیرند و پروندهٔ ربایش و کارداجین‌کردن ده‌ها تن از شهروندان را مختومه کنند و حکایت زندانیانی از فرزندان همین مردم را محو سازند و در امتداد آن امروز بهترین یاران انقلاب چون عبدالله نوری و کدیور را به حبس می‌افکنند، شمس و لطیف صفری را در آستانه زندان قرار داده و برای خویشی‌ها سه‌سال زندان تعلیقی می‌دهند و... و بند و بژه‌های را مهیا کرده‌اند تا این روند را ادامه دهند. آنان نمی‌خواهند زخم‌های این جامعه با مرهم اصلاحات درمان شود و هنوز نغمه‌های حذف سر می‌دهند. نگارنده در پی نارواگویی‌های یک‌هفته‌ای یک روزنامه عصر و برخی از افراد و محافل دیگر به حرمت ایام سوگواری اسوه عدالت، آزادگی، دفاع از حقوق مخالفان و مظهر کامل اصلاح‌طلبی، امام علی(ع) بر قلم لجام زد و در نوشتن درنگ کرد. اما آنان یک روز از اقترا باز نایستادند و حرمت ایام پاس نداشتند. فرض است از فرصت گفت‌وگویی برابر و شفاف‌سازی خدای را سپاس گوئیم و به

\* نگارنده همواره اصطلاح شبکه را در مورد عاملان قتل‌ها، بر محفل ترجیح داده و آن را صائب‌تر پنداشته است لذا استفاده از اصطلاح «محفل خودسر» که در بیانیه وزارت اطلاعات آمده بود مسامحه‌آمیز است و به دلیل نقل قول بودن داخل گیومه قرار گرفته است. این مقاله در دو شماره در روزنامهٔ فتح به چاپ رسید که در اینجا فقط اصطلاحات اندکی در قسمت مربوط به میکونوس انجام گرفته است.

یمن آن اراده حذف را به اراده جبران گذشته و اصلاح مبدل سازیم. پس از این گفتار، گفت‌وگو با مدیریت کیهان را مختومه دانسته و داوری نهایی را به مردم شریف ایران در انتخابات مجلس ششم واگذار می‌کنیم. در صورتی که تمایلی به ادامه این مباحثه مطبوعاتی و آزاد داشته باشند، به انگیزه شفافیت هرچه بیشتر، پس از انتخابات در خدمت خواهیم بود. هرچند نگارنده ترجیح می‌دهد که از کاویدن ناهنجاری‌های پیشین، دوری گزیده و همگان به آینده بیندیشیم و تسلیم شدن به نتایج داوری و انتخاب مردم در ۲۹ بهمن ۷۸ نیز همه را کفایت می‌کند.

### گزارش یک سابقه

روزنامه کیهان، سال‌هاست که در چارچوب خط مشی حذف و تصفیه مداوم نیروها با الصاق اتهام‌های سیاسی و اخلاقی از نوع «جاسوسی و مزدوری برای بیگانه»، «قاچاق مواد مخدر» و «روابط نامشروع جنسی» به بدنام‌کردن و نابودی مخالفان و یا موافقانی که به دلیل ناهم‌زمانی با آنها در زمره مخالفان قرار داده شده‌اند پرداخته است زیرا این سه نوع اتهام از زمره مواردی است که اگر از بنیاد هم کذب باشد، به مصداق دروغ هرچه بزرگتر شاید مؤثرتر، برخی از مردم خواهند گفت تا نباشد چیزی که هرگز نگویند چیزها. بنابراین حتی در صورت تبرئه متهم، لکه‌ای بر دامان او می‌نشیند و شخصیت او در اذهان دیگران مخدوش می‌شود. به همین دلیل است که در شرع مقدس تهمت‌زدن جزو کبائر به‌شمار رفته و در ردیف قتل دیگران محسوب می‌گردد و حتی در مواردی که فردی مرتکب گناه اخلاقی شده، دستور حمل بر صحت یا استتار و انکار آن رفته است. نمونه‌ای از آن، ماجرای طرح اتهام رابطه نامشروع شهردار یکی از مناطق تهران با دوتن از زنان همکار وی توسط روزنامه کیهان در بحبوحه انتخابات مجلس پنجم صورت گرفت. اما این روزنامه چندی بعد ناگزیر از توجیه و پوزش‌خواهی به خاطر این تهمت بزرگ شد.<sup>۳۳</sup>

<sup>۳۳</sup> هم‌زمان با آغاز نهاجم به مدیریت شهرداری (بخاطر نقش کربامچی و کارگزاران در انتخابات مجلس پنجم) که دو سال بعد با زندانی‌کردن کربامچی شهردار تهران به پایان رسید، در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۵ روزنامه کیهان در صفحه ۱۵ خبری را تحت این عنوان درج کرد: «محاكمه شهردار و ۱۲ نفر از کارکنان شهرداری منطقه ۱۲ تهران به اتهام سوءاستفاده وسیع مالی و فساد اخلاقی».

چند نمونه دیگر قابل ذکر است که به دلیل دورافتادن از اصل موضوع به مجالی دیگر وامی‌گذارم. نکته قابل ملاحظه این است که سه نوع اتهام «جاسوسی و مزدوری»، «قاچاق مواد مخدر» و «روابط نامشروع جنسی» از اموری بودند که علی‌رغم انتشار آن (برخلاف دستورات اخلاقی اسلام) هیچ مستندی نداشتند مگر آنکه فرد متهم پس از بازداشت توسط شبکه سعیدامامی (که برخی افراد آن هم از تمام سناریو آگاهی نداشتند و به صرف اجرای وظایف کارمندی در خدمت آنها قرار می‌گرفتند) به این موارد اعتراف می‌کرد و کیهان و انمود می‌کرد که دیدید ما از اول می‌گفتیم! و آن اعترافات مستند اتهامات منتشرشده پیش از بازداشت قرار می‌گرفت. نمونه آن را پیشتر در مورد سعیدی سیرجانی به تفصیل بازگفته‌ام (نگاه کنید به *عصر آزادگان*، پنجشنبه ۲۵ آذر ۱۳۷۸، مقاله اسرار مرگ نویسنده).

و البته در پرتو چنین شیوه‌ای که همواره سنگ‌ها را بسته و سگ‌ها را رها کرده‌اند، جاسوسان و بزهداران واقعی امنیت یافته‌اند.

سنت و عادت مألوف کیهان امتداد داشت تا اینکه ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۷۷ رخ داد. برخی از نیروهای اصلاح‌طلب و نیز مطبوعاتی که پس از وقوع قتل‌ها متولد شدند با احتیاط و مخاطره‌ای بالا می‌گفتند احتمال دست‌داشتن عوامل داخلی در این قتل‌ها وجود دارد. کیهان از جمله روزنامه‌هایی بود که هرکس را که چنین داعیه‌ای داشت متهم می‌کرد که در خدمت توطئه‌ای صهیونیستی قرار گرفته است و می‌گفت عده‌ای افراد بدنام را کشته‌اند و می‌خواهند وزارت اطلاعات و نظام

---

روزنامه کیهان در متن این خبر نام و نام خانوادگی دوتن از بانوان متأهل را ذکر کرد که از کارمندان شهرداری و سازمان بورس بوده و با شهردار منطقه ۱۲ روابط نامشروع جنسی داشته‌اند. با توجه به عدم اثبات این اتهام در دادگاه و مجاز نبودن روزنامه کیهان در نام‌بردن از این افراد، خشم عده زیادی برانگیخته شد و از کانال‌های مختلف اعتراضاتی متوجه بی‌مبالایی این روزنامه گردید. کیهان روز بعد (۷۵/۲/۲۴ ص ۲) در مستونی به قلم مدیرمسئول خود مقاله‌ای با عنوان «قبول یک اشتباه» درج و ضمن پرورش خواهی، اقدام خود را توجیه کرد و آن را ناشی از «ویژگی‌های کار روزنامه‌نگاری نظیر تنوع موضوعات، تراکم مطالب، انبوه اخبار، سرعت عمل و...» دانست. شگفت این است که همین روزنامه بروز اشتباهات کوچکتر از این را در سایر روزنامه‌ها نه ناشی از ویژگی‌های کار روزنامه‌نگاری که یک توطئه برنامه‌ریزی شده یا تعمد می‌خواند.



جمهوری اسلامی را متهم سازند و قصد براندازی نظام را دارند. اگر ماجرای شبکه قتل‌ها افشاء نشده بود همه کسانی که احتمال دست‌داشتن نیروهای داخلی را مطرح کرده بودند با عنوان مشارکت در توطئه براندازی نظام معلوم نیست اکنون در کجا بودند. سرانجام با ریسک‌پذیری و پافشاری اصلاح‌طلبان و پیدایش یک عزم همگانی در مقابله با خشونت، شبکه قاتلان شناسایی شد. چندی بعد روزنامه کیهان نغمه‌ای جدید ساز کرد و اساساً مدعی شد شبکه قاتلان از جمله سعیدامامی و کاظمی جزو نیروهای دوم خردادی بودند و با هدف انهدام وزارت اطلاعات و نظام جمهوری اسلامی و لوثر کردن نیروهای اصول‌گرا و ارزشی (یعنی کیهان و من‌تبع آنها) مرتکب این جنایات شده‌اند. این در واقع عصاره برخی از مقالات و نوشته‌های کیهان بود. حتی از آن فراتر رفته و سعیدامامی را جزو دشمنان خود و شخص مدیرمسئول روزنامه معرفی می‌کردند. این داستان شباهت شگرفی به واقعه کوی دانشگاه دارد. عده‌ای نیمه‌شب به دانشجویان آرمیده در کوی پورش می‌پرند و با استفاده از گلوله و کابل و کارد و آتش فاجعه می‌آفرینند و پس از چند روز خود عزاداری می‌کنند، معترض می‌شوند، دانشجویان کتک‌خورده را فریب‌خورده معرفی می‌کنند و سناریویی می‌سازند که طی آن گویا جمعی از دانشجویان با نقشه قبلی نیروی انتظامی را تحریک به تهاجم کرده و هدف‌شان براندازی نظام بوده است. سرانجام مهاجمان طلبکار شده و پاداش می‌گیرند و دانشجویان روانه زندان یا محکوم به اعدام می‌شوند.

کیهان در خصوص انتساب قتل‌های زنجیره‌ای به نیروهای دوم خرداد تا آنجا پیش رفت که پیوسته اعلام می‌کرد آنها با پخش فیلم اعترافات متهمان مخالفت می‌کنند و به دلیل اینکه پخش اعترافات آنها را رسوا کرده و نشان می‌دهد قتل‌ها توسط خودشان صورت گرفته است به وحشت و دستپاچگی افتاده‌اند.

این درحالی بود که فیلم اعترافات، به نوشته جراید تحویل رادیو و تلویزیون شده بود اما با مخالفت شدید وزارت اطلاعات پخش آن متوقف شد و مسئولان و مدیران کل وزارت اطلاعات که اتفاقاً جزو هیأت مدیره سابق این تشکیلات بودند گفته‌اند با پخش این اعترافات وزارت اطلاعات نابود خواهد شد.<sup>۱</sup> لذا به نوشته

۱. خبر مشابهی در روزنامه *آزاد* پنجشنبه ۱۸ آذر ۷۸ ص ۲ چاپ شده است.

کيهان همين فيلم مونتاژ شده مورد بازييني مجدد قرار گرفت.<sup>۱</sup>

کيهان در مقاله‌اي که معمولاً به عنوان موضع رسمي روزنامه تلقی مي‌شود تحت عنوان «از چه مي‌ترسند» مي‌نويسد: «جريان خزنده‌اي که طيفي از عوامل تابلودار بيگانه مخصوصاً دوتن از صهيونيست‌هاي نشاندار مديريت پشت صحنه آن را برعهده دارند در حرکتی هماهنگ با راديوهاي بيگانه تلاش تبليغاتي گسترده‌اي را براي جلوگيري از پخش اين اعترافات آغاز کردند».<sup>۲</sup>

سرپرست مؤسسه کيهان همچنين در جمع طلاب مدرسه حقاني مي‌گويد: «خط نفاق جديد از پخش اعترافات عوامل قتل‌ها دستپاچه و مضطرب مي‌باشد».<sup>۳</sup> در چند مورد ديگر نيز اين روزنامه نيروهاي دوم خرداد را متهم به ترس و هراس از پخش فيلم اعترافات و رسوايي نقش خود در قتل‌ها کرده است.

آيا اصرار کيهان بر پخش فيلم اعترافات يک نوع فرار به جلو است يا به زعم مسئولان وزارت اطلاعات تلاش براي نابودي وزارت اطلاعات؟ آيا مسئولان و پرسنل وزارت اطلاعات حق ندارند با توجه به ارزشي خود از فيلم اعترافات، مديريت کيهان را مصداق همان دشمناني بدانند که به گفته مقام رهبري به همراهي برخي «مطبوعات بي‌ارزش» براي شکستن حيثيت و آبروي چندين ساله وزارت اطلاعات تلاش مي‌کنند (کيهان، چهارشنبه ۸ دي ۷۸) اين درحالي است که موضع اصلاح‌طلبان در خصوص انتشار فيلم اعترافات از يک مبنای اصولی برخوردار بود. براي نمونه نگارنده در مصاحبه‌اي با روزنامه آزادگفت: حتی اگر پخش اعترافات به نفع جبهه دوم خرداد تمام شود بايد با آن مخالفت کرد زيرا استفاده از اين شيوه به سود هرکس باشد مذموم است.<sup>۴</sup>

و کيهان روز بعد با نقل قسمتي از مصاحبه فوق در پاسخ به آن در مطلبي با عنوان «اعترافات را پخش نکنيد» نوشت: ما نبايد اعترافات متهمان قتل‌هاي زنجيره‌اي را ملاک قرار دهيم!  
«يکي از بقايای باند آدم‌کش و جنائت‌پشه مهدي هاشمي معدوم که طی

۱. کيهان، شنبه ۴ دي ۷۸ ص ۲، اخبار ويژه. «ديدن فيلم اعترافات براي نمايندگان ممنوع».

۲. کيهان، يکشنبه ۲۸ آذر ۷۸، ص ۲. ۳. کيهان، شنبه ۴ دي ۷۸، ص ۲.

۴. روزنامه آزاد، شنبه ۲۰ آذر ۷۸، ص ۲.

سال‌های اخیر به لطف خویشنداری و اغماض کریمانه نیروها و نهادهای اصولگرای کشور، آزادانه مشغول جعل و انتشار انواع اتهامات ضدامنیتی علیه مسئولان و اصول سیاسی و اعتقادی نظام است، با درج مطلبی در روزنامه آزاد (مناطق آزاد سابق) ضمن ابراز وحشت از پخش اعترافات روشنگرانه عوامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای از طریق سیمای جمهوری اسلامی نوشت: «ما نبایستی سنت‌های نادرستی را که سال‌ها در کشور متداول بوده است تثبیت کنیم و اعترافات افراد در داخل زندان که ممکن است از نظر روحی شرایط نامناسبی داشته باشند، مورد ملامت قرار گیرد». پیش‌تر نیز یکی از روزنامه‌های مدعی مالکیت دوم خرداد پیشنهاد کرد رسیدگی به پرونده قتل‌های مشکوک متوقف شود! عقب‌نشینی‌هایی از این نوع، نتیجه مقاومت مقامات قضایی و امنیتی کشور در برابر هجوم تبلیغاتی گسترده طیف مزبور ارزیابی می‌شود.<sup>۱</sup>

مندرجات فوق در کیهان مبین این واقعیت بود که نه تنها شیوه‌های گذشته مدیریت این رسانه تغییری نیافته است که مصراغه از همان روش‌ها برای نسبت‌دادن اتهامات، این بار به طیف وسیع‌تری از مخالفان خود، (اصلاح‌طلبان) بهره می‌جویند.

#### مقابله با دسیسه‌گری و شیوه‌های سعید امامی:

کسانی که نوار سخنرانی سعید امامی در همدان را مشاهده کرده باشند و یا نقد و توضیحات مبسوط نگارنده در هفته‌نامه آرزوش را درباره این سخنرانی ملاحظه کرده باشند به نیکی این روش را می‌شناسند که سعید امامی چگونه تمام آدم‌ربایی‌ها و قتل‌ها را از موضعی حق به جانب، محکم و مقتدرانه همراه با شواهد و دلایل برعهده عوامل دیگر می‌اندازد و اگر رسوایی این شبکه اتفاق نیفتاده بود هنوز عده‌ای همان موضع سعید امامی را باور می‌کردند. شیوه جدید کیهان حاکی از یک حرکت جدید از نوع روش‌های مألوف آنها بود به‌ویژه آنکه کل این سناریو را در پناه منحصرکردن قتل‌ها به پاییز ۱۳۷۷ پیش می‌بردند. و پی‌درپی نیروهای جبهه دوم خرداد را متهم به طراحی قتل‌های زنجیره‌ای و مخالفت با پخش اعترافات عاملان آنها می‌کردند.

۱. کیهان، دوشنبه ۲۲ آذر ۷۸ ص ۲، ستون اخبار ویژه.

بنابراین یک اقدام آگاهی‌بخش ضروری می‌نمود. نگارنده با انتشار مقاله تحقیقی خود با عنوان «اسرار مرگ نویسنده» و آقای گنجی با یادداشت‌های خود این گام آگاهی‌بخش را برداشتند. عزم ما بر آن بود که با اعتماد پرسشگرانه و کنجکاوانه به دستگاه‌های مسئول در رسیدگی به پرونده ملی (بلکه بین‌المللی) قتل‌ها که حیات و ممانت آینده کشور نیز بدان بستگی دارد در انتظار اعلام نتایج تحقیقات رسمی باشیم هرچند پیوسته در خصوص شیوه اطلاع‌رسانی قطره‌ای و یا رفتار نامناسب با متهمان و زندانیان انتقاداتی مطرح کرده‌ایم، اما درحقیقت این تیم کیهان بود که با استفاده از سکوت و اعتماد و انتظار نیروهای اصلاح‌طلب سناریوی دسیه‌آمیزی را طراحی کرد که مقابله با آن ضروری می‌نمود. بنابراین دفاع مستدل ما یک واکنش قهری بود. در عین حال ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح بدون التفات به روند مذکور اعلام کرد: شایعه‌پراکنان در برخی از روزنامه‌های بخشی از باند سعید امامی هستند. برخی از نویسندگان غوغاسالار را به دادسرا احضار کرده و از آنان مدرک خواسته‌ایم گفته‌اند ما مدرکی نداریم فقط تحلیل می‌کنیم»<sup>۱</sup> هرچند وی تصریح نکرده است که مقصود از این شایعه‌پراکنان چه کسانی هستند اما چنانکه در مقاله اسرار مرگ نویسنده و این مقاله مشاهده می‌شود تمام مدعیات مستند به اسناد آشکار و منتشرشده می‌باشند و هیچ شایعه‌ای در کار نیست.

#### آنچه بود و آنچه شد

نگارنده در مقاله مفصل خود به چگونگی شکار و قتل سعیدی سیرجانی و موضع‌گیری و نقش مدیریت کیهان و سعید امامی پرداخت و از هماهنگی و همکاری آنان پرده برداشت. آقای گنجی نیز با ارائه اطلاعات جدیدی، همکاری تنگاتنگ آقای حسین شریعتمداری و حسن شایانفر با فلاحیان و سعید امامی و نیز مشارکت در بازجویی‌های ویژه سعید امامی و تهیه برنامه هویت را برملا کرد. به هرحال این حرکتی بود که کیهان آغازگر آن بود و بلکه تصور و تملل مراجع ذی‌ربط در اطلاع‌رسانی شفاف (نه گزینشی و هدایت‌شده و سانسورخورده) بود که فرصت تحریف و واژگونه‌سازی ماجرا و سپس مخومه کردن آن را به کیهان‌نشینان می‌داد و

یک سال است بستر تنش را در جامعه حفظ کرده است.

مدیریت کیهان ابتدا اعلام کرد که گفت‌وگو (بخوانید بازجویی) با زندانیان را از افتخارات خویش می‌داند و اعتراض او به مقالات عصر آزادگان این است که چرا فقط به چند مورد آن اشاره کرده‌اند در حالی که تعداد افراد ارشاد شده توسط حسین شریعتمداری بسیار بیش از آن بوده است. در پی توضیحات مجدد نگارنده با عنوان: «اصلاح ابرو یا کور کردن چشم» در عصر آزادگان، کیهان مجدداً توضیح داد که ما نگفته‌ایم آقای شریعتمداری بازجو بود بلکه او با زندانیان گفت‌وگو می‌کرد. این در حالی است که کیهان نوشته بود آقای شریعتمداری با گفت‌وگو افراد را به ابراز ندامت و پشیمانی از گذشته خود وامی‌داشت و ظاهراً گفت‌وگوی مطلوب آنها این است که یک طرف اسیر دست و زندانی و در شرایط روحی نامناسب و طرف دیگر در موضع مقتدر و زندانبانی باشد که می‌تواند برای حیات و ممات او تصمیم بگیرد و طرف گفت‌وگو را به راه راست هدایت کند. گفت‌وگویی که فقط یک طرف آن باید از گذشته ابراز ندامت کند. آقای گنجی نیز در رد این ادعا نمونه‌هایی را با اسم و رسم ذکر کرد که آقای حسین شریعتمداری رسماً بازجوی آنها بوده است. کیهان به جای پاسخ به موارد مشخص و مستدل از شیوه جدیدی استفاده کرد. «شیوه عوض کردن موضوع». کیهان در اولین واکنش خود در این زمینه نوشت: «آیا اطلاعات و اخبار وزارت اطلاعات را در معرض فروش گذاشته‌اند؟ و اگر چنین نیست سکوت این دو مرکز مسئول (وزارت اطلاعات و شورای عالی امنیت ملی) در قبال افشای اخبار و اسناد نظام چه مفهومی دارد؟» کسانی که این روزها به اسناد وزارت اطلاعات چنگ انداخته و در یک ارتباط دوسویه از یک طرف اسناد این وزارتخانه را به تاراج می‌برند و از سوی دیگر آشکارا با محافل بیگانه ارتباط دارند<sup>۱</sup> و روز بعد از قول کامران نماینده اصفهان نوشت: «وظیفه وزارت اطلاعات در قطع کردن دست عوامل داخلی دشمن از خزانه اطلاعات محرمانه کشور که قصد ایجاد شکاف اطلاعاتی دارند سنگین است».<sup>۲</sup>

متعاقباً موج‌سازی در این زمینه طراحی شد که این تلاش فقط در صفحات اول

۱. کیهان، دوشنبه ۲۹ آذر ۷۸ ص ۲، «گریبان مهره‌های اصلی را رها نمی‌کنیم».

۲. کیهان، سه‌شنبه ۳۰ آذر ۷۸ ص ۱۴.

این روزنامه ماندگار شد و توفیقی در وسعت بخشیدن نیافت. کیهان در شماره بعدی خود در صفحه اول نوشت: چگونگی دسترسی برخی جریان‌ها به اسناد وزارت اطلاعات باید مشخص شود.<sup>۱</sup>

روز بعد نیز کیهان در صفحه اول از قول سرپرست مؤسسه کیهان چنین نوشت: «خط نفاق جدید و عاملان قتل‌های مشکوک دوشاخه از یک مأموریت‌اند» «حسین شریعتمداری نماینده ولی فقیه در مؤسسه کیهان گفت: آمریکا با راه‌اندازی و مدیریت خط نفاق جدید در پی نفوذ دادن عوامل وابسته به خود در کانون‌های تصمیم‌گیری نظام و استحاله تدریجی آن است»<sup>۲</sup> در واقع این سخنانی یکی از موارد مصرف ادعاهای ضدآمریکایی را به منظور سرکوب منتقدان نشان می‌دهد، زیرا عده‌ای تحت پوشش جدال با آمریکا می‌خواهند به مبارزه علیه آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان و جاهد ببخشند و با اتساب آزادیخواهان به آمریکا (در حالی که این آزادیخواهان مخالف آمریکا هم باشند) کار خود را پیش برند.

یک نماینده جناح راست نیز به یاری آمد و روزنامه کیهان در صفحه اول از قول درویش‌زاده نماینده محترم دزفول در سخنرانی پیش از دستور این تپتر را انتخاب کرد: «سرق و تحریف اسناد وزارت اطلاعات به‌خاطر انتقام‌گیری از انقلابیون» سپس در سوتیترها از قول درویش‌زاده نوشت: «انتقال اسناد محرمانه وزارت اطلاعات به بیرون و انتشار آن توسط قلم‌به‌دستانی با گرایش خاص موجب نگرانی نظام شده است». «شاید برخی افرادی که قبلاً در وزارت اطلاعات مسئولیت داشتند و امروز صاحب نشریه شدند اسناد وزارت اطلاعات را در خارج از وزارتخانه برای خود نگهداری کرده‌اند». «باید از آقای یونسی پرسید مگر چه اتفاقی افتاده که عوامل ضدانقلاب با دست‌اندازی به برخی از اسناد وزارت اطلاعات و تحریف آنها علیه نیروهای متعهد وارد عمل شده‌اند؟»<sup>۳</sup>

شگفت‌آور این بود که رئیس محترم سازمان قضایی نیروهای مسلح که شکاف میان اوج انتظارات ملی و حسیض اطلاعات‌رسانی ایشان از زمینه‌های بروز این مجادلات است و بی‌طرفی و اهتمام به این پرونده ملی شایسته ایشان است اعلام

۱. کیهان، پنجشنبه ۲ دی ۷۸، ص ۱ و ۱۴. ۲. کیهان، شنبه ۴ دی ۷۸، ص ۱ و ۱۴.

۳. کیهان، یکشنبه ۵ دی ۷۸، ص ۱ و ۲.

می‌کند: «شایعه پراکنان در برخی از روزنامه‌ها بخشی از باند سعید امامی هستند». یکی از اهداف فرعی شیوه عوض کردن موضوع نیز انتساب یک برنامه افشای اسناد محرمانه وزارت اطلاعات به آقای سعید حجاریان و برداشتن گام بعدی برای حذف او و انتقام گرفتن از روزنامه صبح امروز است. چون بعد از خرداد نوبت صبح امروز بود.

تبدیل کردن موضوع نزاع از پرونده ملی قتل‌های زنجیره‌ای شهروندان به یک نزاع اطلاعاتی، امنیتی محتمل است مبتنی بر تصمیمی آگاهانه باشد زیرا جامعه در جریان یک نبرد اطلاعاتی منفعل شده و فقط نظاره‌گر جدالی ابهام‌آلود می‌گردد. از آنجا که مردم خود را در رویدادهای پس‌پرده ذی‌نقش نمی‌دانند و نگران بازی خوردگی هستند از مشارکت سرباز می‌زنند و می‌گویند آنچه روی می‌دهد در آسمان سیاست است و ارتباطی با خواسته‌های زمینی شهروندان ندارد. به همین دلیل نگارنده همواره بر آن بوده و هست که به سبک پژوهش در مکتوبات موجود و قابل دسترس توده‌های مردم موضوع را پیگیری کند ضمن آن‌که انتشار اطلاعات پنهان توسط اصلاح‌طلبان و از مجاری قانونی را نیاز مبرم شهروندان می‌داند. مردم باید بدانند در پستوی سیاست برای آنها چه تصمیمی گرفته و می‌گیرند.

شاید به برخی از واکنش‌ها بتوان تا حدودی حق داد زیرا فقدان روحیه پرسشگری و تحقیق در برابر مدعیات روزنامه کیهان از یک سو و فضای غبارآلود پرتوهم‌کنونی و عدم اطلاع آنها از جزئیات تصمیم و عملکرد طرف مقابل می‌تواند زمینه‌ساز این تصور باشد که حجاریان به دلیل پیشینه مسئولیت در وزارت اطلاعات نقشی در ماجرا داشته است. گذشته از این که آقای حجاریان نیز مانند سایر مردم مقاله «اسرار مرگ نویسنده» را پس از چاپ در روزنامه عصر آزادگان ملاحظه کرده است، در خصوص یادداشت‌های آقای گنجی نیز نه تنها مددکار نیست که گاهی از برخی پیشروی‌ها و خط‌شکنی‌ها در مواجهه با رقیبان اظهار ناخشنودی کرده است. اما مطلب عمده این است که کدام یک از اطلاعات منتشره جزو اسناد محرمانه بوده‌اند؟ گذشته از این که ادعای فوق‌گرفته ناصواب است لیکن نوعی وثوق‌بخشیدن و صحنه‌نهادن بر اطلاعات منتشره در یادداشت‌های عصر آزادگان به‌شمار می‌رود، در عین حال هیچ‌کدام داده‌های دست‌نیافتنی نیستند. مقاله اسرار مرگ نویسنده (سعید امامی، کیهان، سعیدی سیرجانی) با همه اطناب و تفصیل خود که دو صفحه روزنامه

را به خود اختصاص داد، اساساً پژوهشی بود متکی بر اسناد آشکار و روزنامه‌های کثیرالانتشار و برخلاف متولیان کیهان که انواع افتراات را به دیگران نسبت می‌دهند و در برابر فشار پرسش مدرک‌خواهی می‌گویند براساس اسناد و مدارکی که نزد خود دارند اما نمی‌خواهند منتشر کنند به دیگران افترا می‌زنند<sup>۱</sup> ما مدعای همراه با دلیل و شاهد را تقدیم کردیم تا در معرض نقد و اصلاح و گفت‌وگوی برابر و آزاد (نه از نوع گفت‌وگوهای آقای شریعتمداری در زندان) قرار گیرد. اما به جای پاسخ، تهدید برخاست و به جای روشنگری و شفاف‌سازی، روزنامه کیهان در مقاله‌ای با عنوان «عوامل سیا مخفیگاه خود را لو می‌دهند» با اشاره به مقالاتی که درباره کیهان نوشته شده بود، آورده است: اخیراً آمریکا چهره‌های خود را به حرکت درآورده است و «سازمان سیا در پروژه اخیر خود در این زمینه که به بهانه افشاگری دربارهٔ یاران سعید امامی به اجرا درآمد و طی آن وزارت اطلاعات، کیهان و حسین شریعتمداری را جهت سلب اعتماد عمومی از انقلاب و تخدیش حیثیت داخلی و خارجی نظام بهانه قرار داده منطق یک عملیات کارشناسی شده و مؤثر اطلاعاتی را رعایت نکرد... مهره‌های احمقی که با روشن‌کردن شمع در تاریکخانه، گرای مخفیگاه خود را به نیروهای هوشیار انقلاب دادند»<sup>۲</sup>.

با این منطق هرکس می‌تواند دیگری را عامل آمریکا و مزدور بخواند و ما نیز کیهان‌نشینان را. اما آیا پاسخ اظهارات روشن ما این است؟ آخرین عبارت نیز تهدیدی است دال بر این که هرکس حقایقی را در مورد بخش رسانه‌ای سعید امامی بازگوید گرای خود را به نیروهای هوشیار انقلاب (که کیهان‌نشینان انقلاب را مساوی خود می‌دانند) داده و باید منتظر انتقام باشند. بدون شک این ادعاهای گزاف معنایی جز این ندارد که اگر بتوانند قدرت از کف‌رفته خود را بازسازی کنند، در همان زندان‌ها و گفت‌وگوها، نظیر سعیدی سیرجانی و فرج سرکوهی وابستگی‌ها به سازمان سیا اثبات خواهد شد.

۱. برای نمونه (به جز ده‌ها مورد تکرار ادعای بی‌دلیل دست‌عنصر پشت‌برده مطبوعات) نگاه کنید به اظهارات صفار هرندی عضو شورای سردبیری کیهان در *آفتاب امروز چهارشنبه ۸ دی ۷۸* ش ۱۰۹، ص ۲ «بسیاری از آقایان و خانم‌هایی که در روزنامه‌های دوم خرداد کار می‌کنند از اعضای منافقین و چریک‌های فدایی خلق هستند».

۲. کیهان، یکشنبه ۵ دی ۷۸، ص ۱۴.



چرا علی‌رغم پافشاری وزارت ارشاد و مطبوعات جبهه دوم خرداد، اسناد این وابستگی‌ها و دست‌های عوامل بیگانه پشت‌پرده مطبوعات را با ذکر دقیق نام و مشخصات (چنانکه اینجانب و آقای گنجی انجام می‌دهیم) فاش نمی‌کنند تا مسئولان و نهادهای مربوطه که اتفاقاً در اختیار همان جناح هستند اقدام لازم را معمول دارند؟ آیا باز هم می‌خواهند مانند سعیدی سیرجانی و فرج سرکوهی (که توضیح آن خواهد آمد) پس از بازداشت افراد آنها را مجبور به اعتراف کنند و اسناد لازم را تدارک بینند؟ پنهان‌شدن در پشت دفاع از نظام برای نابودی دیگران نیز چاره کار نیست زیرا تا امروز تمام رهبران کشور و نیروهای خط امام خمینی و روشنفکران و آزادیخواهان و پرسنل زحمتکش وزارت اطلاعات دریافته‌اند که مهلک‌ترین ضربات را در این سال باندی که سعید امامی از اعضای آن بود بر نظام جمهوری اسلامی زده و خدمات اکثریت پرسنل وزارت اطلاعات را تضییع و آنان را بدنام ساخته است.

پیگیری قاطعانه موضوع پرونده قتل‌های زنجیره‌ای توسط مطبوعات دوم خرداد و ما نیز که افتخار سلوک در راه خمینی و پاسداری انقلاب را داشته‌ایم افتخار مبارزه با موانع دموکراسی و مافیای خشونت را نصیب فرزندان انقلاب و اصلاح‌طلبان درون نظام جمهوری اسلامی خواهد کرد.

آنچه آقای گنجی نوشت مستفاد از بایگانی ذهن جامعه بود نه بایگانی وزارت اطلاعات. بدیهی است آنانکه جامعه را مجموعه‌ای از صفرها و عناصر بی‌هویت<sup>۱</sup> و فاقد حافظه تاریخی و خود را مخزن اسرار می‌دانند چنان گمانه‌زنی می‌کنند، اما تمام بازجویی‌ها دوطرف دارد و هر طرف (اعم از زندانی و بازجو) دارای نزدیکان، دوستان و بستگان هستند و اطلاعات مربوط به دو طرف در شعاعی قرار می‌گیرد که خارج از حیطه بایگانی اطلاعاتی خواهد بود. کافی است شما یک فراخوان عمومی بدهید تا افراد بی‌شماری که به نحوی در شعاع یکی از طرفین زندانی و بازجو قرار می‌گیرند سیلی از اطلاعات را سرازیر کنند که بایگانی وزارت اطلاعات در برابر آن بسیار ناچیز و بی‌اهمیت خواهد شد. یکی از خطاهای دست‌اندرکاران کشور و از جمله کیهان‌نشینان غفلت از این اطلاعات بی‌شماری است که هیچ قدرتی را یارای

۱. صبح امروز، پنج‌شنبه ۱۳ آبان ۷۸: «منطق قیاس، دام ابلیس و پوچ‌انگاری همگان».

معدوم کردن آن نیست و اگر امروز مانع شویم فردا آفتابی خواهد شد. آن روز که به جای افق‌های دورتر نوک بینی خود را می‌دیدند و بی‌محابا از هیچ عملی فروگذار نکردند و اکنون نیز در ارتباط با زندانی کردن پی‌درپی اصلاح‌طلبان و تعطیلی پی‌درپی مطبوعات همان شیوه را ادامه می‌دهند به امروز نمی‌اندیشیدند که این اطلاعات موجود در بایگانی جامعه به توده‌ای عظیم و چالشگر مبدل خواهد شد که در برابر قطراتی از آن کیهان برمی‌آشوبد و امروز هیچ‌گیزی جز توقف آن خط‌مشی و تن‌دادن به اصلاحات جبران‌گذاشته نیست. حجم مراجعات شهروندان به نگارنده و آقای گنجی چنان است که تردیدی نیست اگر ما هم نباشیم این اطلاعات روزی مهارنشده‌ای خواهد بود. فقط نمونه‌ای از آن گزارش مشروح و مکتوب آقای عیسی خندان از جزئیات بازداشت، آزار و شکنجه و بازجویی توسط دو نفر از جمله آقای حسین شریعتمداری است. کیهان ادعای وی را خیال‌پردازی می‌خواند اما آیا می‌تواند همه کسانی را که تظلم می‌کنند خیال‌پرداز بخوانند؟ آیا شایسته نبود که رهبران نظام با سعه صدر، مرجعی را برای رسیدگی به سیل این تظلمات تعیین کرده و امنیت کافی برای مراجعان فراهم کنند. آنگاه دریابند که دیگر نیازی به سرقت اسناد وزارت اطلاعات وجود ندارد؟ اما متقابلاً در مورد روزنامه کیهان این سخن صدق نمی‌کند.

طی سال‌های گذشته روزنامه کیهان اخبار و اطلاعات محرمانه‌ای را انتشار داده است که جزو اسناد دولتی یا محرمانه وزارت اطلاعات بوده و کسی جز سعید امامی نمی‌توانست آنها را در اختیار مدیریت کیهان قرار دهد. زیرا او بالاترین مقام امنیتی بود و اگر دخالتی در نشر این اطلاعات نداشت با آن مقابله و ممانعت می‌کرد. در زیر به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. ماجرای ربودن فرج سرکوهی و آلمانی‌ها و نقش کیهان: پس از ترور چندتن از رهبران گُرد در رستوران میکونوس در آلمان [که چهارتن کشته<sup>۳۳</sup> و یک تن از آنها مجروح گردیدند] براساس سناریوی شبکه سعید امامی اعلام شد منافقین (گروه تروریستی رجوی) به دلیل خشم خود از تصمیم رهبران اپوزیسیون گُرد از سازش با جمهوری اسلامی اقدام به ترور آنها کرده‌اند. هرچند گروه رجوی این اتهام را تکذیب

۳۳. مقتولین عبارت بودند از شرفکنندی، عبدلی، اردلان و دهکردی.

کرد اما این سناریو به دلیل حملات و هتاک‌های قبلی گروه رجوی به رهبران کرد به خاطر مداخلات آنها با حکومت ایران پذیرفتنی می‌نمود. به دنبال پیگیری‌های اطلاعاتی آلمان انگشت اتهام متوجه ایران شد. فرار ابوالقاسم مصباحی از مسئولان وزارت اطلاعات و دست‌اندرکار ماجرای میکونوس و پناهنده‌شدن او به آلمان و ارائه اطلاعات مهم او ایران را از نظر بین‌المللی در وضعیت خطرناک و نابهنجاری قرار داد. ابوالقاسم مصباحی معروف به شاهد C که برادر همسر یکی از افراد معروف کشور بود و احتمالاً سوابق درخشان وی عامل جذب‌شدن در وزارت اطلاعات و ارتقاء به مسئولیت‌های حساس بوده است براساس اعترافات منتشرشده‌اش در خارج از کشور ظاهراً با استشمام این که محتمل است به دلیل داشتن اطلاعات مهم و حساس به‌عنوان یک منبع در خطر قرار گیرد تا ردپایی از نقش سعیدامامی در ماجرای میکونوس نماند از ایران می‌گریزد. بدیهی است مجموعه‌ای که شاهد آدم‌ربایی‌ها و قتل‌های سیاسی بوده‌اند همواره نسبت به همدیگر دچار چنین گمان‌هایی باشند، زیرا می‌دانند اصل بر حفظ اسرار است نه جان انسان‌ها و حتی همکاران، دادگاه میکونوس سرانجام پس از چندماه تنش در روابط ایران و آلمان با محکوم‌کردن ایران و متهم‌شناختن رهبران ایران، دستور تعقیب آنان از جمله فلاحیان را به پلیس بین‌الملل صادر کرد. ناطق نوری رئیس مجلس اعلام کرد آلمان‌ها از خطوط قرمز ما گذشته‌اند. متعاقباً واکنش‌هایی در ایران برانگیخته شد و تظاهرات وسیعی تهران و چند شهر ایران را فراگرفت.<sup>۱</sup> این بحران از آغاز خود در سطح بین‌المللی ایران را تحت فشار شکننده‌ای قرار داد. مراجعه‌ای به تیتراها و مطالب روزنامه کیهان در طول آبان و آذرماه ۱۳۷۵، وسعت بحران و فشار بین‌المللی و واکنش‌های ایران را نسبت به دادگاه میکونوس نشان می‌دهد. این توجه به بهره‌برداری‌های صهیونیسم جهانی علیه ایران می‌توان گفت که ماجرای میکونوس یک سناریوی پیچیده سیاسی بود که به دلیل عدم انتشار اطلاعات مربوط به آن، هنوز چندوچون نقش صهیونیسم یا گروه رجوی و نیز نقش احتمالی سعیدامامی برای ما روشن نیست و نگارنده نمی‌داند چه تباتی میان چه نیروهایی علیه جمهوری

۱. تیزر اول کیهان یکشنبه ۲۴ فروردین ۷۶ چنین است: «بزرگ‌ترین تظاهرات ضدآلمان در تهران و چند شهر ایران».

اسلامی صورت گرفته بود\* اما آنچه مسلم است اینکه]

شبکه سعید امامی برای مقابله با دولت آلمان سناریویی را طراحی کرد:

- (۱) دستگیری عده‌ای از نویسندگان به جرم جاسوسی برای آلمان.
- (۲) آماده کردن زمینه برای اعتراف‌گیری از این نویسندگان و متهم کردن آلمان به قتل شهروندان ایرانی که فریب خورده و در خدمت سازمان جاسوسی آنها قرار گرفته‌اند.

فرج سرکوهی در حین خروج از ایران در فرودگاه تهران ربوده می‌شود و فرد دیگری با پاسپورت او به آلمان می‌رود تا پاسپورت او مهر ورود به آلمان خورده و نام فرج سرکوهی در مسافران وارد شده به آلمان ثبت گردد. روزنامه‌ها اعلام کردند فرج سرکوهی مفقود شد، کیهان اعلام کرد فرج سرکوهی ایران را ترک گفته و وارد آلمان شده است اما آلمان براساس دلایلی این خبر را تکذیب کرد به ویژه که همسر سرکوهی در فرودگاه آلمان منتظر او بود اما سرکوهی را نیافت. فرج سرکوهی در زندان سعید امامی تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت تا به جاسوسی آلمان اعتراف کند سپس او را به قتل رسانده و جنازه‌اش را در آلمان رها کنند. با توجه به این که فرج سرکوهی یکبار به مدت کوتاهی بازداشت و دوباره آزاد شده بود تا مرحله بعدی سناریو اجرا شود، قرار بود با کشف جسد او در آلمان دو اقدام صورت گیرد. الف: مصاحبه تلویزیونی فرج سرکوهی پخش شود که او در بازداشت قبلی به جاسوسی اعتراف و اظهار ندامت کرده و عده‌ای از نویسندگان را نیز جاسوس آلمان معرفی کند. ب: دولت آلمان متهم شود که پس از اطلاع از لورفتن یک جاسوس خود و همکاری او با ایران او را ربوده و به قتل رسانده است و آلمان متهم به قتل شهروندان ایرانی می‌شود. مشروح سناریوی سعید امامی و آنچه در زندان یا او کرده بودند در نامه فرج سرکوهی پس از نجات معجزه‌آسایش از این سرنوشت هولناک، نوشته شده و طی سال گذشته نیز در مطبوعات کشور به چاپ رسید (برای نمونه

---

\* آن‌آنکه سعید امامی را عامل نفوذی صهیونیسم می‌دانند معتقدند که این سناریوی صهیونیستی برای بدنام کردن ایران و بسیج بین‌المللی علیه این کشور بود، برخی هم این توطئه را سناریوی مشترک رجوی و سعید امامی می‌دانند و سعید امامی را نمونه دیگری مانند کشمیری و کلاهی می‌شناسند. برخی هم که سعید امامی را فردی معتقد و مستقل می‌شناسند این اقدام را در راستای مجموعه اقدامات خودسرانه وی ارزیابی می‌کنند.

نگاه کنید به ماهنامه پیام امروز شماره ۳۲ مرداد ۱۳۷۸). چندماه پیش از بحران دادگاه میکونوس، علائم و شواهد نشان می داد که مسیر دادگاه به سوی کشف حقیقت و محکومیت ایران پیش می رود لذا شبکه ای که سعید امامی جزئی از آن بود پیشاپیش خود را آماده می کرد و فرج سرکوهی را ربوده بود. در بحبوحه جنجال میکونوس و فشارهای جهانی علیه ایران در آبان ماه ۱۳۷۵ ناگهان در صفحه اول روزنامه کیهان این تیر به چشم می خورد: «سند افشاگرانه کیهان پیرامون اقدامات پنهانی سفارت آلمان در تهران برای سازماندهی عناصر وابسته».

متن کامل خبر کیهان چنین است:

«سفارت آلمان در یک اقدام کاملاً پنهانی و به وسیله پیک مخصوص خود گروهی از نویسندگان وابسته و غرب گرا را دعوت کرد تا برای تبادل نظر در منزل وابسته فرهنگی این کشور تجمع کنند.

این سند دیروز از سوی یکی از نویسندگان در اختیار روزنامه کیهان قرار گرفت. رئیس بخش فرهنگی سفارت آلمان دعوت نامه خود را با پیک مخصوص برای جمعی از نویسندگان وابسته و بریده از مردم از جمله سیمین بهبهانی، مهرانگیز کار، روشنگ کار، محمدعلی سپانلو، هوشنگ گلشیری و فرج سرکوهی ارسال کرده است.

طبق مفاد این سند رئیس بخش فرهنگی سفارت آلمان تلاش کرده بود تا عناصر وابسته را که تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار دارند سازماندهی کند و از آنان خواسته بود تا چهارم مردادماه ۷۵ در منزل وی حضور بهم رسانند.

عین نامه آقای ینس گوست رئیس بخش فرهنگی سفارت آلمان به افراد مدعو چنین است:

چندی قبل فرصت یافتم با همکار نویسنده شما، آقای هوشنگ گلشیری تبادل نظری همه جانبه در مورد مسائل مختلف حیات روشنفکری در ایران داشته باشم. ما هر دو بر این امر توافق داشتیم که ایجاد تماس های نزدیکتر بین نویسندگان و شاعران روشنفکر ایرانی و بخش فرهنگی سفارت آلمان در تهران امری ضروری است.

به عنوان اولین گام در این راستا، مایلم جنابعالی را به یک میهمانی شام در محفلی کوچک که در روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۶ (۴ مردادماه ۱۳۷۵) در منزل من در فرمانیه، خیابان دکتر لواسانی... برگزار خواهد شد، دعوت کنم. از دیدار شما در این

میهمانی بسیار خوشحال خواهم شد.

با سلام‌های دوستانه، از طرف ینس گوست - رئیس بخش فرهنگی گفتنی است یکی از نویسندگانی که از وی برای شرکت در میهمانی منزل رئیس بخش فرهنگی سفارت آلمان دعوت شده بود از شرکت در جلسه مذکور به دلیل آنکه این جلسات در اذهان مردم اثری جز ایجاد شک و تردید و بدبینی ندارد خودداری کرد. البته وی در نامه خود به این موضوع که چرا مردم نسبت به ارتباط گرفتن شبه‌روشنفکران با سفارتخانه‌های خارجی شدیداً معترض و بدبین هستند اشاره‌ای نکرده است.

وی در نامه‌ای خطاب به رئیس بخش فرهنگی سفارت آلمان همچنین نگرانی خود را از به مخاطره افتادن تشکل جمعی نویسندگان ایرانی ابراز کرده و عنوان کرده است که این اقدام سفارت آلمان ماهیت و اعتبار آنان را به زیر سؤال می‌برد. از نامه این فرد چنین برمی‌آید که با وجود مطرح بودن این تحلیل که سفارت آلمان در جهت سازماندهی و بهره‌گیری از عناصر وابسته و غرب‌گرا حرکت می‌کند، ۶ تن از نویسندگانی که نام آنان ذکر شد در این جلسه شرکت داشته‌اند.<sup>۱</sup>

از این موضوع که شرکت در میهمانی بخش فرهنگی سفارت آلمان الزاماً جاسوسی است یا نه، درمی‌گذریم. زیرا این میهمانی‌ها امری بسیار متداول در تمام جهان بوده و خانه‌های فرهنگی و سفارت‌های ایران در خارج از کشور بالاترین مقام را در آمار این قبیل مهمانی‌ها برای اتباع کشورهای میزبان خود دارند آیا به همین قیاس جمهوری اسلامی نیز متهم به ارتباط با جاسوسان بوده و یا تاکنون هیچ دولتی شهروندان خود را به جرم جاسوسی برای ایران بازداشت کرده است؟

آنچه مهم است این که دعوت‌نامه فوق به‌طور مستقیم توسط «پیک مخصوص» نماینده فرهنگی آلمان در ۲۵ تیرماه ۱۳۷۵ به مدعوین داده شده بود و امکان درزکردن و سرقت آن در میان راه نبوده است. از طرفی همه مدعوین پس از انتشار خبر کیهان دعوت‌نامه مذکور را نزد خود داشتند لذا این پرسش وجود داشت که کدام نسخه در اختیار کیهان قرار گرفته است؟ خبر کیهان در آن شرایط یک خطای بسیار بزرگ اطلاعاتی بود که به پشتیبانی آنها منجر شد زیرا از شش نفر مدعوین ۵ تن

نامه‌های خود را در اختیار داشتند و نفر ششم فرج سرکوهی بود که مفقود شده و به ادعای کیهان و سعید امامی (چنان‌که در سخنرانی خود در دانشگاه همدان در سال ۱۳۷۵ گفته است) ظاهراً در آلمان بسر می‌برد و به منظور استفاده تبلیغاتی علیه ایران علی‌رغم جنجال فرج سرکوهی خود را نشان نمی‌داد. انتشار نامه فوق در کیهان سرآغاز افشای یک پرونده هولناک بود. نگارنده نیز در همان روزها با وجود آنکه هیچ‌یک از مدعوین را نمی‌شناخت و حتی تاکنون نیز چهره آنها را ندیده است و چه بسا نظام ارزشی مشترکی با آنان ندارد اما به دقت پیگیر جزئیات معما بود و به محض مشاهده این نامه در کیهان اطمینان یافت که فرج سرکوهی در یک زندان مخفی در ایران است و این نامه فقط از طریق او می‌تواند در اختیار مافیای سعید امامی قرار گرفته باشد.

این گمان از سوی سایر نویسندگان و سیاسیون ایرانی و ناظران بین‌المللی نیز موجب شد زندانی‌بودن فرج سرکوهی در ایران چنان قطعی شود که سعید امامی ناگزیر از اجرای نقشه جدید می‌شود. ناگهان فرج سرکوهی در فرودگاه تهران ظاهر شد و طی مصاحبه‌ای اعلام کرد که در این ۵۵ روز در آلمان بوده و به منظور ضرورت رسیدگی به مشکلات خانوادگی خود در آنجا پنهان شده سپس به تاجیکستان آمده و از آنجا از مقامات وزارت اطلاعات امان‌نامه خواسته تا به کشور بازگردد. فرج سرکوهی این بار ظاهراً به اتهام جوسازی علیه ایران دوباره روانه زندان شد تا به جرم جاسوسی تکلیف او روشن شود اما یک لحظه کوتاه غفلت توسط سعید امامی موجب شد او نامه‌ای سرشار از اسرار رپوده‌شدن خود را بیرون دهد.

سعید امامی در نیمه دوم مهرماه ۷۵ یعنی یک ماه و اندی پیش از چاپ سند افشاگرانه کیهان درحالی که سناریوی خود را مظفر می‌دید در دانشگاه همدان گفت: «ما در این یک ماه گذشته بحثی اساسی تحت عنوان گم‌شدن فرج سرکوهی داشتیم. یکبار روی تبلیغات جهانی پخش شد که فرج سرکوهی که رفته بود به قصد آلمان تا زنش را طلاق بدهد و بچه‌هایش را به کشور برگرداند ولی به خاطر این که در خارج از کشور برگرداندن آنها با اشکال همراه است به هر حال ایشان به صورت پنهانی وارد آلمان شده بود و در آلمان در خانه یکی از دوستانش مخفی شده بود و ما هم همه این اطلاعات را داشتیم و تصمیم داشتیم هیچ اظهار نظر نکنیم و اتفاقاً بجا هم بود که سکوت کنیم و موضع‌گیری نکنیم تا این که بالاخره فرج سرکوهی به این نتیجه رسید

که با سیستم قضایی کشور آلمان امکان ندارد آنجا زنش را طلاق دهد و خرج دادرسی زیادی دارد و در نتیجه به کشور برگشت و یکباره فرج سرکوهی که به یک بمب خبری تبدیل شده بود، ناگهان همگی خبرگزاری‌ها سکوت کردند.»

روزنامه کیهان نیز در ۲۰ بهمن ۷۵ یعنی پس از خراب شدن سناریوی قبلی در خبری تحت عنوان «نامه ۱۴ صفحه‌ای فرج سرکوهی به خاطر جلب حمایت آلمان تهیه شده بود» با اشاره به پاسخ ولایتی وزیر خارجه وقت ایران به نامه اعتراض‌آمیز وزیر خارجه آلمان در مورد ماجرای فرج سرکوهی نوشت:

اسماعیل سرکوهی، برادر فرج سرکوهی که هفته گذشته به اتهام حمل و قاچاق مواد مخدر، دستگیر شده است روز پنجشنبه در یک کنفرانس خبری در هتل لاله تهران تصریح کرد که برادرش از سی دی‌ماه امسال پس از بازگشت از آلمان و ترکمنستان به ایران هیچ‌گاه تحت بازداشت و در زندان نبوده است.

وی گفت: با اینکه فرج قصد خروج از کشور را داشت اما از این‌که برخی مقام‌ها و رسانه‌های آلمان این‌گونه به طور مستقیم، افراطی و وسیع در مورد وی سخن پراکنی می‌کنند همواره ابراز نگرانی می‌کرد و آن را ناشیانه می‌دانست.

اسماعیل سرکوهی اضافه کرد: برادرم در سفرهایش به اروپا با فردی به نام «مهدی سامع» که از سران گروهک‌های معاند و ضدانقلاب است تماس داشته و نیز ارتباطات وی با سفارتخانه‌های فرانسه و آلمان در تهران این ظن را نزد مقام‌های ایران تقویت کرد که او در پوشش فرهنگی، کار سیاسی می‌کند.

وی درباره نامه ۱۴ صفحه‌ای اخیر فرج سرکوهی به همسرش (فریده زیرجد) که اخیراً محور خبری رسانه‌های غربی به‌ویژه آلمان بوده است گفت: فرج با استفاده از بدگمانی که نسبت به او ابراز شده بود و به قصد مخدوش کردن انحرافاتش در مدت سه روز بازداشت در شهریورماه امسال و نیز دریافت چتر حمایتی از آلمان، این نامه را ارسال کرد.

وی در پایان ضمن اعلام این‌که آزاد و عازم شهرستان محل سکونتش است برای برادرش فرج سرکوهی از رهبر انقلاب طلب عفو و بخشش کرد.<sup>۱</sup>

نامه ۱۴ صفحه‌ای مورد اشاره کیهان همان نوشته‌ای است که اسرار سناریوی



ربودن فرج سرکوهی در آن آمده است.

روزنامه کیهان منبع این خبر را اعلام نکرده است اما روزنامه سلام نوشت: «با توجه به حساسیتی که ماجرای دستگیری فرج سرکوهی این روزها پیدا کرده است چرا از دعوت خبرنگاران داخلی (البته به جز خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی) برای شرکت در چنین مصاحبه‌ای خودداری کرده‌اند» سلام افزود: «خبرنگاران تاکنون نتوانسته‌اند متولیان این جلسه را پیدا کنند و برگزارکنندگان این مصاحبه را مورد شناسایی قرار دهند. با وزارت ارشاد و وزارت امور خارجه هم تماس گرفته شد که آنها هم از برگزاری این مصاحبه اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند»<sup>۱</sup>

بنابراین خبر مذکور در واقع توسط شبکه آدم‌ربایان که سعید امامی جزو آن بود تنظیم شده و به خبرگزاری جمهوری اسلامی و کیهان داده شده است و اساساً چنین مصاحبه‌ای در کار نبوده است.

در عین حال روزنامه کیهان نیز برای جانداختن سناریوی ریایش و معدوم کردن فرج سرکوهی در سرمقاله‌ای (یادداشت روز) می‌نویسد: «نویسنده و سردبیر یک ماهنامه به نام فرج سرکوهی هنگام خروج غیرقانونی از مرز توسط مأموران وظیفه‌شناس دستگیر می‌شود و در پی آن سخنگوی وزارت خارجه آلمان تحت عنوان به اصطلاح دفاع از آزادی، به ایران اعتراض می‌کند که چرا با یک نویسنده - ولو که مجرم باشد - چنین برخوردی صورت می‌گیرد! شایان توجه است که همسر و دو فرزند نامبرده از قبل به آلمان رفته بودند و خود وی نیز اخیراً یک سفر مشکوک به آن کشور داشته است.

نفس فرار این فرد و همچنین دستپاچگی مقامات آلمان نشان می‌دهد که سردبیر ماهنامه آدینه دارای اطلاعاتی ذی‌قیمت از جاسوسانی است که با پوشش فرهنگی در داخل کشور مشغول فعالیتند. ما فعلاً از این موضوع می‌گذریم و بررسی کم‌وکیف فعالیت جاسوسان را به سازمان‌های مربوطه وامی‌نهیم. اما وظیفه مطبوعاتی ایجاب می‌کند که نوشته‌های مسموم این قبیل خناسان دوچهره را مورد بازبینی دقیق قرار دهیم و در بین آنها سرخط القائات دشمن را افشا کنیم و برای پاک کردن رسوبات به ظاهر فرهنگی، پامخ‌های درخور، ارائه دهیم. امید آن است که این کار به شکل

۱. سلام، چهارشنبه ۲۴ بهمن ۷۵، ص ۲، «مطبوعات ناسحرم، مصاحبه بی‌متولی».

منسجم توسط دل‌سوزان صحنه فرهنگ و مطبوعات کشور به انجام رسد و تنها به این مقال نیا نجامد.

برای نمونه یکی از بحث‌هایی را که این فرد و دوستان و اخیراً بر سر آن جنجال زیادی به پا کرده‌اند مطرح می‌کنیم و آن موضوع آزادی قلم و بیان است...<sup>۱</sup>

روزنامه کیهان و نیز سعید امامی قبلاً گفته بودند فرج سرکوهی مفقود شده و از ایران به قصد آلمان خارج گردیده ولی کیهان در خبر فوق پس از رسوایی ماجرا، سخن از دستگیری او در حین خروج غیرقانونی از مرز رانده است.

امروزه ماجرای فرج سرکوهی کاملاً آشکار شده و حتی فائزه هاشمی می‌گوید پدرش را فریب داده بودند: «وقتی اعلام شد فرج سرکوهی مفقود شده آقای هاشمی به اطلاعات زنگ می‌زند که از آنجا به ایشان می‌گویند که فرج سرکوهی خارج است. آقای هاشمی در مصاحبه‌ای می‌گوید که وی خارج از کشور است اما خانواده فرج سرکوهی تکذیب می‌کنند و می‌گویند که وی خارج از کشور نیست. این نشان می‌دهد که آقای هاشمی از قتل‌ها خبری نداشته است و نمی‌دانسته در وزارت اطلاعات چه اتفاق افتاده است.»<sup>۲</sup>

اینک این پرسش مطرح می‌شود که نامه فرج سرکوهی در زندان مخفی سعید امامی در راستای یک سناریوی دهشتناک چگونه به دست کیهان افتاد که خطای فنی و استراتژیک در چاپ آن سرآغاز افشای یک پرونده مخوف شد؟ سعید امامی و سناریوی او چه ارتباطی با کیهان داشت؟ این سند محرمانه وزارت اطلاعات در کیهان چه می‌کرد؟ روزنامه کیهان خود در حاشیه دعوت‌نامه یا به قول خودش «سند افشاگرانه» از نامه یکی از مدعوین به رئیس بخش فرهنگی سفارت آلمان خبر می‌دهد که نسبت به این دعوت معترض و بیمناک بوده است. این نامه خصوصی (برفرض وجود داشتن) فقط می‌توانست از طریق یک عملیات پیچیده و سری اطلاعاتی یا عوامل نفوذی و ضدجاسوسی در اختیار وزارت اطلاعات افتاده باشد. اما کیهان از ریان خود خبر چنین نامه‌ای را منتشر می‌کند. دومین نامه محرمانه منحصر به وزارت اطلاعات چگونه در اختیار کیهان قرار گرفته است؟ البته به نظر

۱. کیهان، ۲۵ بهمن ۷۵، ص ۲، «مردم آزاد و آزادی مردمی».

۲. صبح امروز، یکشنبه ۵ دی ۷۸، ص ۲.

می آید قرار بود فرآ سرکوهی پیش از کشته شدن و رهآشدن آسدش در آلمان چنین نامه ای برای نماینده فرهنگی آلمان بنویسد آما معلوم نیست که سرآنجآم این نامه نوشته شد یا نه؟

۲. نمونه دیگر آنتشار شوند مکآلمات تلفنی عطاء الله مهاآرآنی در روزنامه کیهان است. در سال ۱۳۷۴ در آالی که مهاآرآنی معاون پارلمآنی رئیس آجمهور بود، روزنامه کیهان سخنی را از قول مهاآرآنی آآآ کرد. در پی آن مهاآرآنی آعلام کرد این سخن را فقط به یک تن در یک مکآلمه تلفنی آظهار آاشته و لذا کیهان متن آستراق سمع شده آن را آنتشار آاده است.

۳. روزنامه کیهان در سلسله یادآاشت های «روایت تلخ» از ۱۳/۲/۱۳۷۶ تا پایان آردیبهشت همین سال و نیز در سلسله یادآاشت های «نیمه پنهان» در طول سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ و همچنین ستون «با شرح، بدون شرح» که سابقه چندساله آارد همواره از انواع نشریات ناراضیان ایرانی آارج از آکشور با ذکر دقیق مأخذ آستفاده کرده است.

مراجعه به این نوشته ها در کیهان وسعت بهره برداری از دهها نشریه را که ورود آن به آکشور ممنوع بوده و آجز اسناد محرمانه به شمار می رفتند (لذا در دسترس سایر مطبوعات داخلی آکشور نبوده اند) نشان می دهد چنین آرشیوی در شرایط سیاسی آکشور ما فقط در آختیار وزارت آطلاعات بوده است. هرآند روزنامه کیهان برای آگاهی بخشی در آصوص دیدگاه های مخالفان و ضدآقلابیون آارج نشین از این منابع بهره آسته است، آما: اولاً آرا این آمكان در آنحصار کیهان بوده و آگر مطبوعات دیگر چنین آرشیوی آدارک می دیدند با مخالفت و شاید مجازآت روبه رو می شدند. ثانیاً: این اسناد آگونه و از طریق چه افراد یا نهادهایی در آختیار این مؤسسه گذاشته شده است؟

بآذریم از این که آاهی در ضمن معرفی دیدگاه ها و مواضع ضدآقلابیون آستفاده های ناشایست هم صورت گرفته و به بهانه نقل فقره ای از یک مقاله و پاسخ آن دست به شبیه سازی مواضع ضدآقلابیون با نیروهای منتقد داخلی و حتی آناح های رسمی و داخل آاکمیت آما مخالف آریان منسوب به کیهان زده و با آوب ضدآقلاب، نیروهای وفادار داخلی را نیز رانده و متهم ساخته است.

نمونه های فراوانی می توان ذکر کرد که علاوه بر ستون ها و مقالات پیش گفته

کیهان، مقاله علی‌السلام» السلام، علیه روزنامه سلام نمونه‌ای از آن است. این مقاله با امضای (ظاهراً مستعار) سجادی به قصد بدنام‌کردن و تخریب وجهه روزنامه سلام و تشبیه آن به ضدانقلاب به رشته تحریر درآمده است.<sup>۱</sup> روزنامه سلام نقشی مانند ارگان مجمع روحانیون مبارز و جناح چپ مذهبی حاکمیت را داشت.

۴. هرچند موارد انتشار اسناد محرمانه و دولتی فراوان است که مجال ذکر همه آنها نیست، اما برای خالی نبودن عریضه اشاره به دو نمونه آن کفایت می‌کند. کیهان در تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۷۶ ص ۱۴ با عنوان «یک خبر سه سند» تصویر اسناد دولتی مبنی بر تخصیص ۱۴ میلیارد و پانصد هزار دلار ارز جهت خرید ماشین‌آلات روزنامه افتتاح‌گردان را به چاپ رساند اما توضیح نداد متن این اسناد دولتی در روزنامه کیهان چه می‌کند. همچنین سه ماه پیش نیز سندی از اسناد دولتی و محرمانه سازمان برنامه و بودجه توسط کیهان به چاپ رسید. این سازمان دولتی به خاطر چاپ یک سند داخلی و محرمانه از کیهان شکایت کرد. متعاقباً کیهان برای ترمیم این خطای سنگین دست به خبرسازی و تهیه طومار و امضا زد مبنی بر این که سند فوق قبلاً در میان مردم دست به دست می‌گشته و نسخه‌ای از آن به دست کیهان افتاده است اما سابقه انتشار اسناد و اخبار محرمانه بیش از آن بود که این خبرسازی‌ها قادر به مقبول‌ساختن ادعاهای کیهان باشد.

## شبکه قاتلان زنجیره‌ای قوی‌ترین سازمان برای کودتا در ایران بود

ایران‌ویج، ۲۱/دی/۱۳۷۸

● چه شرایط اجتماعی و سیاسی، منجر به صدور بیانیه وزارت اطلاعات و پذیرش مسئولیت قتل‌های زنجیره‌ای از سوی این سازمان شد؟

○ اگر قتل‌های پاییز ۷۷ را اولین و آخرین قتل‌هایی بدانیم که در کشور روی داده است، تحلیل مسئله دشوار می‌شود. اما اگر این قتل‌ها را با موارد مشابه سال‌های قبل مقایسه کنیم، ساده‌تر می‌توانیم به این سؤال پاسخ بدهیم. پیش از دوم خرداد ۷۷، یعنی در فاصله سال‌های ۷۲ تا ۷۶، قتل‌های متعددی رخ داد؛ از سعیدی سیرجانی که در زندان کشته شد تا قتل کشیش‌ها، تعدادی از اهل سنت و تفضلی و برازنده؛ نکته جالب این است که وجه مشترک بین تمام این قتل‌ها در آن سال‌ها، وجود یک نکته ابهام و سؤال در آنها بود.

این قتل‌ها از نظر جامعه فرهنگی و سیاسی مشکوک تلقی می‌شد. و هیچ دلیلی برای وقوع آنها وجود نداشت. با این که هیچ‌کس نمی‌توانست مشکوک بودن قتل‌ها را ثابت کند، اما این احساس همچنان پابرجا بود.

اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا هیچ یک از این قتل‌ها هرگز منجر به یک فروپاشی در دستگاه مجری جنایت نشد، و حتی رخته‌ای هم در آن به وجود نیامد؟

● چه عاملی باعث شد که تنها چهار قتل در سال ۷۷ چنین تحولی را پدید آورد؟

○ به نظر من دلیل اصلی این تحول پیدایش یک فشار اجتماعی بود. فشار اجتماعی‌ای که بعد از قتل‌های پاییز ۷۷ خودنمایی کرد، قبلاً در جامعه نبود. حالا این سؤال مطرح می‌شود که چرا این فشار اجتماعی قبل از سال ۷۷ وجود نداشت که بتواند تحول ایجاد کند؟ نکته اینجاست که پیش از دوم خرداد ۷۶ نارضایتی در سطح جامعه وجود داشت و حتی شک و شبهه نیز نسبت به این‌گونه قتل‌ها بروز کرده بود،

اما تمام این عوامل قادر نبودند به یک جریان اجتماعی تبدیل شوند. چرا که در جامعه‌ای که نهادهای مدنی وجود ندارند، جامعه توده‌وار است و رکن چهارم مطبوعات نیز یا وجود ندارد و یا اگر هم باشند ضعیف هستند.

در چنین جامعه‌ای ممکن است نارضایتی مشاهده شود، امکان دارد بسیاری در گوشه و کنار انتقاد کنند و حتی حاکمان مردم را دعوت به انتقاد کنند، اما هیچ وقت وجود چنین وضعیتی نمی‌تواند مولد چنین اتفاقات مهمی (صدور بیانیه وزارت اطلاعات) در جامعه باشد. زیرا پیش از دوم خرداد به یاد دارم که بعضی از نیروهای اقتدارگرا در سخنرانی و مصاحبه‌ها می‌گفتند: چه کسی می‌گوید آزادی نیست، مردم در تاقسی و اتوبوس دارند انتقاد می‌کنند. در حالی که صرف وجود انتقادات نیز نه دلیل آزادی بود و نه می‌توانست سد راه عملیاتی همچون کارهای سعید امامی شود، زیرا مادامی که شبهات، تردیدها، انتقادات و سؤالات به یک جریان اجتماعی تبدیل نشود، چیزی به نام فشار اجتماعی به وجود نخواهد آمد. حال چیزی که می‌تواند این فشار را ایجاد کند وجود احزاب و رسانه‌ها مستقل و آزاد است. بعد از دوم خرداد، احزاب نیرومندی نداشتیم که این نقش را ایفا کنند، به‌ویژه آن که احزاب موجود هم در دل حاکمیت بودند و احزاب بیرون از حاکمیت که مستقل و فعال و در عین حال تعیین‌کننده باشند نیز وجود نداشتند.

احزاب سیاسی هم که در گروه‌های ممنوعه بودند، نمی‌توانستند جریان اجتماعی ایجاد کنند. اما مطبوعات بعد از دوم خرداد، از آنجا که کارکرد حزبی پیدا کردند، به این قدرت دست یافتند تا همان پرسش‌ها و تردیدها را که در جامعه نجوا می‌شد توزیع و منتشر کنند. یعنی در غیاب احزاب جدی، مطبوعات مستقل توانستند این نقش حزب را ایفا کنند و آن سؤالات و شک و تردیدها و آن انتقادات را به یک جریان اجتماعی تبدیل کنند.

یکی از پیامدها پیروزی احساس قدرت و اعتماد به نفس است. شکست، یک نوع انزوای جویی به وجود می‌آورد و مردم را متفعل کرده و دچار واگرایی می‌کند. زمینه‌های حاصل از پیروزی دوم خرداد از یک سو، و پیدایش مطبوعات از سوی دیگر موجب شد تا همان سؤالات و شک و شبهه‌ها که از قبل وجود داشت و بی‌اثر بود، به سرعت به یک فشار اجتماعی تبدیل شود و تنها با تبدیل شدن به یک فشار اجتماعی بود که می‌توانست بر حاکمیت تأثیر بگذارد.

از نظر من، این مهم‌ترین عامل بود. البته پافشاری آقای خاتمی در انتشار بیانیه وزارت اطلاعات بسیار مؤثر بود. ولی به هر حال، زمینه‌های اجتماعی حاصل از دوم خرداد که مطبوعات مستقل هم آن را حفظ کردند، به خاتمی این امکان را داد که برای انتشار بیانیه پافشاری کند.

● به نظر شما عاملان قتل‌ها چه چیزی را ندیدند و چطور محاسبه نکردند که قتل‌ها رومی‌شود و آنها باید پاسخگو باشند؟

○ آنها کارشان را درست انجام داده بودند. سؤال را باید این طور مطرح کرد که چرا این قتل‌ها چهارماه پیش از پاییز ۷۷ اتفاق نیفتاد؟

چون آن موقع، دست کم یک روزنامه مستقل به نام جامعه و بعد توس وجود داشت، که هماوایی آن با روزنامه سلام که بعد از جریان دوم خرداد رادیکالیزه شد، شرایط مساعدتری را پدید آورد که کار این باندها را دشوار می‌کرد. اما بعد از تعطیل کردن روزنامه‌های جامعه و توس، سلام را هم به شدت مرعوب کرده و دائم به دادگاه احضار می‌کردند. در این شرایط بود که احساس کردند، شرایط مثل پیش از دوم خرداد است و با قتل‌ها می‌توانند در جامعه وحشت ایجاد کنند و در فضای ارباب، نیروهای دوم خرداد را وادار به عقب‌نشینی کرده و روشنفکران را منفعَل کنند تا شاید دیگر کسی جرأت نکند به سمت انتشار روزنامه جدیدی برود. آنان نیروی اجتماعی آزاد شده را خیلی دست کم گرفته بودند. فکر می‌کردند که با تعدادی قتل می‌شود مردم را ترسانند و آنها را از میدان به در کرد. این دست کم‌گرفتن نیروهای اجتماعی بود که کار دست آنها داد. بعد از این قتل‌ها هم بود که بلافاصله خرداد و به دنبال آن صبح امروز و بعد از آن نشاط منتشر و فضا دگرگون شد.

● آیا فکر نمی‌کنید این باند به قضیه دوم خرداد به عنوان یک سهل‌انگاری از سوی خود و یا به عنوان رفتار جمعی مردم، که ناشی از هیجان بود، نگاه می‌کردند.

○ اینان تصور می‌کردند مردم به طور خودانگیخته و نه سازمان یافته یک روز مشخص به خیابان ریخته‌اند و به خاتمی رأی داده‌اند و یک دوم خردادی هم به وجود آمده است.

تصورشان این بود که پشت جریان دوم خرداد سازمان و تشکیلاتی نیست، یعنی

جامعه ما را هنوز یک جامعه شبه‌توده‌وار می‌پنداشتند. بنابراین نیروی اجتماعی را دست کم گرفتند، اشتباهی که هنوز هم عده‌ای انجام می‌دهند و به همین دلیل مرتکب خطا می‌شوند.

به تعبیر دیگر می‌توان گفت که وقوع این قتل‌ها تا حدی ناشی از مقاومت در برابر دوم خرداد بود. اینها دوم خرداد را پیش‌بینی نکرده بودند، بنابراین برنامه‌ای هم برای مقابله با آن نداشتند و سریع‌ترین راه ممکن برای پیشگیری از رشد این جریان را دست‌زدن به چنین اعمالی می‌دانستند. شاید اگر جناح محافظه‌کار تسلیم نتیجه انتخابات می‌شد و این همه در مقابل دوم خرداد مقاومت نمی‌کرد، این قتل‌ها هم اتفاق نمی‌افتاد.

● یعنی به نظر شما جناح محافظه‌کار در این وضعیت دخالت داشته است؟  
○ تحلیل من که همیشه هم آن را تکرار کرده‌ام، این است که گروه کارگردان این خشونت‌ها مستقل از جناح راست بوده و جناح راست در واقع ذی‌نفع این عملیات بوده است.

قاتلان همیشه احساس می‌کردند پشتوانه‌ای به نام جناح راست دارند. جناح راست طراح و کارگردان نبود، ولی چون ذینفع بود و منافع مشترکی بین این دو گروه وجود داشت، نمی‌توان آنها را از هم تفکیک کرد.

قاتلان همیشه فکر می‌کردند که جناح راست هم به‌طور سنتی یک پایگاه اجتماعی دارد. آنها روی این پایگاه اجتماعی به‌عنوان یک تکیه‌گاه حساب کرده بودند، زیرا فکر می‌کردند با اتکال به آن می‌توانند در مقابل دوم خرداد مقاومت کنند؛ اما آنها در برابر آنچه که اتفاق افتاد غافلگیر شدند.

طراحان قتل‌ها می‌خواستند قبل از این که جریان دوم خرداد ریشه‌دار و تثبیت بشود، آن را وارد چالشی کنند که مغلوب شود. به همین دلیل، خیلی شتابزده و براساس تحلیلی که از جامعه داشتند، تصمیم به مقابله گرفتند و در نهایت جناح راست هم پشت این گروه نایستاد و یا این که نمی‌توانست بایستد.

تا پیش از این که ماجرای قتل‌ها افشا شود، جناح راست هم در مقابل نیروی دوم خرداد که احتمال وجود عوامل داخلی را در ماجرای قتل‌ها مطرح می‌کرد، موضع می‌گرفت و می‌گفت: کسانی که مدعی احتمال حضور عوامل داخلی در ماجرا



هستند، می‌خواهند برای بدنام‌کردن وزارت اطلاعات توطئه کنند.

در این مورد من معتقدم قضیه انتشار بیانیه وزارت اطلاعات نقطه اوج درگیری نیروهای دموکراسی و ضد دموکراسی در ایران بود، زیرا ما در سده اخیر یک دموکراسی فرمایشی و از بالا به پایین داشتیم که همیشه با دموکراسی‌طلبی نیروهای آزادیخواه در چالش بوده است؛ یکبار در انقلاب اسلامی سال ۵۷ به اوج رسیده بود. در انتشار این بیانیه دو دیدگاه درگیر می‌شود که یکی از آنها دیدگاهی است که از روز اول معتقد به مخفی‌کردن ماجرای قتل‌ها بود، و حتی طرح‌هایی برای سرپوش‌گذاشتن روی ماجرا پیشنهاد کرد، به این شکل که عوامل دروغین قتل‌ها در یک درگیری ساختگی کشته شوند و همه چیز تمام شود، اما وقتی موضوع افشا شد، این گروه خیلی مقاومت کرد که وزارت اطلاعات موضوع قتل‌ها را نپذیرد. این مقاومت نشان داد که دو خصیصه در حال درگیری است. یکی خصیصه شفاف‌سازی و دیگری خصیصه پنهان‌کاری که به یک عادت تبدیل شده بود و حاکمیت سیاسی ما با آن مانوس بود. شفاف‌سازی به اعتماد مردم می‌انديشد و پنهان‌کاری به اقتدار.

در دیدگاه اول، در صورت تأمین اعتماد مردمی، اقتدار حکومت هم حفظ می‌شود. و در دیدگاه دوم، حکومت مقتدر بدون اعتماد مردمی هم می‌تواند با زور سرپا بماند. این دو خصیصه پنهان‌کاری و شفاف‌سازی که از دو ینش متفاوت ناشی می‌شوند. با هم درگیر شدند و سرانجام فشار خاتمی، که نماینده دیدگاه شفاف‌سازی برای جلب اعتماد مردم بود، برنده شد.

یعنی مساجرای انتشار این بیانیه واقعاً نقطه اوج چالش دموکراسی و «ضد دموکراسی» در ایران بود و به نظر من در این جریان، دموکراسی به برکت زمینه اجتماعی‌ای که بعد از دوم خرداد پدید آمده بود پیروز شد.

#### ● این بیانیه چه تأثیری روی رابطه حاکمیت و مردم گذاشت؟

○ من فکر می‌کنم نخستین پیامد این بیانیه این بود که ضرورت اصلاح‌طلبی در ایران را مبرم‌تر کرد. تا پیش از این، شاید عده‌ای به عمق این قضا یا واقف نبودند. اما انتشار این بیانیه نشان داد که می‌تسم دچار یک عفونت مزمن داخلی و مهلک است. یعنی این بیانیه در واقع، این عفونت را آشکار کرد. به همین دلیل، بسیاری را متقاعد کرد که

جبهه آزادی و اصلاحات را بسط دهند و آن را تقویت کنند.

نکته مهم این است که اگر این اتفاق پیش از دوم خرداد می‌افتاد، یعنی به هر دلیلی معلوم می‌شد که وزارت اطلاعات این قتل‌ها را انجام داده است، ممکن بود شکاف میان دولت و ملت بیشتر شود و امکان بازسازی اعتماد مردم نیز از بین برود و هیچ‌گاه اتفاقی از نوع اصلاح‌طلبی رخ ندهد. وقتی جامعه‌ای این مشی اصلاح‌طلبی را انتخاب می‌کند، نشان می‌دهد که هنوز رشته‌هایی از اعتماد میان مردم و حکومت وجود دارد. مشروعیتی که در ابتدای انقلاب در جامعه ما پدید آمده بود، به دلایلی تضعیف شده بود، اما از بین نرفته بود. و چنانچه ماجرای قتل‌ها پیش از دوم خرداد فاش می‌شد، این مشروعیت به حدی کاهش می‌یافت که بعید بود حکومت با تکیه به آن بتواند رابطه خود و مردم را بهبود بخشد.

مسئله بعدی این است که فاش شدن ماجرای قتل‌ها و دست‌داشتن گروهی در وزارت اطلاعات در این ماجرا پس از دوم خرداد، باعث غلبه جنبش اصلاح‌طلبی و تثبیت دوم خرداد شد. من تصور می‌کنم اگر نقش این شبکه داخلی در خشونت‌ها فاش نمی‌شد، امکان وقوع کودتا بعد از دوم خرداد زیاد بود.

### ● چطور می‌توان افشای قتل‌ها را با وقوع کودتا مرتبط دانست؟

○ ماجرای قتل‌ها چند پیامد داشت؛ یکی اینکه باعث ایجاد شکاف بین شبکه کارگردان خشونت و جناح راست شد. پیش از دوم خرداد، این دو گروه چنان همسو بودند که اگر گروه اول کودتا را طراحی می‌کرد بعید نبود که همراهی جناح راست را نیز با خود داشته باشد. اما با روشن شدن مرزبندی بین آنها، طراحی کودتا مشکل شد.

مسئله دوم این‌که، منسجم‌ترین سازمان برای کودتا در ایران سازمانی بود که در جریان قتل‌ها افشا شد.

درست است که فقط چند نفر در ماجرای قتل‌ها بازداشت شدند، اما دستگیری این چند نفر و مورد اتهام قرارگرفتن برخی از افراد، فعلاً این سازمان را از درون پاشیده است. من معتقد نیستم که این افراد گروهی در وزارت اطلاعات بودند، بلکه این شبکه‌ای بود که یک پای آن در وزارت اطلاعات بود.

## ● پاهای دیگر این شبکه کجاست؟

○ پاهای دیگر آن ممکن است بعدها شناخته شود. چنین گروهی در وزارت اطلاعات نمی‌تواند بدون اتکا به پایگاه‌ها و قدرت‌های دیگر دست به چنین اعمال مخوفی بزند. به‌طور تحلیلی می‌توان اطمینان پیدا کرد که این شبکه پایگاه‌های دیگری نیز داشته است.

از خلال جدال بین ما و روزنامه کیهان و مدارکی که ارائه شده است، نشان داده می‌شود که شبکه قتل‌ها بخش مطبوعاتی هم داشته است. شبکه قتل‌ها آنقدر در صداوسیما نفوذ کرده بود که توانسته برنامه هویت را تولید و آن را از آنتن پخش کند. برنامه هویتی که امروز ثابت شد سعید امامی از طراحان اصلی آن بوده است.

برنامه هویت یک کار اطلاعاتی بود و به صداوسیما ربطی نداشت. گرفتن مصاحبه از افراد در زندان و پخش آن در برنامه هویت کار صداوسیما نیست. [تهیه فیلم از جلسات و محافل مخالفان ایران در خارج هم کار اطلاعاتی بود نه کار صداوسیما] این کار را باید کسان دیگری انجام می‌دادند، تولید می‌کردند و در اختیار صداوسیما قرار می‌دادند.

در چنین جامعه‌ای، یک سازمان منسجم که کودتا را طراحی و هدایت کند، همان سازمانی بود که پس از افشای قتل‌ها از درون پاشیده شد. البته هر لحظه ممکن است که این شبکه خود را بازسازی کند و یک نیروی تهدیدکننده برای جنبش مدنی ایران باشد. به نظر من اگر این اتفاق نمی‌افتاد، خطر کودتا در ایران بسیار قوی بود؛ زیرا این گروه نه تنها قدرت ایجاد وحشت را داشت و پشت جناح راست سنگر گرفته بود، بلکه از سازمانی منسجم و تشکیلات امنیتی که در یک کودتا می‌تواند نقشی کلیدی را ایفا کند برخوردار بود. حال وزارت اطلاعات از دست این گروه خارج شده است، زیرا بدنه وزارت اطلاعات در اختیار آنها نیست. حدود ۷۵ درصد از پرسنل وزارت اطلاعات به خاتمی رأی دادند و این یکی از اتفاقاتی بود که در این وزارتخانه زلزله‌ای ایجاد کرد.

این آمار برای هیئت مدیره قبلی وزارت اطلاعات قابل تصور نبود و نشان می‌داد که بدنه وزارت اطلاعات مردمی و مدافع خواسته‌های مردم است. اما گروهی که در مدیریت این سازمان لانه کرده بودند، کل این تشکیلات را در خدمت پروژه‌های خود گرفته بودند. من معتقدم که بزرگترین خطر از سر جریان اصلاح طلبی در کشور گذشت. در عین حال این، خطر به کلی منتفی نیست. این سازمان آن قدر انسجام دارد که اگر

یک چتر امنیتی پیدا کند، بتواند دوباره ترمیم شود. در حال حاضر مشکل این سازمان در از دست دادن بخشی از افراد و روابط است. تشکیلات، وزارت اطلاعات را از دست داده است، گرچه امکان دارد عناصر و عواملی از این گروه در آنجا باشد، اما قدرت چندانی ندارند. در عین حال، عناصر این مجموعه نسبت به هم اعتماد گذشته را ندارند. قبلاً رابطه اینان شبیه رابطه اعضای انجمن‌های اخوت در رم باستان بود که آنقدر پیوندی عاطفی قوی با هم داشتند که قبرستان مشترک می‌ساختند و مراسم جشن و سرور مشترک داشتند. این عوامل در وزارت اطلاعات هم دارای چنین پیوند عاطفی و احساسی بودند.

در حال حاضر، عناصر این سازمان به دلیل اتفاقاتی که رخ داد، اعتماد گذشته را نسبت به هم ندارند. برای مثال، کسی که تا دیروز با سعید امامی رفیق بود و بخش مطبوعاتی او را تشکیل می‌داد، امروز علیه او موضع می‌گیرد و مدعی می‌شود او جاسوس بوده است و یا می‌گوید: با هم دشمن بوده‌ایم.

این مواضع در شرایطی اتخاذ می‌شود که وضع روحی افراد شبکه بسیار نابسامان است. به همین دلیل، باعث سلب اعتماد آنان از یکدیگر می‌شود. اما در عین حال باید این احتمال را بدهیم که امکان ترمیم و بازسازی وجود دارد.

● این بیانیه روی خود وزارت اطلاعات چه تأثیری گذاشت؟ آیا باعث تضعیف آن شد؟

○ با توجه به این که قبل از کشف این ماجرا در بدنه وزارت اطلاعات عزم مقابله با عوامل احتمالی این خشونت‌ها وجود داشت، و همچنین اکثریت افراد این وزارتخانه مدافع خاتمی بودند و شرایطی در این وزارت پدید آمد که عوامل قتل‌ها تصور می‌کردند در درون وزارت روی آنان کار اطلاعاتی صورت می‌گیرد، این موضوع باعث تشویش و نگرانی عوامل قتل‌ها بود، هرچند که مدیریت امنیتی در دست آنان بود. می‌خواهم بگویم که وزارت اطلاعات اراده مقابله با عوامل قتل‌ها را داشت، و افشای این ماجرا باعث شد که بدنه سالم و اکثریت وزارت اطلاعات رشد کند و موقعیت جمع کوچک و حاکم، خشن و فاسد به شدت سقوط کند.

درواقع، به نظر من، این اتفاق باعث تغییر موازنه قدرت در وزارت اطلاعات به نفع بخش سالم و اکثریت آن شد.

● آیا امکان از سرگیری قتل‌های زنجیره‌ای باز هم وجود دارد؟  
○ اگر بقایای این گروه به بن‌بست کامل برسند و هیچ روزنه‌ای نداشتند باشند، امکان دارد دست به اقدامات انتقام‌جویانه بزنند.

● اقدامات انتقام‌جویانه و کور؟!!

○ بله، معمولاً حملات انتقام‌جویانه خصلت کوری دارند. البته اقدام دوباره این گروه چیزی را تغییر نمی‌دهد، جز این که اراده ملی به وجود آمده را نیرومندتر و راسخ‌تر کند و چه بسا به پیشرفت عمودی و افقی در رسیدگی به پرونده قتل‌ها سرعت ببخشد و خطر را برای بقایای این گروه بیشتر کند. بنابراین اگر این گروه دوباره دست به ترور بزند، به معنای این است که از بودن خود سیر شده است. در حالیکه اصلاح‌طلبان فقط در پی کشف و روشن‌کردن ماجرا هستند و قصد انتقام و حذف ندارند و معتقدند باید یکجا دور خشونت متوقف شود.

اینان در شرایطی که یک سازمان پیچیده و موفق به‌شمار می‌آمدند و نیروهای حریف‌شان در برترین شرایط اجتماعی و سیاسی قرار داشتند، توانستند قدرت را حفظ کنند. بدین ترتیب جریان دوم خرداد پدید آمد و اوضاع وارونه شد. با حضور مطبوعات و نیروهای جدید در عرصه اجتماعی و همچنین با وجود آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه، نمی‌توانند با اقدامات تلافی‌جویانه شرایط را تغییر دهند، جز این که عزم ملی را برای ریشه‌کنی خشونت در جامعه قوی‌تر کنند.

● بیانیه وزارت اطلاعات، چه تأثیری بر روی گروه‌های فشار و اعمال خشونت‌طلبانه آنان در جامعه داشت؟

○ بیانیه وزارت اطلاعات روی گروه‌های فشار تأثیرات درونی و بیرونی گذاشت. آثار بیرونی این بیانیه، از نظر روانی، سلب توجه ایدئولوژیک از رفتارهای خشن بود.

حمله به سینماها و مطبوعات، چاقو و زنجیرکشی را در پوشش ارزش‌گرایی و ولایت‌خواهی می‌پیچیدند، اما بعد از افشای جریان قتل‌ها، دیگر هیچ‌گونه توجه ایدئولوژیک برای هیچ خشونت‌پذیرفتنی نبود، زیرا معلوم شد که این گروه وقتی کسی را مرتد و ناصبی می‌دانستند، به فجیع‌ترین وضع به قتل می‌رساندند.

جو روانی پدید آمده در جامعه گروه‌های فشار را وادار به تجدیدنظر در رفتار گذشته خود کرد. در عین حال جامعه به این باور رسید که باید با اینان مقابله کند، اما اثر درونی بیابیه وزارت اطلاعات در میان افراد گروه فشار این بود که تصور می‌کنند گروه‌های فشار با یک رشته به شبکه ترورها وصل می‌شدند.

بسیاری از بچه‌های ساده‌دلی که در گروه‌های فشار حضور داشتند، فکر می‌کردند که به اراده خود در جمع تصمیم می‌گیرند، ولی غافل از این بودند که حلقه‌ای هستند در شبکه سازمان‌یافته خشونت. به همین دلیل عملیات خشونت‌آمیز گروه‌های فشار همزمان با فروپاشی این سازمان متوقف شد.

#### ● پس حادثه کوی دانشگاه چطور رخ داد؟

○ حادثه کوی دانشگاه تلاشی برای ایجاد اعتماد میان گروه‌های فشار بود. عاملان جنایت کوی دانشگاه می‌خواستند به بقیه روحیه بدهند و از فروپاشی این شبکه خشونت جلوگیری کنند که به نظر من تا حدی توانستند و نتیجه هم گرفتند.

واکنش یکی دو روز اول کوی دانشگاه طوری بود که می‌شد از دل آن یک حرکت ضدخشونت در جامعه را سروسامان داد و برای همیشه ریشه این گروه‌ها را از اجتماع کند، اما ورود بعضی از نیروهای فرصت‌طلب و عجول باعث شدند که شعارهای مخالف اصلاح‌طلبی بیان شود و فرصتی که منجر به یک جنبش ضدخشونت در سراسر کشور می‌شد از بین برود، و بالاخره این جریان ضدخشونت نیز مغلوب شود.

● شما اطلاعات مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای را که در مقالات خود مطرح می‌کنید، از کجا می‌آوردید؟ عده‌ای معتقدند این اطلاعات را از داخل وزارت اطلاعات به شما می‌دهند.

○ در اینجا باید به چند نکته دقت کرد. همیشه در حوادثی این چنینی، یک طرف متهم است و یک طرف بازجو که اطلاعات تنها منحصر به آنان نمی‌شود و به بستگان و آشنایان دو طرف نیز می‌رسد. بدین ترتیب، هریک از این افراد می‌توانند یک منبع اطلاعاتی باشند. اگر شما کسانی را که به نحوی در زندان‌ها شکنجه شده‌اند و بدرقتاری دیده‌اند فراخوان کنید تا به یک مرجع قانونی مراجعه کنند و تظلم دهند،

خواهید دید که میلی از اطلاعات سرانبر می‌شود که بایگانی وزارت اطلاعات در مقابل آن هیچ است.

### ● بنابراین شما فراخوان داده‌اید؟

○ من فراخوان نداده‌ام، اما مردم خودشان مراجعه می‌کنند. نکته دوم در اینجاست که عده‌ای تصور می‌کنند ما فقط امروز جریان قتل‌ها را پیگیری و تعقیب می‌کنیم. در واقع ما این جریان‌ها را از ۷ یا ۸ سال پیش تحت نظر داشتیم. اگر امروز در مقاله‌ای از روزنامه کیهان درباره سعیدی سیرجانی کد می‌دهم که در سال ۷۲ مقاله‌ای را نوشته است، این را از بایگانی حافظه‌ام بیرون می‌کشم، سپس آن را مستند می‌کنم.

برای مثال، در زمان درگیری ماجرای میکونوس، روزنامه کیهان سندی را چاپ کرده که با دیدن آن سندی بر دم فرج سرکوهی در آلمان نیست و در ایران است. امروز وقتی می‌خواهم پرونده قتل‌ها را باز کنم، به روزنامه کیهان آن ایام مراجعه می‌کنم و ارتباط آن را با قتل‌های زنجیره‌ای بیرون می‌کشم و مشخص می‌کنم که نقش کیهان در ربودن فرج سرکوهی چه بوده است. گاهی هم ممکن است در این تحقیق دچار یک اشتباه شویم و در مواردی در اثر اعتماد به حافظه روایتی را دقیق نقل نکنیم.

بسیاری از منتقدان به این موضوع دقت نمی‌کنند که تحلیل پرونده قتل‌ها نیازمند یک پیشینه تاریخی است.

منبع سومی که از آن استفاده می‌کنم، اطلاعاتی است که رسماً منتشر می‌شود. مانند بیانیه‌های سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا بیانیه «سازمان فداییان اسلام ناب محمدی». اما در این بیانیه‌ها موشکافی می‌کنیم.

منبع چهارم، درزکردن اطلاعات است. وزارت اطلاعات وزارتتی است که اکثریت آن دوم خرداد است و ایثان به اشکال مختلف [در راستای گندزدایی از سیستم و تقویت نظام] اطلاعات خود را به مراکز مسئول، رئیس‌جمهوری و کمیته تحقیق قتل‌ها می‌رساند. جالب است بدانید در موارد نادری افرادی تلقن می‌زنند و خود را سرباز گمنام امام زمان (عج) معرفی می‌کنند و اخباری می‌دهند که بعد از تحقیق مشخص می‌شود کاملاً درست است. اما آنچه مهم است مسئله درز اطلاعات نیست هنر پی‌جویی و سماجت خبرنگارانه و پژوهشگرانه برای کشف اطلاعات ذره‌به‌ذره است. در هر حال منابع اطلاعات مختلف است.

● در اخبار و تحلیل‌هایی که ارائه می‌دهید، از کدام یک از این منابع اطلاعاتی که توضیح دادید بیشتر سود می‌برید؟ برای مثال از تلفن‌های افرادی که خود را سرباز گمنام امام زمان (عج) معرفی می‌کنند بیشتر استفاده می‌کنید یا از آرشیو روزنامه‌ها؟  
○ تا به حال آماری نگرفته‌ام، اما شیوه من طوری است که خیلی از انتشار اطلاعات محرمانه استفاده نمی‌کنم. از این اطلاعات ایده می‌گیرم و از آن ایده در قالب کارهای پژوهشی استفاده می‌کنم.

بهترین شیوه این است که با کارهای پژوهشی به مردم نشان بدهیم که می‌توان از طریق همین منابع قابل دسترس درباره قتل‌های زنجیره‌ای حفاری کرد و جلو رفت. شاید خواننده این مقالات نداند که ما برای یافتن یک سطر اطلاعات، استناد به یک خبر، چند روز زمان برای تتبع و تفحص در منابع صرف می‌کنیم.  
برای یافتن زمان قتل برخی از مقتولان، ساعت‌ها و روزها وقت صرف می‌شود. عده‌ای چون روحیه کار پژوهشی را ندارند، نمی‌توانند بر خیلی از اطلاعات دست پیدا کنند، بنابراین برای آنان سؤال پیش می‌آید که این تحلیل از کجا می‌آید؟



## بسم رب الشهداء والصدیقین

ملت شهیدپرور ایران توجه فرمائید: به دنبال عملیات اخیر فرزندان دلیر و غیرتمند شما، بوق‌های دروغ‌پرداز استکباری و مطبوعات منحرف داخلی - در اقدامی هماهنگ - با تحریک افکار عمومی و ایجاد فضای ناامنی و تشویش، سعی کردند از فدائیان مخلص انقلاب چهره‌ای خشن و بی‌منطق ترسیم نمایند.

برای آرامش امت حزب‌الله می‌گوییم که (زبان‌های خشم مقدس جان برکفان دلاور ما فقط متوجه غرب باوران منحرفی است که سودای استحاله نظام را دارند.) ما مدافع حکومتیم، نه مروج خشونت، ما عاملین مهاریم نه گروه فشار و مصداق عینی «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» خواهیم ماند.

باید اعلام کنیم که فدائیان اسلام ناب محمدی (ص) ساختاری سازمان یافته دارد و کلیه مأموریت‌هایش تحت ضوابط تشکیلاتی است؛ این گروه با تلاشی پیگیر، برای هر یک از عناصر خود فروخته و منافقی که عرصه فرهنگ و اندیشه را جولانگاه عقده‌گشایی و هتاک‌های بی‌حد و مرز خود به اصول متقن نظام ولایی کرده‌اند، پرونده‌ای تشکیل داده است و در عملیات اخیر نیز، واحد قضایی این گروه - با سه نفر قاضی عادل و خبره - بعد از محاکمه غیابی، معدومین را مفسد فی الارض تشخیص داده و محکوم به اعدام کردند و نوع اجرای حکم را با عنایت به بازتاب مطلوب - تعیین نمودند. ما معتقدیم اگر این محاکمات به دور از مصلحت‌اندیشی و فشارهای سیاسی در محاکم معمول قضایی انجام می‌گرفت، باز به همین نتیجه ختم می‌شد و فدائیان اسلام فقط روند کار را تسریع نموده‌اند.

(ما تمامی راه‌های مسالمت‌آمیز را آزمودیم، اما جو فشار و سیاست‌های مزورانه منافقین مدرنی که قانونگرایی، توسعه سیاسی و گفت‌وگوی تمدن‌ها را ابزار رابطه با

صهیونیزم بین‌المللی و دستاویز حمایت از روشنفکرانهای لیبرال و ملی‌گرایان مرتجع دانشگاهی و ... کرده‌اند، راهی جز این باقی نگذاشت.) هر چند عملکرد، سخنرانی و شعارهای ضداسلام وابستگان معدومین در متینگ‌های سیاسی مجالس به اصطلاح ترحیم، بهترین دلیل بر حقانیت این عملیات و ابعاد بزرگ این تهاجم مرموز است.

می‌بینید که بیداد می‌کنند و داد می‌خواهند. مگر می‌شود در حریم امن حاکمیت الله، شعار مرگ بر استبداد سردهند و حکومت عدل الهی را، فاشیستی بخوانند و ما خاموش باشیم، دل‌هایمان خون است و دست‌هایمان مشت. ما از خیل عافیت‌خواهان نیستیم، ما لاله‌های سرخ شهادتیم و واله‌های روی ولایت و تا آخر ایستاده‌ایم.<sup>۱</sup>

ما می‌دانیم که تحت تعقیبیم، ما می‌دانیم که مقام معظم رهبری چاره‌ای جز ملامت ما نداشتند؛ اما خدمت آن بزرگوار، با همه ارادات و اخلاصمان می‌گوییم که توان سکوت نداریم و شرمنده‌ایم و امیدواریم که خطای ما را بر مظلومیت اسلام ناب ببخشایند.

در پایان ضمن تبریک ماه خدا و خودسازی، این نوید را به همه نیروهای ارزشمدار نظام می‌دهیم که فدائیان مبارز به موازات بررسی پرونده‌های داخلی - با تمام توان - مشغول برنامه‌ریزی و تدارک اجرای حکم تاریخی امام راحل (ره) در مورد اعدام سلمان رشدی مرتد است و امیدواریم به حول و قوه الهی و با دعای خیر خانواده محترم شهدا مانع فراموشی این آرزو در بوته سیاسی‌کاری‌های داخل و خارج گردیم. نصر من الله و فتح قریب ...

فدائیان اسلام ناب محمدی (ص) مصطفی نواب

۷۷/۱۰/۱۴

۱. خرداد ماه‌شبه ۱۵ دی ۱۳۷۷ ص ۲ بخش‌هایی از اطلاعیه را در کنار نظرخواهی از صاحب‌نظران سیاسی در مورد این اطلاعیه درج کرده است.

بسم رب الشهداء والصدیقین

امت شهیدپرور توجه کنید:

در حالی که معاندین مفسد و منافقین هزار چهره، حکومت الهی و اسلام ناب محمدی(ص) را عرصه ترکتازی و حشیانه خود کرده‌اند و در کمال آزادی به غارت و چپاول دستاوردهای بیست سال جانفشانی و پایمال کردن مکتب ایثار و شهادت مشغولند؛ برادران رنج کشیده و دوستان مخلصی دستگیر می‌شوند، که تنها جرمشان جهاد با زمزمه‌های شوم ضدولایت و تلاش برای نابودی و اضمحلال آنهاست.

آنانکه اعدام چند جرثومه فساد را در بوق و کرنا کرده و از آن یک مسئله امنیتی و فراملی ساختند؛ انگیزه‌ای جز تحکیم جو فشار و تحدید بیشتر دلبستگان حق و حقیقت، نداشته و ندارند.

وقتی در مدنیت نوین - با کمال وقاحت - درج فرمایشات آسمانی امام راحل(ره) را، در یک نشریه، جرم می‌دانند و آن را می‌بندند، البته که باید مجازات ما بسی سنگین باشد. ما از همان ابتدا می‌دانستیم که در جامعه به اصلاح مدنی، جایی برای محبان روح الله(ره) نبوده و نیست، اگر مسئولیت مهم ما حفاظت از پروانه‌های نهضت آزادی است، البته که مسئولیت ناشناس و خودسریم، ما را له کنید که مردان فکه و شلمچه و مجنون را جز به عشق شهادت نیافریدند.

کوتاه و صریح می‌گوییم، فدائیان اسلام ناب محمدی(ص) سبزتر از آن است که عده‌ای کج‌اندیش، شاخه‌های بلندش را بشکنند و این شجره طیبه را بسوزانند؛ ما ریشه در خاک ولایت داریم و اگر صد بار هم بمیریم، بارورتر می‌روئیم و استوارتر می‌ایستیم.

آنان که فرزندان خمینی (ره) را فدای معارضان پست فطرت و ناپاکان خدانشناس می‌کنند، بدانند که تاوان سنگینی خواهند پرداخت و مزه تلخ و دردناک انتقام را خواهند چشید و فدائیان اسلام ناب محمدی (ص) دیگر مدارا نخواهند کرد و این بار - با تمام توان - مصممند سرچشمه اصلی این فتنه پلید و این نفاق دامنگیر را بخشکانند. (و بشر المنافقین بان لهم عذاباً الیما)

فدائیان اسلام ناب محمدی (ص) مصطفی نواب

۷۷/۱۰/۱۷

### سومین اطلاعیه فداییان اسلام ناب

دو روز پس از چاپ آخرین بخش از سلسله مقالات بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، در ۲۹ آبان ۱۳۷۸ سومین اطلاعیه سازمان فدائیان اسلام ناب محمدی به مطبوعات ارسال شد که قسمتی از آن در خرداد درج گردیده است.

هرچند تاریخ مندرج در ذیل اعلامیه ۱۳۷۸/۸/۲۵ است اما تاریخ دریافت آن چند روز بعد بود؛ نکته مهم در این اطلاعیه عبارتی است که نظام را تهدید به انتشار اسرار اعدام شاپور بختیار، قاسملو و عزالدین حسینی و بمب‌گذاری در حرم مطهر حضرت امام رضا(ع) بر روی شبکه جهانی اینترنت کرده است. اعدام قاسملو و ارتباط آن با دادگاه میکونوس و تهدید به انتشار اطلاعات آن مؤید تحلیلی است که در آخرین قسمت بازخوانی قتل‌ها آمده است.

ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون. پیامبر اسلام در شرایطی جهان را بدرود گفتند که ۲۳ سال برای تحکیم احکامی الهی زجر و شکنجه و ناراحتی را تحمل نموده و خوندل خوردند تا پایه‌های اسلام ناب را محکم سازند، اسلام ابوذر و نه اسلام ابوسفیان، اسلام سلمان و نه اسلام معاویه، اسلام عمار و نه اسلام مروان. ولی افسوس که بعد از رحلت پیامبر(ص) صاحبان مثلث شوم زر و زور و تزویر کمر به جدا کردن دین از سیاست و تحریف معنای واژه‌های مربوط به حکومت بستند، تا جائی که حسین(ع) ثارالله را خارجی نامیدند. حسینی که پوست و گوشت و استخوان و هر سلول بدن مبارکش

ندای پایه‌گذاری حکومت اسلامی بر مبنای سنت رسول الله سر می‌داد را تکفیر نمودند و خونش را به خاطر ملک ری و حکومت بصره و کوفه و عراق مباح دانستند. اکنون نیز مشاهده می‌شود که فرزندان اصیل و دلسوز و زحمتکش انقلاب اسلامی با شیطنت و میل و شادمانی آن شیخ ساده لوح به اتهامات واهی همچون توطئه بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی و شکستن قداست رهبری معظم محکوم می‌گردند. حال مشخص نیست آیا کسانی که همواره مورد خشم و غضب عمال آمریکای جنایتکار می‌باشند، در پی شکستن قداست رهبری هستند یا کسانی که صاحب تئوری‌های «فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا» و «سلطنت فقهی» هستند قداست‌شکن می‌باشند و با بسیج کردن اراذل و اوباش بزرگترین جسارات را بر مقام شامخ ولایت ترتیب دادند. جناب آقای رئیس جمهور! جنابعالی را به روح بزرگمرد تاریخ معاصر، حضرت امام(ره) قسم می‌دهیم که به خاطر قداست لباس روحانیت که ملیس به آن هستید برای یکبار هم که شده دست از سیاست‌بازی و سیاسی‌کاری بردارید و در پیشگاه ملت شریف ایران که همواره در سخنانتان بر محرم بودن آنان تأکید دارید عطف به نامه شماره (...)) حوزه پازداشگاه وزارت اطلاعات - به وزیر محترم - اعلام نمائید که بر روی قسمت‌هایی از جسد مرحوم حاج سعید اسلامی آثار شکنجه بوده است و بدانید که فریاد کمک‌خواهی مرحوم حاج سعید در زندان و بیمارستان به خاطر چه بوده است یا اینکه تساهل و تسامح فقط برای ضدانقلابیون و اراذل و اوباش و فاحشه‌های غائله تهران جایز است و با کسانی که دغدغه این داشتند مسئولی که در مکالمه تلفنی با سیمین بهبهانی اظهار ارادت می‌نماید و یادوی انجمن حجّیه خائن است صلاحیت مسئولیت در نظام مقدس جمهوری اسلامی را ندارد، باید با اشد مجازات رفتار کرد و بدانید که دوستان ما وظیفه حفظ و صیانت از انقلاب اسلامی را بر عهده دارند نه پروانه‌های نهضت غیرقانونی آزادی را. و باید هر چه زودتر در یک دادگاه علنی و بدور از جناح بازی به این پرونده رسیدگی و کلیه مأموریت‌های رسمی و غیررسمی معاونت امنیت در زمان تصدی ایشان بررسی گردد و نه به خاطر منافع جناحی متهم تراشی نمایند و این قدر فشار روحی بیاورند که ایشان به یکی از نزدیکان نقل نمایند: اینان تصمیم به اعدام من گرفته‌اند اما من نمی‌گذارم اینان مرا اعدام کنند و اینچنین دست به عملیات استشهادی می‌زند. در غیر این صورت ما با منافق‌صفتان طبق نص صریح قرآن کریم و حکم خداوند

را برای نوکران سرسپرده امریکا (مفسدین فی الارض) اجرا نموده و اسناد و مدارک موجود مربوط به شکنجه مرحوم حاج سعید اسلامی و اعدام شاپور بختیار و قاسملو و عزالدین و همچنین بمب‌گذاری در حرم مطهر حضرت امام رضا(ع) را بر روی شبکه جهانی اینترنت به جهت تنویر افکار عمومی پخش خواهیم نمود و متضرر اصلی شخص جناب‌عالی به دلیل سوء مدیریتتان بر حوزه‌های تحت نظارتتان خواهید بود.

و به هوش باشید تمام کسانی که در پرورنده باند مهدی هاشمی دخیل بودند اکنون هر یک به نوعی مورد خشم و کینه مدافعان منتظری قرار گرفته‌اند و ما بهای سنگین برای این فریادها و اعتراض‌ها به سنگینی خون دل‌خوردن‌ها و تهمت و تکفیر و زخم‌زبان شنیدن و یهودی شدن‌ها و توطئه‌گر بودن‌ها پرداخته‌ایم و تا آخرین قطره خون از کلیت اسلام ناب محمدی(ص) دفاع می‌نماییم و به دلیل کوتاهی مسئولین امر به زودی نمونه دیگری از اجرای حکم خداوند به دست فرزندان اسلام ناب را خواهیم دید.

والسلام علی من اتبع الهدی

روابط عمومی و امور بین‌الملل سازمان فدائیان اسلام ناب محمدی(ص)

۷۸/۸/۲۵

## متن نامه منتشر نشده سعیدی سیرجانی در فروردین ۱۳۷۲

هم وطنان!

با تشکر از محبت شما که همت کردید و با تکثیر و توزیع نامه سرگشاده‌ای که خطاب به ریاست جمهوری اسلامی نوشته بودم به من مدد رساندید، و با سپاس از هزاران مردم آزاده‌ای که با نامه و تلفن مرا از خواندن نامه باخبر فرمودند، به عرضتان می‌رسانم که گرچه هنوز پاسخی از مخاطب محترم نامه دریافت نکرده‌ام، اما تلاش شما هموطنان نتیجه‌ای به مراتب بیش از حد توقع بنده بار آورده است. زیرا نسخه‌ای از آن نامه به تشریف نظر مدیران و نویسندگان کیهان مشرف گشته و به درک جوابی نایل آمده است، و این توفیق اندکی نیست؛ زیرا رئیس محترم جمهوری منتخب مردمی است که خوب و بد و صالح و طالح دارند، اما رئیس مؤسسه کیهان برگزیده مستقیم مقام معظم رهبری است منزّه از هر خطا و اشتباهی، چونکه صد آمد نود هم پیش ماست.

به عنوان یادآوری عرض می‌کنم موضوع شکوائیه بنده این بود که به چه مجوزی، طبق حکم کدامین دادگاه، براساس چه قانونی، چهار سال است که هفده جلد کتاب‌های چاپ شده مرا توقیف کرده‌اند و هیچ مقام مسئولی به شکایات من جوابی نمی‌دهد؟<sup>۱</sup> گفته بودم اگر من گناهکارم محکمه دارید، زندان دارید، جوخه اعدام دارید، و خیلی چیزهای دیگر دارید، چرا زجر کشم می‌کنید؟ وانگهی گناه ناشر

\* این هم اسم کتاب‌ها: تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ جلد، ۱۵۰۰ صفحه، وقایع اتفاقیه، ۲ جلد، ۱۴۰۰ صفحه، تفسیر سوره‌آبادی، ۶ جلد، ۴۸۰۰ صفحه، ضحاک ماردوش، ۲۸۰ صفحه، سیمای دو وزن، ۲۴۰ صفحه، آشوب یادها، ۴۰۰ صفحه، در آستین مرقع، ۵۰۰ صفحه، ای کوته آستینان، ۲۸۰ صفحه، بیچاره اسقندیار، ۳۰۰ صفحه، ته بساط، ۳۰۰ صفحه.



بیچاره‌ای که به اعتماد حمایت قانون در نشر این کتاب‌های مجاز سرمایه‌گذاری کرده چیست؟

پاسخ‌های متعددی که به تفاریق در طول یکی دو ماه اخیر نویسندگان شریف کیهان ظاهراً به نمایندگی از طرف حکومت اسلامی به عرایض بنده مرحمت فرموده‌اند مهم است و به احتمال قوی محصول عنایات مقامات عالیه. به مناسبت همین اهمیت اجازه می‌خواهم به حکم قند مکرر خلاصه‌ای از آن جمله را در اینجا بیاورم تا کام دل شیرین و مشام جانی معطر کنید:

پاسخ اول و مفصل در کیهان هوایی منتشر شد، به انضمام یکی از دو نامه بنده [نامه‌ای که خطاب به مردم نوشته بودم، نه ریاست جمهوری] تا مدعیان خود فروخته‌ای که با حکومت صددرصد اسلامی علمای محترم سرِ عناد دارند نگویند جراید دیار ما آزادی عمل ندارند و حتی کلمه‌ای از شکوائیه‌های سعیدی را منتشر نکرده‌اند.<sup>۱</sup> در این پاسخ مفصل زیر عنوان «مأموری با نعل وارونه» - که منظورشان بنده شرمندهم - آمده است:

«این به اصطلاح عریضه در حول یک محور عمده و کلی گردش دارد و آن فریاد «واقلم» و شهید نمائی‌ای است که سعیدی سیرجانی در رثای کتاب‌های متوقف الانتشارش سر داده و برای به کرسی نشاندن این قضیه از بیان هیچ‌گونه دروغ و کذب نیر کوتاهی نشده است. حدود ۱/۵ سال قبل، همزمان با توقف انتشار مجدد کتاب‌های سعیدی سیرجانی به سبب محتوای ضد اسلامی و ضد ارزش آنها جریانی کاملاً هدایت شده متشکل از رادیوهای استکبار و روزنامه‌های ایرانیان خود فروخته مقیم خارج از کشور به حمایت از سعیدی سیرجانی و به تبع آن نویسندگانی همفکر و هم‌خط او پرداخت ...»

«سیرجانی خود بهتر از کسی می‌داند که با نشر عقب‌عقب و «ترکمانا نعل وارونه زن» چه تیرهای جنائی که به اسلام و انقلاب و درکل مردم ایران و دین و زبان و فرهنگ و ... آنها رها نکرده است و نیز او خود بهتر از هر کس می‌داند که علت

۱. اگر منحرفان کور باطن بگویند: کیهان هوایی چه ربطی به داخل ایران دارد؟. جوابشان این است که بفرمایند بلیطی بخرند و ویزائی بگیرند و به خارج از مرزهای جمهوری اسلامی بروند و متن نامه را بخوانند.

توقف انتشار کتاب‌هایش چیست، ولی اکنون روزانه مشغول شهیدنمایی است و با آنکه می‌داند که محتوای کتاب‌هایش به نحوی است که تا زمانی که ارزش‌های انقلاب حاکمیت دارد بهائی در ذهن مردم نخواهد داشت<sup>۱</sup> باز هم دم از استمداد برای تکثیر این به اصطلاح «عریضه» می‌زند.

«در مورد زندقه و کفر و الحاد<sup>۲</sup> وی همین بس که جمله‌ای از کتاب‌های این روزنامه‌نگار از رده خارج نمی‌توان یافت که در آن بی‌ربط و باریط به نحوی به اسلام و مسلمانی حمله نشده باشد. وی از جمله افرادی است که ظهور اسلام در ایران را تهاجم عرب می‌خواند و اسلام آوردن ایرانیان را با یک تحریف ناجوانمردانه در تاریخ از ترس جزیه می‌داند: «در ایران پیش از هجوم عرب (!) فرهنگ مشخص و معتبری وجود داشت با عناصر و اجزائی بسیار و گوناگون،<sup>۳</sup> تحول تازه و کوبنده مانند هر نیروی مهاجم و غالبی (!) می‌خواست فرهنگ ملت مغلوب (!) را درهم شکند» (ص ۳۸ - در آستین مرقع)<sup>۴</sup>

«اگر دشمنی با اسلام در کار نیست چرا در مقدمه کتاب البته مستطاب «ای کوته آستینان» ... برای بهتر فهماندن به اصطلاح مطلب با همان فتر «عقب‌عقب» - که با

۱. یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است؟ کتابی که بهائی در ذهن مردم نداشته و نخواهد داشت چه اصراری است با توقیفش مایه بدنامی حکومتی شوید که بیش از همه حکومت‌های جهان به امتش آزادی عنایت فرموده است؟ مگر رهبر مسلمانان عالم نفرمودند «آن مقدار که آزادی مطبوعات در ایران هست در جاهای دیگر نیست».

۲. گفت: بزَن گردن این زندیق بندیق سَتی دهری سگ بابی را!

۳. عجب عبارت کفرآمیزی نوشته بودم و نمی‌دانستم ظاهراً علتش این بوده که روزگار سفله‌پرور مرا در سن و سال که می‌توانستم درسکی بخوانم و چیزکی بیاموزم بر مسندی نشانده که تصورش هم از محالات می‌نمود. نتیجه آن قدرت زودرس و بیش از ظرفیت آن شد که مست از جام غرور و غافل از روز حساب، تیغ عریانی به کف آرم و به هر که و هر چه رسید بتازم.

۴. ملاحظه فرمودید؟ این را می‌گویند حمله به اسلام. گیرم بنده رویاه در این دنیا از فرمان رجم بزرگان و انتقام حضرت معتر قذافی سر سالی می‌به‌گور برم، در آن دنیا جواب مرحوم یعرب بن قحطان و زیاد بن سمیه و از اینها بالاتر بزیدین مهلبی را - که با خون مردم گرگان آسیا گرداند - چه خواهیم داد؟ در ضمن علائم تعجب را خودشان گذاشته‌اند، بنده در این ماجرا گناه ندارم، همان گناهی که با مهاجم خواندن اعراب بزرگوار موالی نوازی چون بنی امیه مرتکب شدم برای هفتاد هشتم کافی است.

استفاده از قید البته و دیگر قیود این چنین با پنبه سر مقدّسات را می‌برد - چندین و چند صفحه حاشیه روی و قلم‌فرسائی شده و بسیار زیرکانه و رندانه احساسات و مقدّسات مردم به بازیچه و سخره گرفته شده است.<sup>۱</sup>

«و اما بعد چند کلمه هم در مورد عوام‌فریب‌هائی از قبیل زیان سنگین (۱)<sup>۲</sup> و اتلاف کتاب‌های نازنین (۱) بگوئیم و بسنده کنیم که عاقل را اشارتی کافیتست. هنوز جریان دعوی سعیدی سیرجانی و مدیر انتشارات نشر نو نقل محافل فرهنگی است و جریان واقعه هم از این قرار است: مدیر انتشارات نشر نو برای چاپ کتاب ضحاک مازدوش سعیدی ۶۳۰ بند کاغذ را به قیمت دولتی از وزارت ارشاد دریافت می‌دارد و برطبق ادعای خود با بخشی از کاغذ دریافتی تعداد ۹ هزار جلد از این کتاب را چاپ و منتشر می‌کند و سعیدی سیرجانی مدعی است که نشر نو باید وجه کاغذ مازاد بر ۵ هزار جلد را با نرخ آزاد به وی بپردازد<sup>۳</sup> و ... و کافی است که با یک حساب سرانگشتی اختلاف قیمت کاغذ آزاد را با کاغذ دولتی حساب کنیم تا علت این دعوا کشف شود».

«البته این را هم بگوئیم که سعیدی برای چاپ کتاب‌هایش - علی‌رغم تمام اهانت‌ها و ناسزاگوییها نسبت به اسلام و اصول - هیچ مشکلی نداشته<sup>۴</sup> و اساساً

۱. کاش اجازه داده بودند این کتاب که از زمستان ۱۳۶۷ در چاپخانه کتبه در حال پوسیدن است منتشر شده بود تا خلائق بدانند «مقدّسات مردم» را به سخره گرفتن یعنی چه، علی‌الحساب بنده از طرف آن بنده خدائی که برای گرانتر فروختن محصول دهانش خیر تشریف فرمائی امام رضا(ع) را به سیرجان بر سر زبان‌ها انداخت، از نویسندگان متعهد کیهان سیاسگزارم و از اینکه نمی‌دانستم دلکها و شیادها جزو مقدّسات مردمند شرمسار.

۲. هفت میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومانی که ناشران بیچاره در سال ۶۷ و ۶۸ خرج کتاب‌های در چاپخانه پوسیده بنده کرده‌اند، البته در نظر بزرگان رقم سنگینی نیست که، هر که بینی به جیب خود نگرد. راستی چه انقلابی از این بالاتر که رقم‌های میلیونی دیگر به چشم بعضی طلاب وارسته از جهان نمی‌آید.

۳. ششیده بودم مدیر نشر نو در مقوله کاغذ دولتی و تردید در صحت عمل پاکان گرفتاری‌هایی برایش پیش آمده بود، اما نمی‌دانستم خود بنده یک طرف قضیه بوده‌ام، امان از نادانی

۴. کاملاً درست فرموده‌اند، نه چهار هزار نسخه چاپ دوم «دو آستین هرقع» در سال ۶۳ خمیر شد، نه «ای کوته آستینان» در سال ۶۷ به غضب پاکان گرفتار آمد، نه پنج هزار دوره «قاریخ

عمده کتاب‌ها و نوشته‌های ایشان در فاصله سال‌های ۶۳ تا ۶۸ چاپ و منتشر شده‌اند» [کیهان هوایی، ۴/ آذر/ ۷۱]

و بعد از این پاسخ‌های مربوط و منطقی، در شماره دیگری از همین نشریه با استفاده از نظرات صائب روان‌شناسانی که در خدمت دارند به کشف علت ناراحتی و افسردگی بنده پرداخته‌اند که:

«البته استاد حق دارند. در مملکتی که با مواد مخدر مبارزه می‌شود و هر کجا منقل و وافوری می‌بینند بی آنکه به زجرها و شکنجه‌های استادان فن توجه کنند برمی‌دارند می‌شکنند و نابود می‌کنند، آدم زجر و شکنجه نمی‌کشد»<sup>۱</sup> [کیهان هوایی، ۲/ دی/ ۷۱] و سرانجام به عنوان زمینه‌سازی لازمی برای اقداماتی که در آینده‌ای نزدیک معمول خواهند داشت، پس از افشای زندقه و کفر و الحاد بنده، پرونده زندگی سراسر فساد مرا نیز در برابر چشم خلائق گشوده‌اند. و اینک آن پرونده:

«سعیدی سیرجانی تا کودتای ۲۸/ مرداد/ ۳۲ معلم ساده‌ای بیش نبود،<sup>۲</sup> پس از تشکیل ساواک با آن سازمان ارتباط برقرار کرد و به اداره پیگیری آموزش و پرورش انتقال یافت. اداره پیگیری در رژیم گذشته شعبه‌ای از ساواک بود و با مراقبت شبانه‌روزی رفتار معلمان و دانش‌آموزان مخالف رژیم را به ساواک گزارش می‌کرد. «پس از تشکیل بنیاد فرهنگ توسط دکتر خانلری،<sup>۳</sup> که از بودجه کلانی برخوردار

---

بیداری ایرانیان» در چاپخانه پرسید، نه «ریشه در خاک» به صرف اینکه مترجمش خواهر من بود هشت سال تمام برای مٹله شدن معطل ماند، نه سال‌هاست که فرزندانم به آتش من می‌سوزند.

۱. نمی‌خواستم در این مورد حاشیه‌ای بنویسم و شما را به تنوع اندازم که خود متن گویاتر از هر حاشیه‌ای است. اما دریغ آمد رفقا را از فیض ثوابی محروم کردن: بنده ضمن تقدیم هزار شکر که یاران شهر بی‌گناهان، امیدوارم محتسب مزاجان زمانه هر چه زودتر با نبش قبر سعیدی و حافظ، جنازه این دو رند شیرازی را هم بیرون کنند و به جرم توصیف «شاهدان»، حد شرعی را بر استخوان‌های پوسیده‌شان اجرا فرمایند.

۲. دیگر کم لطفی می‌فرمایید، گویا در یکی از بولتن‌هایتان مرا همکار پیشه‌وری و طرفدار تجزیه آذربایجان خوانده‌اید؛ آخر موجود مرموزی که در سیزده سالگی همدست پیشه‌وری بوده نمی‌تواند ۹ سال بعدش گمنام باشد.

۳. بنده از اینکه نویسندگان بزرگوار و دانش‌پرور کیهان این بار به خلاف سنت شریفشان عمل

بود، ساواک وی را به آن بنیاد منتقل کرد تا اشراف بیشتری نسبت به فعالیت‌های آن داشته باشد. در همین زمان بود که سیرجانی توانست یک قطعه زمین هزارمتری از موقوفه مخبرالسلطنه هدایت در محله دروس تهران تصاحب کند و با پول بنیاد آن را بسازد که هم‌اکنون محل مجمع همپالکی‌هایش شده است. باید توجه داشت زمین‌های موقوفه هدایت غالباً به فراماسون‌ها و ساواکی‌ها و وابستگان به دربار تعلق می‌گرفت». [کیهان، ۱۷/ اسفند/ ۷۱، نقل از کیهان هوایی، ۱۴ بهمن]

این بود جواب‌های نجیبانه و دندان‌شکن و معقولی که به نامه‌های سرگشاده بنده داده‌اند درباره خمیر شدن و پوسیدن کتاب‌هایم، تا دیگر نگویم چرا جمهوری اسلامی به تظلماتم پاسخ نمی‌گوید.

اگر نویسندگان محترم کیهان، همان‌طور که با نقل عبارتی از کتابم اسناد کفر و زندقه و الحاد مرا رو کردند، مدارک اتهامات اخیر را هم منتشر می‌کردند، هم زبان مدعیان را بسته بودند و هم متنی بر بنده و خوانندگانشان گذاشته بودند.

گیرم همه خلیق به دفاتر رمز سیا و موساد و ایتلیجنت سرویس و کاگ ب دسترسی نداشته باشند تا حواله‌هایی را که در طول سال‌ها به نام بنده صادر شده است به دست آرند و منتشر کنند، اما اسناد ساواک بحمدالله صحیح و سالم است و اگر در دسترس همگان نباشد، مدیران مؤسسه کیهان حتماً بدان دسترسی دارند. ای کاش محبت کنند و سوابق مرا که از سال ۳۲ به ساواک پیوسته‌اند تا بهمن ۵۷ که می‌شود ۲۵ سال شمسی بیرون کشند، و اگر نه همه اوراق پرونده، لاف‌ل یک برگش را منتشر کنند، تا هم حافظه را کد بنده به کار افتد، و هم خلیق سالوس عوام‌فریبی را بشناسند که عمری از خیرچینی و نهفته‌کاری در نوشته‌هایش اظهار نفرت کرده است و خود از اعضای ساواک بوده.

گیرم پرونده‌های ساواک هنوز محرمانه باشد که بسیاری از پاپوش‌دوزان و شکنجه‌گراش هنوز هستند و خیلی هم هستند و علائم حضورشان از در و دیوار می‌بارد! اسناد و دفاتر حزب توده که بحمدالله، به مقتضای میراث پدرخواهی خُلق پدرآموز، هم اکنون در دست بعضی صاحب‌مقامان است، ای کاش کارت عضویت یا

برگه تقاضانامه یا هر سندی که مربوط به عضویت من در هر حزب و جمعیت و دسته و گروهی که باشد منتشر سازند، تا مردم بدانند منی که در اوج رستاخیزگری آریامهری زیر ورقه اعلام پیوستگی دسته جمعی استادان «مدرسه عالی ادبیات» نوشتم؛ «بدین وسیله نفرت خود را از حزب فرمایشی رستاخیز اعلام می‌دارم»، چه جانور ریاکاری بوده‌ام و هستم.

گیرم بر ملا شدن اسرار رفقا مصلحت نباشد، وزارت آموزش و پرورش که هنوز بر جای است و در تصرف حزب الله؛ ای کاش مأموران بایگانی آن وزارتخانه همت کنند و رونوشت ابلاغ یا سوابق خدمت مرا در «اداره پیگیری» آن دستگاه در همین کیهان قدسی مآب منعکس فرمایند، تا بنده فراموشکار پرونده ساز را به یاد گذشته‌های آلوده‌ام اندازند و بی هیچ تلاش و مقدماتی و ادار به حضور در تلویزیون و اعترافات آنچنانی کنند.

گیرم همکاران سابقم در بنیاد فرهنگ ایران که هنوز حی و حاضرند و مشغول خدمت، به پاس دوستی‌های روزگاران گذشته، از شهادت درباره اخاذی‌هایم طفره روند، استاد مالی که بر جای است و می‌توان به راحتی هر سندی را گرفت و منتشر ساخت تا کسانی که در اوج قدرت آریامهری در مجله یغما و خواندنیها<sup>۱</sup> دعوی‌های بیجای مرا خوانده‌اند، بدانند بنده در پیروی از مکتب «حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی» چه اعجوبه‌ای بوده‌ام.

گیرم تحقیق در این مسائل مستلزم صرف وقتی باشد و تلاشی که به دردسرش نمی‌ارزد، تحقیق در مقوله و قبیاتی که تعلق به دعاگویان دارد که آسان است. آخر تصرف زمین وقفی، عضویت ساواک و سیا و هواداری استکبار جهانی نیست که رد و اثباتش مستلزم صرف وقتی باشد و تدارک اسنادی. سند موقوفه را که می‌شود منتشر کرد، و به تردید همسایگان و اهل محل ما خاتمه داد که می‌گویند: نکند بقیه خیرها هم از همین دست باشد.

بنده شخصاً در صحت و دقت نوشته‌های کیهان شکمی ندارم، که این مؤسسه

۱. مفصل ماجرا در مجله یغمای زمستان ۵۶ و بهار ۵۷ و [به نقل از یغما] در خواندنیهای همان سال‌ها آمده است، به حکم بعض ملاحظات اخلاقی از نقل آن معذورم اما خوانندگان می‌توانند به صفحه ۴۲۳ شماره ۷ سال ۳۱ یغما، یا ص ۱۹۸-۲۰۱ «در آستین موق» رجوع فرمایند.

عظیم جزو غنایم بیت‌المال است و حجة‌الاسلام با فضیلت صاحب صلاحیت البته متدبّیتی که بر مسند ریاستش تکیه زده، منتخب مستقیم مقام معظم رهبر جلیل‌القدری است که می‌خواهد اسلام را در سرتاسر جهان گسترش دهد و صحنه عالم را از لوٹ حقّه‌بازی‌ها و تزویرها و دروغ‌ها و مردم‌فریبی‌ها و ضعیف‌آزاری‌ها پاک کند. این روزنامه مقدس معتبر، «فرمان» عباس شاهنده یا «آرام» سرهنگ یمنی یا «شورش» کریمپور شیرازی نیست که کارش هتاکسی باشد و بی‌اعتنائی به اخلاقیات. نوشته همچو روزنامه‌ای را نمی‌توان سرسری گرفت. هر چه منتشر می‌کند به حکم ایمان و تقوای مدیر مسئولش عین واقعیت است و از آن بالاتر مورد تأیید مقامات مقدسه‌ای که تردید در عدالتشان مایه ارتداد است.

اگر در ایران امروز گروه بی‌تقوای مردم فریبی حکومت را قبضه کرده بودند که برای تحکیم موقعیت خویش و ادامه غارت به سرکوب آزادگان می‌پرداختند، در افشاگری‌های کیهان جای تردید و شبهه‌ای باقی بود. اگر دار و دسته‌ای دانسته یا نادانسته کسانی را به قصد قربانی در مقدم استالینی دیگر و هیتلری دیگر برگزیده بودند، شاید از جان گذشته‌ای به خود حق می‌داد مطالب کیهان و نشریات همزبان‌ش را نوعی ترور شخصیت تلقی کند، که از مقدمات لازم ترور اشخاص است. تا اگر شخصی مورد نظر به تیرغیبی گرفتار آمد، یا در تصادمی شَرش کنده شد، یا شکنجه و اعدامش لازم گشت، اذهان عمومی آماده استقبال همچو خبری باشد و از تلف شدن وجودی فاسد فریاد اعتراضی بر نخیزد.

اما کشور ما بحمدالله قبه‌الاسلام است و زمام کلیه امور سیاسی و مذهبی و اقتصادی و غیره‌اش در قبضه قدرت بی‌چون و چرای روحانیان عالیقدر و خویشان بزرگوارشان. در همچو بهشت لبریز از دیانت و معنویت و اخلاقی، محال است عملی بناروا صورت گیرد، و حقی به ناحق ضایع شود، و فرزندی به گناه ناکرده پدر معاقب گردد، و امنیت و آسایش افراد خانواده‌ای سلب شود، و ناله‌های ستم‌رسیدگان ناشنیده ماند، و دستگاه عدالت از رسیدگی به شکایت مظلومان طفره رود، و از اینها بالاتر همه امکانات حکومت برای سرکوبی رعیت ساده‌ای به کار گرفته شود.

این شیوه‌ها منحصر به حکومت جبارانی است که می‌خواهند کشوری را بر باد نیستی دهند، یا غارتگرانی که می‌کوشند یک شبهه تلافی صد ساله کنند و با ارباب

و اختناق تا واپسین دینار مملکت را به جیب زنند.

وانگهی مگر می توان در نظام عدالت پیشه‌ای که دستگاه بیدار قضائیش پاسدار جان و مال و حیثیت افراد رعیت است، در روزنامه‌ای یا صدها هزار تیراژ داغ‌های ننگینی بدین زشتی و سهمگینی بنا روا بر پیشانی بخت کسی نشانند؟  
با توجه بدین مقدمات در صحت و حقیقت نوشته‌های کیهانیان برای شخص بنده به عنوان صاحب‌عله جای تردیدی باقی نمانده است، اما چکنم که بلای دو شخصیتی و مرض فراموشکاری به جانم افتاده است و هر چه می‌کوشم حافظه بی‌ریتم مدد نمی‌کند تا به یاد آرم که در چه سال‌هایی مرتکب این همه جنایت و خیانت شده‌ام.

بنابراین چاره‌ای نمانده است جز توسل به آشنایان و هموطنان خوش حافظه؛ بدین امید که به یاریم آیند و با یادآوری صحنه‌های سیاه زندگیم، هم بنده را در مداوای این بیماری لعنتی مدد کنند، و هم توشه راه آخرتی برای خودشان تدارک ببینند، که اثبات و تأیید سخن مردان حق‌کلی اجر اخروی دارد و در زمان ما مزد دنیوی نیز هم.

اینک از شما خواننده گرامی این عریضه استدعا دارم نامه‌ام را به دقت بخوانید و در مورد اتهاماتی که مذکور افتاد و در صحت و واقعیتشان جای تردیدی نمی‌تواند باشد، اگر سند و مدرکی به دست آورید لطفاً متشکرش کنید؛ و اگر هم برگه و سندی به چنگتان نیفتاد، همان گواهی فردفرد شما - پس از احراز هویت - برای من در حکم سند است.

ضمناً برای اطمینان خاطرتان که در این ره نباشد کار بی‌اجر، به همین وسیله اعلام می‌دارم:

هر کس از همکاری بنده با سید جعفر پیشه‌وری یا عضویت در هر حزب و جمعیت و گروه و دسته‌ای اطلاعی دارد و اعلام فرماید، علاوه بر اینکه مبلغی از روپل‌های مرحمتی کاگه به یا دلارهایی که به مرور ایام از «سیای خودمان» گرفته‌ام به حضورش تقدیم می‌کنم؛ در مظان استجابت دعا از حضرت احدیت می‌خواهم که عشق به مقام و منصب چنان کر و کورش نکند که ناله مظلومان را ناشنیده گیرد و جور ظالمان را نادیده.

هر کس عضویت و خدماتم را در دستگاه ساواک به یادم آرد، همه وجوهاتی را



که در طول دوران معلمی و استادی و مؤلفی لغتنامه و خدمت بنیاد به جیب زده‌ام طی چک تضمین‌شده بانکی تقدیمش می‌کنم، با این دعای خیر که اگر به مقام و منصبی رسید مگس‌پرانان شاهین ساز مُلک جم چنان هاله تقدسی پیرامونش ایجاد کنند که زیر سؤال بردن اعمالش جرمی در حد ارتداد باشد.

هرکس در بیش از ده هزار صفحه تألیفات و نوشته‌های من یک جمله در تحقیف و توهین اسلام بجوید و بیابد، بنده دوره شش جلدی تفسیر قرآن کریم را - که محصول هیجده سال تلاشم برای تصحیح و چاپش بوده - به نام او می‌کنم و دعائی در حقش که گرفتار شریعتمدارانی نشود که انگشت در جهان کرده و ملحد می‌جویند و برای ارباب منتقدان چماق تکفیر می‌گردانند.

هرکس دست کم یکی از مقالات تملق‌آمیزی را که در تحکیم رژیم پهلوی نوشته‌ام منتشر کند یا نشانیش را بدهد، همه عطایای ملوکانه و انعام‌هایی که از دربار سلطنت گرفته‌ام ناز شست او خواهد بود، به اضافه قصیده غرائی که در مدحش صادر خواهم نمود.

هرکس در طول سی سال گذشته در بایگانی‌های وزارتخانه‌ها از من تقاضانامه‌ای برای استفاده از امکانات دولتی، از قبیل گرفتن زمین، خریدن خانه، استخدام خویشان، پاداش و اضافه حقوق، ترفیع مقام، سفر خارج، یا هر مطلبی در این مقوله بیابد و منتشر کند، بنده همه امتیازاتی را که در طول سی سال خدمتم به دست آورده‌ام یکجا تقدیم حضورش می‌کنم، به همراه دعائی که هرگز دست و پا بسته گرفتار شهسواران عرصه نجابت و جوانمردی نشود.

هرکس از دعوای من و مدیر نشر نو - که به روایت نویسندگان کیهان: این روزها نقل همه محافل فرهنگی و مطبوعاتی است - خبری شنیده باشد و اعلام کند، بنده هم میلیاردها تومانی را که از تفاوت قیمت کاغذ نصیبم شده تقدیمش می‌کنم و همه دعای خیری در حقش که: الهی به سرنوشت عبدالرحیم جعفری مؤسس امیرکبیر مبتلای نشوی که به جای دایر کردن کاباره و دانسینگ، عمرش را وقف نشر کتاب کرد و عواقبش را دید.

هرکس بنده شرمنده‌ای را که با شعار ز مال وقف نیایی به نام من درمی، در موارد ضرورت طرفدار احق الشرائین بوده‌ام که می‌حرام ولی به زمال اوقافتست، با نشان دادن سند یا محل زمین موقوفه‌ای که تصرف کرده‌ام رسوا کند، به موجب همین

نوشته همه اراضی موقوفه متصرفی خویش را در کران تا کران این اسلامی به نام  
 نامیش مصالحه قطعیه شرعیه می‌کنم، با این دعای خیر که الهی اگر از چاله درآمدی  
 در چاه نیفتی.

هر کس محل خانه‌ای را که بنده در طول عمر بی حاصل شصت ساله‌ام - چه با  
 پول بنیاد چه از محل وجوهات دیگر - در هر جای ایران ساخته‌ام مشخص فرمایند،  
 هم آن خانه را برای نزول اجلالش آب و جارو می‌کنم و هم کلیه وجوهی را که  
 دشمنان ابله در بانک‌های خارجی به حسابم ریخته‌اند به نامش منتقل و هم دعائی  
 بدرقه راهش که سروکارش به اقرار تله و یزیونی نیفتد.

هر کس در زیر آسمان خدا خانه‌ای، آپارتمانی، ساختمانی به نام من یا زلم یا  
 فرزندانم سراغ دارد و معرفی کند، بنده سرسپرده استکبار جهانی «قول فرنگی»  
 می‌دهم کلیه سهامی را که به نام خودم و خویشانم خریده‌ام بانضمام اندوخته‌هایم در  
 بانک‌های داخلی و خارجی، ضمیمه سند آن عمارت کنم و دو دستی تقدیم  
 حضورش.

هر کس حاضر شود کلیه مایملک این عامل استکبار و این دشمن مرفه  
 مستضعفان را با یک باب خانه مناسب متوسطی معاوضه کند که سر پیری مسکن و  
 مأمنی داشته باشم، دعا می‌کنم که خداوند تبارک و تعالی نماز و روزه‌هایش را در  
 خانه‌های غصبی به کرم خود قبول فرماید و بر ذخایر مارک‌ها و دلارهایش بیفزاید.  
 و سرانجام هر کس محبت کند و این نامه را بعد از خواندن به دیگری بدهد، یا اگر  
 امکانات مالیش اجازه داد تکثیرش کند، تا عده بیشتری از هموطنان در این مسابقه  
 سال و جایزه‌گیری کلان شرکت نمایند، بنده روسیاه در حقش دعائی می‌کنم که به  
 همه آن جوایز می‌ارزد. دعایم این است که: الهی صدای چکمه فاشیسم به نحوی  
 گوش نازنینش را نیاز دارد که مجبور شود از جان خود مایه بگذارد و برای بیداری ملت  
 به استقبال اجل محتوم رود.

با عرض احترامها - فروردین ۱۳۷۲

سعیدی سیرجانی

## متن سخنرانی سعید امامی در دانشگاه همدان

۱. آنچه در زیر می‌آید متن پیاده‌شده از نوار ویدئویی سخنرانی سعید امامی در دانشگاه همدان بتاريخ نیمه دوم مهرماه ۱۳۷۵ است که بدون هیچگونه دخل و تصرفی به چاپ می‌رسد.
۲. چند دقیقه از ابتدای سخنرانی ضبط نشده است بنابراین آغاز متن ناقص است.
۳. این متن چندبار با نوار سخنرانی مطابقت داده شده تا دقت و سندیت آن قاطع گردد و فقط در یک مورد کلمه‌ای نامفهوم بود که به جای آن نقطه‌چین داخل کروشه [...] آمده است.

... افکاری مثل افکار کوکویاما که یک دنیای آخرتی را تحت پوشش سوسیال دموکراسی می‌بینند، همه اینها خواستار یک حکومت جهانی لائیک بودند. خب، پایه‌های لائیزم هم که از لحاظ تفکرها و برداشتهای اومانستی که نسبت به انسان و کلاً خلقت دارد مشخص است که این بعضی وقت‌ها هم جالب توجه است که با یکی از سرویسهای غربی من صحبت می‌کردم، ما را آنجا دعوت کرده بودند. رئیس سرویس آدم مستی بود و اتفاقاً استاد دانشگاه بود که به آن سمت گذاشته بودند، چون جزء اعضای حزب بود و مدتها در آن کشور در دانشگاه فلسفه درس می‌داد و یک استاد بسیار پخته‌ای بود. حدود هفتاد و خورده‌ای سال سن داشت و برگشت به من گفت که من احساس می‌کنم که شما تیپ دانشگاهی هستی، گفتم: «بله» گفت: اگر بحثی بکنم ناراحت نمی‌شوی، گفتم نه؛ چرا ناراحت شوم؟ گفت: گپ دوستانه است و این را یک وقت به‌عنوان برخوردی با مذهب و تفکر تان اطلاق نکن گفتم نه بحث

کن، جواب می‌دهم. گفت: چرا شما در اسلام برای زن آزادی قائل نیستید او فکر کرد که الآن من جا می‌خورم و عقب نشینی می‌کنم، در صورتی که شما الآن می‌دانید تعداد تحصیل کرده‌هایی که ما در دانشگاه‌ها داریم و در حال تحصیل هستند با خیلی از کشورهای دنیا این نسبت بین زن و مرد قابل مقایسه نیست. یا تعداد نمایندگان مجلسی که ما داریم در هیچ جای دنیا این تعداد نماینده مجلس وجود ندارد. گفت: چرا آزادی قائل نیستید؟ من برگشتم گفتم من یک سؤال از شما دارم آیا شما برای مردها آزادی قائلید؟ خب یک کشور اروپایی خودش هم مهد تمدن اروپا می‌داند. خب البته که می‌گوید شما که بخوبی باید بدانید که آزادی از اصول اساسی ماست. گفتم خب این آزادی یا حقوق بشری را که شما مطرح می‌کنید مگر در چهارچوب تفکر اومانیستی نیست که برای انسان قدر و منزلت خاصی قائل است خوب بعد از جریانات پروتستانیسم که بوجود آمد و در اروپا مخالفت‌هایی که با کلیسا شد آهسته آهسته غرب به سمتی رفت که انسان را در حقیقت به جای خدا بگذارد و افکار لائیزم هم ریشه‌های سیاسی همین تفکر اومانیستی در جهان است. گفتم: در مباحث حقوق بشر هم مگر حق انتخاب و اختیار انسان را مهمترین اصل نمی‌دانید؟ گفت: چرا. گفتم: در کشورهای جهان سوم هم که بحث می‌کنید مگر مهمترین اصل را انتخاب حکومت نمی‌دانید؟ دموکراسی را مطرح می‌کنید که دموکراسی هم یعنی درحقیقت حکومت مردم بر مردم و در حکومت مردم بر مردم می‌گویید مردم رأی می‌دهند یک‌سری مردم هم به‌عنوان حکومت انتخاب می‌شوند. گفت: چرا. گفتم: تا اینجا من هرچه گفتم طبق موازین حقوق بشری شما هیچ برخوردی نداشته؟ گفت، نه؛ گفتم: پس در الجزایر چه شد که مردم به حکومت اسلامی رأی دادند، در یک چهارچوب کاملاً دموکراتیک، و شما آنجا اجازه ندادید که حکومت اسلامی برقرار شود؟ ساکت شد. یک واقعیتی است که جواب برای این سؤال ما ندارد. یعنی وقتی که بحث مأمور افسر اطلاعاتی فرانسه رابطه سرویس آمده بود و به‌عنوان نماینده شیراک با من صحبت می‌کرد یک بحثی را داشتیم، بحث حجاب در مدارس فرانسه که پیش آمد گفتم شما برای من لائیزم را معنا کن. لائیزم آیا یعنی غیرمذهبی یا ضد مذهبی؟ گفت: نه لائیزم یعنی غیرمذهبی. گفتم پس چرا شما با حجاب مخالفت می‌کنید؟ یعنی اگر غیرمذهبی است یعنی آزاد یعنی هر مذهبی می‌تواند کار خودش انجام دهد. پس در حقیقت آن چیزهایی را که بافتند و در ذهن ما فرو کردند با آنچه که

واقعیت است و خودشان بر خورد می‌کنند دو تا قصه جداسست. فقط فرقشان این است که آنها درسشان را خوب بلد هستند و می‌دانند که چگونه بحثشان ارائه کنند، اما ماها متأسفانه درسمان را خوب بلد نیستیم و نمی‌دانیم که چگونه ارائه کنیم. عین همین بحث آزادی‌ها که در محیط‌ها می‌شود. شما می‌بینید وقتی که بحث آزادی در محیط‌های دانشجویی می‌شود هیچ وقت بحث آزادی به معنای بحث آزاد، حتی زمان شاه زمانی که ما هم که دانشجو بودیم این طور بود، در دانشکده فنی وقتی بحث آزاد پیش آمد اول دنبال آجر بودیم که شیشه بشکنیم. بدون تعارف، یعنی بحث که می‌کردند اول فکر تعطیلی کلاسها و به هم ریختن تشکیلات دانشگاه فکر می‌کردند که این شروع آزادی است. یعنی اگر در ناهارخوری مسا غذاها را به هم بریزیم، شیشه‌های دانشگاه را بشکنیم، آجر پرت کنیم، با گارد درگیر شویم، در حقیقت این مقدمه آزادی ماست، ما آزاد بودیم. چه الان که خودمان پا به سن گذاشتیم و آمدیم جایگاه دیگری نشستیم می‌بینیم عجب برداشت اشتباهی از آزادی داشتیم. آزادی که به معنای شیشه شکستن نبوده است. آزادی به معنای انتقال فکر است. بله اگر جلور انتقال فکر گرفته شد، یکی از راه‌ها اعتراض است. این که شکی ندارد آدمیزاد نسبت به هر کس و هر چیزی اعتراض می‌کند. ما در جریانات مشهد که پیش آمده بود، یک حرف خیلی قشنگی را حضرت آیه‌الله جوادی آملی به من فرمودند، ایشان به شهرداری مشهد رفته بود یک سری و زمینهایی را که مدتها مردم دنبال آن بودند و با زحمات زیاد عده‌ای حتی زندگیشان فروخته بودند و خریده بودند و یک کلبه کوچکی درست کرده بودند، آنجا درگیری ایجاد کرده بود. در این جریان هم یک بچه‌ای افتاده بود و کشته شده بود و این شروع ماجرا بود. آقای جوادی آملی یک نکته قشنگی را به من فرمودند گفتند: اول اینکه شما این را قبول دارید که دفاع از مسکن و محیط زیست حتی در حیوانات هم وجود دارد. این یک واقعیت است. شما هر حیوانی نگاه کنید این یک بحث غریزی است و کاری به انسان هم ندارد. یک کسی آمده پولی داده و یک تکه زمینی را گرفته، ساختمانی را ساخته، حالا می‌خواهد با چه بدبختی به آنجا برود یک دفعه می‌بیند که بالای سرش آمدند تا آن ساختمان را خراب کنند. خُب مطمئناً اعتراض خواهد کرد. یعنی بعضی از اعتراض‌ها وقتی شما نگاه می‌کنید اعتراض‌هایی است که ما باید بپذیریم که این اعتراض چه ریشه‌هایی داشته و چه برخوردهایی. ولی بعضی اعتراض‌ها نه. در

محیط‌های آزاد هم همینطور است ما برداشتی که از آزادی در مدل غربی خودش کردیم، متأسفانه عمدتاً در جاهای مختلف آزادی اعتراض بوده. حالا جالب این است که خیلی از کسانی که افراد پخته‌گروهکها محسوب می‌شوند و زمانی در دانشگاه‌ها اوایل انقلاب درگیری اصلی ما با اینها بود و سنگر می‌بستند و دانشگاه‌ها را تبدیل به محل درگیری مسلحانه کرده بودند، الآن خودشان به جمع‌بندی رسیدند که این نوع تفکر اشتباه است و با این نوع تفکر آدم نمی‌تواند آزادی را در حقیقت کسب کند. اگر به دنبال آزادی است و خواسته‌های خودش را بیان کند. پس اعتراض باید چهارچوبه خاص خودش را داشته باشد. در تشکیلات امنیتی هم ما همین حال را داریم یعنی چه؟ یعنی اینکه نگاه می‌کنیم که می‌بینیم که چیزهایی در سطح بین‌المللی مایه اعتراض می‌شود، چه چیزهایی در سطح منطقه‌ای مایه اعتراض می‌شود، و چه چیزهایی در سطح داخلی مایه اعتراض می‌شود.

مسئله‌ای که الآن جمهوری اسلامی عمدتاً در سطح بین‌المللی آن روبه‌روست و بیشترین تبلیغات حول آن انجام می‌گیرد بحث حقوق بشر است. خب حقوق بشر که از ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی که در حقیقت اسرائیلی‌ها در سازمان ملل یک محفلی از بهائیان را وارد کردند و تبلیغات شروع شد تا امروز که تقریباً می‌شود گفت اکثر گروه‌ها از مسئله حقوق بشر بر علیه جمهوری اسلامی استفاده می‌کنند و در سطح بین‌المللی مطرح می‌کنند. وقتی که شما به اصل مطلب نگاه می‌کنید می‌بینید سندیت خاصی ندارد. من یادم می‌آید در زمان گالیندوپل بحثی که گالیندوپل اول مطرح کرد بحث شکنجه در زندانهای ایران بود، و آمد بررسی کرد، و آخر به جمع‌بندی رسید که در زندانهای ایران شکنجه وجود ندارد، ولی موارد تخلف هست، مثلاً زندانی را بیشتر از مدت موعود خاص نگاه داشتند، زندانی را ملاقات فلان ندادند و غیره. این حرف مال چه موقع است؟ مال سال ۶۲-۶۱. بعد از مدتی بحث آمد که مشکل ایران شکنجه و آزار زندانیان سیاسی نیست چون دیگر الآن مقوله‌ای به نام آزادی زندانی سیاسی نیست ما یک مقطع خاصی را پشت سر گذاشته بودیم. مقطع آزادی بیان است. آمدند رفتند و با نهضتی‌ها شروع به صحبت کردن. آن موقع آقای بازرگان هم زنده بودند که صحبت‌هایی خیلی طولانی با «گالیندوپل» کردند و همینطور کسان دیگر صحبت کردند و بعد از مدتی ما شاهد این بودیم که امیرانتظام به عنوان الگوی مسئله حقوق بشر در ایران شد. حالا امیرانتظام چه

چهره‌ای است؟ امیرانتظام که در دولت بازرگان به‌عنوان معاون نخست‌وزیر کار می‌کرد و یکی از افتخاراتش این بود که می‌گفت من در دورانی که در نخست‌وزیری بودم اجازه ندادم نماز جماعت برپا شود. چون معنی نمی‌داد آنجا نماز بخوانند، هرکس می‌خواهد نماز بخواند برود در خانه‌اش بخواند. یک دولت موقت اسلامی سخنگوی دولت با چنین مواضعی. یعنی طرز تفکر را شما ببینید. و بارها هم ایراد می‌گرفت که یکی از بزرگترین اشتباهات رهبران ایران درگیری با آمریکا و درگیری با اسرائیل بود. اصلاً معنی نمی‌دهد ما هویت اسرائیل را قبول نکنیم. این حرف امیرانتظام است. من خودم بارها هم با او صحبت کردم. می‌گوید ما باید اسرائیل را قبول کنیم، باید آمریکا را قبول کنیم و در این چهارچوب بین‌المللی قرار بگیریم. چهارچوب بین‌المللی هم با تعریف خاص خودش که این هم جالب است من برای شما عزیزان بگویم با یکی از سرویس‌های اروپایی که آمده بودند و ما مذاکره داشتیم، رئیس سرویس برگشت به من گفت: که یک مذاکره خصوصی داشته باشیم. گفتیم: باشد. ما دو نفر رفتیم و شروع به صحبت کردیم. شروع کرد بحث از اسرائیل کردن که اگر شما با اسرائیل رابطه برقرار کنید و فتیله حزب‌الله را در حقیقت پایین بکشید و انتفاضه را در سرزمین‌های اشغالی یاری ندهید، این تحریم‌ها برداشته می‌شود این کمکها به شما می‌شود. وصف اسرائیل را برای ما دادند. خوب. برای ما سخت بود برای اینکه قرار بود مذاکره بین دو کشور باشد نه مذاکره در رابطه اسرائیل. آن ایام هم ایام کشتار در بوسنی و هرزگووین بود. من برگشتم و گفتم من هم در رابطه با بوسنی و هرزگووین صحبت می‌کنم این همه کشتاری که شما می‌کنید بحث حقوق بشر با کشتار جمعی در بوسنی هرزگووین سنخیتی ندارد. گفت: بگذارید من یک نکته به شما بگویم. این را نه فقط از طرف دولت خودم می‌گویم بلکه از طرف کلیه دول غربی می‌گویم. ما تجربه انقلاب اسلامی در دنیا یک بار برایمان کافی بود و به هیچ‌وجه کشورهای غربی نخواهند گذاشت در بوسنی هرزگووین یک حکومت اسلامی پا بگیرد. یعنی خط‌کشی کاملاً یک خط‌کشی مشخص است در سطح بین‌المللی. و بحث حقوق بشر هم که مطرح می‌شود یک بحث اساسی و در چارچوبی است برای تحت فشار قرار دادن ما. خوب، مثلاً همین امیرانتظام که در خانه خودش زندگی می‌کند (از آقایانی که پایین نشستند تقاضا می‌شود بالاتر بیایند چون ممکن است بحث به درازا بکشد. بعد هم سؤال و جواب هست چون قصد ما این

است که بیشتر به سؤالهای شما جواب دهیم تا اینکه صحبت کنیم. چند روز پیش کتابی است به اسم Witness این کتاب جالبی است، رفیع زاده نوشته. خانواده رفیع زاده کلاً ساواکی بودند و کرمانی هستند. یکی از برادرانشان رئیس ایستگاه اطلاعاتی ساواک در امریکا بود. کتابی نوشته بنام Witness یا شاهد که کتاب قشنگی است. چون آدم بسیار نزدیکی با شاه بوده، بعد از دستگیری سعیدی سیرجانی چون سعید سیرجانی از کانال این به آمریکایی ها وصل شده بود برای من جالب بود که رفیع زاده را بشناسم. در کتابش یک تکه ای نوشته در رابطه با پاسخ و جواب می گوید که شاه وقتی در زمان جانسون به آمریکا آمد، قرار شد که با مطبوعات یک جلسه ای داشته باشد و در این جلسه هم به مطبوعات پاسخ دهد. از جمله کسانی که آمده بودند از شاه سؤال کند والتر کرانکای بود. والتر کرانکای یکی از چهره های بسیار شاخص خبری آمریکاست. گفت: وقتی آمد به ما دستور داده شده بود به جایی که اول جلسه را برگزار کنید اول بپرسید و به آنها خاویار بدهید بعد به آنها هدایا بدهید بعد هم که شاه می آید یک سخنرانی می کند و می رود. سؤال جواب هم در کار نباشد، ولی جلسه بنام سؤال جواب تشکیل داده بودند. امروز که به ما گفته بودند جلسه پاسخ به سؤالات است من یاد این جریان افتادم که یک دفعه جریان ما مثل جریان شاه نشود که بیائیم اینجا یک صحبتی کنیم و بعد برویم. به همین خاطر می خواهم صحبتی خیلی کم باشد و بیشتر به سؤالات جواب بدهم که از زیر سؤال در نرفته باشم. می گوید خیلی جالب از والتر کرانکاری وقتی که به او گفتیم شاه گفته من پاسخ به سؤال نمی دهم فقط سخنرانی می کنم، گفته که به شاه بگو: Good luck. آرزوی موفقیت برای شاه کرده بود و بساطش را جمع کرده و رفته. حالا ما اینجا نیامدیم که خدای ناکرده مثل شاه برخورد کنیم و فقط صحبتی کنیم و بلند شویم و برویم می خواهیم به سؤالات شما جواب دهیم و با هم بحث کنیم خیلی باز. به عنوان دو دانشجو، یک دانشجوی سابق و یک دانشجوی جدید، نه به عنوان یک مقام امنیتی و یک دانشجو. چون انصافاً ما اعتقاد به این داریم و در تمام گزارشهایی هم که به مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهور می دهیم اعتقادمان براین است که اگر فضای باز سیاسی در مملکت وجود داشته باشد، آن وقت توسعه معنا می دهد. یعنی توسعه اقتصادی بدون فضای باز سیاسی اصلاً معنا نمی دهد، بالاخص در قشر دانشجو. چون دانشجو دو کار دارد: یکی درس بخواند، یکی



اعتراض کردن را یاد بگیرد. اصلاً محیط دانشگاه برای این است که دانشجو پرورش پیدا کند تا دو روز دیگر بتواند در قسمتهای مدیریتی خودش به اعتراض پاسخ دهد و اعتراضهای به جا داشته باشد. این محیط دانشگاه است، یعنی یک محیط عملی است. پس اگر دانشگاهی یک دانشگاه ساکت باشد، یک دانشگاه سالم حتماً از نظر امنیتی نیست. پس ما از این نظر نگرانی نداریم که انشالله سوالات شما را تا آنجایی که در وسعمان هست جواب بدهیم و کمتر حرف بزیم و وقت جلسه را به صحبت بگذرانیم. داشتیم در رابطه با حقوق بشر بحث می‌کردم و اینکه بحث امیرانتظام و آزادیها را مطرح کردم. خب امیرانتظام که الآن مدتهاست که از زندان آزاد شده بیرون است در منزل خودش زندگی می‌کند. اصرار دارد که بیاید و برگردد به محیطی که به عنوان بازداشتگاه در شمال تهران برایش یک خانه تعیین شده بود، که ما هیچ دلیلی نمی‌بینیم که او بیاید در آن محیط باشد و ما به او آزادی کامل دادیم که برود و کارش را بکند و برنامه‌هایش را دنبال کند. چرا؟ چون به این جمع بندی رسیدیم که در حقیقت دیگر حرفهایی نظیر حرف امیرانتظام خریدار ندارد. چون یک مدتی سازمانهای حقوق بشری مباحث را در بوق و کرنا می‌کنند بعد این یخ می‌کند. مثلاً الان در یک ماه گذشته ۵۰ روز گذشته ما یک بحث اساسی تحت عنوان گم شدن و مفقود شدن فرج سرکوهی داشتیم. خب یکبارہ روی تمام تبلیغات جهانی بحث شد که فرج سرکوهی که از ایران به قصد آلمان رفته بود آنجا می‌خواست زنش را طلاق بدهد و بچه‌هایش را برگرداند. به علت اینکه در خارج کشور برگرداندن بچه‌ها با یک سری مشکلات قضایی همراه است، به صورت پنهان وارد آلمان شده بود و در خانه یکی از دوستانش بود. ما اطلاعات این را داشتیم چون مطمئن بودیم که از ایران خارج شده. و اتفاقاً به جا هم دیدیم که موضع‌گیری هم نکنیم. سکوت کنیم. بگذاریم به همین صورت برگزار شود که تا می‌توانند اینها هم به همین صورت تبلیغات کنند، در رابطه با اینکه فرج سرکوهی گم شده. تا اینکه عاقبت فرج سرکوهی به این نتیجه رسید که با سیستم موجود در کشور آلمان امکان ندارد که بتواند بچه‌هایش پس بگیرد و بیاید و خرج دادرسی بالایی دارد و تماسی گرفت و عاقبت هم به داخل کشور برگشت، که روز جمعه‌ای که گذشت به کشور برگشت و یکبارہ فرج سرکوهی که مدت ۵۰ روز به عتوان یک بمب خبری بود، در سطح بین‌المللی هم مطرح شده بود، رویترا، آسوشیتدپرس و سازمانهای حقوق بشری مثل

میدل ایست واج، سازمان عقو بین الملل، سازمانهای مختلف مطرح کرده بودند همه عقب نشینی کردند دیگر یک دفعه سکوت، سکوت صد در صد. (من تقاضا می کنم شما برای اینکه خسته نشوید جلو بیاید و بنشینید اینطوری اگر قرار باشد دور سالن جمع شوید تشریف بیاورید یک صلوات بفرستید جلو بیاید بعد هم می خواهید بلند شوید بروید بلند شوید بروید چون جلسه جلسه بحث آزاد است، بحث اجبار نیست که کسی حتماً بنشیند و بعد بگوید می خواهم بروم سخت باشد.) حُب هر روز ما یک بمب تبلیغاتی داریم. یعنی اگر بخواهیم از لحاظ امنیتی به این مبحث و حقوق بشر توجه کنیم، هر روز باید دنبال یک آدمی باشیم که یا نمیرد یا گم نشود. برای مثال یک سری از دشمن ها داشتند سعی می کردند که فوت امام جماعت کرمانشاه (ملا محمد ربیعی) را به گردن نظام بیندازند. شروع کردند در بعضی از مدارس طیف هایی که وابستگی به مکتب قرآن داشتند و یک سری طیف هایی که به اخوانی ها متصل اند و بعضی از جریانات که تفکرات و هابی دارند، تحت عنوان شهادت، با اینکه همه می دانستند پزشکی قانونی هم کامل مشخص کرده بود که فوت بر اثر سخته بوده ولی یک وسیله تبلیغاتی به دست یک عده افتاده بود که این را بهانه کنند. تحت عنوان اینکه شهادت مبارک علم کنند. یک عده هم بدون تعارف به علت اختلاف نظر هایی که نسبت به سریال امام علی داشتند حالا جالب این است که سریال امام علی هم عده ای از شیعیان ناراضی هستند یعنی این از آن مسائل جالبی را نشان ندادی، هم عده ای از اهل سنت ناراضی هستند یعنی این از آن مسائل جالبی است که در موردش باید بحث شود. و با حاج آقا رازینی ما بحث داشتیم این هم پیشنهاد خیلی قشنگی فرمودند که یک جلسه ای باشد که اصلاً کل تاریخ بحث شود خیلی بهتر است که دو نفر بیایند و صحبت کنند که این جلسه مناظره ها برای محیط های دانشگاهی بسیار لازم است. حُب یک عده انسان مریض افرادی را جلو انداختند و در سطح کرمانشاه و چند شهر دیگر می خواستند بلوایی ایجاد کنند که طبیعتاً با آنها برخورد شد و یک سری دستگیری پیامدهای آن بود. یک مدت این توی بوق و کرنا بود. یعنی از لحاظ حقوق بشر وقتی که ما نگاه می کنیم هر روز یک مسئله ای را داریم. و هر روز باید از لحاظ بین الملل پاسخی را تهیه کنیم. یعنی یک روز منافقین کشیشها را می کشند، جمهوری اسلامی متهم به کشش کشی می شود. یک روز عرض کردم امام جمعه اهل سنت فوت می کند و سخته می کند، جمهوری

اسلامی متهم به این می‌شود. یک روز یک نفر ملی‌گرا می‌افتد فوت می‌کند، جمهوری اسلامی متهم به این می‌شود. بحث مرحوم بازرگان که پیش آمده بود، فروهر و چند نفر دیگر صحبت کرده بودند که آیا می‌شود به نحوی گفت مقصر اصلی جمهوری اسلامی بوده که بازرگان سخته کرده؟ حالا جالب این است که وقتی بازرگان به سوئیس رفت جمهوری اسلامی امکانات خاص از سفارت فراهم کرد برای اینکه مرحوم بازرگان را به دکتر و پزشک برساند ولی مطمئن باشید اگر بازرگان در داخل کشور فوت می‌کرد، یکی از کسانی بود که جمهوری اسلامی او را کشته بود. پس بحث حقوق بشر از این لحاظ برای ما بسته است، چون اگر اینگونه باشد و در داخل کشور طبیعتاً یک سری مخالفین نظام وجود دارند، ما دائم باید یک محافظ برای اینها بگذاریم تا اجل وارد نشود. حالا اجل وارد شدنش هم دست ماست یا نه آن بحث دیگری است. پس بحث حقوق بشر را ما کاملاً یک بحث مطرود می‌دانیم. چون اول ادعا می‌کنیم و محکم هم بر این ادعایمان هستیم که ما زندانی سیاسی در کشور نداریم. و برخوردهای حذفی در داخل کشور با کسی نمی‌کنیم. سیاستهای کشور تا قبل خیلی فرق کرده. حُب طبیعتاً معلوم است. یکی از رئیس سرویسها بحث می‌کرد با من در رابطه با منافقین می‌گفت: آیا شما منافقین را کشته‌اید؟ گفتم: بله معلوم است که منافقین را کشتیم، نه تنها منافقین بلکه گروه‌های دیگر هم کشته‌ایم. در زمانی که طرف با گلوله جلو بچه‌های ما را می‌گرفت، لباس میداد می‌پوشید به اسم سپاه می‌خواست ماشین را ببیند، پرسنل خود ما را برادرهای خود ما را پیش زنش و مادرزنش وقتی کارت سپاهش را نشان داد گلوله تو شقیقه‌اش زدند، و ایست و بازرسی مال منافقین بود، آیا ما با منافقین مثلاً بنشینیم شطرنج بازی کنیم؟ خب معلوم است که جواب گلوله، گلوله است. ولی در مقطعی که ما این بحران را در کشور نداریم، ما الآن سازمانی را که به اسم سازمان مجاهدین خلق ایران مطرح بوده یک زمانی واقعیتهای هم هست آن زمانی که ما جوان بودیم و شروع درگیری‌هایمان بود، سالهای ۶۰-۵۹، انصافاً منافقین در داخل کشور حدود صد هزار نفر نیروی میلیشیا داشتند. در سطح دبیرستان در سطح دانشگاه‌ها بچه‌هایی که عمدتاً گول خورده بودند تعداد زیادی از آنها بعد از دستگیری‌ها ریزش بسیار وسیعی داشتند، تعدادی از آنها در درگیری‌ها کشته شدند، و الآن کل سازمان مجاهدین خلق ایران در بغداد، که تازه مریم رجوی هم از فرانسه بلند شد به بغداد برگشت که دوباره

خودشان را برای انتخابات و تیم‌های تروریستی را داخل کشور بفرستند، ۱۸۲۵ نفر است. و این را بدون ادعا می‌گوییم. سرویس یکی از کشورهای دوست ما را دعوت کرده بود. وقتی که من وارد کشورشان شدم از هواپیما که پایین می‌رفتم دیدم یک پیرمرد آن پایین پیش سفیر ما ایستاده، ما که پایین رفتیم ما را تحویل نگرفت. سفیر ما چیزی در گوشش گفت او هم به ما خیرمقدم گفت و همینطور که با هم راه می‌رفتیم برگشت به من گفت: من ۳۴ سال است که در سرویس اطلاعاتی کشورمان کار می‌کنم. گفت: خب این روال معمول است که ما همیشه که به سرویس‌های مختلف می‌رویم آنها خودشان معرفی می‌کنند ما هم خودمان معرفی می‌کنیم. بعد از مدتی یک‌دفعه دیدم برگشت و گفت ببخشید شما ۳۴ سالتان هست؟ حالا خودش حدود هفتاد و خورده‌ای سال سن داشت. فهمیدم که نه منظور دارد یعنی می‌خواهد بگوید که بچه فرستادند طرف صحبت. من به سفیر گفتم: این اول چه بود که ما را تحویل نگرفت گفت: این فکر کرد که تو محافظ معاون امنیتی. آمدی اول چک کنی بعد یک پیرمرد و آدم درست حسابی وارد شود، دید که تو چیزی نیستی عقب نشست. گفتیم خیلی خوب حالا جوابش را جای دیگر می‌گوییم. سن ۷۲ سال ۳۴ سال سابقه کار در سرویس. رفتیم پای میز مذاکرات نشستیم و آنجا هم خیلی جالب است ما هم که می‌دانید روابط بچه‌های حزب‌اللهی با روابط دیگران فرق می‌کند. روابط آنها رئیس سرویستان وقتی صدا می‌کرد مثلاً مدیر کل دایره آسیا یا مثلاً مسئول اداره ایران بدو می‌آمد دکمه‌اش را می‌بست راست می‌ایستاد و احترام می‌گذاشت و سؤال می‌کرد و جواب می‌داد و می‌رفت. ما هم که می‌خواستیم از اینطرف میز به آن طرف برویم یکی از بچه‌ها که پنج رده پایین‌تر از ما بود یک‌دفعه می‌گفت راستی حاج سعید یادت نرود این را هم بگویی... می‌گفتم باشد. این هم که روش حزب‌اللهی ماست.

سر میز مذاکره برگشت به ما گفت که ما هیچ گروهی را بر علیه جمهوری اسلامی تجهیز نکردیم، امکانات ندادیم، حالا دروغ می‌گفت چه دروغهای شاخ‌دار ما هم تحمل کردیم، تحمل کردیم خوب که حرفهایش را زد و خالی‌بندی‌هایش کرد، حالا جالب این است که اولین گروه سلطنت‌طلب در کشور اینها دوره دیدند، آمریکایی‌ها تجهیزات در کشور اینها پیاده کردند، و گروه آمد تو. ریشه‌های کودتای نوزدهم در کشور اینها بسته شد، و بعد برنامه‌ریزهای دیگر در داخل کشور شد و بختیار آمد.

خوب این دروغ‌ها گوش کردیم، عادت ماست. در این سرویسه‌ها دیگر عادت دیگر همین است که آدم بنشینند دروغ گوش بدهد و بعضی وقتها هم دروغ تحویل بدهد. گفتم: شما متأسفانه با گروه‌های مختلف ایرانی از آنها پشتیبانی می‌کنید گروه‌های ضدانقلاب. گفت: مثلاً چه گروهی؟ گفتم مثلاً سازمان مجاهدین خلق ایران.

گفت: نه به هیچ‌وجه؛ گفتم: چرا. منافقین در اینجا هم چاپخانه دارند، هم دفتر گزینش دارند، هم واحد اطلاعات دارند، هم ستاد داخل دارند. تمام ریز تا ریز همه را گفتم. برگشت گفت که من متأسف هستم که سرویس اطلاعاتی ایران دارد پولش هدر می‌رود و منابع به شما دروغ گفتند و پول بی‌خود از شما گرفتند و اطلاعات غلط به شما دادند. ما دیدیم که نه دیگر آن دفعه اول اولی زد تو برجک ما که شما ۳۴ ساله هستید و من ۳۴ سال است که کار می‌کنم، اینجا هم که می‌گوید گولتان زدند و پول از شما گرفتند و اطلاعات غلط به شما دادند، به قول معروف دیگر خیلی به قبايمان برخورد. برگشتم گفتم: البته شما این را رد نمی‌کنید که در فلان تاریخ فلان فرد با فلان فرد از عراق و از طرف واحد اطلاعات سازمان آمدند، با شما ملاقات داشتند، مدت ملاقاتشان این بود، حول این محورها با شما صحبت کردند، از جمله یک قالیچه به این اندازه و این رنگ هم به شما هدیه دادند. یک دفعه رنگ چهره‌اش برگشت و گفت اصلاً قالیشان به درد نمی‌خورد. منافقین هم مثل صافی سوراخند. گفتم: بابا حالا مثل صافی سوراخ هستند یا نه. گفت: اگر سوراخ نبودند که شما اینقدر اطلاعات دقیق نداشتید. حالا من هم جهت اطلاع شما بگویم از طریق شبکه منابع ما خودمان قالی را در ایران خریدیم فرستادیم از طریق ترکیه به عراق رد کردیم و از عراق آنها برای سرویس بردند. این گفت: خوب حالا یک کد گیرش افتاده احتمالاً این در آورده چگونه در آورده بقیه‌اش ما سفت بچسبیم. (تشریف بیاورید بنشینید آخر من فکر می‌کنم همینطور دم در جمع شوید بعد مشکل می‌شود. تشریف بیاورید جلو روی صندلی بنشینید.) من برگشتم گفتم که من هنوز اعتقاد همان حرف است. گفت چه؟ گفتم که منافقین واحد گزینش دارند، واحد اطلاعات دارند، ستاد داخل دارند، تمام اینها را اینجا دارند. گفت اگر شما مطمئن هستید آدرس بدهید. گفتم باشد این آدرس. شب ما برای استراحت به اقامتگاه رفتیم (رزیدانس) به بچه‌ها گفتم که به واحدهایی که داریم بگویند کنترل کنند که امشب سرویس چه کار می‌خواهد بکند. ما هم

اطلاعاتمان را جمع کردیم و شبکه منابع هم خبرها را دادند صبح هم ما خیلی شنگول سر میز مذاکره رفتیم. او شروع به شوخی کردن با ما کرد و ما با او شوخی کردن. حالا جالب این است که دفعه قبل که اینها با ساواک مذاکره می کردند، رئیس میز ایرانی‌شان یک زن بود. شوخی کرد با من و گفت ما به احترام شما این زن را برکنار کردیم. من هم گفتم هیچ نیازی نبود که این زن را برکنار کنید می توانست بیاید از همان دیروز صبح با من هم سفر باشد تا همین الآن. هیچ مشکلی نداشتیم. این دید که نه ما باز برخورد می کنیم اصلاً تپیی که بخواهیم بسته برخورد کنیم و حرف چیزی بزنیم نیست. خودش را جمع کرد و اما در حقیقت می خواست تیکه ای بپراند، گفتم آدرسها چه شدند. گفت همانطور که خدمتان گفتم متأسفانه شما را گول زدند و اطلاعات دقیق نبوده، این خانه یک پیروز و پیرمرد می نشیند، این خانه دکتر می نشیند، این خانه مخروبه است و اصلاً کسی نمی نشیند. خوب که حرفهایش زد من اشاره کردم به رئیس میز ایرانی، که به قول خودش عوضش کرده بودند و بخاطر ما یک مرد گذاشته بودند که زن در جلسه نباشد، گفتم که این آقای فلانی، اسم اصلیش هم گفتم اسمی که با تشکیلات منافقین به کار می آمد، چون توی جلسه به یک اسم دیگر به ما معرفی کردند، اسم اصلی رئیس میز ایران که با منافقین بُر خورده یک چیز دیگر بود. گفتم این آقای فلانی. گفت نه ایشان فلانی هستند. گفتم بله همین ایشان منظورم است. دیشب ساعت ۱۱ شب سه تا خانه از خانه های منافقین را تخلیه کردند. این هم آدرس جدید که منافقین را بردید، اگر می خواهید بلند شوید همین الآن برویم. حال جالب این است که در همان خانه هایی که تخلیه می کردند منابع ما بودند تلفنی به ما اطلاع دادند ما هم مراقبت ثابت روی آن خانه ها داشتیم خانه ها که تخلیه شد و یک خانه دیگر رفت، ما خانه بعدی درآوردیم. این یک کار اطلاعاتی راحت بود. وقتی برمی گشتیم موقع آمدن یادم می آید که بچه ها مزاح می کردند و می گفتند رئیس سرویس دست انداخته بود دور کمرت و مثل عروس می بردت. گفتم حالا کاری نداره برگشتن ما دست می اندازیم دور کمتر رئیس سرویس مثل عروس او را می بریم. برگشتن گفتم که من یک سؤالی از شما دارم. شما در مذاکرات با ساواک چه کار می کردید؟ گفت من یک نکته ای بدون اغراق می گویم. من سه بار با نصیری مذاکره کردم و ایران را هم جزء یکی از سرویسهای قوی می دیدیم که آموزش در اسرائیل و امریکا دیده بود. شماها که آمدید سرکار فکر کردیم که طبق معمول

یک مشت آخوند بالای سر یک مشت ساواکی آورده‌اند، ساواکی‌ها هم مشغول کار شده‌اند. اصلاً فکر نمی‌کردیم که یک سری تیپ‌های دانشگاه‌دیده و تحصیل‌کرده و خارج‌رفته سرویس اطلاعاتی ایران را تشکیل داده باشند. ما دیدگاهمان این بود که همان ساواکی‌ها هستند، آخوندها هم بالای کار گذاشتند و دارند مملکت را می‌چرخانند. و من بدون عراق به تو بگویم من در سه مذاکره ایران هم که بررسی می‌کنم با این یک مذاکره‌ای که با شما دارم اصلاً به هیچ وجه در منطقه خاورمیانه سرویسی را به توانمندی شما ندیدم. چون بحث‌ها زیاد بود. هر بحثی که می‌کرد ما یک چیزی جوابش می‌دادیم. هر بحثی که می‌کرد جواب می‌شنید. من یادم می‌آید بحث در رابطه با اکراد در ایران کرد من به بچه‌ها گفتم یک چارت آماده کرده بودند آورده بودند تمام اعضای گروه کومله، حزب دمکرات، چه جناح حاکم چه جناح انشعابی، اتحادیه انقلابی، هرچه گروه ضدانقلابی کرد بود این چارت بود به نفعی تا تفنگ‌چی. گفت: شما چطوری این همه اطلاعات جمع‌آوری کردید اگر نفوذ در داخل سازمان دارید چرا با سازمان برخورد نمی‌کنید؟ گفتیم ما در داخل کشور اگر وارد شوند برخورد اساسی می‌کنیم. چهارچوبه سیاست امنیتی ما این است که محدوده امنیتمان را دور مرزهایمان معلوم کرده‌ایم. وقتی که تهدید از خارج به داخل می‌بینیم محدوده را گسترده می‌کنیم. بله مثلاً در مقطع انتخابات ما احساس کردیم که یک سری از گروه‌ها می‌خواهند صندوقها را آتش بزنند محدوده‌مان گسترده‌تر کردیم. به خارج تر کشیدیم محدوده‌مان را. می‌بینیم که امنیت در داخل کشور امن است، مشکل ندارد، محدوده بسته‌تر می‌کنیم. هیچ نگرانی هم از این چیزها نداریم. چون شما به هر حال نسلی هستید که در آینده مدیران این کشور هستید. ما در شش ماهه اول سال گذشته ۵۸ بمب وارد کشور شده بود که از این تعداد فقط دوتا از آنها منفجر شده بود، بقیه هم بدست سرویس اطلاعاتی ایران افتاده. اگر کسی یک وقت بیاید بگوید که خب حرم مطهر امام رضا پس چه؟ حرم مطهر امام رضا را برایش جواب داریم: اول ۱۴ روز قبل ما به حراست آستان قدس گفته بودیم، اطلاعات را داشتیم، می‌دانستیم که منافقین از یک سال و نیم دارند که برنامه‌ریزی می‌کنند که تحت پوشش اهل سنت یک سری انفجارات انجام بدهند، چون فردی از واحد اطلاعات سازمان به اسم محمدحسین ارباب فرستاده بودند در پاکستان و داشت یک سازمانی به اسم سازمان مجاهدین اهل سنت تهیه می‌کرد. یک سری از اشرار را هم جمع کرده

بود با یک‌سری از اهل سنت. اهل سنت که آنجا رفته بودند زیر نظر وهابیون دوره آموزشی دیده بودند. بعد هم در افغانستان دوره آموزش نظامی دیده بودند که یک‌سری عملیات کنند که این سازمان سه‌روز قبل از اینکه اعمال موجودیت کند، محمدحسین ارباب در یک درگیری در پاکستان کشته شد و اصلاً سازمان اعلام موجودیت نکرد. یعنی اطلاعات نوع کار بود. تیمهایی که از خرمشهر می‌خواستند وارد شوند اطلاعاتش بود، تیمهایی که از کرمانشاه منطقه قصرشیرین وارد شوند اطلاعاتش بود، تیمهایی را که حتی از آذربایجان شوروی با پوشش تجارت می‌خواستند وارد شوند اطلاعاتش بود، پس مشکل ما از لحاظ امنیتی این مشکلات نیست که یک گروهی، تشکیلی، سازمانی، الآن مثلاً چند وقت پیش بود یک سری دانشجویها و یک‌سری افراد دیگر در یکی از استانها بعد از خواندن کتابهای مرحوم دکتر شریعتی به یک جمع‌بندی رسیده بودند که تنها راه مبارزه با جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه است. افتاده بودند دنبال تفنگ جمع‌کردن و مواد منفجره و کپی و استنسیل و اینها. چهارده نفر هم عضو این گروه بودند. گروه سه ماهه بود و هنوز شکل نگرفته جمع شد. یعنی هنوز وارد فاز مسلحانه نشده بود جمع شد یعنی ما تعارف با فاز مسلحانه نداریم. چون فاز مسلحانه یعنی امنیت کشور را به هم‌ریختن. حالا فاز سیاسی یک فاز باز است. عقیده سیاسی باید داده شود ولی اصلاح شود. مانع شویم که عقیده سیاسی تبدیل به حرکت و تحرک نظامی شود. تحرک نظامی نهایت خط‌کشی قرمز امنیتی جمهوری اسلامی است. یعنی هر تحرک نظامی را تشکیلات امنیت جمهوری اسلامی با آخرین قدرت سرکوب خواهد کرد و تعارف هم ندارد. چون تشکیلات نظامی به معنای مخدوش کردن امنیت عمومی است و ما به‌عنوان حافظان امنیت عمومی با تشکیلات نظامی برخورد خواهیم کرد. ولی تشکیلات سیاسی به این معنا نیست. خب، اما چرا ما بعضی اوقات در رابطه با تشکیلات سیاسیمان در حوزه‌های مختلف دچار مشکل می‌شویم؟ یکی بدون تعارف کج‌سلیقی است. کج‌سلیقی، یک موردی بود در آموزش و پرورش یکی از استانها اتفاق افتاده بود، مسئول امور تربیتی با یکی از این دخترها برخورد کرده بود. این دختر دوست پسر داشت. جلو چند نفر از دوستان دیگرش با او برخورد کرده بود و حیثیت او را برده بود و دختر هم رفته بود خودش را آتش زده بود. ما شدیداً به این حرکت اعتراض داشتیم که چرا با این دختر اینگونه برخورد شود که نتیجه این بشود.



خیلی‌ها تعجب می‌کردند و می‌گفتند که چطور ممکن است که شما چنین اعتراضی داشته باشید. گفتم بله اعتراض داریم. حیثیت افراد که بازیهٔ دست یک فرد نیست که با سلیقهٔ خود بگویند این اسلامی است و آن اسلامی نیست. این اسلامی است و آن اسلامی نیست یعنی چه؟ تو برای من معلوم کن اسلامی بودن و اسلامی نبودن یعنی چه؟ معیارهای اسلامی بودن و اسلامی نبودن را مشخص کن که چیست؟ آیا مثلاً دانشگاه‌های ما اگر یک سری واحدهای معارف وارد آن شود اسلامی شده؟ آیا رشته پزشکی ما اگر یک سری واحدهای فقه و اصول بگذرانند دیگر اسلامی شده؟ در تفکر سیاسی هم ما همین را باید معنا کنیم. نیروی برانداز کیست و نیروی غیربرانداز کیست؟ نیروی منتقد کیست و نیروی برانداز کیست؟ تشکیلات اطلاعاتی و امنیتی وظیفهٔ برخورد با نیروی برانداز را دارد. و مسوولیت پشتیبانی از نیروهای منتقد را دارد که سازمانی پیدا کنند که از کانال‌های درست اعتراضشان را به گوش برسانند. نه اینکه درگیر دسته‌بندی‌های خاص سیاسی شوند و بعد هم کشتش پیدا کنند و مسائل دیگر و بعد هم مشکل ایجاد شود. کج سلیقه‌گی‌ها متأسفانه بیشترین ضربه را در جمهوری اسلامی به ما زده. هنر دفعی را که بعضی جاها ما در جمهوری اسلامی داشتیم آنقدر هنر بالایی بوده که من فکر می‌کنم که اگر در سینما بودیم جایزهٔ اوسکار می‌گرفتیم. یعنی راحت می‌توانیم عده‌ای را زده کنیم. در صورتی که هیچ دلیلی برای زده کردن آنها نیست. ما در مسئلهٔ سینماها نگاه کنیم. الآن چند وقت پیش یکی از مسائلی که ما داشتیم یک‌سری از کارگردان‌ها می‌خواستند برای جشنواره امسال فیلم ندهند و از کشور بروند. که یک عده هم گفتند بگذارند بروند. رفتند که رفتند. خوب ما در دنیا ۱۲۵ کشور هستند که فیلم می‌سازند، از ۱۲۵ کشور ۲۵ کشور صنعت سینما دارند یکی از آنها جمهوری اسلامی است. یکی از علت‌ها این است که سینما پا گرفته. خصوصاً بعد از انقلاب در جشنواره‌های مختلف حضور فعال داشته و ما الآن صنعت سینما داریم. مگر ما می‌توانیم روی سلیقهٔ خودمان از فلان کارگردان خوشمان نیامد بگوئیم جمع کن برو دنبال کارت؟ خوب باید نگاه کرد که کارگردان چه تمی را جلو آورده و آخر حرفش چیست. شما خارج می‌بینید یک کسی را به‌عنوان آس برنده در دستشان نگه می‌دارند که یهودی‌ها قوی‌ترین افراد هستند. مثلاً شما نگاه کنید یک کارگردان مثل اسپیلبرگ. اسپیلبرگ البته اسم اصلیش اسپیلبرگ است. چون یهودی‌الاصلی است که آلمانی بوده، ولی چون به آمریکا آمده

و زندگی کرده الان به عنوان اسپیلبرگ مشهور است. خب نگاه می کنید ۲۵ سال ۲۷ سال اسپیلبرگ فیلم می سازد حرفی از یهود نمی زند. فیلم هایی می سازد که اصلاً دهان همه باز می ماند. فیلم کوسه که ساخته که Jaws البته آرواره ترجمه می شود، ولی فکر می کنم در ایران کوسه ها ترجمه کردند. این اولین فیلمی بود که اتفاقاً من خارج از کشور دیدم عینکهای مخصوصی هم باید می زدند. و فیلم سه بعدی بود، یعنی احساس می کردی که کوسه وقتی دهن باز می کرد می خواست ترا بخورد. آمده بود از تکنیک بهتری استفاده کرده بود و به عنوان یک کارگردان خودش را مطرح کرد. فیلم B. T که شاید بعضی وقتها در تلویزیون دیده باشید موجود فضایی که کله بزرگی دارد نشان می دهد، یکی از فیلمهای مشهور دیگر او بود. فیلم Third Encounter که از او پرسیده بودند که اسپیلبرگ این فیلم چه هست گفته بود خاطرات کودکی من است. من در کودکی به ارتباط با موجودات فضایی فکر می کردم و وقتی بزرگ شدم، احساس کردم که می توانم این فیلم را بسازم. من سه بار این فیلم را دیدم هنوز هم اگر فرصت کنم باز می نشینم این فیلم را می بینم. چون انصافاً خاطرات زیبای کودکی انسان را برای آدم زنده می کند. فیلم ژوراسیک پارک را شما نگاه کردید. این قدر تکنیک بالاست که موجودات را در آن سطح می آورد مطرح می کند. چه موجوداتی. دایناسورها، باغ وحشی با آن عظمت. چه تکنیکهایی در کار بکار برده یک دفعه همه این آثار را که زمین می زد خوب ۲۷ سال ۲۵ سال کار می کند می آید اشنايدرز لیست را می سازد. لیست اشنايدرز چه هست؟ رفتار با زندانیان یهودی در آشویتس، و برای این هفت جایزه اسکار می برد. یعنی عاقبت جایزه را برای یهودی ها می برد. بعد از ۲۷ سال پرورش که در جهان سینما هر که نگاه می کرد اصلاً کاری نداشت که آقای اسپیلبرگ، یا در حقیقت آمریکایی آن اسپیلبرگ، یک یهودی است و برای آژانس یهود کار می کند. بعد از ۲۷ سال معلوم شد که تمام این سیستمی که از ب بسم الله شروع کرده، به عنوان یک کارگردان ۲۵ ساله در هالیوود تا الان که به چهل و خورده ای پنجاه ساله رسیده، تمام طبق سناریو آژانس یهود رشد کرده و بالا آمده است. خب الان دارد یک مجموعه ای از تاریخ یهود را و ظلمی که بر یهود رفته می سازد. در صورتی که شما می دانید اگر کتابهای تاریخی را خوانده باشید، این بحث ۶ میلیون یهودی یک جفنگ تاریخی است. من یک سری از دوستان نازی و نونازی داشتیم کتابهای معتبر درجه یک را در این رابطه برای من فرستادند، آخرین

آماري که خود يهودي‌ها جمع کرده بودند. ۲۵۰ هزار نفر بود. کل کشته يهودي‌ها در جنگ دوم جهاني. در ضمن می‌دانیم که چند میلیون نفر در جنگ دوم جهاني کشته شد. ولی دنیا را ۶ میلیون يهودي کشته پر کرده. تمام تصاویری که توری مجلس اسرائیل هست تمام تصاویر آشویتس و چیزهای مختلف‌کننده‌کاری روی دیوار مجلس اسرائیل کردند، و تعمیرش هم کردند. پس در حقیقت چون متأسفانه ما برنامه‌ریزی درست نداریم و کج‌سلیقگی داریم، در مقابل مثلاً مخملباف را می‌بینیم. وقتی مخملباف «توبه» را ساخت انصافاً بچه‌مسلمان‌ها احساس غرور کردند که کسی دارد داستانی را که مثلاً شهید دستغیب در چهارچوب مطرح می‌کند این به فیلم درآورده. صحنه‌ها همه تأثری است سینما نیست کسی که اهل سینما باشد می‌فهمد که آنچه که مخملباف در توبه ارائه کرده سینما نیست تأثر است؛ از تأثر فیلم‌برداری کرده. بعد می‌آید «بایکوت». بایکوت نه، بایکوت کم‌کم دارد اکشن پیدا می‌کند؛ دارد شکل تغییر پیدا می‌کند؛ دارد سینمایی می‌شود. در بایکوت یک مفهوم بسیار اساسی برای ما مطرح است. بریدن یک زندانی چپ که مسلمان می‌شود. شاید برای خیلی افرادی که قبل از انقلاب زندان نبودند مسئله‌ای نبوده، ولی واقعاً یکی از مسائل مهم برای نیروهای مذهبی در زندان همین بوده. بچه‌هایی که از زندان برای من تعریف کردند می‌گویند بزرگترین معضل ما رویارویی با چپی‌ها در زندان بود. می‌آمدند و وحی را زیر سؤال می‌بردند، بعضی از ما نمی‌توانستیم جواب دهیم مجبور بودیم آدمهای بزرگتر از خودمان پیدا کنیم، اینها را ساواک توی سلول‌های خاص می‌انداخت که دست‌رسی به آنها نباشد. وحی را که به زیر سؤال می‌بردند، کلاً ریشه نبوت را می‌زدند، بحث نبوت را از بین می‌بردند، بحث توحید را طوری دیگر مطرح می‌کردند. اما ما آن چیزهایی که دیدیم و اتفاق‌هایی که سال ۵۲ تا ۵۴ افتاد و سازمانی که به اسم سازمان مجاهدین خلق ایران بود یک‌دفعه به سازمان مارکسیستی تبدیل شد. خوب تمام اینها قصه‌های زندانش هست. که ما گروهی را گذاشتیم که به‌عنوان یک پروژه تاریخی روی آنها کار می‌کند روی قصه‌های زندان در زمان شاه و درگیری‌هایی که در زندان وجود داشته. قصه‌های بسیار جالبی است. مخملباف به‌عنوان یک زندانی در بایکوت خیلی قشنگ این را نشان داده. بریدن یک چپی که در دم مرگ می‌فهمد که چیزی غیر از خدا نمی‌تواند نجات‌دهنده او باشد. داستان را می‌رساند. خب «عروسی خوبان» می‌بینیم که مسئله تغییر می‌کند. اتفاقاً

این عروسی خوبان من با خانمم رفته بودم خیلی جالب بود. اولین صحنه سینما که نشان می‌داد و آرم بنز که بر روی صفحه سینما می‌چرخاند یک دفعه شعار حضرت امام در رابطه با فقر و غنا روی پرده سینما آمد و این آرم بنز را روی آن چرخید. من برگشتم گفتم که این دارد مسئله‌دار می‌شود. با اینکه قبلاً عروسی خوبان را ندیده بودم و اولین بار بود می‌دیدم. که خانمم گفت شما همه‌اش تحلیل سیاسی می‌کنید کجا مسئله‌دار می‌شود این بنز نشان می‌دهد و شعار امام. گفتم وقتی آرم بنز را روی شعار حضرت امام بچرخد بوی مسئله‌داری می‌دهد. و بعد در طول فیلم معلوم می‌شد. یعنی لحظه‌ای که می‌رفت شناسنامه بگیرد سیستم اداری. یک سیستم بسته‌ای که هیچ انقلابی در آنجا نشده. مقایسه می‌کرد با سیستم جبهه و وضعیت جبهه. و همینطور قصه‌های بعدش. تا اینکه می‌بینید فیلمهای بعدش «نوبت عاشقی» و «شبهای زاینده‌رود» دیگر واقعاً بعضی وقتها باید حساب فاجعه روی آن بگذارد. معلوم نیست که چرا یک‌دفعه یک نیروی مسلمان اینطوری وا می‌رود، یک نیرویی مثل اسپیلبرگ اینطوری رشد می‌کند. من خودم به این نظر می‌رسم که علتش عدم سعه صدر جامعه بوده. یعنی اگر روی «دست‌فروش» به مخملباف گیر نمی‌دادیم، بعضی از مسائل دیگر را در برخورد با مخملباف گیر نمی‌دادیم، که یکی از آقایان بیاید در مصاحبه‌اش بحث کند که مخملباف مسلمان نیست چون ریش ندارد؛ که او هم به دفاع برخیزد و عمداً از آن به‌بعد ریشش را بتراشد، ما دچار این مشکلات نمی‌شدیم. ما در همه چیز همین چیز را داریم. من کار ندارم این جمعی که الآن اینجا نشسته جمعی است که تفکر این‌وری دارد یا تفکر اون‌وری دارد، کار به این ندارم من بحث امنیتی خودم را می‌کنم. فیلم «لیلی با من است» یکی از نگاه‌های زیبا به مسئله جنگ است. من به سینما که رفتم و نشستم یکبار که اطرافم نگاه کردم دیدم که اکثر اطرافیانم فکلی‌ها هستند. برایم خیلی تعجب‌آور بود که خانمهای ناجور بدحجاب آمده بودند به صحنه سینما نشسته بودند، ولی عمیقاً این فیلم روی آنها اثر گذاشته بود. واقعاً خانمها بدحجاب بودند. اصلاً رعایت نمی‌کردند. ما که سرمان به فیلم بود و داشتیم نگاه می‌کردیم و بعد که چراغ‌ها روشن شد بعد فهمیدیم که ای وای کل جمعیت سینما بیشتر زن و بچه تشکیل می‌دهند. ولی در تمام طول فیلم که اینها با فیلم‌گریه می‌کردند و می‌خندیدند، من احساس‌هایی که خودم در هورالهوریه داشتم و جاهای دیگر داشتم احساس می‌کردم؛ می‌فهمیدم. سوت خمپاره‌ای که

می‌زد یاد جبهه که می‌افتادم می‌فهمیدم. تمام جبهه را احساس می‌کردم اگرچه داشت به عنوان فکاهی بحث جبهه را مطرح می‌کرد.

و آن طرفی هم که نشسته بود و به مخاطب بود می‌فهمید. خب همین که ما از سینما بیرون آمدیم، دیدیم که در سینما چند نفر بچه‌های کم‌سن و سال ۱۶ ساله و چهارده‌ساله و پانزده‌ساله ایستادند و چغیه دور گردن انداختند. با اینهایی که می‌آیند معلوم که آنها هنوز در حال فیلم بودند. یعنی معلوم بود که از فیلم کاملاً تأثیر پذیرفتند. من خودم شاهد بودم که یک‌سری از مردم وقتی بیرون آمدند داشتند حجاب‌هایشان درست می‌کردند. شروع کردند با آنها برخورد کردند. عکس‌العمل بدی جلو سینما ایجاد شد که اصلاً هم اثر فیلم از بین رفت و هم اثر امر به معروف و نهی از منکر.

چرا من این را برای شما نیروهای عزیز دانشگاهی می‌گویم؟ چون برادر! اگر مسلمان حزب‌اللهی هستی، یا هر تفکر دیگری داری، ما چهارجوب خاصی برای جمع‌کردن و جذب افکار دیگران باید داشته باشیم. اگر حرفمان برد و دلیل دارد، منطقی دارد، همانطور که حاج آقا رازینی فرمودند ما می‌آئیم می‌نشینیم یکی از علمای دیگر طرف مقابل هم بنشینند بحث می‌کنیم، آن موقع معلوم می‌شود که حق با کیست؟ همچنانکه در طول تاریخ بسیار از این بحث‌ها شده کسی که می‌خواهد بخواند شبهای.....<sup>۱</sup> را بخواند. برود کتابهای دیگری بخواند که در این رابطه هست و سندیت دارد و سند معتبر هست. ولی اگر نه، کلاً ما دیدگاهمان این است که هرچه من گفتم اسلام این است، هرچه من گفتم انقلاب این است، هرچه من گفتم آزادی این است، یک تفکر روشن و بازی نیست. ما در تمام تشکلهای گروهی که بررسی کردیم و به مبارزه مسلحانه کشیده شدند دگماتیزم بیشترین جایگاه را در تشکیلات آنها داشته است. آدمهای دگمی بودند. یک نیروی دانشگاهی نمی‌تواند نیروی دگم باشد؛ نیروی بسته باشد؛ نیروی کج‌فهم و کج‌اندیش باشد. خوب الان یکی از معضلات دانشگاهی ما در بعضی جاها که مطرح می‌شود بحث‌هایی است که دکتر سروش مطرح کرده. دکتر سروش الان خودش در انگلیس نشسته، ولی هنوز مباحثش بین دانشجویها درگیری دارد. من یادم هست که یکی از

۱. چند نایبه نامفهوم.

آقایان گفتند که شما «زیر آسمانهای جهان» داریوش شایگان را خواندید؟ گفت: نه. این کتاب برای من خیلی جالب بود. یکی از علتها این بود که مترجم این کتاب یک خانم است به اسم نازی عظیمیا. من هرچه متن را خواندم نمی‌توانستم بپذیرم این متن ترجمه است، از بس که این متن شیوا و روان بود. از اسم هم احساس می‌کردم که یک دختر ۲۸-۲۷ ساله است که ترجمه کرده؛ می‌گفتم نمی‌تواند ترجمه‌ای به این قوی از دو زبان انگلیسی و فرانسه، یعنی کتاب را دکتر شایگان با زبان انگلیسی و فرانسه یا هر دو داشته تکلم می‌کرده و اصطلاحات به کار می‌برده. نمی‌توانیم این چنین مترجمی داشته باشیم. دنبال کار افتادم و دیدم که نه خانم نازی عظیمیا خانم مسن جافتاده‌ای است و اتفاقاً مترجم خبره‌ای است، ولی بعد فهمیدم که اصلاً این کتاب را ترجمه نکرده. کتاب را خود داریوش شایگان نوشته. چند نفر را در زمان شاه فرستادند که آموزش خاص الهیات در دانشگاه‌های خارج ببینند. یکی دکتر حسین نصر بود یکی هم همین داریوش شایگان بود. داریوش شایگان مادرش تاجیک است و پدرش هم یکی از تجار تبریز بوده. از چهارده سالگی هم از کشور خارج شده و به سوئیس رفته و دوره دیده. بعد به فرانسه رفته و آنجا هم دوره دیده. آمریکا هم دوره دیده. به ادعای خودش درست هم هست چون من تحقیق کردم مدتی هم شاگرد علامه طباطبایی بوده. می‌گوید در بحث‌هایی که هانری کربن با علامه طباطبایی داشت، بعضی وقتها دکتر حسین نصر ترجمه می‌کرد، بعضی وقتها من ترجمه می‌کردم. یک چند صفحه قشنگ هم در حالات علامه دارد. یک شبی اتفاق می‌افتد اینها جلسه‌ای می‌گذارند که محفل جمع نمی‌شود و این با علامه با هم می‌افتند و علامه در رابطه با قیامت و برزخ و عوالم دیگر صحبت‌هایی می‌کند که این دگرگون می‌شود. ولی دگرگونیش دائمی نبوده. همان حالات را که خودش یقین دارد که علامه طباطبایی خیلی چیزها را می‌دیده. خب یکباره زیر آسمانهای جهان را شما بردید بخوانید اصلاً زیرآب ایدئولوژی را زده، زیرآب دین را زده، زیرآب تفکر دین را زده اصلاً زیرآب همه چیز را زده. این کتاب در کشور هم اجازه گرفته و چاپ شده. دست خیلی‌ها هم می‌چرخد. هیچ‌کس هم توجه نمی‌کند که یک، یک میلیونیم حرفهایی که سروش دارد می‌زند اصلاً قابل مقایسه با این نیست. یعنی اقلاین که ما اطلاعات داریم که سروش نماز می‌خواند او نماز هم نمی‌خواند. خب چه می‌شود یک‌دفعه یک جوی دانشگاه‌های ما را بگیرد. حوزه علمیه ما را نگران کند که ای وای

دین رفت، ای وای اسلام رفت و... چرا؟ چون ما طریق انتقاد و اعتراض و حرف خودمان بیان کردن را بلد نیستیم. در مقابل هم عده‌ای وقتی می‌بینند حرف درست بیان نمی‌شود، سعه صدر پذیرش را ندارند. من فکر می‌کنم این بزرگترین مشکل فرهنگی کشور ماست. اگر جناح‌های دانشجویی در مسائل سیاسی که وارد می‌شوند به عنوان کادر حرفه‌ای سیاسی وارد شوند، حوزه و دانشگاه‌ها به هم می‌ریزد. حالا ما انتخابات ریاست جمهوری را در پیش داریم. چرا محیط‌های دانشگاهی ما راحت نتوانند با هم مباحثه کنند که کدام کاندید خوب یا کدام کاندید بد است؟ کدام کاندید رأی بیاورد و کدام کاندید رأی نیاورد؟ چون بعدش دانشجوها تبدیل به حرفه‌ای‌های سیاسی می‌شوند. یعنی چه؟ یعنی اینکه به جناح خاصی کشیده می‌شوند. به خط خاصی من خودش را می‌خواهد جا بیندازد، نه آنچه که اندیشید یا فکر کرده و به نتیجه رسیده درست است. این یکی از معضلات اساسی فرهنگی کشور است. می‌بینید که مثلاً بعضی از کتابهای مبتذل فروشش بالاتر از کتابهای به‌دربخور است. کتابهای سیاسی پخته فروش کمتری دارند. الآن مثلاً رمان آمار بسیار بالایی در فروش دارد. البته رمان خیلی خوب است مقام معظم رهبری هم بارها دیدم که راجع به ادبیات که بحث می‌شد می‌فرمودند رمان زیاد بخوانید. ایشان عقیده دارند که رمان خیلی تأثیر دارد که آدم برداشت فرهنگی صحیحی از نوشته‌ها داشته باشد. ولی چرا فقط باید رمان خواند؟ آیا تیپ‌های دانشگاهی ما کتابهای تاریخی را نباید بخوانند؟ بعد در کتابهای تاریخی که می‌بینید که چقدر فجایع در بعضی از این کتابها خوابیده. حالا من نمی‌خواهم تک تک شخصیت‌هایی که دارند این کتابها را می‌نویسند و رضاشاه را دوباره دارند علم می‌کنند، سلطنت پهلوی را علم می‌کنند شخصیت‌های فاسد زمان پهلوی را به عنوان مشاهیر زمان مطرح می‌کنند، بگذریم. من اسم کسی را نمی‌خواهم بیاورم اگرچه درد دل زیاد دارم و بحث تاریخی زیاد داریم. ولی یک نمونه اشاره می‌کنم برای اینکه شما بفهمید که جو چیست و دشمن چگونه کار می‌کند. من مثال سعیدی سیرجانی را برای شما می‌زنم. سعیدی سیرجانی بعد از مدتی که ما با هم رفیق شدیم که این رفاقت من هم داستانی داشت. اول که آمده بود بعد از اینکه بچه‌ها از ستاد مواد مخدر تحویلش گرفتند فکر می‌کرد که وزارت اطلاعات شلاق می‌زند و با او درگیر می‌شود، اول خودش را خیلی سفت گرفته بود و وارد بازداشتگاه وزارت که شده بود گفته بود بزنید، من را تکه تکه کنید، من کلامی

حرف نمی‌زنم. بچه‌ها گفتند که تو تحویل وزارت اطلاعات شدی اینجا از زدن خیر نیست. این قلم و کاغذ برو بنویس. گفته بود چه بنویسم. اصلاً قلم و کاغذ چه بنویسم شما سواد دارید؟ من فکر می‌کردم شما یک عده چماق‌به‌دست هستید اینجا. هرچه خواسته بود بار کرده بود. به بچه‌ها گفتم با او مدارا کنید. به او گفته بودند که هرچه می‌خواهی بنویس. او هم یک شعری نوشته بود برای مقام معظم رهبری نوشته بود و دست بچه‌ها داده بود گفته بود شما که سواد ندارید البته رهبرتان که در مورد حافظ صحبت کرده بود من دیدم که ایشان سواد دارد و اهل ادب و هنر است. بروید بدهید به رهبرتان تا جواب بدهد. نوشته بود که حضرت آیه‌الله خامنه‌ای (صلوات حضار)

ای آنکه ترا ملک ادب زیر نگین است      حکم تو روان بر دل ارباب یقین است  
در دولت اقبال تو که آرایش دین است      با اهل ادب شیوه رفتار چنین است؟  
زیر آن هم نوشته سعیدی سیرجانی.

یکی از بچه‌ها گفت حاجی بده ما جوایش را بدهیم. گفتم نه خیر چه جوابی بدهیم. این ۳۰ سال استاد دانشگاه بوده، ادبیات تدریس می‌کرده، ۱۷ جلد کتاب دارد، هر کدام به چه قطر. گفت بده من جواب بدهم. گفتم خیلی خوب بیا جواب بده. برداشت زیر همان کاغذ نوشت. این کاغذ یک سند تاریخی است یک سند زیبا است. سعیدی می‌گفت من هیچ وقت در عمرم این قدر جالب کسی با من برخورد نکرده که این همه تأثیر روی من گذاشته. نوشت بسم... جناب آقای سعیدی سیرجانی

با آنکه منافق صفت و دشمن دین است      در بین همه اهل ریا دُرِ سَمین است  
با منقل و وافور و می و باده قرین است      با همچو کسی شیوه رفتار همین است  
ده دقیقه بعد در زد که من را بیرون بیاورید که می‌خواهم توبه کنم. گفتم توبه چه؟  
گفت می‌خواهم غسل کنم. پنجاه ساعت نوار ویدیویی از او داریم. و الآن کتابهایی که نوشته روی میز من است که بچه‌ها می‌گویند بدهیم چاپ کنیم، می‌گویم هنوز وقت داریم. بگذارید بماند. ۱۷۰۰ صفحه فقط مقاله نوشته در باب اینکه چرا با روحانیت دشمنی می‌کرد. چرا با انقلاب دشمنی می‌کرد. صحنه‌هایی که ما از سعیدی سیرجانی برداشتیم بعضی وقتها من خودم می‌نشینم نگاه می‌کنم و اشک می‌ریزم. مقطعی که ما سعیدی سیرجانی این اواخر گفت بزرگی به من پیغام داده که اگر تو



جبهه‌ها را درک می‌کردی، اینطوری مخالفت با روحانیت و جمهوری اسلامی نمی‌کردی. خواهش می‌کنم مرا جبهه ببرید. گفتند باشد. با بچه‌ها فرستاده شد در قسمتی که داشتند شهدا را در می‌آوردند، کنار پیل مکانیکی فیلمهایش هست، که ما می‌خواستیم هویت این را نشان بدهند، گفتیم حیف است در هویت این را خراب می‌کنند. برای اینکه سعیدی سیرجانی دیگری را نشان می‌دهد نه آن سعیدی سیرجانی که می‌خواست هویت نشان بدهد. نشسته بالای سر شهدا زارزار گریه می‌کند. توی حرم حضرت امام در سالگرد حضرت امام می‌گفت جایی که فرشتگان پر بریزند. شعر خیلی قشنگ و طولانی در وصف امام گفت. یک شعری در باب مقام معظم رهبری گفت. چی سعیدی سیرجانی را تغییر داد؟ من برای شما می‌گویم، باز هم می‌گویم، راحت هم می‌گویم. یکی آن شعر، چون سعیدی سیرجانی خودش را برای شلاق هم آماده کرده بود دید قلم کاغذ دستش آمد، یکی دیگر اینکه یک روز من به او گفتم آقای سعیدی سیرجانی شما بیشترین چیزی که دوست داری چیه؟ نمی‌دانست من چه کاره هستم چه کاره نیستم. هرازگاهی می‌رفتم آن خانه‌ای که برایش گرفته بودیم چون بیماری آمفیزم داشت ریه‌هایش نفس‌گیری داشت، نمی‌توانست درست هواگیری کند. از بازداشتگاه اصلاً بیرون بود، گفتیم در خانه زندگی کند. استخر و باغچه و فلان صبحها بلند می‌شد گل می‌چید و آبیاری می‌کرد و اینها. یک روز با من شروع به درد دل کردن و گفت که من یکی چیزی به شما بگویم من خیلی ارده و خرما هوس کردم. حالا می‌بخشید همه خواهر و برادرها با هم جمع هستند گفتم که آقای سعیدی سیرجانی شما یار دارید خدای ناکرده؟ برگشت و خندید و گفت نه تو هم که چقدر شوخی. من فردا صبح رفتم جنوب تهران آنقدر گشتم تا ارده پیدا کردم و با خرما برای او بردم. بعدها که او فهمید که من چه کسی‌ام و این کار را کردم (حالا ما که کاره‌ای نیستیم یعنی در جمهوری اسلامی همان طوقی که گردنمان انداختند.) می‌گفت من نمی‌توانم باور کنم که تو بخاطر ارده و خرما خودت راه افتادی و به شهر رفتی گشتی. گفتم چون من احساس کردم تو ارزشهای من را فهمیدی، من هم خواستم با تو راه بیایم. ما برادرها، خواهرها، ما یک‌سری ارزش داریم. ارزشهایمان احتیاج به چوب و چماق ندارد. ارزشهایمان را خیلی راحت می‌توانیم ارائه کنیم. چون همین ارزشها بوده که دانشجو جذب کرد، کاسب را جذب کرد، همه را جذب کرد، و تمام مردم پشت سر حضرت امام شعار جمهوری اسلامی

دادند. همین اینها بود، مگر غیر از اینها بود؟ آیا تفکر اسلامی که حضرت امام ارائه کرد و ماها را به عنوان نیروهای دانشجو جذب خودش کرد، به طوری که شبها خواب می‌دیدیم که امام دستور داده و رفتیم فلان‌جا و شهید شدیم، به عنوان یک سری بچه‌های جوان این تفکر تغییری کرده؟ نه، تفکر تغییر نکرده. آیا جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت و مملکت خیانت کرده؟ نه. من این را به ضرس قاطع می‌توانم بگویم که هیچ حکومتی به اندازه جمهوری اسلامی خدمت نکرد. نه بخاطر اینکه خودم جزء حکومت جمهوری اسلامی هستم. یعنی از دور هر جا که نگاه می‌کنم این را می‌بینم. شما وضعیت ما را نگاه کنید. در ایام جنگ یاد می‌آید آقای رفیق دوست بلند شده بود و پیش آقای حافظ اسد رفته بود گفته بود یکی از این موشک‌های اسکاد به ما بدهید ما دچار مشکل هستیم. لبیایی‌ها یک دفعه موشک اسکاد را روی ما بستند که وضع خراب است الآن بعضی وقتها اتفاق می‌افتد تهران دوساعت برق نداریم. حافظ اسد خندیده و گفته آقای رفیق دوست مثل اینکه شما نمی‌دانید که ما در دمشق ما روزانه ۱۶-۸ ساعت برق نداریم. بروید وضع کشورهای دیگر ببینید. آیا انصافاً این میزان سازندگی، برای من میزان سازندگی معیار نیست، برای من معیار ارزشهاست، رشد اخلاقی اجتماع است. ولی آیا این سازندگی‌ها در این مدت کوتاه با این فشارها چیز ساده‌ای بوده؟ من اینقدر قصه‌ها در دلم از فشارها هست، ما یک دستگاهی را سه مرتبه از سوئیس خریدیم هر سه مرتبه در گمرک سوئیس سرویس موساد منفجرش کرد. این دستگاه برای تولید مواد شیمیایی بر علیه آفات گیاهی بود و فقط استفاده زراعی داشت، هیچ استفاده دیگری نداشت. اسرائیلی‌ها تحت عنوان اینکه در بمب شیمیایی استفاده داشت، سه بار توی گمرک سوئیس آن را منفجر کردند. عاقبت شرکت آمد قراردادشان را با ما به هم زد. یعنی اینقدر داستانها ما در دلمان داریم که در جنگ چه کشیدیم و چگونه دفاع کردیم. طرف سلطنت طلب آمده بود، من برای جلسه روحانیون تعریف کردم، این خانه‌زاد شاه بود در حقیقت، مسئول تمام حسابهای بانکی شاه و حساب و کتابهای شاه بود. یک سال و خورده‌ای پیش داخل کشور آمده بود. بوری به مشامش رسیده بود که می‌تواند بعضی از اموالش را پس بگیرد. یک آدم مسنی حدود ۷۰ و خورده‌ای سال، جالب هم این بود که لفظش اصلاً تغییر نکرده بود می‌گفت اعلیحضرت و علیاحضرت که من برگشتم به او گفتم مثل اینکه شما نمی‌دانید کجا هستید و

نمی‌دانید با چه کسی حرف می‌زنید. گفت آقا ببخشید من از کودکان رشد کردم و عادت‌م هست همین الآن هم قبل از آمدنم من خدمت شهبانو فرح رسیده بودم و علیاحضرت این صحبتها را به من فرمودند که تو وحشت نداری ایران می‌روی. من گفتم نه مثل اینکه حالا دیگر می‌شود ایران رفت. یعنی هنوز این وضع را داشت. برگشتم گفتم آقای فلانی چه چیزی از ما در خارج کشور برای شما جلوه داشت و بحث می‌کردید؟ گفت: همین که دوام آوردید حکومت کنید. حالا آقای قرائتی یک شوخی‌هایی می‌کند ما این شوخی را نمی‌کنیم. آقای قرائتی گفت اینها فکر کردند که می‌توانند این حکومت را به راحتی از آخوندها بگیرند. آخوند اگر سوار خربشود به این راحتی نمی‌توانند پیاده‌اش کنند حالا سوار حکومت شده، فکر می‌کنی به این راحتی پایین می‌آید. اینطوری که نیست حالا آخوند سوار حکومت شده فکر کردی پایین می‌آید. گفتم که حالا از این مزاح بگذریم، چه چیزی بیشتر؟ گفت بیشترین مسئله جنگ. گفتم چرا؟ گفت من سال ۵۰-۴۹ خدمت اعلیحضرت رسیدم دیدم توی اتاق کارشان قدم می‌زدند. گفتم خاطر ملوکانه از چه چیزی مکدر کرده؟ اعلیحضرت فرمودند: جنگ با عراق. عرض کردم که چه طوری ما این همه نیروی دریایی، نیروی زمینی، نیروی هوایی داریم، آن وقت هم که شما می‌دانید اوج قدرت ایران به عنوان ژاندارم منطقه بود بیشترین فروشهای تسلیحاتی به ایران می‌شد، یعنی پمپاژ می‌شد. از این طرف نفت می‌رفت از آن طرف آهن قراضه وارد می‌شد. و اعلیحضرت فرمودند که نه اینها همه‌اش یال و کویال است. سه روز اینها بیشتر در مقابل عراقی‌ها دوام نمی‌آورند. و ما همیشه با خاندان که صحبت می‌کردیم تعجب می‌کردیم که چگونه با اینکه شما آن ارتش را نداشتید، هشت سال دوام آوردید. این یک واقعیت است. آن زمانی که ما ناله می‌کردیم می‌گفتیم در جنگ با پول عربستان سوپر اتاندارد فرانسه، آواکس امریکایی دارد جنگ می‌چرخد، خیلی‌ها می‌خندیدند. بعد از جنگ هم خلیج فارس رو شد هرکه گفت چقدر پول دادم دعوا سر پول‌ها شروع شد، معلوم شد ما با کل دنیا با جنگ و نبردیم. انصافاً شما در طول تاریخ نگاه کنید ببینید در سدهٔ اخیر کی بوده که ایران با کشوری جنگی داشته باشد و خاکی از دست نداده باشد. الا در زمان جمهوری اسلامی. در سدهٔ اخیر نگاه کنید ببینید که کی بوده که یک پیام از ایران به دنیا انتقال داده شده باشد و این پیام حامی پیدا کند. خب توی بوسنی هرزگووین شما ببینید الآن پیام ما چطور جلو رفت. توی سودان نگاه کنید که

پیام‌ها چطور جلو رفت. توی کشورهای مختلف آفریقایی نگاه کنید که پیام ما چگونه جلو رفت. توی کشورهای آزادشده شوروی نگاه کنید پیام ما چطور جلو رفت. شاید بعضی از دانشجویها اینجا بیایند بحث شیعه و سنی کنند، اما در خارج از مرزهای ما بحث شیعه و سنی مطرح نیست، آنهایی که دشمنی ندارند. بله عربستان سعودی به عنوان یک نیروی وهابی بحث شیعه و سنی را دارد دامن می‌زند. مرکزیت این کار را هم در پاکستان گذاشته و سپاه صحابه را اصلاً از سال ۱۹۸۱ برای مقابله با انقلاب اسلامی تشکیل داد. یعنی تمام مرام و اساسنامه و همه چیزهایش هست که برای مخالفت با انقلاب اسلامی ایران و سرکوب شیعیان پاکستان تشکیل داده. بروید در دنیا نگاه کنید کی اینقدر پیام و حرف ما خریدار داشته و رفته. یعنی ایران آیا به عنوان یک قدرت هیچ وقت مطرح بوده در دنیا؟ آیا ما دامنه اقتدارمان هیچ وقت از محدوده مرزهایمان گسترش پیدا کرده بوده؟ ولی الان دامنه اقتدار ما گسترش پیدا کرده. من بحث شیعه و سنی را برای شما گفتم من شما را محرم می‌دانم چون به هر صورت شما همه مدیران آینده این کشور هستید. و ما هیچ مشکلی نداریم. یکی از این حرکت‌های اسلامی کشورهای همسایه که اهل سنت هستند؛ با برادرهای ما تماس گرفته بود که ما با شما اعتماد داریم بیایید زن و بچه ما بیایید ببرید. رفته بودند دم مرز آنها را انتقال بدهند گفتند که ما اینها را کجا ببریم؟ گفته بودند که به قم ببرید و در آنجا آموزش بدهید. گفتند که ما در قم که آموزش شیعی می‌دهیم آنجا که حوزه علمیه شیعه است ما حوزه علمیه سنی در آنجا نداریم. گفته بود من کاری به این کارها ندارم هرچه را که خمینی گفت به اینها یاد بدهید (۳ صلوات حضار). خب پس در حقیقت پیام امام به دنیا انتقال پیدا کرده است و ما هم آثارش را می‌بینیم. یعنی چقدر جالب برای ماست که یک عده‌ای می‌آیند نقد بر حرکت اسلامی و حکومت اسلامی در دنیا می‌کنند در صورتیکه در خارج از کشور این همه خاطرخواه می‌بینیم. چرا؟ چرا؟ آیا ما هیچ وقت فکر کردیم که چرا در مصر مردم له‌له برای حکومت اسلامی می‌زنند و همینطور در الجزایر. ولی در ایران یک عده‌ای به حکومت اسلامی انتقاد دارد. یک واقعیت است. کسانی هستند که انتقاد دارند. چرا انتقاد داریم؟ آیا علتش این نبوده که ما فرهنگ اعتراض و انتقال را درست یاد نگرفتیم در طول این ۲۵۰۰ سال تمدن که گذراندیم، و فرهنگ سعه صدر داشتن را هم یاد نگرفتیم. شما می‌بینید که امام صادق می‌آمد در حوزه‌اش می‌نشست. ملحد، کسی که

اصلاً نه خدا قبول داشت و نه پیغمبر نه هیچ، شروع می‌کرد حرف زدن امام هم جوابش را می‌داد. ولی بعضی اصحاب حرف اول که دوم می‌شد نمره می‌کشیدند و به توی سر طرف می‌زدند. درحالی که این که بزرگ شماست اینطوری جواب می‌دهد، شما چرا اینطوری می‌کنید؟ دانشجوی عزیز ما باید بداند که ما جواب داریم اگر خودش نمی‌تواند جواب بدهد، خودش جواب را ندارد، نه اینکه اسلام جواب ندارد. حکومت اسلامی جواب دارد.

یک چیزی بوده که با یکی از بچه‌های مسلمان بحث می‌کرد، گفته بود که شما که می‌گویید اسلام برای همه چیز جواب دارد همه چیز در قرآن هست، رطب و یابس در قرآن هست. خشک و تر هیچ چیز در قرآن جا نگذاشته، بگو ببینم اسم من هم در قرآن هست یا نه؟ این بچه هم از جا درنرفته بوده گفته بله اسم شما هم در قرآن هست، اصلاً به شما مثل زده گفت کمثل الحمار اسم شما در قرآن هست، اگر پای بحث اینطوری باشد کمثل الحمار. ما هم اینطوری بحث می‌کنیم. ولی ما جواب داریم اما نه به معنی مدیریت اسلامی. ما مدیریت اسلامی که نداریم. من یک جا با یک نفر بحث می‌کردم پشت سرهم می‌گفت مدیریت اسلامی. گفتم ما مدیریت اسلامی نداریم. گفت آقا یعنی چه؟ یعنی مدیریت نداریم؟ گفتم: نه، ما رفتار اسلامی در مدیریت داریم. اسلام رفتارها را معین می‌کند. مدیریت که یک سیستم است چارت و تشکیلات اینها چه کار به اسلام دارند. ما رفتار اسلامی در مدیریت داریم. یا می‌گویند سینمای اسلامی، سینمای اسلامی یعنی چه یعنی، همه زن‌ها باحجاب باشند همه مرد‌ها ریش داشته باشند. تلویزیون اسلامی یعنی تلویزیونی که همه همه‌اش نوحه پخش کند. خوب بابا این معیار را مشخص کن. ما به‌عنوان نیروهایی که باید نسبت به مسائل در دانشگاه روشن باشیم باید تحمل این مسائل را داشته باشیم. تحمل این حرف‌ها و بحث‌ها را داشته باشیم. اگر در دانشگاه‌های ما چنین فضایی، یعنی وقتی مقام معظم رهبری می‌فرمایند که محیط‌های دانشگاهی ما سیاسی باشد یعنی همین‌که ما فرهنگ انتقاد را درک کنیم و فرهنگ سعه صدر را درک کنیم. این فرمایش مقام معظم رهبری است. و ما امیدوار هستیم که محیط‌های دانشگاهیمان اینچنین باشد. ما الآن ایران را یک کشور (من لفظ ابرقدرت خوشم نمی‌آید) ولی در حقیقت یک قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود. و به این اعتقاد داریم. از لحاظ پیشرفتهای نظامی انشاءالله شما دانشگاه دعوت کند بعضی از

بچه‌های ما را که در صنایع موشکی کار کردند. در صنایع هوایی کار کردند. بروید پیشرفتهایی را که این کشور در این مدت کوتاه کرده ببینید. در زمینه ساختن سدها، در زمینه نشر یکی از افراد ضدانقلاب بود که من با او حرف می‌زدم، گفتم تو که همه‌اش از انقلاب ایراد می‌گیری، چه چیز انقلاب چشم‌هایت گرفته؟ گفت جهاد سازندگی. من قبول دارم روستاها را آباد کردید. این همه برق‌کشی و آب‌کشی در روستاها اینها کار نیست. عمران نیست. آن هم در زمانی که یک کشور در محاصره شدید اقتصادی و یک جنگ کمرشکن است این کشور. در آرژانتین انگلیسی‌ها سر جریان فالکلند سه روز با هم نبرد داشتند، نرخوا در آرژانتین سه چهار برابر شد. در روسیه شوروی بعد از اضمحلال بلوک شرق چهارصد برابر نرخ دارو افزایش پیدا کرد. بعد ما بدون توجه به مسئله جنگ، بدون توجه به مسئله درگیری با گروه‌ها، ما در داخل کشور گروه داشتیم که ۳۰۰ هزار نفر عضو هوادار داشته، و این گروهک را جمع کردیم. پس انشاءالله به امید خدا با دید باز به مسائل نگاه کنید و در چهارچوب بسته نگاه نکنید، تا بتوانیم ما یک جامعه اسلامی سالم داشته باشیم. چون اگر قوار باشد که تفکر ما هم مثل تفکر طالبان باشد، تفکر طالبان ساخته آمریکایی‌هاست برای اینکه آبروی اسلام را ببرند. اگر نه این مسخره است که عکس انداختن حرام باشد. آخر در معیارهای بین‌المللی اصلاً شناسنامه بدون عکس جایی راه می‌دهند؟ عکس انداختن حرام؟! گفتم شاید اینها می‌خواهند یک‌سری پاسپورتهای جدید درست کنند که صورت طرف را بگذارند روی فتوکپی بعداً این فتوکپی را بچسبانند. حتماً یک چیز جدیدی از خودشان درآوردند اگر نه وقتی که عکس حرام باشد، یعنی در جامعه بین‌الملل را ببندید. نه پاسپورت معنا می‌دهد نه سندیت عکس معنا می‌دهد. هیچ چیز دیگر معنا نمی‌دهد. چرا؟ چون گفتیم عکس با حجاب، او می‌خواهد یک چیزی بزند روی زمین، بعد هم اسلام بی‌آبرو کند. ما با تفکر طالبانی بشدت مخالفیم. تحجرگرایی و جمود فکری جز اینکه دین را از بین ببرد و امنیت مملکت را به مخاطره بیندازد، هیچ نتیجه دیگر ندارد. محیط باز سیاسی و کنترل محیط و ایجاد جو انتقاد سالم و سعه صدر از طرف دولت یک محیط سالمی را برای گسترش افکار ایجاد می‌کند. اگر می‌خواهد که فکر ادامه پیدا کند. اگر نه، می‌خواهد به‌عنوان یک حکومت سرکوب‌گر چندسال حکومت کند و بعد در حکومتش تخته کند برود، هیچ، در جو بسته هیچ حکومت دیکتاتوری نمی‌تواند دوام بیاورد. اصلاً

دیکتاتور دوام‌پذیر نیست و سیستم دیکتاتوری نمی‌تواند دوام‌پذیر باشد. و این همه سیستم‌های مختلف چک و بالانس را که ما در سیستم اجرایی کشورمان داریم - از مجلس، شورای نگهبان، خبرگان - تمام برای این است که محدوده دیکتاتوری را بشکنیم. و واقعاً هم خوب حساب شده است. اینها را دانشجو باید درک کند و نسبت به مسائل روز آگاه باشد. البته من بحث زیاد سر نویسندگان داشتم و حرکت‌هایی که یک‌سری از نویسندگان بعد از جریان ۱۳۴ نفر را، انداختند که بعضی از چهره‌ها برایتان معلوم کنم چون اول گفتم که والتر کراونکای گفته بود *Tell his Majesty good luck*, شما نگویید *good luck* و بگذرید یکی‌یکی بروید. دیگر بحث را ادامه نمی‌دهم و بقیه وقت را به جواب سؤالات پاسخ می‌دهم. امیدم این است که محیط‌های دانشگاهی ما وضعیتی پیدا کند که ما خیلی راحت‌تر بتوانیم با شما صحبت کنیم. ما ساواک نیستیم، اما به هرصورت تشکیلات امنیتی کشور هستیم. و من خودم فکر می‌کنم همین‌که ارتباط بین دانشگاه و تشکیلات امنیتی کشور می‌تواند وجود داشته باشد، این خودش یک نوع توفیق است برای اینکه ما فضاهای بهتری برای انتقادپذیری و سعه‌صدر در مورد انتقادات داشته باشیم. چنانچه دعا می‌کنیم و بحث را تمام می‌کنیم و منتظر سؤال‌های شما هستیم. خدایا سایه مقام معظم رهبری را بر سر ما مستدام بدار. (الهی آمین) قلب مبارک امام زمان را از ما خشنود و راضی و خشنود بگردان (الهی آمین). عاقبت همه ما را ختم به خیر بفرما. (الهی آمین) خیلی خوب من از همین اول شروع کنم و جلو بروم. بله؟

● فرمودند شما روابط دانشجویان دختر و پسر را در دانشگاه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

○ من نمی‌دانم منظور از روابط دختر و پسر چه هست. اسلام یک حدودی برای روابط زن و مرد مشخص کرده و این روابط برای ما قابل قبول است. یعنی چهارچوبی که اسلام پذیرفت. ولی حقیقت امر هم این است که نمی‌شود خیلی از بحث‌ها را هم باز کرد و مسائل را باز کرد که در چه چهارچوبی و چه الگویی. من خودم وقتی که فکر می‌کنم و به این بحث می‌رسم که در چهارچوب دینی ما آزادی آنقدر زیاد بوده و راحت بوده که بعداً این آزادی را در حقیقت تفکرات مختلف بر رویش پرده کشیده، در صورتی که در صدر اسلام این نبوده، شرایط را بهتر احساس

می‌کنم. یعنی شما نگاه کنید این یک نکته خیلی جالب است که ما هیچ وقت اسم زنمان را به کسی دیگر نمی‌گوییم، می‌گوییم مادر بچه‌ها. در صورتی که خیلی راحت راه می‌رویم و می‌گوئیم فاطمه زهرا، اسم دختر پیغمبر و ناموس علی بن ابی طالب به این راحتی گفته می‌شود. اینها دیگر یک سری برداشتهای فرهنگی است. آیا اسلام گفته که ما اسم زنمان را نمی‌توانیم بگوییم، آیا وراء حجاب عوض وراء حجاب صحبت کردن به این معنی است که زن را در اتاقی کنیم، یک گاو صندوق هم بگذاریم، در گاو صندوق هم فقط رمزش را ما بدانیم، بعد در اتاق را هم ببندیم، از پشت در با میکروفون با او در تماس باشیم؟ من این را نمی‌دانم. یعنی من که این فکر را نمی‌کنم، اسلام که ما برداشت کردیم و اسلامی که امام گفت حضور گسترده بانوان در صحنه بود. و خیلی‌ها هم مخالفت کردند. و خیلی‌ها هم خواستند ریشه این نوع تفکر حضرت امام را بزنند. ولی امام در مقابل ایستادند و شما دیدید که اوایل که امام بودند من برایم تعجب داشت اوایل انقلاب که چرا امام همیشه با خانم‌ها ملاقات دارند در قم. توجه کنید به تاریخ اول انقلاب. برگردید اکثر ملاقات امام با خانمها بود. خانمها از کازرون، فیروزآباد، این استان، آن استان، دائم ملاقات با حضرت امام بود. و حضرت امام می‌آمد بین این زنها می‌نشست و صحبت می‌کرد. روابط دختر و پسر را چه معنا کنید بستگی به آن دارد. این را من بیشتر نمی‌توانم باز کنم، ولی اسلام حدود و محدوده‌ای را مشخص کرده، نه دختر بودن و نه پسر بودن هیچ‌کدام نشانه برتری نیست. یعنی ما که عرب جاهلیت نیستیم که بگوییم دختر مثلاً یک نسل عقب افتاده‌تر از ماست یا وضعیت دیگری دارد. پس در حقیقت وضعیت دختر و پسر در چهارچوب فقهی اگر تعریف کنیم، ما می‌توانیم یک روابط سالم دختر و پسر را در محیط دانشگاهی داشته باشیم و هیچ مشکلی در این رابطه نداریم.

● شما در مورد تهاجم فرهنگی استکبار جهانی چه اقداماتی را در مورد جوانان انجام داده‌اید؟

○ ما مسئول مقابله با تهاجم فرهنگی جوانان نیستیم. سازمان و تشکیلاتی که برای این کار دارد شورای فرهنگ عمومی است که حُب خود آنها باید برنامه‌ریزی کنند. نگاه کنید یک چیزهایی ما باید بپذیریم. جوان چیز جدید را دوست دارد. جوان تقلید را دوست دارد. جوان از چیزهایی که در مقابلش می‌بیند نمونه برمی‌دارد من



یادم می‌آید که این فیلم کلاه‌قرمزی ما رفته بودیم با پسر. چند روز بعد که از در خونه او آمدیم تو گفتیم سلام: پسر برگشت گفت: سلام الاغ عزیز حالت چطوره. گفتیم به به بارک‌الله. گلی به جمالت تو بعد از این همه تازه ماهیت بابای خودت را فهمیدی.

یعنی اینکه بچه الگو برمی‌دارد، این خوشش آمده از سلام الاغ عزیز حالت چطوره. من هم اتفاقاً همان از فردایش هر وقت بچه‌ها در اداره سلام می‌کردند یاد این می‌افتم. تو دلم می‌گفتم سلام الاغ عزیز حالت چطوره؟ حالا الگو برداری عادی است. مایکل جکسون عادی است. چند روز پیش دخترم داشت بالا و پایین می‌پرید، کلاس سوم ابتدایی است، گفتم چیه چرا این جور می‌کنی تو فاطمه؟ گفت بابا دارم برای علی دایی دست می‌زنم گل بزند. گفتم چی چی را گل بزند جمع کن بنشین. بعد به خودم آمدم گفتم این احساس بچه هست احساس بچه که نمی‌شود سرکوب کرد. گفت علی دایی قربونت گل بزن، علی دایی قربونت گل بزن. گفتیم عجب نامسلمانی معاون وزیر اطلاعات دخترش می‌گوید علی دایی قربونت. دیگر بیا دنیا را درست کن. خُب این بچه در چهارچوب خودش می‌فهمد. در چهارچوب خودش باید به او بفهمانی. او یک احساس دیگری نسبت به این گلی که علی دایی می‌زند دارد. پس بیاید احساسهای دیگران را درک کنیم. ما اگر احساسهای دیگران را درک کنیم خیلی راحت‌تر می‌توانیم با تهاجم فرهنگی مقابله کنیم. تهاجم فرهنگی تدافع فرهنگی است. من این را کامل به شما بگویم و ما به دنیا تهاجمان را بردیم. ما فرمایش امام را در دنیا انتقال دادیم. وقتی با افسر اطلاعاتی سفارت پاکستان بحث می‌کنند که اگر بین ایران و پاکستان جنگ شود به نظر شما کمی پیروز می‌شود، می‌گوید تو از من پرس که چند نفر از پاکستانی‌ها به طرف ایران می‌آیند و به حمایت از ایران می‌جنگند. من می‌گویم  $\frac{1}{3}$  از پاکستانی‌ها به طرف ایران می‌آیند. افسر اطلاعاتی سفارت پاکستان. داشته‌های خودمان را ما نباید ندیده بگیریم. ما در دنیا انصافاً کلامان برد داشته و تهاجمان را بردیم. وقتی با منافرد و رنر بحث می‌کنند، دبیرکل اسبق ناتو، که می‌گویند باید ناتو را به هم بریزیم دیگر شوروی بلوک شرق که از هم پاشیده نیازی به ناتو نیست و پیمان ناتو در حقیقت یک پیمانی بود برای جلوگیری از نفوذ شرق بود و مقابله با ورشو، می‌گوید: نه ما بنیادگرایی اسلامی از نوع ایرانی را که بسیار خطرناک‌تر است و مسئله خمینیزم را داریم که باید با آن مقابله

کنیم. یک واقعیت است. یک آمریکایی سیاه‌پوست به ایران آمده بود. با او من صحبت می‌کردم اول اینکه آنجا اهل سنت بوده بعد هم شیعه شده بود و علاقه‌مند به اسلام و به ایران آمده بود. پسر اول که به دنیا آوردند گفت: من می‌خواهم اسم او را روح‌الله خمینی بگذارم. گفتیم: که روح‌الله خمینی که نمی‌شود خمینی فامیل است. گفت: پس چه بگذارم می‌گذارم خمینی. گفتیم: نه باید بگذاری روح‌الله. گفت: باشد می‌گذارم روح‌الله. از قضا چند وقت بعد دوباره خانمش بچه‌دار شد. این از اسلام بچه‌دار شدن خوب یاد گرفته بود. خصوصاً این سیاه‌پوست‌های آمریکایی خیلی جالب است چند چیز از اسلام خوب یاد می‌گیرند سیاه‌پوست‌های آمریکایی، یکی با دست غذا خوردن است چون من نمی‌دانم فوراً به ما نگاه می‌کردند که چرا با قاشق و چنگال غذا می‌خوریم. می‌گفت برادر برادر مستحب مستحب. می‌گفتیم نه برادر واجب واجب. حالا این برادر واجب یا مستحب یکی غذا خوردن با دست، یکی بچه‌دار شدن. می‌بچه زیاد کردن. هنوز تکان نخورده بود روح‌الله اول به دنیا نیامده بود که دومی بدنی آمد. دومی هم پسر. گفتیم اسم این را چه می‌گذاری؟ گفت اسم این هم می‌خواهم بگذارم روح‌الله خمینی. گفتیم اینکه نمی‌شود. گفت اولی را می‌گذاریم روح‌الله سینیور دومی می‌گذارم روح‌الله جونیور. مثل ما که اصغر و اکبر داریم اسم اولی گذاشت روح‌الله سینیور دومی گذاشت روح‌الله جونیور. ما حرفمان برده. خانم این مال گروه بلک پترز بود. بلک پترز یکی از گروه‌های تروریستی درجه یک امریکا بود در دهه ۶۰ افسرهای اف. بی. آی را گروه بلک پترز کلافه کرده بود. خانمش سفیدپوست بود و خودش سیاه‌پوست. گروه‌های بلک پترز در دهه ۱۹۶۰ اصلاً آمریکا اف. بی. آی را کلافه کرده بود. تمام وضعیت آمریکا را به هم ریخته بود. آمده بود اینجا چنان مُحْتَجَب شده بود و برخورد می‌کرد و درس حوزه می‌خواند. ما که حرفمان زدیم دیگر. پس چی می‌خواهیم؟ پس ما از لحاظ فرهنگی حرفمان انتقال دادیم. بقیه‌اش که دشمن که دارد می‌کوشد با ابتذال روبروی ما بایستد در حقیقت سی‌خواهد مقابله فرهنگی کند. تهاجم دشمن یک مقابله است برای جلوگیری از پیشرفت فرهنگ ما. اعتقاد من این است. و این را تنها می‌بینند با ابتذال می‌توانند راه بیندازند. خب ما الآن هفتاد و خورده‌ای شبکه‌های ماهواره‌ای در ایران را می‌توانیم بگیریم. البته با آنتن‌های مختلف که بعضی از آنها در دسترس عموم نیست، تشکیلات اطلاعاتی آنها را دارد، هفتاد و خورده‌ای ما شبکه‌های ماهواره‌ای را می‌توانیم

بگیریم. خیلی از اینها اشکالی ندارد از دید من. مثلاً تواسیح را که در برنامه مصر پخش می‌کند یک برنامه بسیار قشنگ است. نگاه کنید نوع برخورد با موضوع خیلی حساس است. من یادم می‌آید یک زمانی در رابطه با آنتن‌های ماهواره‌ای یک جنگ وجدالی راه افتاده بود که وای ماهواره‌ها دارند می‌آیند. عین همین بحثی که در دهه ۵۰ آمریکایی‌ها می‌کنند می‌گفتند روسها دارند می‌آیند، یک تب و لرز شده بود، یک عده می‌گفتند که ماهواره‌ها دارند می‌آیند. خب ماهواره می‌آیند که می‌آیند. من برگشتم در یک جلسه‌ای در شورای فرهنگی جلسه ارشاد بودم گفتم آقا ببخشید من یک سؤال از شما دارم. آیا زمانی که قوم لوط هم بود ماهواره بود که آن همه فساد بود؟ بنیه فرهنگی کشور ضعیف‌شدن که فقط ماهواره نیست. اعتقادات جمعی مردم از دست رفتن که ماهواره نیست. یک وقت یک روحانی با عمل زشت خودش صدبرابر بیشتر زحمت ایجاد خواهد کرد تا یک ماهواره. یک وقت یک حزب‌اللهی در محیط دانشگاه با برخورد بدش صدبرابر یک ماهواره ضدیت با اسلام ایجاد می‌کند. پس من از این تهاجم فرهنگی که شما می‌گویید آن نگرانی را ندارم. ولی به هرصورت باید نسل جوانمان را حفظ کنیم. باید به نسل جوانمان الگو بدهیم. چرا نسل جوان بوسنی الان ۱۵-۱۶ ساله یا حسین روی پیشانی‌شان می‌بندند، اگرچه پول اسلحه‌هایشان را عربستان سعودی می‌دهد؟ چرا سودانی‌ها افتخار می‌کنند که یامهدی روی پیشانی‌شان ببندند، با اینکه اهل سنت هستند؟ چون ما فرهنگمان را انتقال دادیم. چرا جوان لبنانی به اسم امام افتخار می‌کند. فوتبال ایران آن شب که به کره جنوبی زده بودند، بچه‌ها به ما خبر دادند که در بیروت غوغا بوده، جشن بوده. آخر چگونگی است که این همه، من خدمت مقام رهبری بودم که یک سری از بچه‌های لبنانی آمدند و بیرون رفتند، بعد من بحث را شروع کردم، آقا فرمودند که من این بچه‌های لبنانی را خیلی دوست دارم. وقتی که می‌آیند احساس می‌کنم که عین بچه‌های خودمان هستند که از قم یا مشهد می‌آیند. یک دفعه دیدم که یکی پشت در با صدای بلند گفت تکبیر. نگو یکی از لبنانی‌ها که فارسی هم بلد بود پشت در ایستاده بود. یعنی بحث عرب و عجم لبنانی و اینها اصلاً مطرح نیست. چرا؟ چون عقیده یکی است. ما عقیده‌مان را نشر می‌دهیم. ما همان کسانی بودیم که خبرنگار سی. بی. اس آمد علم کرد و گفت اینها به *The key of paradise*، کلیدهای بهشت را به جوانها می‌دهند. حالا ترجمه چه بود؟ آمده بود و از یکی پرسیده بود که شما

چه کار می‌کنید؟ گفته بود ما قبل از جبهه رفتن مفاتیح‌الجنان می‌خوانیم. ترجمه مفاتیح‌الجنان هم می‌شود Keys of paradise کلیدهای بهشت می‌شود. این ترجمه کرده بود و بعد فکر کرده بود که شاید باید یک چیزهایی مثل صلیب باید در گردنشان باشد، نه اینکه کتابی بخوانند. روی این چه قصه‌هایی را توی تایمز، نیوزویک، چیزهای مختلف ساختند. دو هفته پیش در مقاله‌ای اشپیگل بحثی با هانتینگتن کرده بود در رابطه با برخورد تمدنها که کتاب قشنگی است اگر وقت کردید برخورد تمدنهای هانتینگتن را بخوانید یک سری کتابهای جدید بیرون آمده اینها کتابهای خوبی است که ما بینیم افکار چیست. وقتی هانتینگتن بحث می‌کند می‌آید افکار آینده را پیش‌بینی می‌کند می‌گوید، در آینده من چین و ایران را می‌بینم که یک اتحاد ایجاد می‌کنند که پاکستان هم جزء این اتحاد می‌شود، و غرب مجبور می‌شود یک حرکت جهانی در مقابل اینها بگیرد و نابودی اسرائیل نتیجه اینهاست. این مصاحبه‌ای که با اشپیگل می‌کند. حالا بگذریم از آن قصه‌های نوستراداموس و کسان دیگر داشتند. یک برآوردی هست که هانتینگتن داشته. وقت نماز نگذرد. وقت نماز گذشته؟ وقت نماز است. خوب پس قرار شد که ما مثل محمدرضا پهلوی با ملت طرف نشویم. سؤال‌هایشان را جواب بدهیم اما من می‌نشینم می‌خواهید نماز بخوانید و برگردید. هرچه حاج‌آقا بفرمایند. اطلاعاتی‌های که نماز بخوانند و نخوانند اشکالی ندارد، چون کارشان نماز است. هرچه تصمیم بگیرید من در اختیار شما هستم یعنی اگر قرار باشد من تا دوازده شب هم جواب سؤال می‌دهم چون خودم با علاقه خودم در این جمع آمدم. و احساس می‌کنم ایام دانشجویی خودم برایم زنده می‌شود. هیچ مشکلی ندارم اگر قرار براین باشد که نماز خوانده شود و بعد برگردند، من در خدمت شما هستم هرکاری می‌خواهید بکنید.

(نامفهوم.....) خوب پس من یک صلوات می‌فرستم همه آنهایی که اهل نماز هستند بروند نماز بخوانند. اینکه بد شد همه مجبورند می‌روند. اگر اجازه بدهید یک سؤال دیگر جواب می‌دهم با توجه به تأکیدی که در مورد نماز اول وقت داریم بحث را تمام می‌کنم. ولی هیچ مشکلی ندارم که بعد از نماز نیم‌ساعت بعد هرکس علاقه‌مند است اینجا بیاید و بحث رودرو کنیم یا سؤالات جواب بدهیم مشکلی ندارم. در رابطه با مسائل تک‌تک گروه‌ها سؤال کنید جوابتان می‌دهم. در رابطه با وضعیت زندانی سیاسی داریم یا نداریم، شکنجه داریم یا نداریم، هر نوع بحث

حقوق بشر کنید. دادگاه آلمان بپرسید، حمله آمریکا بپرسید، هر چه که در توانم هست و جواب دارم، بیابید بنشینید رودرو صحبت می‌کنیم تا آخر شب هم من در اینجا در خدمت شما هستم. چون فکر می‌کنم اگر دانشجوی‌های ما نسبت به مسائلی که ما فکر می‌کنیم و می‌بینیم از نزدیک آشنا باشند، جو بسیار بهتری ما در دانشگاه‌هایمان خواهیم داشت تا شرایط فعلی. صلوات بفرستید که برویم برای نماز.

... ندارد و زیر شکنجه بوده. چند نفر از شیعیان در عربستان سعودی زیر شکنجه شهید شدند. بعضی از آنها افرادی بودند که آمده بودند آموزش طلبگی را به علت اینکه ایرانی بودند، یا در مدارس علمیه‌ای در ایران یا لبنان گذرانده بودند، چون شیعه بودند و برگشته بودند. به همین علت هم دستگیر شدند. یعنی فقط به صرف اینکه در مدارس شیعی لبنان و مدارس شیعی ایران درس خواندند و مدارس حوزه‌های علمیه ایران درس خوانده بودند. و این هم طبیعی است که شیعه وقتی می‌خواهد درس بخواند در حوزه‌های علمیه درس می‌خواند در صورتی که الان مبعوثین عربستان در ایران دانشجویان المدینه و دانشگاه ام‌القراء مکه در ایران پخش هست و ما هم علی‌رغم وهابی‌بودنشان دست هم به آنها نمی‌زنیم. یعنی می‌خواهم بگویم که ما چقدر قدرت هضم از خودمان نشان می‌دهیم در مقابل وهابیت علی‌رغم اینکه وهابیت را سنی نمی‌دانیم و یک جریان انحرافی می‌دانیم، ولی آنها در مقابل شیعه چقدر از خودشان حرکت نشان می‌دهند و چه وضعیتی برخوردار می‌کنند. ۲۰۰ و خورده‌ای دستگیر کردند. چند نفر را شهید کردند، که چهل و خورده‌ای از اینها را گفتند که یک تیمی بودند که آموزش خاص نظامی دیده بودند و احتمالاً با افرادی در ظهران وصلند. که خب این هم آنقدر ضدونقیض از آمریکایی‌ها و از انگلیسی‌ها و از عربستان سعودی بیرون آمد. آخرین اطلاعاتی که ما داریم درگیری ظهران یک درگیری داخلی بین جناح‌های خود عربستان سعودی بوده. تا چند وقت پیش اطلاعات ما می‌گفت یک گروه سلفی این کار را کرده. ولی بعد یک سری اطلاعات جدید بدست آوردیم بعلت درگیری‌هایی که در عربستان بین جناح‌ها اتفاق افتاده. می‌دانید که یک جناح، جناح عبدالله است که از یک مادر است از فرزندان سعود، و یک جناح نایف و سلطان هستند که از مادر دیگری هستند. در معادلات عبدالله جناح تک بود که خیلی هم با آمریکایی‌ها سازگاری نداشت. تیپ سنتی داشت، بدوی هست، بیشتر ترجیح می‌دهد که در صحرا و با شتر زندگی کند. مشول گارد

عربستان هم هست. یک تیپ کاملاً سنتی. اما تیپ سلطان و نایف طرفداران آمریکایی هستند که بیشتر آنها به جریانات غرب‌گرایش دارند. البته تیپ‌های دیگری هم هستند. تیپ‌های بوروکرات، تکنوکراتی هستند که کاملاً با ساختار مذهبی عربستان مخالف هستند. تیپ‌های بسیار تند و هابی هستند. یعنی تیپ‌های مختلف که دارند کار می‌کنند. طبق اطلاعات اولیه‌ای که ما داشتیم، فردی به اسم بن لادن آنهايي که عربستان رفتند دیدند که ساختمانهای بزرگ و برجها را این فرد می‌سازد. مدتی است که او بسیار آدم تندوتیزی در مسائل و هابیگری و مذهبی، به حرکت‌هایی که در افغانستان بود کمک می‌کرد. یک عده‌ای از نیروهای عربستان سعودی را که در افغانستان آموزشهای نظامی دیده بودند سازماندهی کرده بود، و یک سری انفجارها انجام داده بود. مواد منفجره و تیم‌ها را هم از طرف یمن وارد می‌کند. این یک دسته هستند که انفجار طهران را ممکن است انجام داده باشند. دسته دیگری جناح جدیدی است که بین عبدالله و سلطان ایجاد شده. سلطان گرایش به عبدالله پیدا کرده و از نایف دوری کرده. نایف وزیر کشور است و مقتدرترین مرد داخل عربستان که پشتیبانی آمریکایی‌ها را دارد فعلاً این است. البته تیپ‌هایی مثل بندر بن سلطان و اینها هم هستند که سفیر عربستان در آمریکا بوده، خود فیصل است که بیشتر ریشه آمریکایی دارد و وزیر خارجه است، و این قصه درازی است. شرایط فعلی این را می‌گوید که جناح مقابل آمریکایی‌ها که بیشتر گرایش مذهبی دارند و از حضور آمریکایی‌ها در منطقه خودشان ناراحت هستند، اینها و جناح طرفدار آمریکا دعوایشان شده. و درحقیقت جناح طرفدار آمریکا هم هست که به مسئله دامن می‌زند و حضور آمریکایی‌ها را ننگه دارد. چون ما حدود یک ماه و نیم گذشته حدود پنجاه و هشت تا نوا آمریکایی در منطقه داشتیم. الان ما حدود ۱۶ تا نوا آمریکایی در منطقه داریم. یعنی تعداد ناوهای آمریکایی بشدت کاسته شده. حدود چهارهزار نفر از نیروی آمریکایی از عربستان خارج شدند، در حال تخلیه هستند. نیروهای انگلیسی خارج شدند. نیروهای فرانسوی خارج شدند. و شرایطی را ایجاد کردند که آن جناح طرفدار آمریکا خصوصاً نایف که احساس می‌کند عبدالله و سلطان دارند به هم نزدیک می‌شوند احساس خطر کرده. یکی از ثوری‌ها هم این است، چونکه مواد منفجره حدود یک‌تن بوده، یک‌تن مواد منفجره خیلی چیز عجیب و غریبی است. این بمب‌هایی که وارد ایران می‌شود یک پوند است دو پوند و یا پنج پوند است.

یعنی نیم کیلو، دو کیلو. ولی یک تن بمب که یک ماشین بزرگ سوخت را پر کرده بوده و آن هم وارد شدن به یک منطقه حفاظت شده که سه تا سرویس حفاظتی عربستان را دارد، دوتا سرویس MP امریکایی‌ها را دارد. یعنی میلیتاری پلیس امریکا خودش آنجا را کنترل می‌کند. از تمام این حصارها گذشته. و این غیر از یک کار داخلی نمی‌تواند باشد. که الآن امریکایی‌ها روی اینکه دعوایی بین خود جناح‌های عربستان هم بوده بحث داشتند. ولی الآن امریکایی‌ها دنبال گزک هستند که از ما بگیرند و با ما درگیر شوند. این یک امر طبیعی است. و هیچ در آینده نزدیک درگیری بین امریکا و جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس نمی‌بینیم. طبیعتاً ما همیشه برای برخورد با کسانی که می‌خواهند به کشورمان حمله کنند آمادگی داریم.

#### ● نظر شما در رابطه با اسلامی کردن دانشگاه‌ها چیست؟

○ والا اسلامی کردن دانشگاه‌ها را باید دید آن طوری که مقام معظم رهبری می‌گویند یا طوری که بعضی دیگر برداشت می‌کنند. یعنی یک وقت آیا مفاهیم و باطن موضوع اسلامی شود یا اینکه ظواهر اسلامی شود. زمانی آمدند شورا زدند، تشکیلات زدند، با یک سری درس معارف اضافه کردن بعضی‌ها فکر کردند که دانشگاه اسلامی می‌شود. من خودم شخصاً این را قبول ندارم. نه به عنوان جایگاه تشکیلاتیم، به عنوان معاون وزیر اطلاعات، بلکه به عنوان خودم که کسی بودم که مسلمان هستم و دانشجو بودم و ادعا دارم حزب الهی هستم و پای انقلاب ایستاده‌ام. اینطوری دانشگاه اسلامی نمی‌شود. برای اسلامی شدن باید اخلاق اسلامی در دانشگاه رواج پیدا کند و دید رهبر هم همینطور است. سعه صدر اسلامی رشد پیدا کند. تفکر اسلامی رشد پیدا کند. الآن با یکی از برادران در رابطه با آقای سروش بحث می‌کردیم. حُب آقای سروش برای ما اثبات شد. یعنی حرفی در آن نبود که بحثش بحث فرهنگی نیست. بدون تعارف دعوایش فقط و فقط دعواش تحت عنوان اسلام منهای روحانیت است. حُب اسلام منهای روحانیت خیلی چیزها پشتش خوابیده. شما اینجور نگاه نکنید که فقط شعار اسلام منهای روحانیت می‌دهد. تمام حرکت‌های انحرافی که کشیدند، جبهه‌هایی مثل فرقان تشکیل دادند، با شعار اسلام منهای روحانیت شروع شد. چون وقتی اسلام منهای روحانیت مطرح شود درحقیقت یعنی اسلام منهای اطلاعات اسلام. اسلام منهای خبرگی در مسائل

اسلامی. اسلام منهای اجتهاد در اسلام. هر فرد می‌تواند برای خودش اجتهاد کند. آخر مگر دین اسباب‌بازی است. ما فیزیک و شیمی که علم تجربی است یا دو تا چیز روی هم ریختند به نتیجه هم می‌رسیم برایش متخصص قائلیم. بعد این همه اسناد و مدارک هست، از میان این همه قال صادق و قال باقر و آیات قرآنی باید چیزی دریاورند، متخصص نمی‌خواهد؟ آیا واقعاً متخصص نمی‌خواهد! پس این اسلام منهای روحانیت از آن شعارهای عجیب و غریب است. اگر روحانیت شیعه مثلاً مثل کاتولیزم می‌آمد بهشت را می‌فروخت از این کارها می‌کرد حُب یک جایی داشت. روحانیت شیعه هیچ نوع سختی با تفکرات کاتولیزم ندارد که ما بدنبال پروتستانیزم یا رنسانس اسلامی در دانشگاه‌هایمان باشیم. دکتر صارمی یک حرفی زد می‌گفت من می‌خواستم سخنرانی کنم، وقتی زنده بود بحث می‌کرد، البته آن ایام جوانی ما که در ارشاد صحبت می‌کرد. می‌گفت رنسانس اسلامی ما و شریعتی و تیپ‌های دیگر رنسانس اسلامی را راه می‌اندازیم. حُب رنسانس حالا شما ببینید چه هست؟ یعنی اصلاً وقتی در مقابل کاتولیزم بحث می‌شود، عقایدی که بحث می‌شود، بحث‌های دیگری که بعداً می‌آید تحت عنوان او مانیزم، بحث دین را در آن زمان چگونه مطرح می‌کنند. آیا شیعه چنین شرایطی را داشته اصلاً چیزی تحت عنوان رنسانس اسلامی داشته باشیم؟ حالا احیای تفکرات اسلامی را ما از اقبال می‌توانیم بپذیریم. یعنی من فکر می‌کنم چیزی که اقبال گفته چیز قشنگی است. احیای تفکرات اسلامی. ما داریم، بله عصر حضرت امام عصر احیای تفکر اسلامی است. احیای تفکر حکومتی اسلامی بوده. یعنی قرن‌ها ما حکومت را بوسیده و کنار گذاشته بودیم، حضرت امام به ما فهماند که اسلام برای حکومت است. مثالی برای شما بزنم تا موضوع روشن‌تر شود. حضرت امام موسی کاظم را وقتی مثال برای ما می‌زنند همیشه یاد غل و زنجیر می‌افتیم که آی حضرت را آوردند و اسب حضرت آنقدر زنجیر به دستش بود که وقتی حضرت را داشتند حمل می‌کردند که ببرند و دفن کنند، این قدر روی زمین می‌کشیدند که می‌گفتند جثه به این لاغری همه در باره این چیزها می‌شنویم. زندان حضرت. زندان حضرت یک دفعه آقای جوادی آملی حرف قشنگی به من فرمودند. فرمودند تو این همه درباره حضرت موسی بن جعفر شنیدی امام موسی کاظم جز زندان دیدی کس دیگر حرف درس حسابی بزند؟ گفتیم: انصافاً نه ما همه یک امامی که در گوشه زندان نشسته دارد عبادت می‌کند، همه هم این برداشتمان بوده و این را



برایمان جا انداختند. ایشان مثالی فرمودند وقتی در زمان هارون الرشید حضرت بیرون بودند، هارون الرشید آدم بسیار باسیاستی بود. حُب می‌دانید یکی از کسانی که ادعا کرده بود خورشید کجا می‌روی که در سرزمین ما نتابی، می‌گویند دو نفر این ادعا را کردند یکی ملکه و یکتوریا بود چون هم هندوستان را داشت هم انگلیس از لحاظ طلوع و غروب خورشید این حالت را داشت، و یکی دیگر هم هارون بوده. یعنی اینقدر سرزمین اسلام پهناور. هارون رو به حضرت می‌کند و می‌گوید آقا دعوی اصلی بین ما فدک است. مگر از فدک شروع نشد؟ گرفتن فدک توسط خلیفه اول این دعوها را افتاد. ما می‌خواهیم فدک را برگردانیم. حضرت می‌گویند هارون درگذر. می‌گوید نه من باید فدک را به شما بدهم. می‌گوید نه هارون درگذر. اصرار، انکار، اصرار، انکار، تا عاقبت می‌گویند مشخص بفرمایید فدک کجاست تا آنجا را در اختیار شما بگذارم. خب خیلی‌ها هم می‌دانیم که در تاریخ فدک یک باغی بوده در مدینه که از آن حضرت فاطمه زهرا(س) بوده و خود پیامبر داده بوده. و این هم معلوم بوده که مال کیست و چگونه باید از آن استفاده شود. و بعد هم من حالا نمی‌خواهم وارد بحث‌هایش شوم که چگونه گرفته شد و خطبه حضرت فاطمه زهرا را بحث نمی‌کنم که آیا فدک غصب شد یا نشد. حضرت امام موسی کاظم رو به هارون می‌کنند و می‌گویند که اگر تو واقعاً می‌خواهی فدک را بدهی من حدود فدک را می‌گویم. فدک از جنوب فلان منطقه آفریقا، از شرق فلان منطقه چین، از غرب فلان منطقه فرنگ، و حدود حکومت هارون را می‌گویند. این فرمایش آقای جوادی آملی است. آقای جوادی آملی فرمودند که هارون جا می‌خورد می‌گوید آقا این که محدوده حکومت من است. حضرت فرمود فدک مگر جز مسئله حکومت است؟ امام موسی کاظم که دائم ما می‌گوییم در غل و زنجیر و گوشه زندان همیشه در حال دعا می‌خواند، زندان‌بانانش را یکی یکی مسلمان می‌کرد، شیعه می‌کرد، حرفش این است. مگر فدک جز حکومت است؟ تفکر اسلامی مگر جز حکومت است؟ یعنی حضرت اباعبدالله اگر صحبت می‌کرد، امر به معروف و نهی از منکر در مقابل یزیدی‌ها می‌کرد، مگر جز مسئله حکومت را مطرح می‌کرد؟ تا حکومت اسلامی وجود نداشته نباشد، امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد. فقه وجود ندارد. فقه سنتی که امام می‌گویند فقه جوهری ما حکومت را می‌خواهیم اجرا کنیم اگر حکومت دست ما نباشد فقه معنی نمی‌دهد. آن وقت فقه تمام باب عبادت می‌شود.

برو فقط نماز بخوان و روزه بگیر. تمام شد و رفت. بقیه یعنی چه؟ باب دفاع چه معنی می‌دهد؟ اگر حکومت دست تو نباشد دفاع چه معنایی می‌دهد؟ بقیهٔ رسائلی که در حکومت اسلامی هست چه معنایی می‌دهد؟ در حکومت ظلم تو چطور می‌توانی امر به معروف و نهی از منکر می‌توانی کنی؟ حُب معلوم است که باید بنشیننی منتظر ظهور آقا امام زمان. پس اسلام اصلاً بحث حکومتی است. پس بنابراین وقتی ما بحث اسلامی کردن را می‌کنیم، باید در چهارچوبی بحث کنیم که به نتیجه برسیم. اسلامی کردن یعنی چه؟ اسلامی کردن یعنی دخترها باحجاب باشند و پسرها ریش بگذارند؟ اسلامی کردن یعنی در چهارچوب تمام موازینی که اسلام مشخص کرده روابط انسانی تنظیم شود. من فکر می‌کنم هر وقت در دانشگاه ما روابط ما براساس معیارهای اسلامی تنظیم شد، دانشگاه ما دانشگاه اسلامی می‌شود. یعنی چه؟ یعنی یک دکتر ما بخاطر اینکه حالا دوتا فرمول فیزیک یا شیمی یاد گرفته احساس نکند که بگوید نعوذبالله خدا برای چه؟ من تعجب می‌کنم خیلی از آن اروپایی‌ها وقتی که پُر می‌شوند و پخته می‌شوند، اقرار به وجود خدا می‌کنند؛ ما ایرانی‌ها یک عیب داریم وقتی یک کمی می‌رویم دوتا درس می‌خوانیم و دوتا مطلب می‌خوانیم، اولین چیزی که به آن شک قائل می‌شویم خداست. این برای من خیلی جالب است. که این هم من در برداشت‌های غرب‌زدگی و نافی می‌ و کج‌فهمی که ما دچار آن هستیم. فکر می‌کنیم اول خدا را نفی کنیم اصطلاح روشنفکری به ما اطلاق شده. روشنفکری یعنی نفی خدای تبارک و تعالی. و این در فرهنگ ما راه افتاده. روشنفکر و دگراندیش معادل است با کسی که خدا را قبول ندارد. یعنی وقتی گروه‌های مختلف روبروی ما می‌کنند می‌گویند دگراندیش هستیم یکی از بحث‌هایشان این است که خدا را قبول نداریم، دین را قبول نداریم. آخر روشنفکری و روشن‌بینی، متورالفکر بودن چکار دارد به اینکه خدایا دین را قبول نداشته باشد؟ این اسلام خیلی بحث بزرگی است. من نمی‌خواهم بیشتر بازش کنم چون یک موقع بعضی از ریشه‌های اصلی تفکرات هم برای شما باز می‌شود و مایهٔ ناراحتی برای بعضی‌ها خواهد شد. ما اسلامی را حضور معیارهای اسلامی، نیروهای معتقد به اسلام، در چهارچوب‌های دانشگاهی می‌بینیم، نه اینکه در دانشگاه هرکس هر فتنه و هر فساد می‌خواهد بکنید تحت عنوان آزادی برعلیه اسلام و روحانیت بکنند. به هر حال برای این انقلاب خون داده شده. من داشتم برای

یکی از برادرها همین را می‌گفتم. می‌گفتم آمریکا این همه ادعای آزادی بیان و این چیزها در تمام قوانینش می‌کند، سر جنگ عراق و حمله به کویت سانسور خبری کامل کرد. به تمام کسانی که خبر می‌دادند مجازات می‌کرد. امنیت ملی که بازیچه نیست که یک‌دفعه شخصی بگوید آزادی نیست. آزادی نیست. مثلاً آقای گالیندوپل آقای کاپیتول می‌گوید در ایران آزادی نیست چون زنها نمی‌توانند بی‌حجاب بگردند. تو بیا به من ثابت کن. که یکی از نشانه‌های آزادی بی‌حجابی است. بیا این را ثابت کن. من به تو ثابت می‌کنم آثار آزادی یکی از نشانه‌هایش پوشیدگی است. اگر اینطور باشد بحث در حیوانات باید خیلی گسترده‌تر مطرح باشد. چون فرقی بین حیوان پوشیده و حیوان نپوشیده نیست. پس آیا حیوان آزادتر از ماست. این‌که نمی‌شود بحث کرد. یا مثلاً خری که خیلی پالون گذاشته باشد و تمام جاهایش پوشانده، خیلی معذرت می‌خواهم خیلی معذرت می‌خواهم توهین به کسی نشود. می‌خواهم راحت حرف بزنم. این خر پوشش خوب دارد و آزاد نیست مثلاً. و آن خر دیگر که لخت‌پتی می‌گردد آزاد است. اصلاً این اصطلاح قابل فهم و درک است؟ آزادی که این چیزها نیست.

● ما معتقدیم که امنیت کشور عزیز ما با حفظ حزب‌الله ممکن است. درحالی‌که در ادارات و وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها به حزب‌الله ظلم می‌شود. نظر شما چیست؟  
 ○ نگاه کنید، کشور مال همه ایرانی‌هاست. این نکته است. ما در مورد پاسپورت دادن، هر ضدانقلاب خارج از کشور درخواست پاسپورت کند به او پاسپورت می‌دهیم و می‌تواند به کشور برگردد. اگر این حق‌الناس داشته باشد، شکایت از او کنند، ما می‌توانیم دادگاهش کنیم و وگرنه کاریش نمی‌کنیم. چون در حقیقت امام خط را در فرمایشهای خودشان و وصیت‌نامه الهی‌شان برای نسل آینده مشخص کرده. ما گذشته را کنار گذاشتیم. ایران مال کل ایرانیان است. ایران مال حزب‌الله تنها نیست. اما سنگر اصلی دفاع از اسلام و ولایت فقیه حزب‌الله است. این طبیعی است که هر کشوری یک سری جان برکف دارد که اینها حامیان اصلی حکومت هستند. الحمدلله ما در ایران نیرویی داریم به اسم حزب‌الله که حامیان اصلی حکومت هستند. این دو بحث جداست. یک وقت شما می‌گویید کشور مال حزب‌الله است؟ نه. کشور ما مسلمین است؟ نه. الآن در کشور ما ارمنی داریم،

یهودی داریم، انواع و اقسام ادیان در ایران هست. اینها همه ایرانی هستند و دارند زندگی می‌کنند. ما هیچ وقت نمی‌گوییم کشور مال حزب‌الله است. ولی بله سنگر اصلی دفاع از تمامیت ارضی کشور حزب‌الله بوده، در جبهه ثابت کرد. وقتی که بقیه داشتند تفریح می‌کردند، حزب‌الله می‌رفت گلوله می‌خورد و مملکت را حفظ می‌کرد. سنگر حفاظت از امنیت کشور حزب‌الله بوده وقتی بقیه توطئه می‌کردند، حزب‌الله در کوچه‌ها ایستاده بود و مقابله با توطئه گروه‌ها می‌کرد. در دانشگاه‌ها مقابله با توطئه می‌کرد. این دو مقوله جد است. بیایید این دو مقوله را از هم جدا کنید. در ایران هر ایرانی می‌تواند زندگی کند. ولی در حقیقت حافظ نظام حزب‌الله است و روی حزب‌الله سرمایه‌گذاری شده اگرچه حافظ یک مملکت کل آحاد مردم آن مملکت هستند.

● نظر شما در باره اظهارات آقای بشارتی در آذربایجان چیست؟

○ من منظور شما از اظهارات ایشان را نمی‌دانم چیست؟ که بگویم. چی فرموده‌اند؟

● (نامفهوم)

○ خدا از ایشان راضی است. حتماً خدا از ایشان راضی است. این طبیعی است. نگاه کنید آقای بشارتی که معصوم نیست، اشتباه می‌کند. حضرت علی بن ابی طالب معصوم بود و اشتباه نمی‌کرد. پس استاندارهایش درست انتخاب می‌کرد. آقای بشارتی چون معصوم نیست و اشتباه می‌کند، طبیعتاً استاندارهایش اشتباه هم انتخاب کند متوجه هم نمی‌شد. پس طبیعی است که با علی بن ابی طالب قابل مقایسه نباشد.

● (نامفهوم)

○ نه ایشان فرمودند که حضرت علی بن ابی طالب دچار اشتباه شده مشکل با استاندارهایش داشتند، ولی من ندارم. یعنی استاندارهایم را بهتر انتخاب کردم. بنده عرض کردم علی بن ابی طالب معصوم بود این نکته دیگر همه گرفتند. آقای بشارتی که معصوم نیستند اشتباه می‌کنند یعنی ممکن است در بیاناتشان اشتباه کنند.

## ● (نامفهوم)

○ آخر ده تا سؤال نوشتید چه کار کنم اینها هم جواب ندهم می‌گویند یک سؤال جواب داد. از زیر بقیه سؤالها هم دررفت. محیط دانشگاهی اینطوری است. ما که بهتر از شما می‌دانیم چه کار کنیم. این را جواب ندهم بگذاریم یکی دیگر جواب بدهم؟

## ● (نامفهوم)

○ من هرکدام برگه‌ها از این به بعد یک سؤال جواب می‌دهم. کسی ناراحت نشود بگوید چرا سؤال دوم را جواب نداد.

## ● (نامفهوم)

○ والا ما انتخاب که بین اینها نکردم. بیرسید هر سؤالی که لازم می‌دانید من جواب می‌دهم. اول هم گفتم. چیزی که اینجا نمی‌پوشانم. ولی تا حدی که به طرف توهین نشود. شما مثلاً وزیر کشور را اینجا من زیر سؤال ببرم که، خیلی معذرت می‌خواهم، مثلاً یکی از روزنامه‌های ضدانقلاب نوشته بود وزیر کشور ایران آنقدر درجه‌اش بالا رفته که ارتباط مستقیم با خدا برقرار کرده، چون فهمیده خدا از او راضی است. خُب آخر نعوذ بالله پیغمبر هیچ وقت ادعا نکرد که خدا از من راضی است. حالا ایشان یک اشتباهی کرده معصوم که نیست. من اینجا او را بگویم بعاطر اشتباهی که کرده. این انتظار را از من نداشته باشید که وزیر کشور را خراب کنم به خاطر اشتباهی که کرده. ایشان از این صحبتها زیاد داشته. ایشان تشریف برده کردستان، در کردستان گفته بودند که ما به این جمع بندی رسیدیم که مثل آمریکایی‌ها یک نیروی واکنش سریع برای برخورد با ضدانقلاب گردی تشکیل بدهیم. حالا اصلاً این حرف در کردستان معنی می‌دهد؟ کردستان امن امن است. نیروی واکنش سریع، مثل آمریکایی‌ها آن وقت؟ حالا این حرفی است که ایشان زدند. حالا من این را بچسبم بگویم که چرا آقای بشارتی چرا این حرف را زده؟ در این مملکت خیلی از این حرفها هست. یکی از مشکلات جمهوری اسلامی ما این است که هرکسی در مملکت می‌تواند حرف بزند. شش میلیارد در بانک گم شده بود، یکی می‌گفت ۱۲۰ میلیارد است، یکی می‌گفت ۱۲۳ میلیارد است، یکی می‌گفت یک مقدار دیگر در این وسط گم شده

یکی از مشکلات جمهوری اسلامی این است که هرکسی می‌تواند حرف بزند و هرکس هم خیر پخش می‌کند. یکی از آقایان ائمه جمعه یک دفعه برگشت به من گفت، این واقعاً نکته جالبی است، آقا از شما واقعاً انتقاد دارم. گفتم چرا حاج آقا؟ گفت این فلان کس را که مقام معظم رهبری بالای سازمان گذاشت یک اختلاس کلان کرد. رو به خارج از کشور رفت شما رفتید آمپول زدید و او را آوردید. بعد از مدتی دوباره سر همان کار رفت. دوباره اختلاس کرد. دوباره رفت من شنیدم آمپول زدید و او را آوردید. الان اخیراً چرا حکم ایشان را خواندند و گفتند آقا دوباره به ایشان حکم داد؟ بابا آخر آدم مقداری در چهارچوب فکر کنند. گفتم حاج آقا این حرف که شما می‌زنید می‌دانید که چه جور دارید کل مملکت را زیر سؤال می‌برید؟ آیا ممکن است که امام جمعه این حرف را بزند؟ من گرفتم بار اول آمد طرف دررفت و اختلاس کرد ما هم به قول شما آمپولی داریم که این آمپول مال نمی‌دانم که جمهوری اسلامی هم از اول این آمپول هم مشهور شده. توده‌ای‌ها اعتراف می‌کردند و می‌گفتند ایرانی هم آمپول دارند. آمریکایی‌ها اعتراف می‌کردند می‌گفتند ایرانی‌ها آمپول دارند. ما گفتیم که چقدر تکنولوژی ما پیشرفته است که ما آمپول داریم و می‌زنیم اینها اعتراف می‌کنند، ولی امریکا و اسرائیل و دیگر جاها نمی‌توانند اینها به اعتراف دریاورند. یعنی کسی این آمپول را به من نشان بدهد من یکی که خیلی شاد می‌شوم. چون که کلی از مشکلات امنیت حل می‌شود. حالا این چه آمپولی بود که رفتیم خارج از کشور به او زدیم و او را آوردیم. بار دوم چطور سرکارگذاشتن ما کنترل نکردیم؟ بار دوم هم دررفت دوباره ما به او آمپول زدیم آوردیم. چطور آقا به او حکم داد؟ آخر چطور آدم می‌تواند این همه تحت تأثیر شایعه قرار بگیرد. اول که یکی از برادران به من گفت این فرج سرکوهی که شما گفتید آلمان گفته به آلمان وارد نشد. گفتم به هیچ وجه آلمانها چنین حرفی نزدند. ما ۴۵ روز با آلمان‌ها پافشاری کردیم که فقط کتاباً به ما بنویسید که فرج سرکوهی به آلمان وارد شده یا نه، نکردند. زن اولش در آنجا مصاحبه کرد گفت من مراجعه کردم وارد نشده. بعد با داخل کشور تماس می‌گیرد. دوستش می‌گوید که تو که گفتی فرج وارد نشده اینطور که نمی‌شود. فرج با این پرواز آمده تمام مشخصاتش هست. چطور گفتی سراغ پلیس رفتی؟ می‌گوید نه اینجا خرج خیلی زیاد است من نمی‌توانم پی‌گیری کنم. فرج یا می‌آید آلمان یا نمی‌آید. به‌هرصورت ما برعلیه جمهوری اسلامی که می‌توانیم از این استفاده کنیم

حالا خود ما دیگر اینطوری نشویم که بیاییم بعضی از مسائل را مطرح کنیم که باز خودمان گرفتار شویم.

تهدیدهای امریکا در مورد ایران را من گفتم. این سؤال جواب دادم.

● شما، حرف از دموکراسی زدید پس جواب بدهید چرا کسی که در تبریز رأی اول را در انتخابات بدست آورده بدون اینکه خودش خیر داشته باشد اعلام شد که انصراف داده است؟

○ من نمی دانم که این شخص که بوده چون این چنین نماینده ای تا آنجایی که من می دانم نداشتیم. که آیا در تبریز کسی اعلام انصراف کرده. یک نفر از آقایان بود که اعلام انصراف کرد، ولی خودش شخصاً اعلام انصراف کرد. کسی برایش اعلام انصراف نکرد. و علت داشت مسائل شخصی داشت و درست نیست که من مسائل شخصی افراد را باز کنم. و بعد هم خودش قانع شد. شما مطمئن باشید که ما کاسه از آش داغتر نیستیم. خودش اگر می دانست حرفش خریدار دارد و آن مسائل بجا نیست و انصرافش به جایی نیست آنقدر شلوغ راه می انداخت که نمایندگی به این راحتی از دستش نرود. پس مطمئن باشید که انصراف دلیل داشت. ما در جمهوری اسلامی اتفاقاً در انتخابات مسائل آزادی خیلی رعایت می شود. در انتخابات جزو کشورهایی هستیم که به علتی از جناح های مختلف بر سر صندوقها حضور دارند، مسئله آزادی انتخابات بسیار دقیق رعایت می شود و این را من قاطعانه می گویم. سر همین هم بعد بیاید با من بحث کنید. اسم و مشخصات بدهید. اگر توانستید این را واقعاً به من ثابت کنید و من هم به شما نتوانستم ثابت کنم که این آقا چه مشکلی داشته که خودش انصراف داده، چون الان در ذهن من نیست و نمی دانم از ایشان حرف بزنم. آن وقت من حاضر هستم که در همین جمع اعلام کنم که کلاً انتخابات جمهوری اسلامی در آن منطقه باطل است. ولی مطمئن هستم که چنین چیزی نداشتیم. ما برای انتخابات انواع سیکل ها را می گذرانیم. یعنی فقط این نیست که فقط شورای نگهبان تصمیم بگیرد. کاندید که می آید وزارت کشور یک سیکل می گذارند، وزارت اطلاعات یک سیکل می گذارند، در استان خودش در شورای نظارت یک سیکل می گذارند. انتخابات ما یک انتخابات بسیار پیچیده ای است و مراحل چک و بالانس بسیار زیادی دارد که به این راحتی کسی نمی تواند دست به صندوق ببرد یا مشکلی ایجاد کند.

● فرمودند قضیه دادگاه میکونوس از دیدگاه شما جوسازی است یا یک واقعیت؟  
 ○ دادگاه میکونوس یک واقعیت است. یعنی اینکه دادگاهی تشکیل شده، عده‌ای را در دادگاه بردند و آنها را دارند محاکمه می‌کنند و ما مشول وزارت اطلاعات، وزیر خارجه، و آقای هاشمی و مقام معظم رهبری را بحث کردند که حکم می‌خواهند صادر کنند و گفتند اینها در این جریان اینها دست داشتند این یک واقعیت است. ولی آیا کار آلمان‌هاست یا اسرائیلی‌ها، این کار اسرائیلی است. یعنی جناحی که بسیار به آلمان‌ها فشار می‌آورد. کُهل هم در پیام محرمانه برای آقای هاشمی هم در پیام کتبی به نوعی این را رسانده، چندبار که اشمیت پاور را هم رساند که ما هم خودمان دچار فشار داخلی هستیم و نمی‌توانیم جلو این جو را بگیریم. و این جوی است که دارند جلو می‌برند. حالا چگونه به نتیجه برسد آن بحث دیگری است که انشاءالله چه می‌شود. ولی آیا ایران بوده که چنین جریانی پیش آورده و اینها که گیر افتادند ایرانی هستند. خیر. این اگر بحث و سؤال است. اظهار نگرانی گسترش پیدا کرده ما مشکل امنیتی‌مان گسترش پیدا می‌کند. جمهوری اسلامی سیاستش بر گسترش طبقه متوسط بود، خصوصاً در برنامه توسعه بحث‌هایی که ما در شورای عالی امنیت ملی می‌کردیم، کوششمان براین بوده که جو طبقه غنی و فقیر را کم کنیم، ولی بدون تعارف. ما یکسری ثروتهای بادآورده‌ای را یک عده قبلاً داشتند و خارج کردند، بعد از انقلاب نسبتاً فاصله بین غنی و فقیر کم شده بود. ولی با کلاشی‌هایی که یک عده در دوران جنگ کردند و یک‌شبه ثروتمند شدند، ما الآن شاهد یک فاصله بین یک طبقه غنی خاص و یک طبقه فقیر خاص هستیم. یعنی در تهران خانه داریم که یک میلیارد تومان قیمت است. این خیلی بحث است. ماشین داریم که طرف راحت انداخته زیر پایش سی میلیون تومان قیمت دارد. یا آن ماشین مازوروی ایتالیایی که چقدر فقط سه میلیون تومان پول مثلاً بیمه‌اش بود. اینها نشان می‌دهد که ما به هرصورت یک سری مشکلاتی از لحاظ تقسیم ثروت در کشور داریم. این یک حقیقت است که ما خودمان درک می‌کنیم. تقسیم ثروت اگر در کشور اگر عادلانه نباشد یا در حقیقت تبعیض وجود داشته باشد، تبعیض فقط در مسائل اقتصادی نیست در مسائل اجتماعی هم هست، شما مثلاً بیایی بگویی فارس و کرد. این تبعیض است، یعنی اینکه شهروند کرد را درجه دو حساب کردی فارس درجه یک. بلوچ و مثلاً خلق عرب. اینها را جدا کنی تمام این تبعیضات در امنیت کشور تأثیر



منفی خواهد گذاشت. و ما دیدگاهمان این است که کلیه این تبعیضات به نوعی که در توان ما هست، بعضی چیزها قابل حل نیست. می‌بینیم که طرف دست به یک معامله زده یک دفعه ثروتمند شده به این راحتی هم نمی‌توانی یک دفعه سندی پیدا کنی که اموالش را بگیری نه برخورد خاصی می‌توانی با او انجام دهی، پول را هم به جیب زده. این مشکلاتی است که ما با آن روبرو هستیم و امیدواریم که بتوانیم درازمدت همین سیاست توسعه را که در برنامه آقای هاشمی بوده، یعنی گسترش طبقه متوسط و سیاست حضرت امام هم بوده، یعنی جمهوری اسلامی نیامده که غنی‌ها را فقیر کند. جمهوری اسلامی آمده که فقیرها را طبقه متوسط کند و غنی‌ها را هم به طبقه متوسط بکشد. یعنی درحقیقت ما کوششمان این است که تقسیم ثروت عادلانه باشد. براساس قسط باشد. که این را جزو سیاستهای اساسی دولت است و من فکر می‌کنم که موفق است. یعنی طبقه متوسط رو به گسترش است.

این هم یک سؤال از ایشان جواب دادیم.

● سؤال من این است که چرا جنایاتی که منافقین در ایران مرتکب می‌شوند به قدر کافی از طریق رسانه‌ها اعلام نمی‌شود، بجز حرفهای خیلی سنگین یا ضربه‌های خیلی سنگین یا خبرهای خیلی سنگین، نمی‌دانم، بیشترین کارهای ایشان مخفی می‌ماند. بعضاً عاقبت کار این افراد به عنوان مثال کسانی که در بمب‌گذارها شرکت می‌کنند دقیقاً مشخص نمی‌شود. چرا؟ به نظر من ایده‌های این افراد تا زمانی که برای مردم آشکار نشود به راحتی افراد ساده فریب می‌خورند و پذیرای اندیشه‌های آنها می‌شوند. با توجه به اینکه برای حرفهای بی‌اساس خود استدلال و جواب دارند، هرچند هم درست نیست. درضمن متشکر می‌شوم اگر نظر شما راجع به اندیشه دکتر سروش

○ این سؤال دوم می‌شود اما من خودم عقیده دارم که باید در مورد سروش صحبت شود. در رابطه با منافقین یک سیستمی که ما داریم، یک، ما با هر عامل بمب‌گذار که بمب وارد کشور کند یا کسی را ترور کند، حکمش اعدام است. یعنی سیستم قضایی کشور حکم این طرف را اعدام می‌داند، تعارف هم ندارد. توی زاهدان شما دیدید که با اینکه می‌خواست امام جمعه مسجد اهل سنت را بکشد، مسجد مکی، و بمب را در مسجد مکی بگذارد، بعد از آن واقعه‌ای هم بود که در حرم مطهر امام‌رضا(ع) اتفاق

افتاده بود و یک عده‌ای می‌خواستند از این به‌عنوان دعوی شیعه و سنی استفاده کنند. ما فرد بمب‌گذار را بردیم در خود زاهدان اعدام کردیم. که نیروی انتظامی او را به آنجا برد و با هماهنگی قوه قضائیه در خود زاهدان اعدام شد. هر بمب‌گذاری که وارد کشور می‌شود و اقدامات تروریستی می‌کند، حکمش اعدام است. مگر اینکه دلیلی بر تخفیف او پیدا شود که در پرونده‌اش بعد معلوم می‌شود، مثل اینکه خودش بمب تحویل دهد. یا همکاری‌های خاصی کرده باشد و شبکه‌هایی معرفی کرده باشد. این قاعده است. اما حکم بمب‌گذار در مملکت اعدام است. جاسوس برای کشور در حال نبرد هم حکمش اعدام است. اینها حکم‌های مشخصی است. اعدام‌ها هم اعلام می‌شود. هیچ وقت نبوده که اعلام نشود. اگر می‌بینید شما بعضی از موارد بمب‌ها وارد کشور می‌شود و ما می‌گیریم اعلام نمی‌شود، علت این است که حکم اعدام نخورده است به همین خاطر اعلام نشده. وگرنه اعدام‌ها اعلام می‌شود. اما در رابطه با اینکه چرا ما نشر این چیزها از طریق رسانه‌ها اعلام نمی‌کنیم، یک سیستم امنیتی هیچ وقت نمی‌آید تمام ریز و بم مسائل امنیتی که در کشور اتفاق می‌افتد بگوید. هیچ جای دنیا، الآن شما ببینید تا انفجارها در نیویورک یا در ایالت‌های دیگر آمریکا انجام نشد، سرویس آمریکا به هیچ وجه قبول نکرد که یک سری گروه‌های داخلی آمریکا دارند فعالیت می‌کنند. در صورتی که سالیان سال اف. بی. آی روی این گروه‌ها کار می‌کرد. اما اینکه توجیه کنیم چرا؟ ما سعی می‌کنیم که توجیه کنیم یعنی از خیلی بریده‌هایی که از خارج از کشور یعنی آمدند یعنی کسانی که از سازمان جدا شدند در رده‌های بالا بودند، اینها در داخل کشور تبلیغات کردند. کسانی که در ایران حکم اعدام خورده بودند ما از رهبری عفو رهبری گرفتیم رد کردیم رفتند. مثلاً سعید شاهسوندی کسی بود که در عملیات مرصاد بود، مسئول رادیو منافقین و عضو مرکزیت سازمان بود، ما عفو رهبری گرفتیم و با زن و بچه‌اش فرستادیم به آلمان رفتند و الآن هم در آلمان زندگی می‌کنند. یعنی از این لحاظ مشکلی ندارد که نظام بخواهد با اعدام پاسخ‌گو باشد. چرا، در یک مقطعی ما جز کشتن راهی نداشتیم. چون آنها می‌کشتند و هیچ راهی جز مقابله نبود. ولی الآن نظام نیازی برای کشتن و اعدام ندارد. و به همین خاطر نیازی هم به تبلیغ ندارد، چون فکر می‌کنیم حجم فعالیت منافقین در آن حد نیست که کسی را جذب کند که ما بخواهیم بر علیه آن جذب تبلیغات کنیم. اما اگر کسانی علاقه‌مند باشند بخواهند بیشتر در

مورد سازمان منافقین بدانند، تحت عنوان سازمان مجاهدین خلق، می‌توانند مراجعه کنند، ما بروشورهایشان را در اختیارتان می‌گذاریم، کتابهای جدیدشان در اختیارتان می‌گذاریم، و هیچ مشکلی هم نداریم که در محیط‌های دانشگاه خوانده شود، چون به نظر خود ما خیلی از آنها جواب‌های خودشان را داده‌اند. یعنی الآن حدود ۱۴-۱۳ جلد را بریده‌های سازمان یعنی جداشده‌های سازمان چاپ کرده‌اند که وضعیت سازمان را کاملاً مشخص کرده و سازمان به‌عنوان یک نیروی مطرح در مسائل امنیتی کشور ما الآن مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. ما مسائل فرهنگی در اولویت بیشتری برابمان قرار دارد در مسائل امنیتی‌مان تا مسائلی نظیر سازمان.

خب این سؤال هم باز در مورد دکتر سروش است. بگذارید من یک بحثی را کلاً در مورد دکتر سروش بکنم که چون چندتا سؤال دیگر هم، بعدی هم باز دکتر سروش است. دکتر سروش را که در محیط‌های دانشگاهی شما می‌دانید که جزء اعضای شورای فرهنگی بود، یکی از کسانی بود که بحث اسلامی شدن دانشگاه‌ها را جزء کارهایی که پی‌گیری می‌کرد، از نفرت اولیه خود دکتر سروش بود. از نیروهای قدیمی انجمن اسلامی دانشجویان در انگلیس بود. اسم اصلیش آقای حاج فرج است. و بعد از تحصیلات که در خارج کرد به ایران آمد. دعوی اصلی دکتر سروش از زمانی شروع شد که از ریاست شورای فرهنگی کنار گذاشته شده این دعوا دامنه زده شد دامنه زده شد، آهسته‌آهسته مباحث گسترش پیدا کرد، و یک سری کینه‌های بین سروش و یک سری مخالفین عقیده‌اش ایجاد شد. بطوری که سروش مشخصاً برای چندتا از دانشگاه‌های کشور که دعوت می‌شوند، پشت جریانات دانشجویی را که نگاه می‌کردیم می‌دیدیم جبهه ملی‌های سابق، توده‌ای‌ها، وابستگان به گروه امت سابق یا جنبش مسلمانان مبارز، یعنی طرفداران دکتر پیمان و نهضت آزادی پشت این جریان است. یعنی در حقیقت یک قالب دانشجویی در جلو کار هست. یک عده بچه‌های انجمن اسلامی دوست دارند که سروش بیاید در جاهای مختلف با گرایشات خاص بحث‌هایش را بکند. ولی پشت جریان را که ما نگاه می‌کردیم، مثلاً در زنجان. در زنجان کامل برای ما ثابت شد گروه‌های ضد جمهوری اسلامی کل دعوت و برنامه دکتر سروش را سازماندهی کرده. یا در دانشگاه‌های دیگر. این بحث را چند بار به دکتر سروش آن تشکیلاتی که مسئول این کار بود تذکر دادند به او گفتند. حتی یک مدتی که دکتر سروش فهمید در یکی از استانها سخنرانی کرد، در آن

جلسه بخاطر اینکه به او تذکر داده شده بود بر علیه روحانیت موضع گیری نکرد و حرف عادی زد و آمد. که در آن جلسه طردش کردند و بعد ما خودمان به دکتر سروش نشان دادیم اظهاراتی را که بعضی از دعوت کنندگانش گفته بودند گفتند ما او را آوردیم که آخوندها را بهم بیچد. آمد یک مشت بحث اسلامی کرد و رفت. ما این را که نمی خواستیم. یعنی پشت جریان دکتر سروش یک سری مسائل دیگری بود که در محیط های دانشگاهی اینها مشخصاً بروز نکرد. و آهسته آهسته به این بحث دامن زده شد. متأسفانه از طرف آقایان حوزه هم همین طور برخورد شد. یعنی آنها هم به بحث دامن زدند و کشیدند به اصل جریان که سروش در مورد اسلام بدون روحانیت بحث می کند. در صورتیکه من عرض کردم وقتی شما نگاه می کنید مباحثی را که الان سروش بحث کرده با مباحثی که دکتر شایگان پخش کرده و الان بین دانشجویها کتابش دست به دست می گردد، زیر آسمانهای جهان، زمین تا آسمان تفاوت است. یعنی اصلاً دکتر شایگان ریشه دین را کلاً زده است گفته که دین اصلاً معنی نمی دهد، ایدئولوژی معنی نمی دهد، حکومت دینی معنی نمی دهد. در صورتی که این راحت دست همه می گردد. ولی دکتر سروش یک دفعه گل کرد. یعنی یک سری جناح های سیاسی در کشور این را وسیله ای دیدند برای حل اختلافات خودش دیدند. در دانشگاه و محیط های دانشجویی هم این نیست که یک جناح خاص وجود داشته باشد. هر جناحی می خواهد خط خودش جلو ببرد. و خیلی ها هم نگاه می کنند مد روز چیست. مدتی متأسفانه مد روز دکتر سروش بود. و ما دیدیم که در محیط های دانشگاهی عوض اینکه یک محیط برای بحث اساسی ایجاد شود، یک محیط برای تشنج دانشجویی ایجاد می شود. یعنی مبحث دکتر سروش عوض اینکه روشنگر عقاید برای دانشجویان باشد و یک سری تفکراتی را برای دانشجویان باز کند، دارد وسیله ای سیاسی برای درگیری های جناحی پشت پرده می شود و دامن زدن به مسائل دانشگاهی می شود. که خُب با این موضوع برخورد شد. با دکتر سروش حتی پیشنهاد شد که مباحثش را در یک مباحثه ای، که تیپ هایی مثل آقای لاریجانی آقای مصباح و کسان دیگری هستند، چند نفر دیگر بنشینند و مباحث شروع کنند که دکتر سروش حاضر نشد. گفت من حاضر با مباحثه با کسی نیستم. اگر چه در بیرون اعلام می کرد من حاضر. من خودم حتی این موضوع را حتی از آقای دکتر لاریجانی رئیس صداوسیما پی گیری کردم. گفتم من فکر می کنم مبحث دکتر سروش آنقدر برای ما جا

دارد که حتی یک مباحثه تلویزیونی گذاشته باشد. یادتان می‌آید که شهید بهشتی، خدا رحمتش کند، آن اوایل که توده‌ای‌ها و همه دور گرفته بودند، یک بحث قشنگی کرد. یک عده از آقایان به شهید بهشتی حمله کردند که یعنی چه تو می‌روی با توده‌ای‌ها صحبت می‌کنی؟ شهید بهشتی می‌گفت من این حرفی که می‌زنم، عقیده‌ای که دارم، اعتقادی که به اسلام دارم یا منطقی است یا غیرمنطقی است. اگر منطقی است که از آن دفاع می‌کنم. اگر غیرمنطقی است و یک سری توده‌ای می‌توانند زیرآب حرف سن را بزنند که بگذارید بزنند. و شما یادتان می‌آید که شهید بهشتی چه مباحثه‌های گرمی داشت. سن خودم شرایط فعلی مملکت را همین می‌بینم. یعنی احساس می‌کنم ما نیاز به تیپ‌هایی مثل شهید بهشتی داریم که بیایند بنشینند مباحثه کنند و جو را باز کنند و بحث کنند. چرا بحث نشود؟ شما در مورد فلان کاندید ریاست جمهوری حرف دارید چرا بحث نشود؟ در مورد انتخابات فلان جا بحث دارید چرا بحث نشود؟ چه اشکالی دارد؟ یعنی یا ما دلیل داریم یا نداریم این طرف را همینطور حذف کردیم. اگر دلیل داریم که دلیل می‌گوییم. اگر نه دلیل نداریم پس بگذارید اقلاً طرف مقابل بفهمد که ما دلیل نداریم. سن احساسم این است که زمان برای دکتر سروش اینطوری درست‌تر جلوتر می‌رفت که به جای اینکه به انگلیس برود، قبول کند در ایران بماند و بحث‌هایش را ارائه کند. اما در انگلیس رفته نشسته هیچ کاری هم ندارد خودش هم بسیار سرخورده است. دوهفته پیش کوشش می‌کرد که به آمریکا برود کارهایش درست نشد. بعد وسیله‌ای شده که الان سرویس‌های بیگانه با او تماس می‌گیرند. آلمانها تماس گرفتند که او را ببرند. سرویس اطلاعاتی انگلستان خودش تماس گرفته. یعنی دکتر سروش به‌عنوان یک مباحثی می‌شود که با او جمهوری اسلامی را بکوبند. و ثباً مطمئناً جمهوری اسلامی اجازه نمی‌دهد که هرکسی وسیله دست سرویس‌های بیگانه قرار بگیرند. حالا این فرج سرکوهی خیلی جالب به بچه‌ها گفته بود که شما نمی‌دانید سرویس آلمان چندبار به من پیشنهاد کرد که تو نرو و خودت را نشان نده ما حاضریم ماهی ۵۰۰۰ مارک به تو بدهیم و در مؤسسه هانشیرگ هم به تو یک جایگاه بدهیم که بروی و تحقیق کنی پیش عباس معروفی. ولی برگشت. یعنی دشمن دارد کار می‌کند. عباس معروفی در طول تاریخ اصلاً وجود نداشته که در یک کشوری، در کشور خود آدم به او پناهندگی بدهند. عباس معروفی در خانه‌اش سفارت آلمان پناهندگیش بردگفت بلند شو برو در رابطه

با جناح‌های اسلامی در ادبیات فعلی ایران و صحنه هنر ایران مطلب بنویس. الآن در مؤسسه هانشبرگ نشسته ماهی ۲۵۰۰ مارک حقوق می‌گیرد و در مورد شخصیت‌های مختلف که در وزارت ارشاد هستند (شخصیت‌های اسلامی) برای آلمانها سرویس اطلاعاتی آلمان مقاله می‌نویسد. که بچه‌ها با او تماس گرفتند و گفتند خجالت نمی‌کشی عباس معروفی جزء نیروهای اولیه امور تربیتی آموزش و پرورش زمان شهید رجایی بوده. می‌دانید که چه تیپ نیروهایی گزینش می‌شد برای آن وقت. آخرین باری که قهر کرد و به شمیران رفت با بچه بسیجی‌ها درگیر شده بود که مست بود، عرق بسیار زیادی خورده بود، دو تا خانم را بغل کرده و داشته آنها را می‌بوسیده، که بچه‌ها ریخته بودند در میدان تجریش در روز روشن این غلطها می‌کنی؟ که بعد از مسائل دیگر پیش آمد. ما از پرونده چیزی را داریم اما بیاییم به این راحتی بگوییم خیلی خوب عباس معروفی الآن ۲۵۰۰ مارکی که الآن از سرویس آلمان می‌گیرد و چیزهایی که برای هانشبرگ می‌نویسد چه صدماتی است. خوب ما این را به راحتی قبول کنیم و بگذاریم هر عباس معروفی در مملکت قد علم کند و بر علیه جمهوری اسلامی چیز بنویسد. سعیدی سیرجانی حرف قشنگی به من زد گفت این احسان یارشاطر بهایی است بهایی است اشتباه می‌کنید. گفتم چرا؟ گفت برای اینکه پدرش یهودی بود من می‌دانم و پدرش اصلاً اسم خودش را حاجی گذاشته بود که همه فکر کنند مسلمان است. خود احسان یارشاطر هم یهودی است. تمام پولی را هم که می‌گیرد مستقیماً بنیاد ایرانیکا تغذیه از اسرائیل می‌شود. اصلاً کار امریکا نیست که شما شعار می‌دهید می‌گویید امریکا و بهایی و اینها. زنش بهایی است. قبول. عکس بهاء‌الله من در خانه‌شان رفتم دیدم و شروع به شرح داد. ولی احسان یارشاطر یهودی و یهودی‌زاده است و طبق دستور سرویس اطلاعاتی اسرائیل کار می‌کند. حُب در دانشگاه‌های ما الآن عده‌ای از اساتید به احسان یارشاطر وصل هستند. نامه عاشقانه برایش می‌نویسند. ردودل می‌کنند ۳۰۰ دلار می‌گیرند و یک مقاله برایش تهیه می‌کنند تا توی ایرانیکا بزنند. آیا ما با این اساتید برخورد کردیم؟ نه. تا مادامی که در چهارچوب خاصی دارند ما با آنها کاری نداریم. ولی وقتی می‌بینیم که استاد را تحت پوشش مسافرت علمی به آمریکا می‌کشند و آنجا سرویس اسرائیل با او ملاقات می‌کند، تحت سفر ترکیه می‌کشند به ترکیه چون ترکیه ویزا نمی‌خواهد و آنجا با او ملاقات می‌کند، آن وقت آن استاد را محدود می‌کنیم. حالا بیاییم در دانشگاه نقاره

بزنیم که آقا این استاد سرویس به اطلاعاتی اسرائیل وصل شده بود. نه. تشکیلات اطلاعاتی که این کار نمی‌کند. فردا هم آن استاد می‌آید پخش می‌کند که چون من با اسلامی شدن دانشگاه مخالف بودم من را برداشتند. نمی‌گوید که من چون با افسر اطلاعاتی اسرائیل در ترکیه ملاقات داشتم. اینها مشکلاتی است که ما داریم. سروش در یک محوری افتاد که دیگر درست‌شدنی نبود. الآن عین مخملباف. مخملباف دارد بکوب می‌زند که به امریکا برود. به او هم چندبار ما گفتیم که به نفع تو نیست که به امریکا بروی. تو خودت را جمع جور کن. امریکارفتن که نفع تو نیست. در امریکا چه به تو می‌رسد؟ یک تیپی بلند شود به امریکا برود که تو یک دوره‌ای در هالیوود دیده باشی، کاری کرده آدمهای کارگردان گردن‌کلفت این تیپی تو را جایی داشته باشد. بله بروید بشوید مثل العقادی، العقادی است که مثلاً فیلم محمد رسول‌الله را می‌سازد، فیلم شیر صحرا را می‌سازد. مثل العقاد شوی یا کارگردان سوری شوی یک حرفی — ولی تو که از معادلات خارجی چیزی نمی‌دانی الا اینکه اسباب‌بازی دست سیمای جام‌جم شوی و چندتا رادیو ضدانقلاب. پس این چیزها و بعضی چیزهای پشت پرده که ما نمی‌توانیم بگوییم، حمل بر نداشتن حرف نشود. ما حیثیت مردم را می‌خواهیم حفظ کنیم. فلان نماینده را که ما آمدیم در انتخابات رد کردیم، کلی هم تبلیغات کرده که من چون اینطوری بودم رد شدم، خب ایشان سه یا چهار مورد زنا می‌محصنه داشته. ما بگذاریم این نماینده مجلس شود؟ بگوییم آقای فلان کس بیا اینجا! با این خانم و این خانم شوهردار ارتباط دارید یا نه قبول دارید یا نه؟ خودت برو انصراف بده. حالا در بلندگو بیاییم همه‌جا بگوییم زنا می‌محصنه داشته؟ این اصلاً آبرو و حیثیت برای ما می‌گذارد؟ خُب معلوم است که او هم می‌رود در استانش زست می‌آید که آقا بنده چون طرفدار عقاید فلان بودم، با آخوندها مخالفم، بنده را بیرون انداختند. ما نمی‌توانیم خیلی چیزهای پشت پرده را بگوییم. اگر می‌توانستیم بگوییم که خیلی راحت‌تر بودیم. و انشاءالله یک جوی در مملکت شود که ما بتوانیم بگوییم. من خودم حقیقتاً خسته شدم مطمئن هستم که شما بیشتر از من خسته شدید. یک صلوات بفرستید (صلوات حضار) یک جلسه دیگر بگذاریم که هم

پس‌رخاله و هم کلاه‌قرمزی بیاوریم. و مباحث بیشتری را با هم بحث کنیم.  
 من از پس جواب‌دادن این همه سؤال‌ها بر نمی‌آیم. از صبح من سه‌تا سخنرانی داشتم و الآن گیج‌گیج می‌خورم. وقت قرص‌هایی هم که باید می‌خوردم گذشته.

ساعت ۵ بعد از ظهر باید قرص می‌خوردم که اصلاً یادم رفت. حالا یادم آمد که قرص نخوردم. من باز هستم اگر سؤاها این نوع است، که بگذارید. اگر می‌خواهید فردا صبح بیایم. من از دست شما فرار نمی‌کنم. ولی الآن گیج می‌خورم خودم هم نمی‌فهمم چه می‌گویم. چون سه تا سخنرانی امروز داشتم اصلاً نمی‌فهمم متوجه حرف‌زدنم نیستم. می‌ترسم یک دفعه دست یک عده‌ای را رو کنم. بعضی چیزهای پشت پرده را بگویم، که آن وقت خراب شود. چون گفتم نماینده و سه مورد زنای محصنه احساس کردم که وارد مقوله‌ای می‌شوم که نباید دیگر حرف بزنم. به همین خاطر اگر اجازه دهید همین‌جا تمام کنم. ولی من هستم. اگر دوباره جلسه بگذارند در خدمت شما هستم. بارها هم حاضریم در خدمت شما باشم ولی محدوده‌ای که آبروی مردم حفظ شود. شما نگاه کنید در یک استان ما یک مدیری برداشتیم، ۱۶ مورد زنای محصنه داشته. چهارسال و نیم سابقه جبهه. درصد بالای جانبازی. حالا من اینجا بیایم دست به بناگوشم بزنم و بگویم آقا ما او را برداشتیم. جانبازها بدانید جانبازهای که از تمام دین و ایمان و همه چیزش برای حفظ اسلام گذشته، بخاطر اینکه یک مورد اینطوری پیدا شد کل جانبازها را زیر سؤال ببریم. نمی‌شود، چون ما به هرصورت اسرار مخفی مردم را می‌دانیم. یک مورد در مورد سروش و خانم اولش بحث شد و نوع برداشتی که با خانم اولش داشت و برخوردی که با خانم دومش داشت، یکی از بچه‌ها رفته بود در یکی از محیط‌های دانشگاهی گفته بود در دانشگاه تهران پخش شد. بسیار برخورد شدیدی کردم. گفتم معنی ندارد تو زندگی شخصیش را گفتی. هرکسی با زنش رفتار خاص خودش را دارد. اینکه در بحث سیاسی ما از سروش برویم از دیدگاهی که با زنش چه رفتاری داشته صحبت کنیم. این اطلاعات را ما داریم. سروش، ما بحث قبض شریعت را بحث می‌کنیم، کاری به زن اول و دومش نداریم. ما برخورد با زنهایش را نداریم که این بحث را بکنیم. پس بگذارید یک سری اطلاعات پشت پرده بماند. اینهایی که خودشان سکوت می‌کنند و می‌گذارند خودشان می‌روند چون اینها چیزهایی در دست ما دارند که اگر آشکار شود دیگر آبروی ماندن ندارند. همین اندازه بگذارید بماند. و انشاءالله که خداوند تبارک و تعالی شما را برای اسلام حفظ کند. اگر فردا اینجا باز قرار شد جلسه بگذارند من می‌آیم من شاه از دست والتر کرانکای من می‌آیم و حاضریم سؤال‌های شما را جواب بدهم. هرکس هم سؤال در مورد گروه‌ها اطلاعاتی



می‌خواهد بروشورهاشان می‌خواهد کتابهایشان می‌خواهد، چون الآن تقریباً ۵۸ گروهک برعلیه جمهوری اسلامی داریم که فعالیت می‌کنند. و هیچ مشکلی هم نداریم. گروه‌هایی که دارند کار می‌کنند در چهار دسته هستند. یکی در گروه‌های التقاطی هستند، که تفکرهای التقاطی تحت پوشش اسلام با جریان‌ات برخورد می‌کنند. یکی تفکرات چپ هستند. یکی تفکرات راست هستند. و یکی هم تفکرات فیزق ادیانی. مثلاً تفکرات دراویش که تفکرات بسیار وحشتناکی است و اینها در کشور دارند رشد پیدا می‌کنند. آدمهای بسیار فاسدی بین اینها هستند و تعدادی از اینها ما دستگیر کردیم به‌عنوان کسانی که ادعاهایی می‌کردند و جوان‌ها را خصوصاً حزب‌اللهی را دور خودشان به‌عنوان درویش جذب می‌کردند. که اینها ما مشکلی نداریم که اطلاعات در اختیار شما بگذاریم. ستاد خبری اداره اطلاعات کل استان در خدمت شماست که این اطلاعات در اختیار شما می‌گذارند. چه بخواهید پژوهش کنید، به‌عنوان یک موضوع پژوهشی بعضی از گروه‌ها را انتخاب کنید، ما به شما اطلاعات می‌دهیم سابقه آن گروه‌ها باشد. و مشکلی در این زمینه هم نداریم. چون فکر می‌کنیم این‌قدر اشراف اطلاعاتی بر روی تشکّل‌ها و گروه‌ها داریم که بتوانیم آنها را کنترل کنیم و دادن اطلاعات به ما صدمه نزند.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

اپوزیسیون کرد ۲۲۵	آبان (هفته‌نامه) ۱۱۰
اتحاد جماهیر شوروی ۲۰۹	آدم‌ریایی ۲۲، ۳۰، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۱۸
اتحادیه انقلابی ۲۷۸	آدمینه (ماهنامه) ۲۳۲
اخوانی ۱۷۴	آذربایجان ۱۷۸، ۲۵۹
اراذل ۲۵۳	آذربایجان شوروی ۱۷۶، ۲۷۹
اریاب، محمدحسین ۱۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹	آرام (روزنامه) ۲۶۲
ارتداد ۱۴۳	آریا (روزنامه) ۱۵۲
ارتش عراق ۷۶	آریامهری ۲۶۱
اردلان ۲۲۵	آزاد (روزنامه) ۱۸۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
آرزش (هفته‌نامه) ۱۴۹، ۱۵۶، ۲۱۸	آستان قدس ۱۷۶، ۲۷۸
ارمنی ۳۰۶	آشویتدپرس ۱۷۰، ۲۷۲
اروپا، اروپایی ۱۶۵، ۱۹۳، ۲۶۷، ۳۰۵	آشوب یادها ۲۵۵
اسپلیبرگ ۱۵۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳	آشویتس ۲۸۱
استالین، استالینی ۱۹۰، ۲۰۹	آفتاب امروز (روزنامه) ۲۲۳
استکبار جهانی ۲۶۵	آفتابگردان (روزنامه) ۲۳۵
اسد، حافظ ۲۸۹	آلمان، آلمانی ۱۷۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
اسرائیل ۹۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۲	۲۲۹، ۲۳۱، ۲۷۲، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۱
۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸	۳۱۶، ۳۱۳
«اسرار مرگ نویسنده» (مقاله) ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۲	آمریکا، آمریکایی ۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۹۰
اسکندری، پروانه ۳۴، ۱۹۵	۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹
اسلام منهای اطلاعات اسلامی ۱۷۸	۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸
اسلام منهای روحانیت ۱۷۸، ۳۰۲	ایوذر ۲۵۲
اسلام ناب محمدی (ص) ۲۵۰	ابوسفیان ۲۵۲

۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸	اشپینگل ۲۹۹
۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۵	اشنایدر ۲۸۱
۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷	اصفهان ۱۹، ۱۴۶، ۲۲۰
۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۱	اصول فلسفه و روش رئالیسم ۲۱۲
۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۸	اطلاعات، روزنامه ۷۵، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵
۲۵۳، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۷	۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸
۲۶۶، ۲۵۴	اطلاعاتی-امیتی ۸۷
امت حزب الله ۲۴۸	اطلاعاتی های دیروز ۷۲
امیرالمؤمنین ۵۰	اعلیحضرت ۲۸۹
امیرانتظام ۱۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲	اف. بی. آی ۲۹۷
امیرکبیره، انتشارات ۲۶۴	افتخاری، زهرا ۳۵
انتخاب (روزنامه) ۱۴۵، ۱۵۲	افغانستان ۱۶۴
انتفاضه ۲۷۰	الجزایر ۲۶۷، ۲۹۱
انجمن حجتیه ۹۸	الحاد ۲۵۷، ۲۶۰
انجمن های اخوت ۲۴۳	العقادی ۳۱۸
انحراف اخلاقی ۱۱۵	امام حسین (ع) ۲۵۲، ۳۰۴
انصار حزب الله ۴۸، ۵۲، ۱۰۳	امام خمینی (ره) ۱۸، ۲۷، ۳۸، ۵۱، ۵۸، ۶۳، ۷۵، ۷۶، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۶۸، ۱۷۷، ۲۴۹
انصار خشونت ۱۰۳	۲۵۰، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷
انفجار در حرم امام رضا (ع) ۱۷۵، ۱۸۳	امام زمان (عج) ۱۱۵، ۳۰۳، ۳۰۵
۲۵۴، ۲۵۲، ۱۹۳	امام صادق (ع) ۵۸
انقلاب ششم بهمن ۲۰۴	امام علی (ع) ۲۸، ۵۶، ۲۱۳، ۳۰۷
انگلیس، انگلیسی ۱۹۳، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۰۱	امام موسی کاظم (ع) ۳۰۳، ۳۰۴
۳۱۶، ۳۰۴	امامی، سعید (سعید اسلامی) ۱۴، ۶۷، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸
اویاش ۲۵۳	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
اومانیتی ۲۶۶	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
اهل سنت ۳۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۳۶، ۲۹۱	
ایران ۲۳، ۲۶، ۳۷، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۸	
۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰	
۳۰۶، ۲۵۷	
ایرانی ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷	

بشارتی ۱۶۷، ۳۰۷، ۳۰۸	ایوانیکا (دائرة المعارف) ۳۱۷
بغداد ۲۷۴	ای کوته آستینان (کتاب) ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸
بقایی، مظفر ۱۹۹	ایتلیجنت سرویس ۲۶۰
بلک پترز ۲۹۷	بادامچیان ۱۲۳
بندرعباس ۳۵	بازجو ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱
بنگلادش ۱۶۴	۲۲۰، ۲۴۵
بنی احمد ۲۰۸	بازرگان ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۶۹، ۲۷۰
بنیاد ۲۶۰، ۲۶۵	«باز هم سرنخ» (مقاله) ۷۵، ۸۲
بنیاد تاریخ ۷۴	باقی، عمادالدین ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۴۵
بنیاد فرهنگ ایران ۲۵۹، ۲۶۱	۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۸۲، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۷
بنی امیه ۲۵۷	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
بنی صدری ۱۱۰	۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۶
بوسنی هرزگوین ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۷۰، ۲۹۰	باند آدمکش و جنایت‌پیشه مهدی هاشمی
بهایی ۳۱۷	۱۰۸، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۵۴
بهاء‌الله ۳۱۷	باند ترور ۳۷، ۸۰
بهبانی، سیمین ۲۲۸، ۲۵۳	باند رجوی ۱۴۷
بهشتی ۹۸، ۱۸۶	باندهای تبهکاری ۲۶
بیچاره اسفندیار (کتاب) ۲۵۵	باهنر ۱۸۶
بیروت ۲۹۸	بایکوت ۲۸۲
بیوت ۱۱۵	بختیار، شاپور ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۵
پارتو ۱۶۰، ۱۶۲	بدحجاب ۲۸۳
پاکروان ۱۹۹	برادران اهل سنت ۱۴۸
پاکستان ۱۷۶، ۲۷۸، ۲۹۶	برادران اهل سنت زاهدان ۱۹۳
پرسنل اطلاعاتی ۷۲	برازنده، مهندس حسین ۳۵، ۱۴۳، ۱۸۵
پره، نشریه ۲۰۰، ۲۰۳	۲۳۶، ۲۰۴
پروستانیزم ۲۶۷، ۳۰۳	براندازی ۱۴۰
پروژه «چراغ» ← برنامه چراغ	برقی ۱۵۱، ۱۴۳، ۱۵
پرونده میکونوس ۱۴۲	برنامه چراغ ۷۲، ۸۹، ۹۳
پزشکپور ۲۰۸	برنامه هویت ۱۲۲، ۱۸۳، ۲۴۲
پورمحمدی، مصطفی ۱۵۳	۹۶، ۹۱ بریده

تفکر قاجاری ۱۱۰	پورهرمزان ۲۰۸
توبه نصح (فیلم) ۲۸۲	پوبنده، محمدجعفر ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۶۰، ۶۱
توده‌ای ۳۱۴	۱۲۶، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۹۵، ۲۰۴
تومن (روزنامه) ۲۲، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۷، ۲۳۸	پهلوی ۲۰۳
توطئه‌ای صهیونیستی ۲۱۵	پهلوی، اشرف ۱۹۹
توطئه خارجی ۳۰	پهلوی، محمدرضا ۱۰۰، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۰۳
توهم توطئه ۸۹	۲۰۴، ۲۷۱، ۲۹۹
تهاجم فرهنگی ۸۹	پیام آزادی (روزنامه) ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۴۵
تہ بساط (کتاب) ۲۵۵	پیام امروز (ماهنامه) ۱۷۴، ۲۲۸
تهران ۱۰۳، ۱۴۲، ۱۷۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱	پیامبر(ص) ۲۵۲
تهران تایمز (روزنامه) ۱۲۲، ۱۴۹	پیام هاجر (هفته‌نامه) ۱۱۹
جاسوس اسرائیلی ۸۷، ۸۸	پیشه‌وری، سید جعفر ۲۵۹، ۲۶۳
جاسوسی ۱۰۱، ۲۱۵	پیمان، دکتر ۳۱۴
جام‌جم ۳۱۸	پیمان ناتو ۲۹۶
جامعه (روزنامه) ۲۲، ۱۰۹، ۱۳۷، ۲۳۸	تاجیک ۲۸۵
جانسون ۲۷۱	تاریخ بیداری ایرانیان (کتاب) ۲۵۵، ۲۵۸
جبهه دوم خرداد ۱۷، ۵۵، ۶۸، ۷۳، ۱۰۶	تایمز ۲۹۹
۱۵۰، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۴	تبریز ۲۸۵، ۳۱۰
جبهه ملی ۳۱۴	تبلیغات ضدخائسی ۱۱۶
جبهه (هفته‌نامه) ۱۳۳، ۱۹۰	تجمعات قانونی ۱۱۵
جعفری، عبدالرحیم ۲۶۴	تحدیرگرایی ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۹۳
جکسون، مایکل ۲۹۶	تحدید مطبوعات ۸۵
جمرد فکری ۲۹۳	تحکیم وحدت ۱۱۷
جمردگرایی ۱۶۴، ۱۶۶	توکمنستان ۲۳۱
جمهوری اسلامی (روزنامه) ۱۱۱، ۱۵۳	ترکیه ۳۱۷
۱۷۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۳	ترورهای زنجیره‌ای ← قتل‌های زنجیره‌ای
۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۸، ۳۲۰	تشکیلات اطلاعاتی ۱۵۷
جمهوری اسلامی، نظام ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰	تفسیر سوره‌آبادی ۲۵۵
۲۹۰، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲	تفضلی، دکتر ۳۵، ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۳۶
جنبش مسلمانان مبارز ۳۱۴	تفکر طالبانی ۱۶۴

- جنگ داخلی ۱۲۹  
 جوادی آملی، آیت‌الله ۲۶۸، ۳۰۳، ۳۰۴  
 جهان اسلام (روزنامه) ۱۶۳  
 چریک‌های فدایی خلق ۲۲۳  
 حاج فرج ۳۱۴  
 حادثه هفتم تیر ۱۳۶۰ ۹۶  
 حجازیان، سعید ۱۸۵، ۲۲۲  
 حجتی کرمانی ۵۱  
 حُر ۲۱۰  
 حرم مطهر امام خمینی (ره) ۱۴۸، ۲۸۸  
 حرم مطهر امام رضا ۱۴۸، ۱۹۴، ۲۷۸، ۳۱۲  
 حزب الله، حزب‌اللهی ۱۶۴، ۲۷۰، ۲۷۵  
 حزب توده ۲۰۸، ۲۶۰  
 حزب جمهوری اسلامی ۹۶  
 حزب کمونیست ۲۰۹  
 حزب ملت ۱۳۶، ۱۷۱  
 حسینیان ۶۴، ۸۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۱۰  
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷  
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۸۹، ۱۹۰  
 حسینی بهشتی، سیدمحمد ۹۶، ۳۱۶  
 حسینی، عیسی ۳۵  
 حضرت اباعبدالله‌الحسین (ع) ← امام حسین (ع)  
 حضرت علی‌بن ابی‌طالب ← امام علی (ع)  
 حضور (مجله) ۵۱  
 حقوق بشر ۱۷۰، ۲۶۷  
 حکمت ۵۱  
 حوزه علمی ۲۸۵  
 خانمی ۲۲، ۲۴، ۲۴، ۲۶، ۳۹، ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۶۸
- ۷۳، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۹  
 خامنه‌ای، آیت‌الله ۲۸۷  
 خامنه‌ای، سید هادی ۵۷  
 خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ۲۳۲  
 خرداد (روزنامه) ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۳۶، ۴۲، ۵۱  
 ۵۲، ۵۶، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۱  
 ۸۹، ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹  
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲  
 ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۲  
 خردروزان غیردینی ۲۵  
 خرمشهر ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۷۹  
 خشونت طلب ۲۲  
 خشونت‌های سیاسی ۳۲  
 خط امام خمینی ۲۲۴  
 خمینی، حاج سید احمد ۱۸۴، ۱۸۵  
 خمینیزم ۲۹۶  
 خمینی ← امام خمینی  
 خندان، عیسی ۲۲۵  
 خواندنیها (مجله) ۲۶۱  
 خودی و غیرخودی ۲۸، ۳۳  
 خوشکوش، اکبر ۱۴۹  
 خیابان دکتر لواسانی ۲۲۸  
 خیراللهی، محمود ۲۱۰  
 دادسرای نظامی ۶۴  
 دادگاه میکنونوس ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۵۲، ۳۱۱  
 دادگاه ویژه روحانیت ۶۳، ۶۵، ۱۴۶، ۱۵۳  
 دانشگاه ۱۰۴  
 دانشگاه تهران ۱۲۴، ۳۱۹  
 دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۶۱، ۶۳، ۷۳  
 دانشگاه همدان ۱۸۳، ۲۳۰، ۲۶۶

- دایم، علی ۲۹۶  
 دو آستین مرقع (کتاب) ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱  
 دردکشان، محمود ۲۱۰  
 در شناخت حزب قاعدین زمان (کتاب) ۲۱۱  
 دریایی ۲۹۰  
 دری نجف آبادی ۱۰۳، ۱۲۵  
 دستغیب، شهید ۲۸۲  
 دستگاه‌های اطلاعاتی ۹۴  
 دفتر سیاسی سپاه ۷۶  
 دگماتیزم ۲۸۴  
 دوانی، پیروز ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۶۵، ۱۲۶، ۱۵۵  
 دولت جمهوری اسلامی ۲۰۷  
 دوم خرداد ۳۲، ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۶۵، ۸۰، ۸۹  
 ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۲۲  
 ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۶  
 دهمکردی ۲۲۵  
 دیباج ۱۷۴  
 دیبا، فرح ۲۸۹، ۲۹۰  
 رازینی ۳۲، ۲۷۳، ۲۸۴  
 راهنو (هفته‌نامه) ۳، ۱۷، ۳۶، ۳۹، ۵۴، ۱۱۹  
 ۱۲۹  
 ربیعی، ماموستا ۳۵  
 ربیعی، ملامحمد ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۷۳  
 رجایی، شهید ۱۸۶، ۳۱۷  
 رجعت‌طلب ۹۱، ۹۶، ۱۰۰، ۱۴۰  
 رجوی ۹۶، ۲۲۷  
 رجوی، مرتضی ۲۷۴  
 رحیم صفوی ۹۰  
 رژیم پهلوی ۲۶۴
- وصالت (روزنامه) ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۳۳،  
 ۱۴۱، ۱۶۳، ۲۱۰، ۲۱۹  
 رستوران میکونوس ۲۲۵  
 رضاشاه ۲۸۶  
 رفسنجانی ← هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر  
 رفیع‌زاده، منصور ۱۷۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۱۷۱،  
 ۱۹۸  
 رفیق‌دوست ۲۸۹  
 رم باستان ۲۴۳  
 رنج‌نامه ۱۸۴  
 رنسانس اسلامی ۳۰۳  
 روابط نامشروع جنسی ۲۱۴، ۲۱۵  
 روح‌الله ۲۹۷  
 روح‌الله الموسوی الخمینی ← امام خمینی  
 روشنفکران‌های لیبرال ۲۴۹  
 روش‌های مافیایی ۳۱  
 رویتر ۱۷۰، ۲۷۲  
 رهبران‌گرد ۲۲۵، ۲۲۶  
 ریشه در خاک ۲۵۸  
 ری شهری ۱۴۶  
 زال‌زاده، ابراهیم ۳۵  
 زاهدان ۱۴۸، ۳۱۳  
 زبرجد، فریده ۲۳۱  
 زنجان ۳۱۴  
 زندانی سیاسی ۲۷۴، ۲۹۹  
 زندقه ۲۵۷، ۲۶۰  
 زن (روزنامه) ۷۰  
 زیاد بن سمیه ۲۵۷  
 زیر آسمانهای جهان (کتاب) ۲۸۵  
 ژاندارم ۲۹۰

- ژوراسیک پارک، فیلم ۲۸۱
- سربازان گمنام امام زمان (عج) ۱۴۷، ۱۸۴، ۲۴۶
- سازمان اسناد انقلاب اسلامی ۹۲
- سرزمین‌های اشغالی ۲۷۰
- سازمان بین‌المللی حقوق بشر ۱۶۸
- سرکوهی، اسماعیل ۲۳۱
- سازماندهی تهاجم به نماز جمعه‌ها ۱۱۵۸
- سرکوهی، فرج ۳۵، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۲، ۳۰۹، ۳۱۶
- سازمان سبیا ۲۲۳
- سازمان عفو بین‌الملل ۲۷۳
- سازمان فدائیان اسلام ناب محمدی (ص) ۲۵۴، ۲۴۶
- سرخ ۸۲
- سازمان قضایی نیروهای مسلح ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۸۴
- سروش، دکتر عبدالکریم ۱۷۸، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹
- سازمان مارکسیستی ۲۸۲
- سرویس‌های اطلاعاتی ۹۰
- سازمان مجاهدین اهل سنت ۱۷۶، ۲۷۸
- سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا ۸۸
- سازمان مجاهدین خلق ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۱۴
- سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس ۸۸
- سرویس MP امریکایی ۳۰۲
- سازمان منافقین ← منافقین
- سرهنگ یمنی ۲۶۲
- سازمان‌های جاسوسی ۹۴
- سریال امام علی (ع) ۲۷۳
- سازمان‌های حقوق بشر ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۷۲
- سعید، محمد صادق ۱۹۲
- سامع، مهدی ۲۳۱
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر ۱۵، ۳۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۷
- سازمان‌های حقوق بشر ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۷۲
- سازمان‌های جاسوسی ۹۴
- سازمان‌های حقوق بشر ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۷۲
- سامع، مهدی ۲۳۱
- سامی، دکتر کاظم ۳۰، ۱۲۷، ۱۸۴
- سازمان‌های جاسوسی ۹۴
- سازمان‌های حقوق بشر ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۷۲
- ساواک، ساواکی ۷۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۹۴
- سپانلو، محمدعلی ۲۲۸
- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۷۴، ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۲۱۱
- ستاد مواد مخدر ۱۷۱
- ستون الوسلام ۱۴۳
- سجادی ۲۳۵
- سجایی، مهندس عزت‌الله ۲۱۰
- سیرجانی، علی‌اکبر ۱۵، ۳۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۷
- سلام (روزنامه) ۲۲، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸
- سلطان ۳۰۱
- سلطنت پهلوی ۲۸۶
- سلمان ۲۵۲



شريف، محمد ۱۵۵	سلمان رشدى ۲۴۹
شلمچه ۴۴	سوئس ۲۸۹، ۲۷۴، ۱۷۴
شمس الواعظين، محمود ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۳	سودان ۲۹۸
شورای نگهبان ۲۹۴، ۳۱۰	سيا ۹۵، ۲۰۲، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۲
شورش (روزنامه) ۲۶۲	سيمای جمهوری اسلامی ۲۱۸
شوروی ۲۹۱	سيمای دو زن (کتاب) ۲۵۵
شوکران اصلاح (کتاب) ۱۷۷	سينماها ۱۱۵
شهبانو فرح ← ديبا، فرح	شاه چراغی ۱۲۲، ۷۵
شهرک غرب ۱۱۶	شاهد ۱۹۸
شيف پتاسيم ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۰۹	شاهد عینی قتل ۷۲
شيراک ۲۶۷	شاهد (کتاب) ۱۹۹، ۲۷۱
شير صحرا ۳۱۸	شاهسوندى، سعيد ۳۱۳
شيعيان پاکستان ۲۹۱	شاهنده، عباس ۲۶۲
صارمى، دکتر ۳۰۳	شاه ← پهلوی، محمدرضا
صانعى، منوچهر ۱۵، ۳۵	شايانفر، حسن ۲۱۹
صبح امروز (روزنامه) ۲۲، ۳۲، ۴۵، ۵۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۲۴	شايگان، دکتر داريوش ۲۸۵، ۳۱۵
صحيفة نور (کتاب) ۱۸، ۱۶۸	شبكة جاسوسى «علم ريپورتز» ۲۰۳
صدام ۵۶	شبكة جهانى اينترنت ۲۵۴
صفار هرندى ۲۲۳	شبكة عملياتی ۱۳۱
صفرى، لطيف ۲۱۳	شبكة قتل و ترور ۶۲، ۸۳
صهيونيسم ۱۳۳، ۱۷۷، ۲۲۶، ۲۲۷	شبكة قتلها ۱۹۸، ۲۱۶
صهيونيسم بين المللى ۲۴۹	شبكة مافيا ۱۸۴
صياد شيرازى ۸۳، ۸۸	شبهای زاینده رود، فيلم ۲۸۳
ضحاک ماردوش ۲۵۵، ۲۵۸	شرفکندى ۲۲۵
ضدانقلاب، ضدانقلابيون ۲۵۳، ۲۹۳، ۳۰۸	شريعتمدارى، حسين ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۸۰
ضد جمهوری اسلامی ۳۱۴	۸۱، ۸۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۰۵، ۲۰۷
ضد ولايت ۱۳۲	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵
ضيايى، شيخ محمد ۳۵	شريعتمدى، دکتر على ۱۷۸، ۲۷۹، ۳۰۳
	شريف، دکتر مجيد ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۱۲۶
	۱۷۱، ۱۸۵، ۱۹۵

طالبان ۲۹۳	غسل تعمید ۳۶
طالبانی ۱۶۶	غفوری، امیر ۳۵
طبری، احسان ۲۰۸، ۲۰۹	غیرخودی ۱۳۰
طراحان قتل‌ها ۲۳۹	فاروق ۳۵
طرح نو، انتشارات ۱۷۷	فاطمه زهرا(س) ۳۰۴
ظهران ۳۰۱، ۳۰۰	فتح ۲۱۳
عاملان قتل‌ها ۲۱۳، ۲۳۸	فداییان اسلام ناب محمدی(ص) مصطفی
عباسی، آیت‌الله ۱۹۲، ۲۰۰	نواب ۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
عبدالله ۳۰۱، ۳۰۰	۲۵۱
عبدلی ۲۲۵	فدک ۳۰۴
عراق ۵۵، ۳۰۶	فرانسه ۲۶۷، ۲۹۰
عراقی ۲۹۰	فرزندان خمینی(ره) ۲۵۱
عربستان سعودی ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۰	فرقان، گروه ۵۲، ۱۷۸، ۳۰۲
۳۰۱، ۳۰۲	فرمان (روزنامه) ۲۶۲
عروسی خویان، فیلم ۲۸۲، ۲۸۳	فرمانیه ۲۲۸
عزالدین حسینی ۲۵۲، ۲۵۴	فرودگاه تهران ۲۲۷، ۲۳۰
عزیزخانی ۶۴	فروهر، داریوش ۲۳، ۳۰، ۳۴، ۴۷، ۵۱، ۵۲
عصر آزادگان (روزنامه) ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۱۵	۶۱، ۶۳، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۴
۲۲۰	۱۷۵، ۱۹۵، ۲۰۴
عصرها(نشریه) ۱۲۹	فروهرها ۶۰
عظیمیا، نازی ۲۸۵	فلاحیان، علی ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
علامه طباطبایی ۲۸۵	۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۸۴
علی ۳۰	۲۱۹، ۲۲۶
علیاحضرت ← دیبا، فرح	فلکه آب مشهد ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۵
علیان نجف‌آبادی، مرتضی ۳۵	فوکو ۱۵۸
عمار ۲۵۲	فیروزآباد ۲۹۵
عاملکرد مافیایی ۱۸۵	فیضیه ۹۶
عملیات مرصاد ۳۱۳	قائم‌مقامی، فاطمه ۱۴۳
عناصر خشونت‌طلب ۸۹	قاچاق مراد مخدر ۲۱۴، ۲۱۵
عناصر خودسر ۳۷	قاسملو ۲۵۲، ۲۵۴



مافیای سیاست ۲۴	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
مافیای سیاسی ایران ۱۴، ۱۵، ۱۴۱، ۱۴۳	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
مالک اشتر ۲۸، ۵۰	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۵۶
مأموریت ۱۴۰ هزار دلاری ۲۰۷	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴
مبین ۳۶، ۵۴	کیهان، مؤسسه ۲۲۱
مجاهدین خلق ← سازمان مجاهدین	کیهان هوایی (هفته‌نامه) ۱۸۹، ۲۵۶، ۲۵۹
مجلس خبرگان ۲۰	۲۶۰
مجوز شرعی ۱۵۴	گالیله ۲۰۹
محفل تجدیدنظرطلبان ۲۰۶	گالیندویل ۱۶۸، ۲۶۹، ۳۰۶
محفل خودسر ۴۱، ۲۱۳	گرگان ۲۵۷
محلّه دروس ۲۶۰	گروه امت ۳۱۴
محمد رسول‌الله، فیلم ۳۱۸	گروه ترور ۴۸
محو، تیسار ۱۹۹	گروه تروریستی رجوی ۲۲۵
مخبرالسلطنه هدایت ۲۶۰	گروه رجوی ۷۶، ۹۶، ۹۸، ۱۷۶، ۱۷۹
مختاری، محمد ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۶۰، ۶۱	۱۸۵، ۲۲۶
۱۲۶، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۹۵، ۲۰۴	گروه فشار ۴۸، ۵۶
مخملیاف، محسن ۱۵۸-۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۸	گروه محفلی ۱۲۰
مدارس شیعی ایران ۳۰۰	گروه‌های ضداقلاب ۲۰۸
مدرسه حقانی ۲۱۷	گروهی خودسر ۷۲
مدرسه شهیدین ۱۲۲	گفت‌وگوی تمدن‌ها ۴۳، ۲۴۸
مدرسه فیضیه قم ۵۸	گلاویز ۲۰۸
مدرسه عالی ادبیات ۲۶۱	گلشیری، هوشنگ ۲۲۸
مراجع تقلید ۱۲۲	گنجی، اکبر ۳، ۱۷، ۶۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
مرتد ۹۱، ۱۴۳	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵
مروان ۲۵۲	لایک ۲۶۶
مسجد اهل سنت ۳۱۲	لاریجانی، دکتر ۳۱۵
مسجد فیض مشهد ۱۴۸، ۱۹۳	لبنان ۳۰۰
مسجد مکی ۳۱۲	ماجرای میکونوس ۱۶۷
مشهد ۱۹۲، ۲۶۸، ۲۹۸	مافیای ۴۸
مصباحی، ابوالقاسم ۲۲۶	مافیای خشونت ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۷۳

مصدق، دکتر ۸۸	موسوی نژاد ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶
مصر ۲۹۱، ۲۹۸	موسی بن جعفر ۳۰۳
مطبوعات اقتدارگرایان ۱۱۶	مهاجرانی ۴۸، ۵۲
مطبوعات دوم خرداد ۶۷	مهدویت ۳۲
مطبوعات محافظه کار ۸۸	میدان بیت المقدس ← فلکه آب مشهد
مطبوعات مستقل ۸۸	میدانی، سید محمود ۲۵
مطهری ۱۷۸، ۱۷۸	میدل ایست واج ۲۷۳
معاویه ۲۵۲	میرعلایی، احمد ۲۵
معروفی، عباس ۳۱۶، ۳۱۷	میرین صیاد، احمد ۲۵
مفاتیح الجنان (کتاب) ۲۹۹	میز ایران ۲۷۷
مفسد فی الارض ۲۴۸، ۲۵۴	میلیتاریزه کردن جو سیاسی کشور ۱۱۳
مقام معظم رهبری ۴۵، ۱۹۰، ۲۶۲، ۲۷۱	میلیشیا ۲۷۴
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۱۱	میهماندار هواپیمای جمهوری اسلامی ۷۰
مقتولان منافق ۹۴	مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۷۴
ملی گرا ۲۷۴	مؤسسه رسانه‌های تصویری ۱۱۷
ملی گرایان مرتجع دانشگاهی ۲۴۹	مؤسسه هانشبرگ ۳۱۶، ۳۱۷
منافق ۹۱، ۹۶، ۱۸۵	نئونازی ۲۸۱
منافق بریده ۱۰۰	ناطل خانلری، پرویز ۲۰۳، ۲۵۹
منافقین ۴۲، ۵۲، ۵۵، ۷۶، ۹۸، ۱۷۵، ۱۷۶	ناتو ۲۹۶
۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۳	نازی ۲۸۱
۲۲۵، ۲۲۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۱۲، ۳۱۳	ناصبی ۹۱، ۹۴
۳۱۴	ناطق نوری ۲۲۶
منتظری، آیت الله ۱۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴	نایف ۳۰۰، ۳۰۱
۹۵، ۱۰۰	نبوی، مرتضی ۱۰۰، ۱۰۱
منتظری، محمد ۹۶، ۹۷، ۹۸	نجف آباد ۱۹
مواد مخدر ۱۱۵	نراقی، احسان ۲۰۹
موج (نشریه داخلی) ۱۱۷، ۱۱۸	نشاط (روزنامه) ۶۱، ۱۰۹، ۱۱۱
موساد ۸۸، ۲۶۰، ۲۸۹	نشر نو ۱۹۱، ۲۵۸، ۲۶۴
موسوی ۹۷، ۱۷۲، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۰	نصر، دکتر حسین ۲۸۵
موسوی، میرحسین (نخست وزیر) ۱۶۸	نصیری ۲۷۷

وقایع اتفاقیه (کتاب) ۲۵۵	نفاق ۱۴۰
وکیل آباد ۳۵	نوبت عاشقی، فیلم ۲۸۳
ولی فقیه ۸۱	نوری، عبدالله ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۵، ۸۱، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵
وهابی، وهابگیری، وهابیون ۲۷۹، ۳۰۰	۱۷۷، ۱۸۵، ۲۱۳
۳۰۱	نوستراداموس ۲۹۹
ویکتوریا، ملکه ۳۰۴	نهضت آزادی ۱۶۸، ۳۱۴
هارون الرشید ۳۰۴	نیاز کرمانی ۱۹۲
هاشمی رفسنجانی، علی اکبر ۵۱، ۱۰۷	نیازی ۸۷، ۹۲
۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۳۳، ۳۱۲	نیازی، محمد ۱۵۴
هاشمی، مهدی ۱۸۲	نیروی برانداز ۲۸۰
هالیوود ۲۸۱، ۳۱۸	نیروی زمینی ۲۹۰
هانتینگتن ۲۹۹	نیروی غیربرانداز ۲۸۰
هتل لاله ۲۳۱	نیروی هوایی ۲۹۰
هرزگوین ۲۷۰، ۲۹۰	نیمروز ۲۰۰، ۲۰۳
همدان ۱۷۰، ۲۰۰	نیمروز (هفته‌نامه) ۱۹۹
همشهری (روزنامه) ۸۱	نیمه پنهان ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۳۴
همکاران شبکه‌ای ۱۴	نیوزویک ۲۹۹
هواداری استخبار جهانی ۲۶۱	نیویورک ۳۱۳
هورالهویزه ۲۸۳	ورنر، مانفرد ۲۹۶
هویت (کتاب) ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳	وزارت ارشاد ۷۶، ۷۷، ۳۱۷
هیتلری ۱۹۰	وزارت اطلاعات ۲۹، ۳۷، ۴۸، ۶۷، ۷۱
یارشاطر، احسان ۳۱۷	۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵
یزیدین مهلسی ۲۵۷	۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲
یعراب بن قحطان ۲۵۷	۱۴۳، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵
یغما (مجله) ۲۶۱	۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
ینس گوست ۲۲۸، ۲۲۹	۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
یونسی ۲۲۱	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
یهود، یهودی، یهودی الاصل ۲۵۴، ۲۸۰	۲۸۷، ۳۱۰، ۳۱۱
۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۷	

نفسه «سوگراسی» نیز از پندشعلی است که دو چهره دارد. مردمانی که بر  
 خون رحمت آن نشستند شاهان مسلمان خورشید شدند. اما سوگراسی یک  
 مسیحا نزلت نگ نداشت. در هر شبی که امروزه این ولایت در مقام قانون و  
 انانیت نشسته است، سوگراسی نور در انبیا ن طوفانی، بویج و حله و سنگلاخی  
 رایشست سر نهاده و از میان کش و خون گستر کرده است. سوگراسی، این  
 زینت ملک امروز، محضول سخن و انقلاب و زجر دیور زمان است و کتاب  
 حاضر بر روی دیگر سنگلاخی سوگراسی را باز خوانی می کند آن هم فقط در چند  
 یک برش از زمان.

اگر نخلی در باره قتل های زجر دیورس از گذشت چند سال خبر می شد  
 از اشرف دیگر بر خورده بود اما ملاکی که پندمانی حاشه نوشته شده  
 جاری طرف و نکات مهمی هستند که بی شک در آنچه سالها بعد نوشته  
 می شد فوت می گردید زیرا در هر لحظه ها و طرفت ها پس از خروج از  
 حالتها و شرایطی که در آن بسر می بریم چند ساد است بافتی نخواهد  
 بود. ولی این کتاب از هر دو نوعیت برخوردار است. نخست ملاکی  
 در سطر جاری و حاشه ها نوشته شده. سپس با گذشت یکسال دوره باز  
 نر گرفته و نگارنده در باز نوی ها نکاتی بر آن افزوده شده است.

۱۶۰۰ تومان



نشر نی